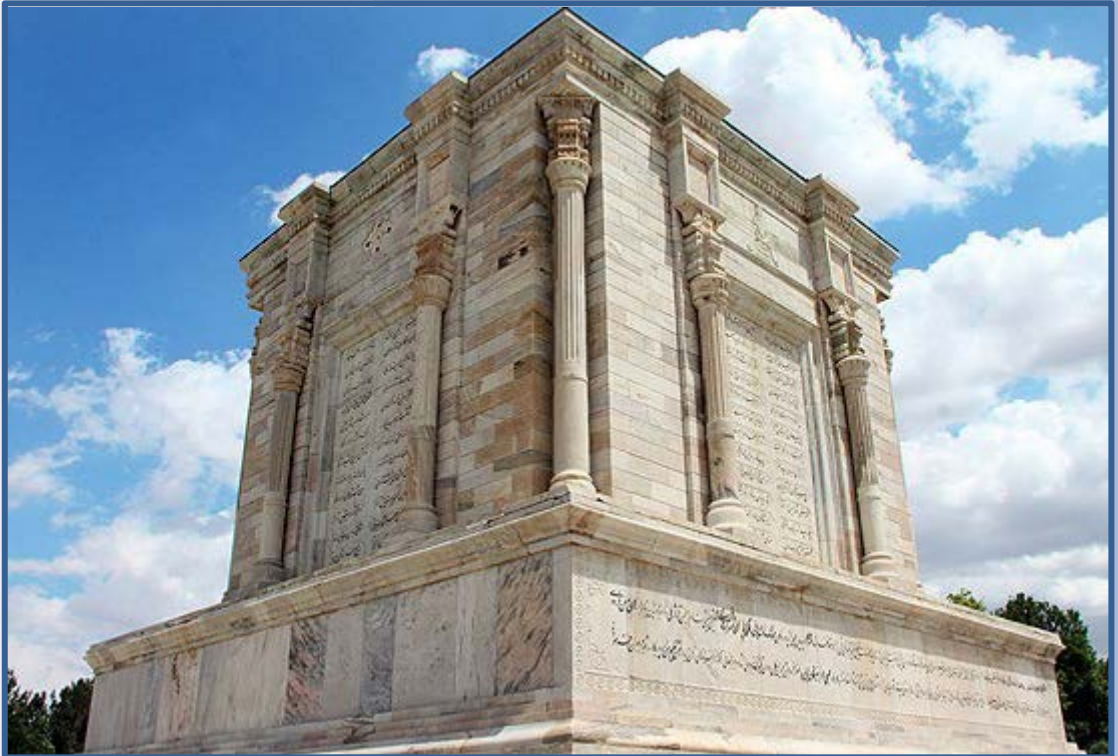


پارسی زبان
فرهنگ

واژه نامه پارسی سره



فرهنگستان زبان پارسی



به نام خدا

واژه‌نامه پارسی سره

فرهنگستان زبان پارسی



فرهنگستان زبان پارسی

تهران ۱۳۹۰



سرشناسه : گروه گردآورندگان، فرهنگستان زبان پارسی

عنوان و نام پدید آورنده : واژه نامه پارسی سره / فرهنگستان زبان پارسی

مشخصات نشر: تهران : ۱۳۹۰

ISBN :978-964-00-7814-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع : زبان و ادبیات فارسی

رده بندی کنگره : ۲۲ ز ۲ ف ۱۰/۶ P

رده بندی دیویی : ۷۰۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۳۴۶۵

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۷۸۱۴-۷

انتشارات فرهنگستان زبان پارسی : ۳

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین پلاک ۴۱۳

چاپ: نخست

شمارگان: ۱۰۰۰

سال انتشار: ۱۳۹۰

چاپ: فرزانه

صفحه آرای: بهاران

حروفچینی کامپیوتری: الوند نگار

OPEN ACCESS Freely available online

This Book is Freely available online.

This is to give readers the rights to copy, redistribute, and modify this book and requires all copies and derivatives to be available under the same license.



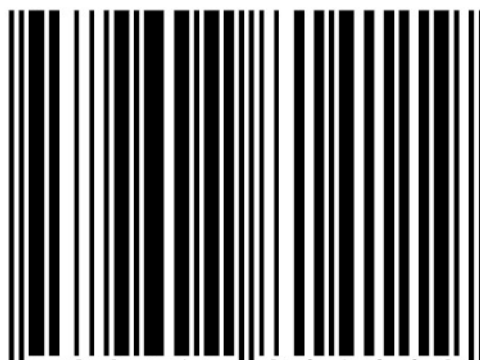
Copyleft 2011

بکارگیری این نسک و پخشودن آن در تارکده جهانی آزاد است.
خوانندگان می‌توانند نوشتار این نسک را پخش نمایند و یا آنرا پس از ویرایش بازپخش کنند.
چاپ این نسک، برای همگان آزاد می باشد.

فرهنگستان زبان پارسی

۱۳۹۰ خورشیدی

ISBN 978-964-7814-11-9



9 789647 814119 >



فهرست

۲	پیشگفتار
۴	اندر چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی (دکتر میرجلال الدین کزازی)
۸	پاسداری از زبان پارسی
۱۲	نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن
۱۳	آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی
۱۴	سه گام تا پارسی سره شیوا
۱۷	براب‌گزینی هشیارانه برای واژگان بیگانه
۱۹	بهره‌جویی از گنجینه واژگان پارسی
۲۵	آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه
۲۷	پاسخ به برخی خُرده‌ها به سره‌گرایی بن‌مایه‌ها
۲۹	بن‌مایه‌ها
۳۰	کوتاهواره‌ها
۳۱	واژه‌نامه



پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگزرد

زبان پارسی یکی از کهن‌ترین زبان‌های زنده جهان است. این زبان در درازنای هزاران سال، راه دشواری را پیموده است و خود را به فرگشتگی کنونین رسانده است. زبان پارسی امروزی، زبانی زیبا و رسا همراه با آهنگ و نواختی آرام است. ولی آنچه مایه نگرانی است، بکار بردن واژه‌های بیگانه فراوان در زبان پارسی نوین است. این واژگان بیگانه جایگزین واژه‌های خودی شده‌اند و اندک اندک واژه‌های خودی را میرانده‌اند و مایه فراموشی آنها شده‌اند. زبان همواره فرگشت می‌یابد. پیوسته گروهی از واژگان از زبان بیرون می‌روند و به بوته فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از واژه‌های تازه در زبان پدیدار می‌گردند و شماری از واژه‌هایی که در زبان مانده‌اند از دید آوایی و دستوری و گاه چم واژه، دچار دگرگونی می‌شوند. هر زبانی وام واژه می‌گیرد "اگر و تنها اگر" واژه جایگزین نداشته باشد و این پذیرفتنی است، ولی در پارسی بجای گرفتن واژه، آشفتنگی می‌بینیم، چون بدون هیچ هنجاری واژه‌ها بر زبان اندر شده‌اند و آهنگ و هماهنگی و همگنی آنها نابسامان نموده‌اند. داد و ستد فرهنگی از دیرباز یکی از راه‌های بالندگی و پرورش فرهنگ‌ها بوده‌است. مردمانی که با دیگر فرهنگ‌های جهان داد و ستد نداشته‌اند، دچار واپس ماندگی شده‌اند (چنانچه در برخی همبودهای دورافتاده و جدا افتاده در میان جنگل‌های استوایی می‌بینیم). یکی از پیامدهای داد و ستد فرهنگی، داد و ستد واژگان است. زبان‌ها واژگانی را که ندارند از زبان‌های دیگر وام می‌گیرند و واژه‌های خود را به دیگر زبان‌ها وام می‌دهند. این داد و ستد واژگان مایه توانمندتر شدن زبان‌ها می‌شود. وانگهی، این وام‌گیری واژگان، زمانی زیانبار خواهد شد که بی بندوبار و لجام‌گسیخته گردد و واژگانی را دربرگیرد که در زبان وام‌گیرنده برابری نداشته‌اند. از آن بدتر زمانی خواهد بود که این واژگان تازه از راه رسیده، اندک اندک جای واژگان بومی زبان گیرنده را بگیرند و مایه فراموشی آنها شوند. این همان چیزی است که هم اکنون در زبان پارسی رخ می‌دهد. در درازنای ۱۴۰۰ سال گذشته واژگان زیادی بنابه فنوذهای گوناگون (از واداشتن تازیان به بکارگیری آن گرفته تا ناستیه‌دگی و تنبلی پارسی‌گویان) به زبان ما اندرآمده‌اند. اکنون در این روزگار برگردن ماست که با پاسداری از زبان خویش بپاخیزیم در راه شکوفایی و بالندگی آن بکوشیم.

در این واژه‌نامه کوشیده ایم برای واژگان بیگانه برابری پارسی آنها را بنمایانیم تا پارسی‌گویان بتوانند در گفتار و نوشتار روزانه خود، از آن بهره‌گیرند. کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد آنها در زبان کمرنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. درفرایند پالایش زبان، به یک نکته باید درنگریست که بکاربردن واژه‌های پارسی، به معنای یک سره بریدن از بکاربری واژه‌های بیگانه نیست؛ ولی تاجایی که می‌شود و به زیبایی، رسایی و شیوایی گفتار و نوشتار، آسیبی نمی‌رسد، باید برابری پارسی برای واژگان بیگانه بکار رود.



بر این باور هستیم که همه زبان‌ها با هم برابرند و از دیدگاه ارزش‌های انسانی هیچ زبانی بر زبانی دیگر برتری ندارد. با هیچ زبانی سر ستیز نداریم و باور داریم هر زبانی برای گویش‌وران آن زبان بهترین و باارزشترین زبان است و گویش‌ور هر زبانی باید بتواند از زبان خود پاسداری کند. همه زبان‌های جهان با ارزش هستند و هیچ مردمانی نمی‌تواند با زبان خود به دیگر مردمان فخر بفروشد و یا زبان‌های دیگر را خوار بشمارد. تاریخ، باورها، دین، هنر و آیین‌های هر مردمی پاره‌هایی هستند که «شناسنامه فرهنگی» آنها را می‌سازند و تک‌تک آنها گنجینه ارزشمندی هستند که شایسته بالندگی و شکوفایی می‌باشد.

هنگامی که سخن از سره‌گرایی به میان می‌آید، برخی به نادرست گمان می‌کنند که سره‌گرایان را آهنگ خوارداشتن زبان قومیت آنها بوده و یا خواستار نابودی آن زبان هستند. سره‌گرایی، هیچ ناسازگاری با گونه‌گونی زبانی و بودن زبان‌های بیشمار بر روی این کره خاکی ندارد. اینکه در سره‌گرایی کوشیده می‌شود تا از بکاربردن واژگان دیگر زبان‌ها (چه عربی و ترکی و چه انگلیسی و فرانسوی و...) پرهیز شود برابر با نایش (~نفی) دیگر زبان‌ها و دشمنی با آن نیست. همانگونه که گفته شد، هر زبانی در جای خود بسیار ارزشمند است و گویش‌وران این زبان‌ها نیز باید بر توانمندسازی زبان خود و زدودن آسیب‌هایی که به آن زبان رسیده‌است کوشا باشند.

ما نیز زبان پارسی را دوست داریم و مانند جان خویش به نگهداری از آن می‌پردازیم. از این رو، نمی‌پذیریم که واژه‌های بیگانه، که برابر درستی برای آن داریم، در نوشتار و گفتار ما راه یابد. بر این باوریم که اگر گفتار و نوشتار خود را این گونه سامان دهیم، به زودی واژگان پارسی نیز مانند واژگان بیگانه برای گوش‌هایمان آشنا می‌شوند.

دکتر میرجلال الدین کزازی، از استادان بزرگ زبان پارسی، درباره چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی گفتار بسیار ارزشمندی دارند که شایسته‌تر دیدم این گفتار ارزشمند، که هرآنچه باید در این زمینه گفته شود را در خود دارد، را به دنباله این پیشگفتار بیاوریم.

در پایان؛

این واژه‌نامه، دارای کاستی‌ها و نارسایی‌های فراوانی است. برآنیم که در ویرایش‌های پس از این تا جایی که بتوانیم این کاستی‌ها و نارسایی‌های را کمتر نماییم. اگر شما نیز پیشنهادی درباره این نسک دارید، به نشانی:

info@persianacademy.org

با ما تماس بگیرید.

با سپاس فراوان و آرزوی شادی و فرازمندی برای همه پارسی‌گویان

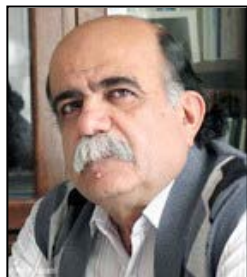
فرهنگستان زبان پارسی

اردیبهشت ۱۳۹۰



اندر چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی

دکتر میرجلال‌الدین کزازی



زبان شکرین و شیوای پارسی که می‌توانیم بی‌درنگ و دودلی آن را نغزترین و توانمندترین زبان زیباشناختی در جهان بدانیم، سرشت و ساختاری دوگانه و ناسازوارانه دارد: از سویی زبانی است بسیار سوده و ساده، نغز و نازک، با زنگ و آهنگی دلاویز و خُنیایی و گوشنواز؛ از دیگر سوی، زبانی استوار و سخت‌جان و پایدار که توفان‌ها و تندبادهایی سهمناک و ستیزآمیز را از سر گذرانیده‌است و در درازنای سده‌ها و هزاره‌ها، برجای و برپای مانده‌است و باری گران و تن‌فرسای و توانکاه و پشت‌شکن را بر دوش کشیده‌است که فرهنگ گرانسنگ و نازشخیز ایرانی است. این زبان، بهره‌جوی از توانایی‌ها و دلاویزی‌های خویش، همواره امروزیان ایران را به دیروزیان و پسینیان را به پیشینیان و نوادگان را به نیاکان پیوسته‌است و رشته‌ای سخت و استوار و ناگسستنی بوده‌است که گذشته ایران را اکنونی و روزآمد گردانیده‌است و پایگاه و پابندان پیوستگی و یکپارچگی فرهنگ و تاریخ ایران گردیده‌است. زبانی که مایه‌ورترین و نغزترین سامانه سرودینه و سَراودین (شعری) جهان را، در چندی و چونی، در خود پدید آورده‌است و آوازه ایران را تا دورترین سرزمین‌های گیتی درگسترده‌است و سخنورانی بزرگ و ورجاوند را، در آفرینش شاهکارهای جاودان ادبی به کار آمده‌است؛ شاهکارها و سخنورانی که به هیچ گمان و گزافه همانند و همالی برایشان در سراسر جهان نمی‌توان یافت. شگرفی و شاهواری این زبان و سختگی و سَوارِی آن تا بدان پایه بوده‌است که سخن پارسی و ادب در پیوسته آن را آنچنان مایه بخشیده‌است و بربرده‌است که فرازناز فرخنده فرهنگ و هنر ایران و ستیغ استوار و سر بر سپهر این هنر و فرهنگ گردیده‌است. در ایران پس از اسلام همواره آنچه مایه نازش و سربلندی ما ایرانیان بوده‌است و بدان بر پهنه گیتی بالا برافروخته‌ایم و خویشان را از دیگر مردما والاتر دانسته‌ایم و نازان و سرافرازان گفته‌ایم که: «ماییم که توانسته‌ایم سخنورانی سترگ و بی‌مانند چون فردوسی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ در دامن فرهنگ خویش بیرویم و ببالانایم!» سخن پارسی بوده‌است.

آسیب واژگان بیگانه به بافتار نازک و دلاویز و آهنگین زبان پارسی

یکی از هدف‌های سره‌گویی و سره‌نویسی این است که از زبان‌هایی که واژگان بیگانه به ساختار آوایی و گوشنواز زبان پارسی، و همچنین رسایی، پختگی و استواری آن وارد می‌کنند، جلوگیری کنیم. اینکه زبان پارسی نمی‌باید وامواژه‌ها را در خود راه دهد، دیدگاهی دانشوارانه و بر پایه برهان‌های زبان شناختی است. زبان پارسی بسیار پیشرفته‌است. زبانی بوده‌است بسیار پویا. از دید زبان شناسی تاریخی، پیشرفته‌ترین زبان کنونی است. این از آنجاست که زبان آئینه فرهنگ است. فرهنگی که پویاست، زبانی هم سنگ



و هم ساز با خویش را پدید می‌آورد. فرهنگ ایرانی چون فرهنگی پویا و پیشتاز بوده‌است، زبان پارسی هماهنگ با آن بسیار دگرگون شده و پیشرفت کرده‌است. زبان پارسی امروز ساختاری دارد که با بسیاری از دیگر زبان‌های جهان هم روزگار نیست. به سخن دیگر، آن زبان‌ها از دید کاربردهای سرشتین و بنیادین، در روزگاران و در ساختارهایی مانده‌اند که دیری است زبان پارسی از آنها گذشته‌است. دیگر زبان‌های جهان با پارسی دری یاهمان پارسی نو، هم روزگار نیستند. برای نمونه با پارسی میانه سنجیدنی اند، حتی با پارسی باستان. اگر زبان پارسی که بسیار پیشرفته‌است، از این زبان‌ها که در سنجش با آن هنوز کهن مانده‌اند واژه بستانند، برخود زبان زده‌است. این واژه‌ها با ساختارها، هنجارها و رفتارهای زبان پارسی سازگار نیستند. از این روی آنها را گزند می‌رسانند و برمی‌آشوبند. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس یا بورای ستر درشت را بر پرنیانی نغز و رخشان بپیوندید و بدوزید. پیداست که این دو با یکدیگر سخت ناسازند. نخستین و آشکارترین زیان و گزند که زبان‌های بیگانه به زبان پارسی می‌زنند آن است که بافتار آهنگین و خنمایی و هموار و گوش نواز، آوایی را در این زبان از میان می‌برند. واژه‌های ایرانی هنگامی که از روزگاران باستانی میانه به روزگار نو رسیده‌اند، واژه‌های پارسی شده‌اند (پارسی دری)، از دید ساختار آوایی، سوده و ساده و نرم و هموار گردیده‌اند. برای نمونه، یک واژه درشتناک گران اوستایی مانند خورنه [khoarnah] در پارسی شده‌است فر. [far] از دید ساختار آوایی، به فرجام خود رسیده‌است؛ یعنی واژه‌های مانند «فر» بیش از این سوده و کوتاه نمی‌تواند بشود. اما واژه‌هایی که ما از زبان‌های دیگر می‌ستانیم، می‌توانند واژه‌های درشت و گران و ناهموار باشند که آن ساختار دلاویز آوایی را از میان می‌برد.

زبان پارسی در درازنای زندگانش به پایه‌ای از سودگی و سادگی، پیراستگی و نابی رسیده‌است که هنجارها و کارکردهای برون‌زبانی در آن از میان رفته و تنها آنچه به یکبارگی و به نابی نیازهای راستین و ناگزیر زبانشناختی را بر می‌آورد و به کار می‌آید، در آن برجای مانده‌است. هنجارها و ساخت‌هایی برون‌زبانی و باورشناختی چون نرینگی و مادگی و اُمردی واژگان که هیچ کارکرد زبانشناختی ندارند و به «ته نشست‌هایی» از باورهای باستانی و اسطوره‌ای‌اند که در زبان باز می‌تافتند و به نمود می‌آمده‌اند، در زبان پارسی، یکسره از میان رفته‌اند.

از آن است که آمیختگی زبان پارسی با دیگر زبان‌ها که با آن هم‌روزگار نیستند و هنوز آغازینه و لاینک و آلوده به کارکردهای برون‌زبانی مانده‌اند، بدین زبان نغز و ناب آسیب‌ها می‌رساند و آن را می‌آلاید. آشکارترین و برجسته‌ترین آسیب که پیش و بیش از دیگر آسیب‌ها فرادید می‌آید، آسیب آواشناختی است. واما واژه‌های درشتناک و ناهموار و گوش‌آزار، بافتار نازک و دلاویز و آهنگین زبان پارسی را می‌پیشند و زنگ و آهنگ خنمایی آن را زبان می‌رسانند. آسیب‌هایی دیگر که از این رهگذر به دیگر سامانه‌های زبان همچون سامانه گردانشی (~ صرفی) و نحوی و ماناشناختی (~ معنی‌شناختی) می‌رسد، نهان است و دیرپیدا و زبان را از درون می‌فرساید و می‌پوساند.

اما خواست سرهنویسان بازگشت به زبان زمان روزگار فردوسی نیست؛ اگر نوشته‌ها و سروده‌های پارسی گرایانه امروز به زبان فردوسی می‌ماند، از آن روی نیست که آن نویسنده یا سراینده، آن زبان را به کار می‌گیرد یا می‌خواهد به شیوه فردوسی بسراید. از آنجاست که زبان پارسی بدان سان که استاد توس یا سعدی به کار گرفته‌است، از دیدی دیگر، نزدیکترین زبان به زبان سرشتین پارسی است. هنگامی که ما می‌کوشیم به این زبان برسیم، خواه‌ناخواه، آنچه به دست می‌آوریم، نزدیک فردوسی خواهد بود؛

بی‌نیازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه

زبان پارسی زبانی است توانمند و بی‌نیاز. اگر گاهی به واماواژه‌ها نیاز دارد، این نیاز در همان مرز و اندازهای است که هر زبان می‌تواند داشت، و حتی بسیار کمتر از بسیاری از دیگر زبان‌ها نیازمند واماواژه‌هاست. این توانمندی در زبان پارسی برمی‌گردد به سامانه و دستگاه واژه‌سازی در این زبان که بسیار نیرومند و کارآمد و آفرینش‌گرانه‌است و حتی بی‌کرانه‌است. ما می‌توانیم



بی‌شماره در پارسی واژه بسازیم. زبان پارسی مانند بسیاری از زبان‌های جهان کالبدینه نیست؛ بدینسانکه پیمانه‌ها و ریخت‌های از پیش نهادهای برای واژه سازی در این زبان نمی‌بینیم. زبان پارسی بسیار نرمشپذیر است؛ به موم می‌ماند: خود را با توان زبانی در به کار برنده خویش دمساز می‌گرداند. هر چه مایه و توان و دانش شما در زبان پارسی بیشتر باشد، این زبان را آسانتر و مایه‌ورتر می‌توانید به کار بگیرید. برای همین است که این زبان در جهان سرود و سخن و شعر شده‌است. برای آنکه سخنور می‌تواند آنچه را در درون او می‌گذرد، به یاری این زبان روشنتر و رساتر باز گوید. او زبان پارسی را بیش از هر زبان دیگر می‌تواند از آن خود کند و می‌تواند زبانی ویژه و شیوه شناختی در پارسی برای خود بیابد. برای نمونه، یکی از واژه‌های بسیار آشنا در زبان پارسی، واژه «دست» است. با این واژه می‌توان ده‌ها واژه ساخت؛ گذشته از آن واژه‌ها که دیگران پیش از این، از این واژه ساخته‌اند. بسنده‌است که این واژه را با واژه دیگر بپیوندید تا واژه‌های نو به دست آید: فرادست، فرودست، زبردست، زبردست، بالادست، پایین‌دست، دستاویز، دستبند، دستگیره و... حتی می‌توانیم فرهنگی خرد از واژگانی را که تاکنون با این واژه ساخته شده‌است فراهم بیاوریم. از این روی، این زبان در سرشت و ساختار، زبانی تَنک مایه نیست که از برآوردن نیازهای روز ناتوان باشد و بخواهد از وام واژه‌ها بهره برد. ناتوانی، کمبود و بیتوشی از زبان پارسی نیست، از کسانانی است که این زبان را به کار می‌گیرند. از این روی می‌توان از واژگان بیگانه بهره‌میزد؛ برای واژگانی که به هر انگیزه‌ای در این زبان راه بسته‌است، برابرای پارسی بیابیم؛ اندک‌اندک این واژه‌ها را هم از بان برانیم؛ و آن واژگان دیگر را به جای آنها بنشانیم. ما اگر گاهی اندک نیاز داشتیم که واژه‌ای را از زبان دیگر بستانیم، برآنم که می‌توانیم چنین کرد.

دو ویژگی بنیادین زبان پارسی

به راستی راز و فسون این زبان زنده زیبای زرین که دلارام و دلزای سخن را به شاهوارترین و گرانمایه‌ترین زیورها و آریه‌ها آراسته‌است، در چیست؟ پاسخی که بدین پرسش بنیادین می‌توان داد، همان می‌تواند بود که در آغاز این جستار یاد کرده آمد: ناسازوارنگی سرشتین در زبان پارسی که نغزی است نازک و در همان هنگام سخنی است ستوار. زبان پارسی به دو ویژگی بنیادین از دیگر زبان‌های جهان جدایی می‌گیرد و فراتر می‌رود، آن چه مایه شگفتی است، آن است که این دو ویژگی با یکدیگر ناسازند و آشتی‌ناپذیر. یک ویژگی ستواری و سخت‌جانی است و ویژگی دیگر نغزی و نازکی. زبان پارسی در پی پویه‌ای پایدار، درشتی‌ها و ناهمواری‌های خویش را به کناری نهاده‌است و بن‌مایه‌ها و کارکردهای برون‌زبانی خود را یک به یک فرو گذاشته‌است، خواست من از این کارکردها و بن‌مایه‌ها هنجارها و رفتارهایی در زبان است که ارزش و کارایی زبان‌شناختی ندارند؛ به راستی مانده‌ها و لای‌ها و ته‌نشست‌های اسطوره‌ای و باورشناختی‌اند که به زبان راه بسته‌اند. هنجارها و کارکردهایی از گونه ریخت‌های جداگانه برای دوگانگی (تثنیه) یا نرینگی (تذکیر) و مادینگی (تأنیث) و امردی (تخنیث). زبان پارسی بدین سان به زبانی ناب و پیراسته از دید زبان‌شناسی دگرگون شده‌است. از دیگر سوی، آن پویه پایدار، واژه‌هایی گران و ناهموار را تراشیده‌است و به واژه‌هایی نرم، آهنگین، گوشنواز دگرگون ساخته‌است. این همه زبان پارسی را نغزی و نابی بسیار بخشیده‌است، اما این نغزی و نابی مایه سستی و آسیب‌پذیری آن نشده‌است. زبان پارسی گزندهایی گران و آسیب‌هایی بزرگ را تا کنون از سر گذرانیده‌است و از بوته هر آزمون دشوار تاریخی سربلند و پیروزمند بیرون آمده‌است.

با این همه این زبان شکرین و دلاویز که یکی از فرهنگی‌ترین زبان‌های جهان است و درخشان‌ترین، مایه‌ورترین سامانه ادبی جهان در آن پدید آمده‌است، در این روزگار با دشمنی سخت نیرومند و زیانکار روبه‌روست که فناوری رسانه‌ای است. فناوری رسانه‌ای که حتا تا نهانگاه خانه‌های کسان راه بسته‌است، زبان‌های بومی را که پیشینه‌ای دیرینه و چندهزار ساله دارند، می‌فرساید؛ می‌کاهد؛ از تاب و توش می‌اندازد؛ تا سرانجام آن‌ها را یکسره از میان بردارد.



پس حتی زبانی به ستواری و سخت‌جانی زبان پارسی نیز در برابر هم‌آوردی چنین سهمگین و سترگ، نیاز به یاری و پشتیبانی و دستگیری دارد. بر هر دوستدار زبان پارسی است که به یاری آن، به هر شیوه که می‌تواند، بشتابد. یکی از این کوشش‌های یاری‌گرانه، کوششی است که در راه‌اندازی پایگاه زبان فارسی انجام گرفته‌است. پدیدآوران این پایگاه می‌کوشند که در مرز توان خویش نغزی‌ها و کارایی‌های زبان پارسی را نشان بدهند و دلاویزی‌هایی را که در ادب پارسی نهفته‌است آشکار بگردانند. در این سالیان، خدای را سپاس!، غمخواران و یاری‌گرانی که بر شمارشان پی‌درپی افزوده می‌آید، آسیب‌شناسانه به زبان پارسی می‌نگرند و می‌کوشند که توانمندی‌ها و کارایی‌های آن را که می‌توان گفت بی‌گرانه و مرزن‌شناس است، بشناسانند و در کار آورند. تا این زبان در روزگار پراشوب و بی‌فریاد رسانه‌ها نیز، بتواند توفان و تندباد را از سربگذراند و از این بوته آزمایش نیز پیروزمند و سربلند بدر آید. آزمایشی که سهمگین‌تر آزمون این زبان توانمند و سخت‌جان شمرده می‌شود.

از درگاه دادار که او نیز بی‌گمان زبان پارسی را گرامی می‌دارد، زیرا دوستدار زیبایی است، برای آنان در این کوشش فرهنگی آرزوی کامگاری و بختیاری دارم.



پاسداری از زبان پارسی

داریوش محمدی

شاید آن‌گاه که فردوسی پاک‌زاد، دست‌به‌کار سرایش و آفرینش شاه‌نامه شد، همین روی‌دادهایی را از سر می‌گذراند که امروزه ما هر دم می‌شنویم و باز می‌بینیم. شاید او هم بر سر سرزمین سوخته‌اش روزها می‌گریست و پیوسته آه و افسوس سر می‌داد و از خود می‌پرسید چرا باید این سرزمین آزاد و آباد چنین به سوی نابودی و ویرانی رود. بی‌گمان از همالان فردوسی کسان بسیاری بوده‌اند که کاسه‌ی چه‌کنم، چه‌کنم در دست، پیوسته از زمین و زمان می‌نالیده‌اند و بر سیه‌روزی ایرانی می‌گریسته‌اند. شاید فردوسی هم هر بار که سرودی کهن یا ترانه‌ای میهنی می‌شنید اشک از چشمانش روان می‌شد، به همان گونه که امروز، هر گاه سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر» را می‌شنویم، بُغز گلویمان را می‌فشارد، انگاری که دیگر هوایی نیست که در دم فروکشیم و باز پس دهیم. ولی می‌دانیم که در همه‌ی آن سال‌های سیاه و رنج‌آور، در مغز فردوسی، اندیشه و انگیزه‌ای جان می‌گرفت که به نیکی در این بیت او نمایان است:

بسی نخب بر دم دین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

او به نیکی و درستی دریافته بود که چه‌بود ایران‌زمین، زیر پای بیگانگان لگدکوب می‌شود. او هوش‌مندانه دریافته بود که باید کاری کرد و راهی جست تا از ویرانی ایران‌زمین و ایرانی پیش‌گیری کند. از این رو دست به کار آفرینش شاه‌کار و کارستان خود شد. هوش سرشار، شور و انگیزه‌ی پایدار فردوسی، او را یاری رساند تا یک‌تنه کاری از پیش برد که امروز برای هزاران‌هزار ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی، مایه‌ی بالش و نردبان فرهنگ ایرانی است. بی‌گمان یادگار فردوسی، بنیاد یگانگی ایران است و یا دست‌کم می‌توان بدین دست‌آویز برای یگانگی همه‌ی آدم‌های ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی کوشید و از این راه برای بخش بزرگی از آدمیان بر این گوی خاکی، خوش‌بختی و به‌روزی فراهم کرد.

به گمان نویسنده‌ی این نوشتار، آن‌چه برای فردوسی بزرگ، انگیزه‌ی آفرینش شاه‌نامه بود، امروز هم، از هر سو رخ می‌نماید. ایرانیان جدا از هم، در سرزمین‌هایی پاره پاره می‌زیند. یگانگی از مردمان ایرانی روی برمی‌تاباند. فرهنگ ایرانی در دور و نزدیک خوار شمرده می‌شود. هر ایرانی در گوشه‌ای از این جهان پهناور درگیر گرفتاری‌های کوچک و بزرگ خود است. از تاجیکان در دورترین خاور ایران‌زمین تا کردهای دلیر در دورترین باختر ایران‌زمین هر یک گرفتار و سرگرم بدبختی‌های خود هستند.

همین‌ها بس است تا هم‌چون فردوسی، به بایستگی کاری برای یادآوری شکوه و بزرگی ایران‌زمین و از سرگیری بازسازی آن ببانددیشیم. هم‌بستگی و یگانگی دوباره‌ی ایرانیان و در پی‌آیند آن به‌روزی مردمان ایرانی، هنگامی شدنی است که یکایک هم‌وندان



سرزمین فرهنگی ایرانیان، بر بنیاد و پایه‌ی چه‌بود فرهنگی خود آگاهی یابند و این نکته‌ای است که باید به هر ایرانی، آن را یادآوری کرد.

یادآوری و بازسازی آن یگانگی و هم‌بستگی فرهنگی از دست رفته، کاری است که گویا از دست فرمان‌روایان به در است. پی‌گیری این خواست، در جهان نوین و پیش‌رفته جز از راه بازسازی اندیشه و رای ایرانیان شدنی نیست. اگر چه با یاری فرمان‌روایان می‌توان بدین کار شتاب بخشید ولی این گونه که اکنون دانسته شده، خواهندگان یگانگی و بازسازی ایران‌زمین هم‌چون فردوسی بزرگ تک‌وتنه‌ایند و یاری‌گری نیست که آنان را یاری کند.

آفریننده‌ی شاه‌نامه، راز هم‌بستگی و بازسازی ایران‌زمین را در برکشیدن زبان پارسی و فرهنگ ایرانی می‌دیده است. و چه زیبا و هوش‌مندانه این را دریافته بوده است. زبان، بزرگ‌ترین و ارزش‌مندترین ویژگی جداگر تیره‌ها و مردمان از یک‌دیگر است. برای ما ایرانیان، زبان پارسی، گزینشی است سراسر تاریخی که هیچ‌گاه به زور شمشیر و جنگ بر دیگر مردمان ورزنده نشده است. زبان پارسی، همان دالانی است که ما را به سوی یکی شدن می‌برد. با هر گویش و زبان دیگری که باشیم این گزینش زیبای تاریخ و کارنامه‌ی ایران‌زمین، راه‌گشا و پیوندای ماست.

فرهنگ، زمینه‌ای است که در آن، مردم شیوه‌ی زندگی خویش را می‌یابند، با آن می‌زیند و بر آن می‌بالند. فرهنگ هر چه راه‌گشاست و مردمی‌تر باشد آدم‌هایی فرهیخته‌تر و به‌روزتر می‌پرورد. گویا، فردوسی پاک‌نهاد از این که فرهنگ هم‌میهنانش را پوینده و پیش‌برنده نمی‌دیده است، سخت آشفته بوده است، از این رو در شاه‌کارش دست به کار برجسته‌کردن و بازنمایی زیبایی‌های فرهنگ ایرانی شده است و ریز و درشت، دور و نزدیک آیین‌های فرهنگ ایرانی را به چهره‌ی کارنامه‌ی ایران‌زمین و به زبان پارسی دری بازآفریده است.

زبان ابزار گفت‌وگو و دانستن یک‌دیگر است. آدمیان از فرای تاریخ و گذر زمان با زبان نوشتاری برای یک‌دیگر سخن می‌گویند و پیام‌رسانی می‌کنند. چنان‌چه فردوسی بزرگ با زبان پارسی از پس هزاره‌ای با ما سخن گفته است. زبان گفتاری نیز برای آن که بتواند از پس خویش کاری بنیادی‌اش برآید، باید رسا و آسان و روان باشد. تا گویندگان و شنوندگان، این تنها ابزار دانستن یک‌دیگر را بتوانند به آسانی به کار گیرند.

تازش خان‌ومان برانداز تازیان، و چندی پس از آن ویران‌گری‌های مغولان، شهرهای آباد و دانش‌گاه‌ها و ادب‌سراهای این سرزمین را نابود کرد و بسیاری از نوشته‌های زبان پارسی در آتش جنگ سوخت و دانش‌مندان و ادب‌دانان ایرانی را از دم تیغ گذراند و آن گونه شد که پیوند سرایندگان و نویسندگان سده‌های پیشین با سرایندگان و نویسندگان سده‌های پسین، از هم گسیخت. به ویژه پس از تازش مغولان، این گسست چنان شد که زبان پارسی، به سوی نابودی گام برداشت. پدیداری بزرگانی انگشت‌شمار مانند مولانا و سعدی و حافظ در سده‌های هفتم و هشتم را باید جدا از آن دانست. چرا که پس از تازش مغولان تا چند دهه، کارسازی و درآیش استادان پیشین، بر پای بود و نیز سعدی و مولانا پرورده‌ی ادبستان پیش از مغول بودند و حافظ، در شیراز سده‌ی هشتمی پرورده می‌شود که تا اندازه‌ای به دور از یورش مغولان مانده بود.

از سده‌ی هشتم که بگذریم، دوره‌ی «نشیب ادبی» می‌آغازد و تا آغاز سده‌ی سیزدهم ماهشیدی (-قمری)، این نشیب ادبی دنباله می‌یابد. سده‌ی سیزدهم زمان رستاخیز ادبی زبان پارسی است. در آغاز سده‌ی هشتم به گفته‌ی ادوارد براون، «نخستین تباه‌گر بزرگ زبان پارسی»، که همان «وصاف الحضرة» باشد، نسکی به نام «تجزیت المصار و تجزیت الاعصار» نوشت که «تاریخ وصاف» نامیده می‌شود. وصاف در این تاریخ‌نامه تا توانسته است سخن‌پردازی و هماهنگ‌آوری کرده و واژگان تازی و ترکی مغولی به کار برده است و در این راه به اندازه‌ای فراخ‌روی و گزاف‌گویی کرده است که خواننده‌ی ناویژه‌کار پارسی‌زبان از آن نمی‌تواند بهره بگیرد. چرا که نویسنده‌ی آن، تاریخ‌نویسی را بهانه‌ای کرده است تا «مجموعه‌ی صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب بلاغت و قانون قوالب براعت ...» خود را به رخ خواننده بکشد و برتری هنری (!) خود را بیاستواند. و از این بدتر، شماری از



نویسندگان سده‌های سپس‌تر هشتم، به ویژه در تاریخ‌نگاری، از «وصاف الحضرة» پی‌روی کردند که واپسین آن‌ها میرزا مهدی‌خان استرآبادی، دبیر نادرشاه افشار و نویسنده ی دو نسک «جهان‌گشای نادری» و «دره‌ی نادره» است.

برآیند آن شد که ما پارسی‌زبانان امروزی، نوشته‌های نویسندگان سده‌های نخست اسلامی را به آسانی درمی‌یابیم ولی در خواندن نوشته‌های آغاز دوره‌ی قاجار و زمان نادرشاه افشار درمی‌مانیم. ویژگی نوشته‌های وصاف‌الحضرة، کاربرد بی‌خود و بسیار واژگان تازی است به گونه‌ای که گاه ساختار زبان پارسی هم در آن گم می‌شود و نمی‌توان با دل‌آسودگی آن نوشتارها را پارسی دانست. خوش‌بختانه، دگرگشت آزادی‌خواهان سده‌ی پیش، پاک‌سازی زبان پارسی از واژگان بی‌خود و بی‌هوده‌ی بیگانه را به یک نیاز و سپس‌ترها به یک جنبش دگراند. نویسندگان می‌کوشیدند هر چه ساده‌تر و روان‌تر بنویسند و از واژگان خوش‌بافت و خوش‌دریافت پارسی سود برند.

با روی کار آمدن فرهنگستان یکم زبان و ادب پارسی، کار پاس‌داری، پلایش و توان‌مندسازی زبان پارسی شتاب گرفت و ما امروزه بسیاری از واژگان و نوساخته‌ها ی دانش‌مندان فرهنگستان یکم را به کار می‌بریم و به‌آسانی آن‌ها را درمی‌یابیم. اگر نبود کار آن دانش‌مندان، شاید امروزه ما به جای واژگان خوش‌آهنگ و زیبایی هم‌چون دانش‌گاه، دانش‌کده، یخ‌چال، شهرداری، شهربانی، دادگاه، دادگستری، دبستان، دبیرستان، هواپیما و ... واژه‌ها ی نادریافتنی و گمراهی هم‌چون انیورسیت، فاکلته، رفریجراتور، بلدیه، نظمیه، محکمه، عدلیه، مکتب، اسکول، طیاره و ... را به کار می‌بردیم و در مغز کودکانمان هم، این جزیره‌های گم‌نام فرهنگی، زبانی را هر روز باری‌کردیم و زبان پارسی را برای خود و آیندگان ناکاربردی و نادل‌پذیر می‌گردانیدیم.

گذشتگان فرهنگی ما کار خود را کم و بیش به خوبی پی‌گرفتند و برآیند آن شد که امروزه به گواهی زبان‌دانان بزرگ، پارسی‌گرایی و گرایش به کاربرد واژگان پارسی، به یک خواست و نهاد درونی و کمابیش فراگیر، دگریده است و فراگیرانه می‌توان گفت که پارسی‌زبانان، به ارزش کاربرد واژگان زبان خودشان پی‌برده‌اند. این گرایش، در روند سرشتین زبان پذیرفته شده است و از این راه، زبان پارسی نیازهای بایسته و شایسته ی خود را در واژه‌سازی برمی‌گیرد و به ساختار استوارتر و روشن‌تری دست می‌یابد. اگر چه ساختارهای بیگانه کمابیش از این زبان دور ریخته شده‌اند و دیگر به کاربردن ساختارها و دستورهای بیگانه، یک نادرست و کژدانی و زشت‌سخنی دانسته می‌شود ولی هنوز می‌بینیم که واژگان بیگانه ی بسیاری در زبان ما رفت‌وآمد می‌کنند و این، بایستگی نیروافزایی گرایش درست و به جای پارسی‌گرایی در زبان پارسی را گوش‌زد می‌کند. این نیاز و بایستگی، برای جهان نوین و ابزار بس‌توان‌مند آن، رایاتار (-اینترنت)، سدچندان می‌شود. پارسی‌زبانان با جهان از راه رایاتار روبه‌روز بیش‌تر درگیر می‌شوند و با هزاران واژه‌ی تازه روبه‌رو می‌شوند که به انگیزه‌های گوناگون از پس کار برگرداندن آن‌ها به زبان پارسی بر نمی‌آیند. همین نکته است که انگیزه‌ای می‌شود تا کسانی که دل‌سوز زبان پارسی هستند و آن را از جان دوست‌تر می‌دارند دست به کار شوند و در این بازار شلوغ، به یاری این پیر کهن به پا خیزند.

زبان‌شناسان، زبان را باشنده‌ای زنده برمی‌شمردند که در پیچ و خم روزگار راه خویش می‌یابد، گاه پست و گاه بلند می‌شود و پیش می‌رود. گاهی هم از پس توفان‌های روزگار بر نمی‌آید و رخت خویش از میان آدمیان برمی‌دارد.

می‌دانیم که زبان پارسی از پس آن همه گذشته ی پر نشیب و فراز چند هزار ساله‌ی ایران‌زمین خود را به ما رسانده و اکنون هم سرا فرازانه بر زبان ما روان می‌شود. زمان ما یک ناسانی چشم‌گیر و شاید برتری شگفت‌آور با دیگر زمان‌ها دارد و آن پیش‌رفت تند فن‌آوری و گسترش دمان دانش و فن در میان آدمیان است. از آن‌جا که زبان نخستین ابزار آدمی برای بهره‌کردن اندیشه و یافته‌اش با دیگران است، پس از این همه، جوش و خروش زمانه، بیش‌ترین نشانه‌پذیری داشته است. بسیاری از زبان‌های جهان امروز، در رودخانه‌ی چرجنب‌وجوش دانش و فن‌آوری پرورده‌اند و از این راه بالیده‌اند و اکنون راه خویش، چه سخت و چه آسان، پی‌می‌گیرند.

ولی زبان پارسی دری، از پس هزاره‌ها بالش و پرورش، ناگاه به این رودخانه‌ی خروشان دانش رسیده و با آن همراه گشته است. با آن پیش می‌رود و با آن هم‌نوا می‌شود. خروشنده‌ی و روندگی دانش و پیش‌رفت آن چنان است که هیچ زبانی بی‌یاری گویندگان و



کاربرندگان آن، نمی‌تواند از پس نیازهای روزافزونی که دانش بر آن بارمی‌کند، برآید. دستگاه زبان به خودی خود کند است و آن توانایی و چابکی را ندارد که این همه نام و نشانی برساخته‌ی دانش را بگوارد. از این رو، امروزه زبان‌های پیش‌رفته و کارا به‌ناچار نیاز به یاری دل‌سوختگان و خواهندگان‌شان دارند. زبان پارسی ما هم، همین گونه است و باید به یاری آن بشتابیم.



نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن

در این واژه‌نامه کوشش شده است تا جایی که بتوان، برای همه واژگان بیگانه چندین واژه برابر پارسی نمایانده شود تا پارسی‌گویان بتوانند بر پایه نیاز خود یکی از این برابرها را در گفتار و نوشتار روزانه خود، بکارگیرند. هر واژه بسته به جایی که بکار می‌رود و همچنین آهنگ و سامه نوشته، می‌تواند ماناک‌های (~معنی‌های) گونه‌گونی بخودگیرد. برای نمونه واژه "انتشار" در جایی برای "افشاندن" و "پراکندن" بکار می‌رود (انتشار گرد و خاک) و در جای دیگر برای "پخشودن" کتاب و روزنامه. از سوی دیگر یکی از نارسایی‌های کنونی این واژه‌نامه این است که در آن واژه‌های بیگانه‌ای که نوشتار یکسانی دارند ولی آوایش و ماناک‌های گونه‌گونی دارند (برای نمونه مَسکن و مُسکِن، خَیر و خَیر ویا جَرم و جُرم) همگی در یک سرواژه آمده‌اند و برابرهای آنها از هم جدا نشده‌اند:

مسکن: آرامبخش، خانه، سرای، سرپناه، کاشانه

خیر: بخشش، بزرگواری، پاک، جوانمرد، خوب، خوش، شایسته، نیک، نیکوکار، نه

جرم: بزه، بزهکاری، تنومند، چگالی، گناه

سحر: جادو، سپیده‌دم، پگاه

همانگونه که می‌بینید این سرواژه‌ها از هم جدا نشده‌اند و کاربر واژه‌نامه خود باید این ماناک‌ها را از هم شناسایی کند. امیدواریم در ویرایش‌های پس از این این نارسایی را از میان برداریم.

کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد آنها در زبان کمرنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. شاید در آغاز برای مردم این واژه‌ها ناآشنا و دیرپذیر باشد. بهتر است اگر برای یک واژه بیگانه چندین برابر نمایانده شده‌است، برابرهایی جایگزین آن شوند که برای مردم آشناتر باشد تا به رسایی و شیوایی گفتار آسیبی نرسد. هرچند بد نیست برای زنده کرده واژه‌های بدست فراموشی سپرده شده، هر از گاهی نیز آنها را در لابلای گفتار بکار برد و آنها را در میان دو کمانک () بازشناساند.



آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی

هنر سره‌گویی

گفتار و نوشتار سره باید همراه با زیبایی، استواری، شیوایی و رسایی باشد. سره‌گویی و سره‌نویسی هنری است همسنگ و همتراز با سرودن چکامه‌های زیبای پارسی. سره‌گویی تنها این نیست که واژه‌های بیگانه را با برابره‌های پارسی آن جایگزین کرد، در سره‌گویی باید بهترین واژه‌ای را از میان برابره‌های پارسی برگزید که با آهنگ و سامه نوشته همخوانی داشته باشد. دیگر آنکه در سره‌گویی گاه نمی‌توان تنها بسادگی واژه را جایگزین کرد، گاهی باید ساختار آن گزاره (-جمله) دگرگونی یابد و به ساختار پارسی درآید. بسیاری از واژگان بیگانه به همراه خود ساختار بیگانه را سربرار زبان می‌کنند که همراه با جایگزینی آن واژه، ساختار نیز باید به پارسی برگردد.

یکی از خرده‌هایی که به سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که برای مردم کوچه و بازار و مردمی که با واژگان سره آشنایی ندارند و اندریافت گفتار و نوشتار سره کمی دشوار است. هرچند که آرمان فرجامین این است که یکسره همه واژگان بیگانه از زبان زدوده شوند، ولی اینکار یک‌شبه شدنی نیست. زمانی که روی سخن با کسانی است که با سره‌گویی آشنایی ندارند بهتر است زبانی ساده و شیوا برای آنها بکارگرفته شود، هر چند بد نیست هر از گاهی در لابلای گفتار واژه‌های نژاده پارسی نیز بکار رود تا این واژگان نیز کم‌کم در میان مردم جای باز کند و با آنها خو بگیرند.

همواره باید کوشید که گفتار و نوشتاری ساده، زیبا و شیوا، مردم بیشتری را بسوی سره‌گرایی کشید. بزرگترین آسیب به سره‌گرایی زمانی است که گفتار و نوشتار، ناشیوا و نارسا و پر از واژگان ناآشنا که با آهنگ سخن نیز همخوانی ندارند باشد که با خود دلسردی و دلزدگی می‌آورند و مایه واپس زدن پارسی‌سره از سوی مردم کوچه بازار می‌شود.



سه گام تا پارسی سره شیوا

برای اینکه یک نوشته آمیخته به واژگان بیگانه، در پارسی امروزی ایران را به پارسی سره‌ای شیوا و رسا بازگرداند، نیاز است سه گام پی‌درپی، پیموده شود.

۱- گام نخست، باز گرداندن به پارسی پالوده: در گام نخست باید واژگان بیگانه را تا جایی که می‌توان با واژگان پارسی رواند و آشنا برای همه جایگزین نمود. این جایگزینی باید بگونه‌ای باشد که همگان بسادگی بی‌نیاز به واژه‌نامه بتوانند آنها را دریابند.

۲- گام دوم، سره‌سازی: در سره‌سازی باید همه واژگان بیگانه را یکسره از نوشتار زدود تا نوشته‌ای سره فراهم آید. در سره‌سازی ناگزیر از بکاربردن واژه‌هایی هستیم که شاید برای همگان آشنا نباشند و در میان توده مردم رواند نباشد. ولی این واژگان باید آرام آرام جای خود را در گفتار و نوشتار روزانه مردم پیدا کنند.

۳- گام سوم، شیواسازی: از آنجا که واژگان بیگانه، گاه به همراه خود ساختار دستوری بیگانه را نیز به زبان می‌آورند، تنها با یک جایگزینی ساده واژگان، نمی‌توان به یک نوشتار رسا، شیوا و خوش‌آهنگ دست یافت. همانگونه که در هنگام برگردان یک نوشته انگلیسی به پارسی نمی‌توان همان ساختارها را بکار برد در یک ترگمان (~ترجمه) شیوا و هنری نیاز است ساختار دستوری هم بازگردان شود و یا گاهی واژه‌هایی را برای رسایی بیشتر افزود، در سره‌سازی نیز باید برای رسایی و زیبایی نوشتار، ویرایش‌هایی را انجام داد.

در زیر، نوشته‌ای که از ویکی‌پدیای پارسی گرفته شده است، آمده. این نوشتار را گام به گام به پارسی سره شیوا برمی‌گردانیم:

**پارسی امروزی:**

با آنکه در مورد محل تولد زرتشت تا حالا تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته اما هنوز نتیجه قطعی به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها مأخذ اساسی راجع به زندگی زرتشت است، هیچگونه اطلاع دقیقی، خواه در باب مولد و خواه درباره محل دعوت و منطقه عمل او، به دست نمی‌آید. در چندین قسمت از یشت‌ها در اوستا محل فعالیت دینی زرتشت ایرانویج ذکر شده است. در منابع پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و فارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان انتساب زردشت را به آذربایجان، به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

پارسی پالوده:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا **[در این باره]** به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها **مأخذ** بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره **محل دعوت و منطقه عمل** او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا **محل فعالیت** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در **منابع** پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و فارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان **نسبت‌دادن** زردشت را به آذربایجان، به **دلیل‌های** فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها **دلیل‌های** زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

- برای رسایی بیشتر، **[در این باره]** افزوده شد.
- با آنکه واژه پارسی نشد، اما ساختار دستوری آن به پارسی برگردانده شد: انتساب: نسبت دادن، دلایل: دلیل‌ها،

پارسی سره:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا در این باره به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها بن‌مایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره **جایگاه فراخوان و جایگاه کردار** او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا **جایگاه کردا** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در بن‌مایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زردشت را به آذربایجان، به **شونده‌های** فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها **شونده‌های** زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.



پارسی سره شیوا:

برای اینکه بتوان این نوشته را یکسره سره نمود، تنها با جایگزینی ساده واژگان نمی‌توان این کار را کرد و باید ساختار گزاره‌ها را اندکی دگرگونه کرد. دشوارترین بخش سره‌سازی همین بخش است. همینجاست که هنر سره‌گردانی خود را می‌نمایاند:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا در این باره به دست نیامده‌است. از گات‌ها که تنها بن‌مایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره جایی که وی فراخوان خود به [\[آیین مزدیسنا را آغاز نمود\]](#) و جایگاه کردار [\[دینی\]](#) او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا جایگاه کردار دینی زرتشت ایرانویج یاد شده‌است. در بن‌مایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زردشت را به آذربایجان، به شوندهای فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها شوندهای زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

- برای رسایی بیشتر [\[آیین مزدیسنا را آغاز نمود\]](#) و [\[دین\]](#) افزوده شد.



برابرگزینی هشیارانه برای واژگان بیگانه

سیامک قدیمی

چرایی سره‌نویسی، سخنی بس دراز است، که پیشتر درباره آن گفته شد. در اینجا یک سخن کوتاه با سره‌گرایان دارم، که پیش از بکار بردن واژگان پارسی سره و یا سره کردن، بهتر است با ژرف بینی بیشتر به آن نگاه کنند.

کوتاه سخن اینکه، سره‌نویسان برای سره کردن یک واژه در یک گزاره (جمله)، به دنبال واژه‌نامه‌های گوناگون رفته و از درون آنها، واژگان همسنگ و برابر را یافته و آن را به کار می‌برند. با این همه گاهی همسنگ این واژگان به هیچ روی گویا و هماهنگ با گزاره (جمله) نیست، هاتا (حتی) با دگرگون کردن و کم و زیاد کردن گزاره (جمله) هم به برآیند دلخواه نمی‌رسند؛ چرا؟ چون واژگانی که بیش از هزار سال پیش به پارسی آمده‌اند، اینک افزون بر مانی (معنی) بنیادین خود، مانی‌های دیگر هم به خود گرفته‌اند که در هیچ واژه‌نامه‌ای نوشته نشده‌است. برای بازنمودن این گفتار به یک نمونه می‌پردازیم؛

واژه «اتفاقاً» را برمی‌گزینیم و می‌خواهیم همسنگ آن را بنویسیم. در واژه‌نامه‌های گوناگون به این همسنگ‌ها برای آن برمی‌خوریم: اتفاقاً: ناگهانی، ناگهان، بناگه، ناگرفت // بی‌پیشینه // همداستان // همگی، همگان // یکباره

خوب این همسنگ‌ها بسیار درست هستند، پَن (ولی) آیا همه این‌ها بس است؟ پاسخ نه، چرا؟ به این گزاره نگاه کنید:

پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

پاسخ: اتفاقاً! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

در اینجا جایگزین کردن «اتفاقاً» با واژگانی که در بالا نوشته شد، بسیار ناهنجار است. پس بهتر است به دنبال مانی‌های (معنی‌های) دیگری که واژه «اتفاقاً» در گذر زمان و سالیان دراز به خود گرفته‌است، بگردیم. در اینجا می‌بینیم که «اتفاقاً» را می‌توان با واژگان «به هیچ‌روی» و «هرگز» هم جایگزین کرد. پس سره گزاره بالا را می‌توان بدینگونه نوشت:

پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

پاسخ: هرگز! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

پس این مانی‌ها در کنار مانی‌های نوشته شده چنین هستند:

اتفاقاً: ... // همچنین // به هیچ‌روی، هرگز



این نکته بسیار مَه‌ندی است که نویسندگان و سره‌نویسان باید به آن بیشتر و بیشتر بنگرند و تنها به واژه‌نامه‌های پیرامون بسنده نکنند. گرچه خودسرانه هم نباید کار کرد، چون چه بسا به جای سودمندی، زیان هم به زبان پارسی می‌رساند. این نکته باید بسیار موشکافانه بررسی شود، و نیازمند خواندن فراوان نسک‌های امروزمین و خوب چیرگی هنرمندانه به زبان پارسی امروزمین است.



بهره‌جویی از گنجینه واژگان پارسی

دکتر امیرحسین اکبری شالچی

امروز دیگر بسیاری از کسانی که از سره‌گرایان دل خوشی ندارند هم به زبان آمده می‌گویند که زبان پارسی در یک دهه فرجامین (~اخیر) گرایش آرام و خردپسندانه‌ای را به سوی پارسی پاک تری در پیش گرفته‌است. این چیزی نیست که کسی بخواهد پشش بزند. همه می‌دانیم که تا یک دهه پیش واژگانی مانند پرسمان، گفتمان، نوشتاری و گفتاری در زبان ما چندان کاربردی نداشتند و شاید تنها برخی از خامه‌بدستان آنها را نوشته یا بر زبان می‌راندند. اما هم اینک این واژگان در جایگاه واژگان تازی "مسئله"، "بحث"، "کتبی" و "شفاهی" جا افتاده‌اند و کمابیش همه آنها را در می‌یابند. چنین گرایش روشنی به خودی خود در زبان پارسی پیدا نشده‌است. برخی از پارسی نویسان آگاهانه می‌کوشند واژگان پارسی را به جای واژگان تازی که در زبان جا افتاده به کار گیرند. از آن جایی که هیچ ایرانی آزاده‌ای دل خوشی از تازیان ندارد، برخی خامه‌بدستان دیگر و یا دیگر کسانی که به گونه‌ای با نوشتن سر و کار دارند نیز آن واژگان را تا اندازه‌ای به کار می‌برند. خوش آهنگی و نوآیینی واژگان پارسی در برابر واژگان تازی زمینه را برای بسیاری از ایرانیان که مردم "خوش سلیقه‌ای" هستند باز می‌کند تا باز هم بیشتر این واژگان به کالبد زبان درآیند. اگر بخت با واژه یار شود و رادیو و تلویزیون هم آن را به کار برند، دیگر می‌توان دم آسوده‌ای برآورده گفت که واژه‌ای پارسی در زبان زنده شده یا دست کم از کوه واژگان تازی در زبان پارسی کاهی کاسته شده‌است. اینها همه آن چیزی است که آرام آرام روی داده و می‌دهد و کار را به جایی رسانده که برخی از تازی‌گرایان نیز این پارسی‌گرایی را بجا بدانند. به هر روی ما به خوبی می‌دانیم که شمار واژگان تازی هنوز هم در زبان ما بسیار بالاست و کار سره‌گرایان بسیار دور و دراز.

هنگامی که سره‌گرایی خامه به دست می‌گیرد، با چند دسته واژه تازی روبرو می‌شود. برخی از واژگان دارای برابری زنده در زبان هستند و به سادگی می‌توان تازی آنها را کنار گذاشت و پارسی شان را به کار برد. برای نمونه می‌توان به جای "سعی" و "مختلف" و "مقدمه"، کوشش و گوناگون و پیش‌سخن گفت و دل آسوده داشت که هر پارسی‌زبانی آنها را در می‌یابد. اگر نوشته بلند نباشد و زبانش دشوار نباشد، نویسنده خواهد توانست نوشته‌ای تهی از واژگان تازی بیافریند. اما بسیاری از نوشته‌ها چنین نیستند و سرهنویس ناچار است واژگانی را به کار گیرد که شاید در زبان زنده نباشند، یا کاربردی کرانه‌مند (~محدود) داشته باشند و یا.... سرهنویس هنگام برخورد با این دسته از واژگان چه می‌کند و آنها را از کجا می‌آورد یا از کجا باید بیاورد؟ برای نمونه اگر خواست واژگان تازی "صراف"، "مستقر" و یا "معین" را به کار نگیرد، باید برابر پارسی شان را از کجا بیابد؟

سخن ما هم اینجاست که بسیاری از سرهنویسان با برگشت به گنجینه که در سر خود آماده دارند به ساختن شتابزده واژه‌ای تازه دست می‌یازند. کمی با خود می‌اندیشند و درآمیزه (~ترکیب) تازه‌ای می‌سازند. بسیار دیده می‌شود که نه تنها هیچ روشنگری برای بر ساخته‌های خود به دست نمی‌دهند، که آنها را فهرست هم نمی‌کنند. این زمینه آشفته‌گی زبان و گریز بسیاری از دوستداران زبان پارسی را فراهم می‌کند. آنان پیوسته با واژگان شمارمندی روبرو می‌شوند که این یا آن نویسنده به کار برده و هر کدام تا اندازه‌ای رسا هست و تا اندازه‌ای هم نیست. اینک آنکه زبان پارسی زبان بسیار نیرومندی است و در خود گنجینه سرشاری از واژگان نژاده پارسی دارد که سره‌گرایان می‌توانند بسادگی آنها را بکار گیرند.

سره‌نویسان می‌توانند برابر پارسی واژگان تازی را در سه دسته گنجینه‌ها و بن‌مایه‌های بنیادین بچینند:



- ۱- فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی
 - ۲- گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر
 - ۳- زبان‌های ایرانی میانه به ویژه پهلوی
- در دنباله، به بررسی این بن‌مایه‌ها و روشن سازی چگونگی کاربرد آنها می‌پردازیم.

فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی

هنگامی که می‌گوییم واژگان تازی بسیاری به زبان پارسی درآمده، خود پذیرفته‌ایم که روزگاری واژه تازی در زبانمان نبوده یا بسیار اندک بوده‌است. به هر روی این واژگان در دوره‌ای به زبان راه یافته و جا خوش کرده‌است. پس آن پارسی که از این دسته واژگان تھی بوده کجاست؟ نخستین فرهنگ‌های پارسی از سوی پارسی زبانان خراسان برای آن دسته از ایرانیان که در باختر و دل ایران آن روزگار می‌زیستند نگاشته شده تا آنان با واژگان کم کاربرد پارسی آشنا گردند و این زبان را که اندک اندک زبان ادب و نوشتارشان می‌شد بهتر دریابند. در اینجا می‌توان برای نمونه "لغت فرس"، "صحاخ الفرس" و یا "سرمه سریمانی" نام برد. این فرهنگ‌ها دربرگیرنده واژگان پارسی بسیاری هستند که هم اینک نیز می‌توانشان بکار گرفت و بر رسایی و یکدستی زبان افزود. کم و بیش همه واژگان آنها پارسی است و یکی از بهترین سرچشمه‌های هر سره گرای. در سده‌های پس از آن هنگامی که پارسی در هندوستان گسترش بسیار یافت، نویسندگان آن دیار هم به فرهنگ نویسی دلبستگی بسیار نشان دادند و با بهره گیری از فرهنگ‌های پیشین، واژه نامه‌های بزرگ تری آفریدند، اما آنان نیز چندان روی خوشی به واژگان تازی نشان ندادند و از اینجااست که این دسته از فرهنگ‌ها در شمار سرچشمه نخست می‌آیند. از میانشان باید از "فرهنگ جهانگیری" و "برهان قاطع" نام برد. برهان قاطع دریایی است از واژگانی که بسیاری‌شان باید از هم اینک به کالبد زبان بازگردند و از نگاه پرواژگی باید بزرگ ترین فرهنگ از این دست باشد. در این واژه‌نامه شمار بسیاری از این واژگان از برهان قاطع "آمده‌است مانند:

گواش: صفت

پالیده: خلاصه

دژآکام: زاهد

فیار: صنعت

کام ناکام: البته (در گویش تاجیکی هم کاربرد دارد)

لوری: لطیف

پشنگ: جفا

آیا بهتر نیست به جای ساختن درآمیزه‌هایی تازه داشته‌های خود را بهتر بسنجیم و همین واژگان کهن را زنده سازیم؟ اما از واژگان که بگذریم، گاهی زنده کردن برخی از کنایه‌ها هم بایسته می‌شود. اینک نمونه‌هایی از آنها در همان دسته از فرهنگ‌ها:

روزگذار: کفاف (غیاث الغات)

بیهوده خواری: اسراف (برهان قاطع)

خویش باز: فانی فی الله (برهان قاطع)

چین از ابرو گشادن: رحم کردن (برهان قاطع)

ته ریش گذاشتن: فریب دادن (غیاث الغات)

جگر تشنه: بسیار مشتاق (برهان قاطع)

نهانی گشای: منجم (فرهنگ جهانگیری)

دسته‌ای دیگر از واژگان کارآمد این فرهنگ‌ها مصدرهاست. نمونه‌هایی از آنها:

ریویدن: معزول گشتن (فرنودسار)

پنگاشتن: رسم کردن و توصیف کردن (آندراج)

پنافتن: بسته شدن راه مجاری آب و شیر حیوانات (فرنودسار)

زاستن: تولید کردن (آندراج)



بوشیدن: ملاحظه کردن (آندراج)

انبازیدن: شریک شدن (فرنودسار)

افسرانیدن: منجمد کردن (فرنودسار)

روشن است که فرهنگ نویسان بسیاری از این واژگان را از نوشته‌ها برگرفته‌اند. اما آنان هرگز نتوانسته‌اند همه آنها را گرد آورند. از این جاست که ما با بررسی نوشته‌های کهن به واژگان پارسی بیشتری دست می‌یابیم از سوی دیگر نباید فراموش کرد که کوشش در پارسی نویسی کاری تازه نیست. نزدیک به هزار سال پیش از این بیرونی و پورسینا کوشیدند کتاب‌های دانشی خود را تا اندازه‌ای به پارسی بنویسند. از این رهگذر واژه‌های پارسی ساخته یا به هر روی در نوشته‌های خود به کار گرفته‌اند که هم اینک نیز تا اندازه‌ای راهگشای پارسی نویسان تواند بود. گفته اینک پیش از هر دوی آنان دانشمندی به نام بخارایی به این کار دست یازیده بوده‌است. اینک نمونه‌هایی از واژگانی که ابوریحان بیرونی در تفهیم خود به کار برده :

دوری: بُعد

راست پای: متساوی الساقین

زبرنگر: عالی النظر

بسیار پهلو: کثیرالاضلاع

همبازی: شرکت

سپس رو: تابع، تالی، مقلد

شکافتن: اشتقاق

نمونه‌هایی از واژگانی که پورسینا به کار گرفته :

بهره پذیر: قابل قسمت

پیوستگی: اتصال

مایه: ماده

کنا: فاعل

زایش ده: مولد

بستناکی: انجماد

ایستاده به خود: قائم بالذات

از کارهای ناصر خسرو:

آرمیده: ساکن

بسودنی: ملموس

زبریدن: سقوط

سپسی: تاخر

چرایی: علت

بسیاری: کثرت

از نوشته‌های افضل الدین کاشانی:

مردمی: انسانیت

گزارنده: شارح، مفسر



پیدایی: ظهور
 خواستاری: شوق
 جان گویا: نفس ناطقه
 شکافته: ناشی شده
 نایابندگی: عدم ادراک
 گنجایی: ظرفیت

از فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار:

ستیهنده: متعصب
 جز کردن: تبدیل کردن
 کژ پیمان: خائن
 نسپاسی: کفران
 گردن نهاده: مسرم
 هم دیداری: ملاقات، مصاحبت
 خواهش گری: شفاعت

بسیاری از فرهنگ‌هایی که در روزگار ما نوشته‌اند هم دارای واژه‌های پارسی کارآمدی می‌باشند. نمونه‌هایی از فرهنگ نظام:
 آتش خانه: آن اطلاق ماشین که محل آتش کردن است.

ینگی دنیا: آمریکا
 پادشاه گردش / شاه گردش: مردن پادشاه و بر تخت نشستن دیگری. پاچا گردشی در گویش کابل به چم کودتا هم به کار می‌رود.
 پیسودن: میل کردن
 پساپیش: نامرتب
 پرهیزانه: غذای مخصوص بیمار
 سال گردش: وارد شدن سال نو

گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر

اما پس از زیر و رو کردن همه سرچشمه‌های یکم هم شاید برای برخی از واژه‌های تازی برابری نیابیم یا برابریایی بیابیم که چندان رسا یا بجا نباشند. در این جاست که در گنج شایگان دیگری به روی ما باز می‌شود: صدها گویش پارسی و چندین زبان زنده ایرانی. با به کار بردن واژه‌های گویش‌ها، واژگان پراکنده را به زبان مرکزی بازگردانده‌ایم. این کار دامنه بسیار گسترده‌ای دارد. من تنها در اینجا به برخی از واژگان گویش‌های خراسان بزرگ می‌پردازم و بس. به کار گرفتن واژگان خراسان این خوبی را نیز دارد که زبان ایران را به زبان سرزمین‌های پارسی زبان نزدیک می‌سازد و زمینه‌ای را برای همه فهمی بیشتر فراهم می‌نماید.

نمونه‌هایی از واژگان گویش فرارود (–ماورالنهر)

رو و آی: تردد
 دم دزد: نام، جاسوس
 ایستاده گری: مقاومت
 رویانیدن: حاصل کردن
 سراسر: مستقیماً



کسانه: عاریتی

گفت و گذار کردن: مذاکره کردن

از گویش‌های خراسان امروز ایران :

دل ورس: حوصله

دست و ر باد: مسرف (گناباد)

چرزخت: رطیل (بیرجند)

پیش زاده: فرزند زن، فرزندی که زن پیش از ازدواج دوباره داشته باشد. (قراچه کوهسرخ)

آتشک: سفریس (استان خراسان)

بنیم: سقط جنین (قاین)

چرند و چار: جر و بحث (مشهد)

از گویش‌های کابل و هراتی:

سرا: حیاط

دلپر: مطمئن (کابل)

بسته کار: مکانیک ماشین (کابل)

پیره: محافظت (کابل، هرات)

بالابینی: نظارت (کابل)

کرامند: مهم (هرات)

ورسوریدن: منکر شدن (هرات)

باید دانست که باز هم این تنها واژه‌ها نیستند که کارسازند، در میان گزاره‌ها هم می‌توان به نمونه‌هایی از برابری در برابر واژه‌های تازی دست یافت. گزاره‌هایی که در گویش تاجیکی کاربرد دارند:

زمانه سازی کردن: با شرایط سازش کردن

از دل راستی: از صمیم دل

دست کافتن: به چیزی دخالت کردن

با دل سفید: با نیت خالص

گوش رس کردن: خاطرنشان کردن

دست رسا داشتن: امکانات مادی داشتن

به دست درآوردن: صاحب شدن

زبان‌های ایرانی میانه و به ویژه پهلوی

اما این هم بس نخواهد بود. به ویژه در زمینه واژگان دفتری باز هم کار نافرجامیده خواهد ماند. پهلوی، بزرگ‌ترین زبان ایرانی میانه هم برای ما گفتنی‌های بسیار دارد. نمونه‌هایی از آنها:

پزاوش: بلوغ

کارتاران: عاملان دولتی

گتش: خاصیت

بی بهر: محروم



چاشش: موعظه

آفریتاری: قدرت خلاقه

استور: قیم

از همه این سرچشمه‌ها که بگذریم، هستند واژگانی که باز هم برابری برایشان پیدا نمی‌شود. روشن است که آن دسته از واژگانی که به پدیده‌های تازه برمی‌گردند، در سرچشمه‌های کهن برابری ندارند و از بررسی گویش‌ها نیز نمی‌توان به برآیندی رسید. برای نمونه برابره‌ای رادیولوژی و اقتصاد و تلویزیون را نمی‌توان در سرچشمه‌های یاد شده یافت. مگر بازیافت برخی از آنها که پیشتر در گویش تاجیکی برابر نهاده‌هایی یافته‌اند. در اینجا این فرهنگستان است که باید دست به کار شود، اما بهتر است که نویسندگان هم چشم براه فرهنگستان ننشسته خود به ساختن درآمیزه‌ها یا بررسی واژگانی که پیشتر تاجیکان ساخته‌اند، بپردازند.

برآیند

سره گرایان بیشتر کوشیده‌اند با بهره‌گیری از نیروی پنداشت خود واژه‌های پارسی تازه‌ای بسازند. اما نخست باید به داشته‌ها نگاه درست تری افکند و نوشته‌های کهن و گویش‌ها و پارسی میانه را درست تر پژوهید و سپس به ساختن واژه پرداخت. سره گرا باید پیوسته در بازیافت واژگان پارسی کوشا بماند.



آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه

دکتر محسن شاملو

برگرفته از سرآغاز نسل «واژه‌های فارسی»، با اندکی ویرایش

هیچ زبانی را پاک و پالوده نمی‌توان یافت، زیرا در جهان کنونی، گروه‌های گوناگون مردم، به یکدیگر نیاز دارند و در پی نیاز، بازار داد و ستد گرم می‌شود و در این گیرودار انبوهی واژه از جایگاه و زادگاه نخستین جابه‌جا می‌گردد و از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود. در شناخت این نیاز، سخن از کشورهای پیشرفته و ناپیشرفته نیست، سخن از کششی است که مردم جهان، که‌ومه، توانا و ناتوان، بزرگ و کوچک به یکدیگر دارند و ناگزیرند که پای دوستی پیش نهند و دست دوستی بفشارند. بدین روی همچنان که نیاز مردم جهان به دوستی‌ها به مرز بی‌نیازی نمی‌رسد، داد و ستد واژگان هم به مرز پایان نزدیک نمی‌شود.

نه‌تنها در میان زبان‌های پیش‌رفته‌ی جهان، که در میان زبان‌های آغازین هم زبانی نمی‌توان یافت که دست‌نخورده و سره باشد، ولی اندرشدن واژگان بیگانه به زبان باید مرزی داشته باشد و هنجارمند و آیین‌مند باشد. نباید اینگونه باشد که هر واژه بیگانه‌ای بسادگی به زبان راه‌یابد. اندرآمدن بسیاری از واژگان بیگانه به زبان نیازین نبوده و بسیاری از این واژگان برابری درخور و گرانسنگی در زبان دارند. تنها و تنها زمانی می‌توان و باید یک واژه بیگانه را به زبان راه داد که در زبان برابر و همترازی نداشته باشد و همچنین راه برا ساختن برابری درخور و شایسته برای آن بسته باشد.

روزانه چندین بار واژه‌های بیگانه‌ی معاون، بولتن و نشریه، تز و رساله، دیپلم و تصدیق، پارتی و ضیافت، مارک و علامت، مرسی و متشکرم به زبان ایرانیان می‌آید و ده‌ها بار نوشته می‌شود. مگر این واژگان برابریایی چون دستیار، پژوهش‌نامه یا گاه‌نامه، پایان‌نامه، گواهی‌نامه، میهمانی، نشانه، سپاس‌گزارم، ندارد؟ واژه‌های آتلیه، استودیو، انستیتو، بوتیک، دراگ استور، کلینیک، گالری، هتل، چند درس از نام سازمان‌ها، فروشگاه‌ها و نمایشگاه‌های کشور را دربرمی‌گیرد. مگر این واژه‌ها برابریایی چون نگارخانه و هنرکده، کارگاه و هنرگاه، انجمن و سازمان، فروش‌گاه، داروخانه، درمان‌گاه، سرسرا و نمایش‌گاه، مهمان‌سرا ندارد که گروهی برای نام‌گذاری سراغ واژه‌های فرنگی می‌روند؟ مگر به جای واژه‌های ابجدی (ا ب ج د) که برای شماره‌گذاری بکار می‌روند برابر پارسی (ا ب پ ت) ندارند که گرد شیوه‌ی عبری و عربی می‌گردند؟ در نوشته‌ها و گفته‌های سرآمدان و بلندپایگان، نویسندگان و سرایندگان کشور چند درس واژه‌ی بیگانه به چشم می‌خورد؟ مگر بیش‌تر این واژه‌ها برابر پارسی ندارد که اینان دست بر دامن واژه‌های بیگانه می‌زنند؟ اگر دریافت واژگان بیگانه از روشی آیین‌مند و هنجارمند پیروی می‌کرد، هرگز به اینجا نمی‌رسیدیم. بسیاری از این ناهنجارمندی‌ها از این روست که این‌روزها پارسی‌گویان به ارزش، توانمندی و زبان پارسی کمتر آگاه هستند و آنرا آنچنان که باید ارج نمی‌نهد و بزرگ نمی‌دارند. در این‌روزگار پارسی‌گویان در برخورد با یک واژه بیگانه بجای آنکه اندکی به یاد خود فشار آورده تا برابر پارسی آنرا بیادآورند، راه ساده‌تر را برمی‌گزینند و بی آنکه هیچ رنجشی به خود دهند، بسادگی واژه بیگانه را بکار می‌برند. بی‌رودربایستی باید پذیرفت که اندیشه‌ی «ناچیزشماری زبان» انگیزه‌ی این گرایش‌هاست و تا این اندیشه‌ها، به هر گونه و برای هر



آرمان، در پاره‌ای از مغزها رخنه‌گر است و ویرایش و آرایش زبان پارسی، نه تنها به درستی انجام نمی‌پذیرد بلکه دست‌خوش کارشکنی می‌شود.

بدین روی، در گام نخست، باید ارزش زبان پارسی را در پاسداری فرهنگ و همبستگی مردم ایران شکوفان کرد تا آنان که تیشه بر ریشه‌ی زبان می‌زنند از پی‌آمد کار خویش آگاه شوند و دانسته و ندانسته زبان فارسی را گرفتار واژه‌های بیگانه نکنند. در گام دوم، باید ویرایش و آرایش زبان را از راه آموزش پی‌گیر و گسترده دنبال کرد و در این راه از نویسندگان، سرایندگان، روزنامه‌ها، رسانه‌های دیداری و شنیداری یاری گرفت و زمینه‌ی هم‌کاری همگانی را فراهم کرد. و در گام سوم باید روند پذیرش واژگان بیگانه را هنجارمند و آیین‌مند نمود. بدین‌سان که در رویارویی با یک واژه بیگانه، نخست باید دید که آیا برابر و همسنگ درخور و شایانی در زبان دارد و یا نه؟ اگر برابری برای آن نبود، باید دید که آیا می‌توان از توانمندی بالای زبان پارسی برای واژه‌سازی و برابرسازی برای آن بهره برد و یا نه؟ اگر باز هم برابریابی و برابرسازی برای آن واژه شدنی نبود، آنگاه می‌توان پیش‌مندان و پرواگرایانه، تنها اگر به بافتار آهنگین و سامانه‌های دستوری، ساختاری و گردانشی (~ صرفی) زبان آسیبی نرسد، آن واژه را پذیرفت.

زبان و آسیب واژه‌های بیگانه یا وامواژه‌ها بویژه در این روزگار که روزگار گسترش و کارایی پرگزاف و بندگان رسانه‌هاست، سد چندان شده‌است. بگونه‌ای که بیشترین زبان در کمترین زمان به زبان می‌تواند رسید. از آن است که ایرانیان و پارسی‌زبانان این روزگار، گرانترین و دشوارترین کوشش و تکاپوی را در پاسداری از زبان نیاکانی که بستر فرهنگ و ادب و اندیشه و شهرآیینی ایرانی است، پیش‌روی دارند و اگر در این کوشش بزرگ و تاریخی نستوه و پایدار و کارآمد نباشند، بیم آن می‌رود که این زبان شگرف و بی‌همانند به خاموشی و فراموشی بگراید. در آن زمان است که یکی از بزرگ‌ترین و دریغ‌انگیزترین نگویندگی‌های فرهنگی جهان رخ خواهد داد. خوشبختانه از آن روی که هرجای زهر هست، پادزهری نیز می‌باید بود، ما ایرانیان اند اندک بر آن سرافتاده‌ایم که به زبان نیاکانی خویش بیندیشیم و بکوشیم که کمر به یاری آن بر بندیم^۱.

با آن‌چه که گفته شد باید پذیرفت که پالایش زبان پارسی یک نیاز فرهنگی است، و باید به یک جنبش همه‌گیر دگریده شود.

^۱- این بند، از گفتار این بند از گفتار استاد میرجلال‌الدین کزازی برگرفته شده‌است.



پاسخ به برخی خرده‌ها به سره‌گرایی

یکی از خرده‌هایی که با پالایش زبان پارسی و سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه و مایه‌ی نموداری انباشته‌های مغز است و هر افزاری که اندیشه را بشکفد و مغز را نمایان سازد در خور ارزش است. مردم ابزاری می‌خواهند که مغز خویش را بشکافد و درون دل خود را برگویند، درباره‌ی ساختمان این ابزار سخن نباید گفت بلکه باید بدان ابزار سخن راند». این رای و پندار را نمی‌توان درست انگاشت و درست پذیرفت، زیرا سخن هر چه ساده‌تر، دل‌نشین‌تر، رساتر باشد اندیشه را روشن‌تر و سودمندتر شکوفان می‌کند. یک فراز بیست واژه‌ای که ده واژه‌ی آن تازی، ترکی و فرنگی است و درخور دریافت همه‌ی مردم نیست چگونه می‌تواند سخن رسا و دل‌نشین باشد؟ مگر نه آنست که سخن باید درون مغز را بشکافد و اندیشه را بشکفد ولی هنگامی که توده‌ی مردم واژه‌های گفتاری یا نوشتاری را درنیابند چگونه می‌توانند از اندیشه‌ی گوینده و نویسنده سر در بیاورند؟ اگر به «زبان» تنها نام «ابزار شکوفایی اندیشه» داده شود این گفتار پیش می‌آید که از راه‌های دیگر هم می‌توان اندیشه را شکوفا کرد ولی باید دید ژرفای آن یک‌سان و بهره‌ی آن یک‌نواخت است، برای نمونه: رفتار «کر و گنگان» را درنگرید که با تکان دادن سر و دست خواست خود را بازمی‌گویند ولی هیچ یک از این دو کار زبان را نمی‌کند. در میان مردان دانش و کشورداری آنان که دل‌نشین و گیرا سخن می‌گویند و ساده و رسا می‌نویسند کام‌یاب‌ترند. از این روی، باید بر آن چه می‌گویند: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه است» این فراز نیز افزوده شود: زبان ابزار شکوفایی اندیشه است که با دریافت همگانی هم‌راه باشد و به سادگی، اندیشه‌ها را بشکفد و به آسانی میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده پیوند بر پا سازد. اگر چنین است، باید پذیرفت که با این همه واژه‌های رنگارنگ فرنگی که هر روز بار زبان پارسی می‌شود، این زبان، نه می‌تواند اندیشه‌ها را به سادگی شکوفا کند و نه توانایی آن را دارد که میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده به آسانی پیوند برپاسازد.^۲

از دیگر خرده‌هایی که بر زدودن واژه‌های بیگانه، بویژه واژه‌های تازی از زبان پارسی گرفته می‌شود این است که این واژه‌ها زبان پارسی را نیرومند کرده اند و نباید به آن‌ها دست زد که از توانایی و رسایی زبان کاسته خواهد شد. این رای و پندار را نیز نمی‌توان درست انگاشت پذیرفت. گنجینه واژگان پارسی آن اندازه پربار و پرمایه است که نیاز چندانی به دریافت وام‌واژه ندارد. از دیگر سوی اگر هم نتوان در گنجینه واژگان پارسی برابری درخور برای واژگان امروزی و واژگان درپیوسته با فن‌آوری‌های نوین یافت، بسادگی می‌توان از دستگاه توانمند واژه‌سازی زبان پارسی بهره جست. کسانی که اینگونه سره‌گرایی را نکوهش می‌کنند، توانایی زبان پارسی را ناچیز می‌شمارند و با داوری نادرست از ارزش آن می‌کاهند و بر واژه‌های بیگانه ارج می‌نهند. اینان نمی‌دانند که در زبان پارسی با پس‌وندها و پیش‌وندها و با درهم کردن واژه‌ها (هم‌کرد)، می‌توان سدها واژه‌ی ناب و زیبا ساخت. دستگاه واژه‌سازی زبان

^۲- این بند از گفتار دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



پارسی آنچنان توانا و نیرومند است که بی‌درنگ و دودلی می‌توان گفت برای هر واژه بیگانه‌ای می‌توان برابری درخور و شایسته ساخت.

از دیگر سوی، گروهی بر این باورند که آنچنان واژه‌های بیگانه و به ویژه تازی، رخت و جامه پارسی پوشیده‌اند و پارسی شده‌اند که دیگر می‌توان آنها را پارسی انگاشت و نباید آنها را از زبان راند چون در تار و پود زبان تنیده شده‌اند و زدودن آنها گستره و دامنه کاربرد واژگان را می‌کاهد. اگر با نگاهی ژرف‌کاوانه بنگریم خواهیم یافت که بیشتر این واژگان بیگانه از هم‌سرشت با سودگی و سادگی پیراستگی زبان پارسی نیستند. دیگر زبان‌های جهان که با پارسی به گونه‌ای برخورد داشته‌اند و دارند، با این زبان پیشرفته و پویا هم‌روزگار نمی‌توانند بود و هنوز در دوره‌ها و روزگارانی از دید تاریخ‌پویایی و دگرگشت زبان‌ها بسر می‌برند که زبان پارسی دیری است از آنها فراگذشته‌است. برای نمونه واژه‌های دیرینه‌ای همچون «خورنه»، «آژی‌دهاکا» و «آنگره‌مئینیو» به پایان پویه خویش به سوی سودگی و سادگی رسیده‌اند و به ریخت و ساختار آوایی فرجامین خود که «فر»، «اژدر» و «ریمن» است رسیده‌اند. اما واژگان بیگانه‌ای که به پارسی اندر شده‌اند هنوز آن درازآهنگی، درشتی و دشواری خود را دارند و هنوز بسیار مانده است تا به فرگشتگی زبان پارسی برسند.

گروهی هم‌اره بر این اندیشه‌اند که زبان سعدی و حافظ ... نابود می‌شود و پیوند استوار مردم با سخن‌سرایان ادب ایران از میان می‌رود و همه مردم با گویندگان خود بیگانه می‌شوند. وانگهی چرا باید زبان سعدی و حافظ ... از میان برود؟ جای‌گزین کردن مشتی واژه‌ی تازی، چه آسیبی به زبان حافظ و سعدی می‌زند؟ مگر همه‌ی مردم می‌توانند به همه‌ی واژه‌های به کار برده شده‌ی حافظ و سعدی پی‌ببرند و چم آن‌ها را بشناسند؟ اگر در برابر واژه‌های سنگین و نابه‌هنجار تازی، واژه‌های پارسی برگزیده شود و نوشته شوند، حافظ و سعدی از میان می‌روند؟ اینان با جنگ افزار این که حافظ و سعدی آسیب می‌بینند، جلوی هر گونه تازی‌زدایی را می‌گیرند و هرگز به این که زبان فردوسی توسی چه می‌شود، نمی‌اندیشند.

و در پایان آنکه، برخی بر این گمان‌اند که واژه‌های تازی، واژه‌های زبان دین است و باید بر آنها ارج نهاد و یا آنکه میان «دین» و «واژه» پیوندی ناگسستنی بر پا است. این گروه می‌گویند اگر به جای «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، «به‌نستعین» و «بعون‌الله» گفته شود «به‌نام‌خداي بخشنده‌ی مهربان»، «خدایا به یاری تو» و «خدایا به امید تو» خدای بزرگ راز و نیاز بنده‌اش را نمی‌شنود و به سوی وی نگرش نمی‌کند. این پندار درست نیست، «دین» با «واژه» پیوندی ندارد و آن‌چه بدان پیوسته است «دل» است، دین در کنار «دل» می‌نشیند و آرامش درون و پاکی سرشت می‌بخشد. خدا و پیمبر را باید با «دل» خواند نه زبان، بدین روی «واژه‌ی دل» برای همه‌ی مردم گیتی یک‌سان است و یک ریشه دارد. در گذشته، بیش‌تر فرزندان ایران را با واژه‌هایی مانند بهالدین، سراج‌الدین، شمس‌الدین، قوام‌الدین، نظام‌الدین، رجب‌علی، رمضان‌علی، شعبان‌علی، غلام‌علی و ... می‌نامیدند و امروز واژه‌هایی چون فرامرز، فریبرز، فرهاد، کامران، کاوه، کیارش و ... جای آن را گرفته است. نه آن «قوام‌الدین» برای دین استواری می‌آورد و نه این «فرامرز» دین را به مرز بی‌دینی می‌رساند، نه در آن هنگام که از واژه بوی دین می‌آمد دین از سالوسی و چاپلوسی بر کنار بود و نه اکنون که، بگفته‌ی کهنه‌پرستان، پیوند واژه و دین از هم گسسته است. بدین روی «واژه» نه دین‌آور است نه دین‌بر، نه بی‌خدا را به خدا می‌رساند و نه باخدا را از خدا جدا می‌کند، نه درونی را روشن می‌کند و نه دلی را به تاریکی می‌کشاند. نشانه‌ای است که شناسای برون است و با درون پیوندی ندارد.^۳

^۳- این بند از گفتار دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



بن‌مایه‌ها

برای فراهم آوری این واژه‌نامه افزون بر واژه‌نامه های پارسی چون فرهنگ معین، فرهنگ دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ آنندراج، از نسک‌های زیر نیز بهره برده شده‌است:

- تهمورس جلالی؛ فرهنگ پایه به پارسی سره، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۴.
- لیلا جلالی؛ فرهنگ جلالی (ویراست فرهنگ پایه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۶.
- احمد کسروی؛ واژه نامه پارسی پاک، چاپ باهماد آزادگان و شرکت سهامی چاپک، تهران ۱۳۲۳.
- محسن شاملو؛ واژه های فارسی، انتشارات پدیده، تهران ۱۳۵۴.
- ضیا الدین هاجری؛ فرهنگ بیست‌هزار، نشر به آفرین، تهران ۱۳۸۶.
- مهرانگیز فرمین؛ واژه نامه کوچک زبان پارسی، انتشارات فرهنگ ایران، پاریس ۱۳۸۶.
- ابولقاسم پرتو؛ واژه‌یاب: فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- فریده رازی؛ فرهنگ واژه های فارسی سره، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۹.
- ج دانشیار، فرهنگ‌نامه ی پارسی آریا، انتشارات فرهنگ مردم، اصفهان ۱۳۸۶.
- مصطفی پاشنگ، فرهنگ پارسی پاشنگ (ریشه‌یابی واژگان پارسی)، تهران ۱۳۸۱.
- امیرحسین اکبری شالچی؛ واژه‌نامه نافر جام سره بر پایه زبان پهلوی، واژه‌نامه سره برگرفته از مقدمه دهخدا، فرهنگ نافر جام پارسی سره بر پایه برهان قاطع.
- امیرحسین اکبری شالچی؛ ، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
- بهرام فره‌وشی ، فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- د.ن. مکنزی، برگردان مهشید میرفخرائی، فرهنگ زبان پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۲.
- محمد حسین ابن خرف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- منصور ثروت، ، فرهنگ کنایات، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ .
- فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابار، معروف به تفسیر خواجه عبدالره انصاری، به کوشش محمد جواد شریعت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ .
- سید محمد علی داعی الاسلام ، فرهنگ نظام، دانش، تهران، ۱۳۶۴ .
- م فاضل اف، فرهنگ عباره‌های ریخته زبان تاجیک، آکادمی فن‌های پی سی سی تاجیکستان، اینستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی، نشریات دولتی تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۳۶ .
- محمدجان شکوری، ولادیمیر کاپرانف، رحیم هاشم و ناصر جان معصومی، برگردان : محسن شجاعی، فرهنگ واژگان فارسی تاجیکی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.



فهرست کوتاهوارها

در این واژه‌نامه گاهی کوتاهوارهایی برای روشن‌سازی بیشتر واژگان بکار رفته است.

ب: واژگانی که از برهان قاطع گرفته شده‌اند و در برهان قاطع فراموده شده‌اند.

پ: واژگانی که پورسینا، جوزرجانی (شاگرد او)، بیرونی، خیام و دیگر دانشمندان ایرانی در نوشته‌های پارسی خود بکاربرده‌اند و گویای واژگانی است که در آن دوران کاربرد داشته و گویا از نوشته‌های کهن ایرانی گرفته شده‌اند.

پ: واژگانی که از زبان پهلوی گرفته شده‌اند و آوازش امروزین آنها بازسازی شده‌است.

د: واژگانی که از فرهنگ دهخدا گرفته شده‌اند و در فرهنگ دهخدا فراموده شده‌اند.

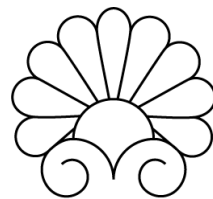
ف: واژگانی که از برنهاده‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی هستند.

ک: واژگانی که از زبان کردی گرفته شده‌اند.



واژه‌نامه پارسه





آبای علوی: هفت آسمان، هفت آسمان، زیانزد ستاره شناسی،

پدران برین

آبجی: هم شیر، خواهر

آبراسیون: نخنماشدگی، فرسایش، شُست و ساب، شُست و

ساب، ساییدگی، سایش، زدگی، رنجش، خراشیدگی، آزدگی

آبستره: جدابُن، آهیخته

آبسه: پیل، باد چرکی، باد، آماس چرکی، آماس

آبولوتیسم: خودکامگی

آبعلی: دماونداب

آبقی: سیما، آبک، آبک

آبگینه طارم: سپهر

آبنوس: چوب سنگ

آبونمان: هم پستانه، هموندانه، هم پستانه، گاه بها

آبونه: هم پست، هموند، هموند، هم پست

آبیسال: ناپیمودنی، مغاکی، گردابی، ژرف

آپ تو دیت: روز آمد، بهنگام، بهروز آمده، بهروز، به روز آمده،

به روز

آپ تو دیت کرد: بهروز آورد

آپ تو دیت کردن: روز آمد کردن، بهنگامیدن، به هنگام

کردن، به روز آوردن، به روز آوردن

آپ تودیت: روز آمد (ف)،

آپارات: دستگاه، دستگاه، پخش رخساره، ابزار، ابزار

آپارتاید: جدازیستی، جدازیستی

آپارتمان: کاشانه (ف)، سراج، سراج، اپرک، اپرک

آپارتی: بیچشمورو، بی چشم و رو

آپاندیس: فزون روده، فزون روده، آویزه

آپاندیسیت: فزون رودگی، فزون رودگی، آویز آماس، آماس

آویزه

آپتال: بی گلبرگان، بیگلبرگان

آپتور: گوهر پرستی، پسین دید

آپتوز: گوهر پرستی، گوهر پرستی، پسین دید، پسین دید

آپزمان: فرونشست

آپستیل: پی نوشت، پی نوشت

آپلود: بار کردن، بارریزی

آء: درخت کرنا

آب بقا: آب نامیری، آب زندگی، آب جاویدی

آب تبلور: گن آب، آب بلوری

آب حسرت: آب رسانه

آب حوضی: آب کش، آب کش

آب حیات: آب زندگی

آب حیات: زیست آب، زیست آب، جان فزا، جان فزا، آب

زندگی

آب خسق: زرتک

آب صفا: آب یک رنگی

آب صفتی: آب سرشتی، آب سرشتی، آب خویی

آب طرب: می انگوری

آب قصیل: خوید چون چید، آب خوید

آب قنات: پر شک، پر شک، آب گناد

آب قند: آبلوچ، آب غند، آب پانید

آب معدنی: آب کان، آب کان

آب مقطر: چکیده آب، چکید آب، چکید آب

آب نبات: شکرینه، شکرسته، شکرینه

آبا: نیاکان، پدران

آبا علوی: هفت آسمان، پدران برین

آباء: نیاکانی، نیاکان، پدران، پدران

آباء علوی: هفت آسمان، هفت آسمان، زیانزد ستاره شناسی،

پدران برین

آباج: همیشه ها، همیشگی ها

آبار: چاه ها

آبازور: نوساز، نورتاب، شیدتاب، سایه شکن، سایه شکن،

سایبان، پرتوافکن



آجی چای: تلخه رود	آپلیکیشن: کاربست، کاربست
آجی چای: تلخه رود	آپولوژیست: ستایش گر، ستایشگر، ترساستای، ترساستای
آچار: دست‌افزار، دست‌افزار، پیچگردان	آپولون: آتور، ایزدخورشید، ایزد خورشید
آچمز: کیش‌بست، کیش بست، زبانزدِ شترنگ	آپویمنت: دیدارگاه، دیدار
آچوق: زابگر، زابگر	آت: آشغال
آحاد: یک‌ها، یکان یکان، یکان، تک‌ها	آتابای: بزرگ‌مرد، بزرگ‌مرد
آخر: دیگری، دیگر، دگر	آتاپسی: کالبدگشایی
آخر: سپری، پسین، پایان	آتاشه: وابسته
آخته چی: سر آخور	آتراکسیون: کشش، کشندگی، کشش
آخته چی: سر آخور	آتروپین: زهر گیاه
آخذ: گیرنده	آتریاد: دسته
آخذه: کرختی، کرختی، بیهوشی، افسردگی، افسردگی	آتش تهیه: آتش همراه
آخر: واپسین، دیگری، دگر، پسین، پایانی، بفرجام، انجام	آتش مزاج: تندخوی، آتشی
آخر الامر: سرانجام، سرانجام، در پایان، پس ایچ، بتاوار	آتشگاه حمام: گلخن
آخر الدواء: پسین دارو	آتش مزاج: تندخوی، آتشی
آخر الزمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتشی مزاج: زود خشم، تند خوی
آخر امر: سرانجام	آتلانتیک: اتلس، اتلس
آخر چرب: پایان چرب، آسایش و فراوانی	آتلیه: هنرکده، هنرکده، کارگاه هنری، کارگاه، کارکد
آخر زمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتمایزر: بوی افشان، بوی افشان، آفشانه
آخر الامر: سرانجام، سر انجام، انجام سر	آتمسفر: وای، هوابار، پناد
آخر الدوا: پسیندارو	آتو: شاهبرگ، شاهبرگ، زبانزدِ منگیا
آخر الدواء: پسیندارو	آتی: آینده
آخر الزمان: پسین زمان، پسین زمان	آتیک: زیر شیروانی، زیر، زیر، دروازه، دروازه
آخربینی: پایان نگری	آتیه: روزی، آینده
آخربینی: پسینینی، پایان‌نگری، پایان نگری، پسین بینی	آثار: یادگارها، یادبودها، هنایا، نشانه‌ها، نشانه‌ها، مانده‌ها،
آخرت: روز بازپسین، رستاخیز، دیگرسرا، دیگر گیتی، پسین	مانداک، خدشه‌ها
سرای، آنجهان، آن سرای، آن جهان، انجامش، انجامش	آثام: گناه‌ها، گناهان، گناه‌ها، گناهان، بزه‌ها
آخرجرب: پایانچرب، آسایش و فراوانی	آثم: گناهکار، تبه‌کار، بزه‌کار
آخرچی: ستوربان، دهنه‌دار، دهنه دار	آجال: پرواها، پرواها
آخردست: پایینگاه، به‌پایان، به پایان	آجام: نیستان‌ها، نیزارها، بیشه‌ها
آخرکار: سرانجام، سرانجام، دست‌پس، دست‌پس، پایان کار	آجر: آگور (آجر تازی شده آگور است که از پارسی به تازی
آخری: دیگری، دیگر، پسین، پایانی	راه‌یافته)، آژیه
آخرین: واپسین، دیگران، دگران، پسینان، پسین، پایانی،	آجرک الله: خدا پاداشت دهاد
پسینان، بازپسین	آجل: دیررس، دیرآینده، دیر، درآینده، پس‌آینده، پس‌آی،
آخرین لحظه: واپسیندم، واپسین دم	انجامش



آخه: چون	آذان الارنب: سگ‌زبان، خرگوشک، خرگوشک
آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند	آذربایجان: آذرآبادگان، آتورپاتکان، آتورپاتکان
آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند	آذریون: همیشه‌بهار، گل‌آفتابگردان
آداب: فرهنگ‌ها، روش‌ها، آیین‌ها، ادب‌ها	آذوقه: خوراک، توشک، آزوک، آزوغه
آداب فاضله: آیین‌های پسندیده	آذی: کوهه، گوهه، خیزابه، خیزاب، اُشترک
آداب‌گری: روشگری	آرا: رای‌ها، راه‌ها، بوشاها، اندیشه‌ها
آداب و رسوم: آیین و روش	آراء: رأی، رایها، راه‌ها، چاشتک، بوشا، بوشاها، آندراج، آرای، اندیشه‌ها، اندیشه
آداب‌گری: روشگری	آرابسک: تازیستان، آربستان، آربستان
آداس: هم‌نام، هم‌نام	آراشید: بادام‌زمینی، بادام‌زمینی
آدامس: وینجی، ژد، ژازک، ژارک، جاجک، آلوچ، آلوچ	آراقیطون: باباآدم، باباآدم
آدرس: نشدنی، نشانی	آرامش طلب: رامش‌جو، رامشجو، آسایش‌خواه، آرامش‌خواه، آرامش‌جو
آدرنال: کرده‌کلن، زخ‌غلو	آرامش‌جو
آدم: ایودامَن (ایودامَن به چم نخستین آفریده‌است. بر اساس آنچه در اوستا آمده‌است، ایودامَن، نخستین انسانی است که آفریده شده‌است).	آرتروپود: بندپایان، بندپایان، بندپایان
آدم و حوا: مشی و مشبانه	آرتروگرافی: بندنگاری، بندنگاری
آدمیت: مردمی کردن، آدم بودن	آرترولوژی: بندشناسی، بندشناسی
آدمی سیرت: نهاد، آدمی سرشت	آرتزین: خیزچاه
آدمیت: مردمی، آدمیگری	آرتزین: خیزچاه، چاه جَهَنده، چاه جَهَنده
آدمیرال: نواسالار، دریاسالار، دریا سالار، دریاسالار	آرتیشو: کنگر فرنگی
آدنوید: بادامه‌بافت	آرتیزان: افزارمند، افزارمند
آدنوئید: لوزه، بادامه‌بافت، بادامه	آرتیست: هنرور، هنرمند، هنرپیشه، هنرمند، هنرپیشه، بازیگرنمایش، بازیگر
آدهسیون: دوشش، دُوشش، چسبندگی	آرتیشو: کنگر فرنگی، کنگر فرنگی
آدونیس: شاه‌لاله، شاه‌لاله	آرتیکل: نوشتار، کالا، زمینه، بند
آدیاباتیک: بی‌دررو	آرخ: نزار
آدیالاجی: نیوش‌درمانی	آرخالق: نیم‌تنه، نیم‌تنه زنان، کپنک، تنزیب، تن‌پوش، تنپوش، پَنِه دوخته
آدیوگرام: شنوایی نگاره	آرخلوق: نیم‌تنه
آدیولوژی: شنوایی شناسی	آردل: فرمان‌بر، فرمان‌بر
آدیولوژیست: شنوایی شناس	آرس: جنگ‌پاد، جنگ‌پاد، آرس، ایزد جنگ
آدیومتر: دستگاه شنوایی سنج	آرسطولوخیا: زراوند
آدیومتری: شنوایی سنجی	آرشه: کمانه، کمانه
آدیومتریت: شنوایی آزما	آرشیو: بایگانی
آدیومتریسین: سنجشگر شنوایی	آرشیتک: مهراز، مهراز
آذارقی: کلوچه	آرشیتکت: مهراز، دزداد
آذان: گوش‌ها	



آرشو: بایگانی	آژیوتاژ: سَفْتِه بازی، سَفْتِه بازی
آرشوپیست: بایگان	آس: یکتا، خال، تکخال، تک
آرطی: مام‌رگ، کلان‌رگ، کلان‌رگ	آس عصارى: خراس
آرکاد: تیمچه، بازارچه، بازارچه	آسانسور: بالابر (ف)، آسان‌بر (ف)،
آرکه‌گون: زُرْفینک	آسبست: پنبه‌ی نسوز، پنبه نسوز
آرکه‌گون: زُرْفینک	آسپتیک: پاک
آرکئوزوئیک: نازیستگی	آسپرین: درد‌بر
آرکئولوژی: باستانشناسی	آسپسی: پاکی
آرکئولوگ: باستانشناس	آسپیرین: درد‌بر
آرگو: زبانِ زرگری، زبانِ زرگری	آستراکان: پوست بخارایی، پوست بخارایی
آرم: نشانه (ف)، نشانه، نشانه، نشان، سرب‌رگ، سر کاغذ،	آستروولوژی: اخترماری
آنگ	آستیگماتیسم: کُزبینی
آرمیچر: سیم‌آسه	آستیگماتیسم: کُزبینی
آرنیکول: ماسه‌زی	آستیلن: جوشین
آروغ: باد گلو	آسره: دوال
آریتمیک: دانشِ شمار، دانشِ شمار	آسטרانومیا: ستاره‌شناسی، ستاره شناسی
آریستوکرات: نژاده، نژادخواه، نژاده، بزرگ‌وار، بزرگوار	آسفالت: گجفه، گزَفه، گجف
آریستوکراسی: نژاده‌خواهی، نژاده‌خواهی	آسفالت‌کاری: گزَفه‌کاری
آریوه: زبانزدِ آسبِ دوانی، تک‌انجام، تک انجام	آسم: شش تنگی، رُبو، دم تنگی، تنگی شش، تنگی دم،
آزادی طلب: آزادخواه، آزادی جو	تنگ‌دمی، تنگ‌دم، تنگ‌دم، تنگ‌دم
آزادی طلبی: آزادخواهی	آسن: مانده پیه، گندیده، گندیده، بدبو
آزارقی: کلوچه	آسندر: زیر کشک، زیر کشک
آزال: دیرینگی‌ها، بی‌سر، بی‌آغاز	آسوده خاطر: دل آرام، آسوده دل
آزبست: پنبه‌کوهی، پنبه کوهی	آسورانس: بیمه
آزرده خاطر: رنجیده، دلگیر، دل آزرده، دلگیر، آزرده دل	آسیستان: دستیار
آزرده‌خاطر: رنجیده، دل گیر	آسی: دردمند، پزشک، پزشک، اندوه‌گین، اندوه‌گسار،
آزفه: شتابنده، شتابنده، رستاخیز، رستاخیز	آندوهگسار
آزم: دندان نیش	آسیدی: مشگیزه
آزمایشات: آزمایش‌ها	آسیز: بُن‌لاد
آژان: نماینده، نماینده، مزدور، گماشته، کارگزار، پاسبان	آسیستان: دستیار (ف)، یاور
آژانس: نماینده، نمایندگی، کارگزاری، بنگاه	آسیه: ساختمانِ استوار، ستون، اندوه‌گسار، استوارساخت
آژانس بین‌المللی انرژی اتمی: بنگاه جهانی کارمایه هسته‌ای	آش عاشور: هفت‌دانه
آژانس مسافرتی: گشت‌گزاری، سفرگذار، بنگاه سپاری	آش عدس: نسکبا
آژانس معاملات: کارگزاری، بنگاه	آش قره‌قروت: ترفینه
آژور: روزن‌دوزی، روزندوزی	



آش قروت: پینوبا، پُنیوا	آفقه: تَهی‌گاه
آش هفت‌حبه: دانگو	آفل: فرورونده، فرو رونده
آشپزباشی: سر آشپز	آفلاین: ناهمگاه
آشغال: آخال	آفلرمان: بُرونزد
آشفته حال: شوریده، پریشان، آشفته روان	آفیش: آگهینامه
آشفته خاطر: دلواپس، دِل آشوب، آشفته دل، آشفته درون	آق پر: سپیدپر
آشفته عقل: آشفته خرد	آق تبه: تبه‌سپید
آشفته‌خاطر: آشفته درون	آق تپه: تپه‌سپید
آشفته‌عقل: خُل	آق خزک: تاغ
آشوال: نهادک، آشوال	آق سقل: سَرْدَسْتِه، ریش‌سپید
آشوب طلب: آشوبگر، آشوب خواه	آق سنقر: سَنگار، بازسپید، بازسپید
آشوب‌طلب: آشوب‌خواه	آق کرنک: کَرَنگِ سپید، سپیدار
آشیانه وحوش: کنام	آق گنبد: سپید گُنبد
آصال: نژادگان، نژادگان، شبان‌گاهان، شبانگاهان، آفتاب	آقا: کیا، کدیور، کدبان، کدبان، سرور، سرکار، سَرور، خواجه،
زردی‌ها	پانا، بان
آصره: مِهَرین، مِهَر بُن، خویشاوندی، بازوبند	آقازادگی: بزرگ‌زادگی
آصیه: میخ‌چادر، میخ‌چادر، گزند، گزند، آشام خُرما	آقازاده: مِه‌پور
آطره: چادرَبند، چادرَبند، بندِ چادر، بندِ چادر	آقاسی: پاسدار
آطریلال: زغارچه، تَخم جَاروب، پاکلاغی، پا کلاغی	آقایی: سروری
آغا: زن، بی‌خایه، بی‌تَخم، بانو	آقای: کیا، کدبان، سرور، خواجه، بان
آغاج: درخت، دار، درخت، چوب	آقایی: کیانی، کدبانی، سَروری، پانایی، بآنی
آغاجی: پیام‌رسان، پرده‌دار	آقبانو: اسپیده
آغاریقون: سَماروغ چَمَنی، چترک	آق‌پر: سپیدپر
آغروق: بار و بُنه	آقچه قیلین: کبرکو
آغل: سرپناه، پَهست	آقشام: شامگاه، سرشب، سُرناي خواب، سَر شب
آغوز: روشه	آقطی: درخت بیل، پلم، پلم
آفات: گزندها، گزندها، آگفت‌ها، آفت‌ها، آسیب‌ها	آقطی کوچک: پلهام
آفاد: مرگ‌ها، مرگ‌ها، زمان‌ها	آکا: برادرِ کلان، ابربرادر
آفازی: زبانگیری (از بیماری‌ها است)، زبان‌گیری	آکاتالیپسی: کودنی، کودنی
آفاق: کیهان، کنارهامون، کرانه‌های آسمان، کرانه‌ها، کران تا	آکادمی: فرهنگستان
کران، گرانها، دوردست‌ها، بادگاه‌ها، بادخیزها	آکادمیست: فرهیخته، فرهیخته، دانش‌ور، دانش‌گرای، دانشجو
آفاقی: کرانی، کرانی، بیرونی	آکادمیسین: دانشگاهی، فرهنگ‌وند
آفت: گزند، گزند، آگفت، آسیب	آکادمیک: دانشگاهی (م)، دانشگاهی
آفتومات: خودکلید	آکاروس: گریزای، گریزای
آفسمان: نِشست	آکاژور: سُرْخه‌دار، بَلادور، بَلادُر



آکاسیا کاجو: کاد	آکسیدانت: رخ‌داد، پیش‌آمد، بدآمد، بدآمد
آکاسیا کاجو: کاد	آکسیس: گشنگاه، چرخشگاه
آکال: میوه‌ها، مژه‌ها، سبزی‌ها، روزی‌ها، خورک‌ها، خوراک‌ها	آکسیولوژیک: ارزش‌شناسانه، ارزش‌شناسانه
آکام: تپه‌ها، پشته‌ها	آکل: خورنده، خورنده، پادشاه
آکاهولی: اکبر	آکلات الحشرات: واتک خواران، کرم‌خواران، خسترخواران
آکت: کار، فرمان، رفتار، دات، پیمان، پرده	آکلات النمل: مورچه‌خوران، مورچه‌خواران
آکتو آلیته: روزداد	آکلاد: دوکژه، دوکجه، دوکجه، دوکژه
آکتو آلیسم: کنون‌گرایی	آکله: زن پرخور، زن پرخور، خوره، خوره
آکتو آلیته: روزداد	آکنه: رخجوش، رخ جوش
آکتو آلیسم: کنون‌گرایی	آکو تیله دو: بیله
آکتور: هنرپیشه، بازیگر	آکوارיום: آبزیدان (ف)، ماهیخانه، آبزینما، آبزیگاه
آکتیو: کاری، کارساز	آکو تیله دو: بی‌لپه
آکتیف: دارایی	آکورد: هم‌آهنگی، سازگاری، سازش
آکتینو میکوز: گنده‌کلن	آکوردئون: شلاله، شلاله
آکتیو: کنشور، کاری، کارساز، کارا، پویا، پرتکاپو، بهکار	آکوستیک: آوایی
آکتیویته: نیروی کارا، کنشوری، کنش‌ور، کارکرد، کاربری،	آکوستیکس: آواشناسی
کاربری، کار، تکاپو	آکولاد: ابرو
آکتیویتور: کنشورساز، کناننده، کاراگر، گنانه، آغازگر	آکوموداسیون: هم‌دیی، هم‌دیی، آسودگی
آکتیویزم: کنشگرایی، کارآمدی	آکومولاتور: انبار، انبار
آکتیویشن: کنشوری، کنشورسازی، کنانش، کارسازی،	آکومولاسیون: کپه‌کردن، انباش، انباش
کاراگری، کارا شدن، گنانش، به‌کاراندازی، به‌کار درآوردن،	آکی فر: آبخیز
بکاروادی، بکارانداختن، برانگیختن	آکی فر: آبخیز
آکر کراهه: تاغندست	آگار آگار: سریشم چینی
آکر کراهه: تاغندست	آگالماتولیت: سنگ تندیس
آکر ماتیک: یکنواخت، سپیدمانیک، ساده، رنگناپذیر، بی‌فام،	آگران دیسمان: گستردن، بزرگ‌گری، بزرگ‌نمایی
بیرنگ	آگرمان: پذیرش، پذیرش
آکروبات: بندباز، بندباز	آگنوستیسیم: نمی‌دانم‌کیشی، نمیدانم‌گرایی
آکروباسی: بندبازی، بندبازی	آگورافوبیا: برزن‌هراسی
آکروپلیس: دژ، آتن، دژ، دژآتن، دژ فراز، دژ	آل: دوده، دودمان، خاندان، تبار
آکروفوبیا: بلنداهراسی	آل بویه: خاندان بویه
آکرومگالی: بیش‌استخوانی، بیش‌استخوانی	آل تمغا: سرخه‌مهر
آکس: آسه، آسه	آل کسا: پنج تن
آکسپتور: پذیرنده، پذیرا، پذیرا	آل کساء: پنج تن
آکسلراتومتر: شتاب‌سنج، شتاب‌سنج	آل مردی: نری
آکسلراسیون: شتاب، شتاب، تندی	آلا: روزی‌ها



آلاء: روزی‌ها	آلیاکا: اُشترک، اُشترک
آلات: کاجال، ساز و برگ، ساز، ساختگی‌ها، افزارها، افزار، ابزارها، آنگازه‌ها	آلت: افزار
آلات تغذیه: گوارنده‌ها	آلت تناسلی: شرم‌گاه، زهار
آلات تغذیه: گوارنده‌ها	آلت رجولیت: نرینگی، نری، نره، نری، نره
آلات تناسلی: زهار	آلت قتاله: گشت‌افزار
آلات تنفسی: دم‌گرها	آلت مردی: نره
آلات جارحه: شکنجک، زینه‌ها	آلت موسیقی: ساز موسیقی، ساز
آلات دفاعی: پدافندآزار	آلت نقاله: گوشه‌سنج
آلات صوتی: اندام‌های آوایی	آلترناتیف: گزینه، گزین، راه یا کار دیگر، چاره‌ای دیگر، چاره، جایگزین، پیشنهاد، پستاییک
آلات صید: شکارآزار	آلترناتیو: جایگزین
آلات فعل: توسری‌خورها، بی‌دست‌وپاها	آلترویبزم: دگروارگی، دگروارگی، چندوارگی، چندریختی
آلات قمار: مَنگ‌آزار	آلتن: ناخواسته، ریشخندی، ابزاری
آلات لهُو: ماژ آزار، خوشی‌آزار	آلتو: سَدای اوج، بَم‌ساز، آوای اوج
آلات موسیقی: نوآآزار، سازها، خنیاگان، خُنیاگان، خُنیاوگان، خُنیاآزار	آلتون: کنیزک، کنیزک، زَرِ سرخ، زَرِ سُرُخ، زَر
آلاچق: کَپر، سراپرده، سایبان، تاز، تارم	آلتیمتر: فرازیاب، فرازسنج، فرازاسنج، فرازیاب، اوجنما، افرازیاب
آلاچیق: تاز، پرچین‌گاه، آلاچوب	آلچی: گیرنده، ستاننده، ستاننده
آلاخون والاخون: دربه‌در، بی‌خانمان، آواره	آلدر گیلانی: رزدار، تَوْسه
آلات‌تور: رفت‌وبرگشت، دوسره	آلدیهید: گُریزآب
آلارم: هشدار، هراس، هراس، سُرُنای آماده‌باش، زَنهار، ترس، بیم، آماده‌باش، آژیردن، آژیر	آلرزی: سهندگی، سهندگی، سهندگی، خدشه‌پذیری
آلاف: هزارها	آلس ویریش: خرید و فروش
آلاگارسن: پسرانه، پسرانه	آلش: دادوستد
آلام: رنج‌ها، دردها	آلطون سفلی: زربنه پایین
آلام جسمانی: تندردها، تن‌دردها	آلطون علیا: زربنه‌بالا، زربنه بالا
آلام نفسانی: روان‌دردها، روان‌دردها	آلکالوئید: زاک‌گونگان
آلبوم: جُنگ	آلکالوئید: زاک‌گونگان، زاک‌گونگان
آلبوم عکس: نگارنامه، نگارخانه، جُنگ	آلگا: جلبک، جلبک، جُلَبک
آلبومن: سپیده‌ی تَخْم‌مرغ، سپیده‌ی مُرغانه، سپیده، سپیده	آلگرو: شادیانگیز، سَبک‌تند، سَبک‌تند، زبازند خُنیا
آلبومینه: سپیده‌هی، سپیده‌دار، سپیده‌ای	آلماناک: سال‌نامه، سالنامه، زیج
آلبومینوری: پیش‌سپیدگی، بیش‌سپیدگی	آلهه: پرستیدگان، پرستیدگان، ایزدان، ایزدان
آلبومینوئید: سپیده‌سان	آلهه‌پرست: ایزدان‌پرست
آلبومینوئید: سپیده‌سان، سپیده‌هسان	آلودا: چُولی
آلبی‌نیسیم: زال‌تنی	آلور: زبازند هواپیمایی، روش، رَوش
	آلوژن: برونزاد



آمرین: فرمایندگان	آلوسن: سگ‌پیرا، سگ‌پیرا
آمفی تئاتر: تالار، پلتالار	آلومین: سیمک‌زنگ، سیمک‌زنگ
آمفیبول: دوپهلو، آذر‌سنگ، آذر‌سنگ	آلومینیوم: سیمک، سیمک
آمفیبی: دوزیستی	آلونیت: زاگسنگ، زاگسنگ
آمفیبن: دوزیستان، دوزیست	آلوویون: آبرفت
آمفی تیاتر: تالار، پیل‌تالار	آلوس: شبیر زرد، شبیر زرد
آمفی تئاتر: تالار، پیل‌تالار	آلی: نهادی، نهادی، سیژومند، زیویک، تبستانک، ابزاری، ابزاری
آمل: یاریگر، آرزورسان، آرزورسان	آلیاژ: همجوش، هم‌بستک، هم‌جوش، هم‌بسته، هم‌بستک، آخشیک‌آمیزه
آملج: آمله	آلیداد: گوشه‌یاب، گوشه‌یاب، سویاب
آمن: درپناه، بییم، به‌زینهار، به‌زینهار	آلیگاتور: نهنگ
آمن السرب: آسوده دل	آمر: کار بندنده
آمنا: زنهاری، پشت‌وانکی	آمنوا: استوار گیرید
آمنا: زنهاری، پناه‌یابی، پشت‌وانکی	آماتور: نوکار، ناپیشه‌کار، ریژکار، دوست‌کار، دوستار، خامدست، تازه‌کار، تازه‌کار
آموروز: آب‌سیاهی، آب‌سیاهی	آماد: فرجام‌ها، سررسیده‌ها
آموزش عالی: آموزش والا‌پایه، آموزش والا	آمار و ارقام: آمار و شماره‌ها، ایاره‌ها
آمولن: نشاسته	آمارانتوس: چواش
آمونیا: نوش‌آهکه	آماریلیس: رنگین‌جام، رنگین‌جام
آمونیاک: نوش‌آهک	آمال: خواست‌ها، چشمداشت‌ها، آرمان‌ها، آرزوها، امیدها
آمونیم: نوش‌آهکین	آمالاً: خواستاری، چشمداشت، آرزومندی
آمیپ: تک‌یاخته	آمالن: آرزومندی
آمیدون: نشاسته، نشاسته	آمبریولوژی: رویان‌شناسی
آمیرال: نواسالار، دریاسالار	آمبریولوژی: رویان‌شناسی
آمین: چنین باد، بشباش، ایدون باد	آمبریون: رویان
آمینات: پنبه‌ی کوهی	آمبولانس: بیماربر، بیماربر
آن: هنگام، دم، در دم	آمپر: نشانگر، شتابه، شتابه، زینه، رُچان
آن-اینستال: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن	آمپرتر: شتابه‌سنج، شتابه‌سنج
آن جناب: سرکار	آمپول: سوزن، آوندک، آوندک
آن دفعه: آن بار	آمپیریک: آروینی
آن را باطل کردم: آن را تباه کردم	آمر: فرمان‌بُد (فرمان‌بُد)، کاربندنده (فرمان‌بُد)، فرماینده
آن طور: آنگونه، آن گونه	فرمان دهنده، فرمان‌پاد، فرمان‌پاد
آنا: همان‌دم، همان دم، شتابان، زود، دریک‌دم، دردم، در یک دم، دردم، بیکدم، بیدرنگ، بیکدم	آمر: فرمانی، زورکی، دستوری
آنا: همان‌دم، شتابان، زود، دردم، بیدرنگ، بیکدم	آمره: فرماینده، فرمان‌دهنده، فرمان
آنا اللیل: پاس‌های شب	
آنا آغالیس: مرزنگوش	



آنتروپومرفیزم: آدمی‌انگاری، آدم‌دییسی، آدم‌انگاری، آدم	آناء اللیل: پاس‌های شب
دییسی، آدم‌انگاری، آدم‌دییسی	آناآغالیس: مرزنگوش
آنتروپوئید: میمون، آدم‌نما	آنبولیس: پَس‌گوارش، پَس‌گوارش
آنتروپی: دَرگاشت	آنبولیسیم: فراگشت، فراگشت، سازواره
آنتکلیس: تاک‌دیسک	آنات: هنگام‌ها، دَم‌ها
آنتگونیزم: هم‌ستیزی، پادستیزی، آخشیج‌گری	آناتومی: کالبدشناسی، کالبد، کالبدشناسی، تن‌شناسی،
آنتن: شاخک، شاخک، سُرُون	تَن‌شناسی
آنتولوژی: گلستانِ سُخن، گلستان، گلچینِ ادبی، گِلستانِ	آناتومیست: کالبدشناس
سُخن، گِلستان، جُنْگِ ادبی	آنارشیشیت: خودسر، بیسالار
آنتی اسید: پادترشا، پادترشک	آنارشیشیم: خودسرانگی، بی‌سالاری
آنتی بادی: پادتن	آناس کرسا: خوتکا
آنتی بیوتیک: جاندارو، پادزیستیک، پادزیست، پادزی،	آناف: بینی‌ها
پادزخم	آنافانا: دم‌به‌دم، دَم به دَم
آنتی پیرین: تب‌بر	آنافیلاکسی: بیش‌سُهندگی
آنتی تز: پادنهشت، پادنهاده، برابرنهاده	آناکرونیسم: نابهنگامی، بی‌زمانگرایی، بی‌زمانگرایی
آنتی توکسین: پادزهر	آناکوندا: اوباره
آنتی کلینال: تاک‌دیس	آنالوژی: همسنجی، همانندی، مانستگی، فراسنجی، آناگوی
آنتی تز: پادنهشت، پادنهاده، برابرنهاده	آنالوطیقا: فرنودسنجی، فرنودسنجی، فرنود، زبانزد فلسفی،
آنتی توکسین: پادزهر	آناکاویک
آنتیسیکلون: واچرخه، گردباد	آنالیتیک: واکاویک، واکافتی، فراکافتی، روانکاو، آناکاویک
آنتیک: نایاب، کهنه، کهنسال، کهن، سالینه، سالینه، پِته	آنالیز: واکاو، واکافت، موشکافی، فراکاو، فراکافت،
آنتیک خر: سالیخر، پِته خر، بُنسالخر	فرگشایی، آناکاو
آنتیک فروشی: کهن و سالخورده، سالیفروشی، پِته فروشی،	آنالیست: واکاو، فرگشا، فرگشا، آناکاو
بنسال فروشی، بُنسالفروشی، بُنسال	آناناس: کاجودیس، کاجدیس
آنتیکخر: سالیخر، بنسالخر	آنبرباریس: زرشک، زرشک
آنتیمون: سَخَنار	آنت آسید: پادترشک، پادترشا، پادترشک
آن جهانی: اخروی (و)،	آنتاگونیزم: هم‌ستیزی، نیروی آخشیج، دشمنی، درگیری،
آند: فراز، فراز	پادکرداری، پادستیزی، آخشیج‌گری
آندان: به‌آهستگی، به‌آرامی، به‌آرامی، بنوازد	آنتای: زبانزد زمینشناسی، رخ، رَخ
آندوسکی: آندرونه بینی	آنتراسن: شیر زُغال، شرزُغال
آندوسکوپ: آندرونه‌بینی، آندرونه بینی	آنتراسیت: زغالسنگِ ناب، تاوَزغال، تاوَزغال
آندوکارد: دِل‌پرده، دِل‌پرده	آنتراکت: هُویش، میانپرده، رَخش، آرامه، آرامه
آندوکاردیت: دِل‌پرده‌تب، دِل‌پرده‌تب	آنتروپولوژی: مردم‌شناسی
آنرمال: نابهنجار	آنتروپومتري: مردم‌سنجی، تنسنجی، تنپیمایی، اندامسنجی
آنزیم: کنش‌گر، کُنشگر، زیمايه	



آنوفل: لَرزِپشه	آنژین: گلودرد، درد سینه
آنوقت: آن هنگام، آن گاه، آن زمان	آنژیوکار دیوگرافی: دل رگ نگاری
آنولپ: پُوش، بَرِیک	آنژیوگراف: رگ نگاره
آنونس: پیش پرده	آنژیوگرافی: رگ نگاری
آنونیم: بی نام	آنژیوگرافِیست: رگ نگار
آنی: گذرا، زودگذر، در دم، بی درنگ	آنژیوگرام: رگ نگاره
آنیته: سالیانه، سالواره	آنژیولوژی: رگ شناسی
آنیسوترپی: ناهمسان گردی، ناسان گردی	آنس: سربه راه، خوگیرنده تر، خوگیر
آنیلین: رَنگ زَا	آنس سیکموئید: خم سینی، خَم سینی
آنیموترستری: خاکزیان، جانوران خاکزی	آنسه: نیکزن، دوشیزه، دل آرام، دل آرام
آنیمومارین: جانوران آبی، آبیان	آنسیکلوپدی: فرهنگ نامه، فرنودسار، فَرهنگ نامه، فَرنودسار، دانش نامه
آنیمیسیم: روانبآوری	آن طرف: وَر آنَبَر
آنینستال: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن	آنطور: آن گونه، آنسان، آنجور آن گونه، آن گونه، آن سان، آن جور
آنیورسری: سال گرد، سال گرد	آنف: فرمانبردار
آهل: زن دار، زَندار، رام، جایباش، جانور	آنفلانزا: چایمان
آهن آلات: آهن ابزار	آنقدر: چندان، آن گونه، آن اندازه، آن اندازه
آهن آلات: آهن ابزار	آنقوت: چنگر
آواریه: آبدیده، آب دیده	آنکارته: سَر بهسَر، زبازند مَنگیا
آوانتاژ: نادید گیری، سود	آنکدت: شوخ گفت، شوخ گفت، داستان
آوانتورین: دل ربا، دل ربا	آنکیستمان: کیسه بندی، بسته بندی
آوانس: نادید گرفتن، پیشمزد، پیشمزد، پیشپرداخت، پیشبها، بخشش	آنگستروم: تک کوهه
آورتا: مام رگ، رگ جان، رگ جان، بزرگ سرخرگ، بزرگ سرخرگ	آنگلو فوب: پادانگلیس
آورث: سروناز، سَر وناز	آنلاین: همگاه
آورس: رگبار، بیزار	آنلید: زرفینی، زُرفینی
آوکا: دادگزار	آنمولوژی: بادشناسی
آوکادو: خوجدیس	آنمومتر: بادسنج
آوو: دیداری	آنمی: کمخونی
آویاتور: هوانورد، خلبان	آنوال: سالانه، رودبارها، دهش ها، دهش مَندان، دَهِش ها
آوییتور: هوانورد، خلبان	آنور: بی دُم
آیسبرگ: یخ کوه، کوه یخی	آنور گور: بازه
آی دی: نام کاربری، نام کاربری، شناسه کاربری، شناسه	آنور گور: بازه
آی کیو: هوش بهره، هوش بهره، بهره هوشی	آنورمال: ناهنجار، پادسیرشت
آی یو دی: ابزار درون زهدانی	آنوریسم: رگفراخی، خُونروانگی



آیات: یادگارها، نشانی‌ها، نشانه‌ها، نشان‌ها، چمراس‌ها

آییک: ماه، پیک، پُرمه، بت، بُت

آیت: نشانی، نشانه، نشان، گواه، چمراس، بند

آیدی: شناسه

آیروبیگ: هوازی، هَوَزی

آیرودینامیک: هواپویا

آیروسل: هواویز، هوابیز

آیزنه: شوهرخواهر

آیس برگ: یخکوه

آیکان: نگارک

آیکن: نگارک

آیکون: نمادک

آینه محدب: آینه کوژ

آینه مقعر: آینه کاو

آیه: یادگار، نشانی، نشانه، گواه، چمراس، چمراس، بند

آینه دق: نزارنما، نزارنما

آینه محدب: برآمده، آینه کوژ، آینه کاو

آینه مقعر: گود، آینه کوژ، آینه کاو

آتیت: دال‌منسنگ

آئروبیگ: هوازیستی (ف)، هوازی (ف)

آئروپلان: هواپیما

آئرودینامیک: هواجُنبی، هواجُنبی

آئروسل: هواویز، هوابیز

آئرولوژی: هواشناسی، هواشناسی

آئرولیت: آسمانسنگ

آئرومتر: هواسنج، هواسنج

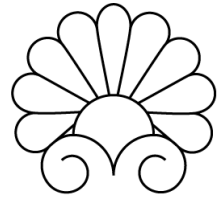
آئروناویگاسیون: ناوبری هوایی

آئسه: نومید، بی‌دشتان، بیدشتان

آئینه محدب: آینه کوژ

آئینه مقعر: آینه کاو





ابتدا: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز	اشکال: گونه‌ها، ریخت‌ها، چهره‌ها
ابتداء: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز	اولیت: نخست
ابتداع: نویابی، نوآوری	امی: ناامیدی، بی‌سود
ابتدایی: نخستین، ساده، دبستان، آغازین	ابا داشتن: سرپیچی کردن، روی‌تافتن
ابتدایی ترین: نخستین، ساده‌ترین، ساده‌ترین	اتباع: پس روی کردن (و ه)،
ابتدائا: درآغاز	ادراک: یافتن، یافت، یابندگی، اندر یافتن
ابتدال: خوارگرایی، پیش‌پافتادگی، پیش‌پا افتاده، پیش‌پا	اشکال: دشواری، پیچیدگی
افتادگی، پرهیز، بی‌بند و باری، بی‌ارجی، بی‌ارج	اشکال تراشی: دشوار
ابتر: دُم‌بریده، بی‌فرزند، آسیب‌دیده	الحاح: پُژوژ
ابتکار: نویابی، نوآوری، نوآوردگی	امکان: شاید بودن
ابتلا: گرفتاری، دچاری، دچار شدن، دامن‌گیری، دُچاری،	انحطاط: فروشدن
آلودگی	ابا: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
ابتلاء: دچاری، دچار شدن، دامن‌گیری	ابا کردن: نپذیرفتن، فروگذاراری کردن، فروگذاردن، سرپیچی
ابتلاج: پگاهیدن	کردن، سرپیچدن از
ابتلاع: فروبردن، اوباریدن	اباء: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
ابتهاج: شادمانی	اباء کردن: نپذیرفتن، سرپیچی کردن، سرپیچدن از
ابتیمم: بهینه	ابابیل: گله‌گله، گروه‌ها، پرستو
ابحاث: جُستارها	اباریق: آوتابه‌ها، آفتابه‌ها
ابحر: رودها، دریاها	اباریقون: بَج
ابخل: زُفت‌تر	ابازیر: دیگ‌ابزار
ابد: همیشه، همیشگی، نانجام، نا به سامان، جاویدان، جاوید،	اباض: رگِ ران
تا پایان زندگی	ابطایل: یاوه‌ها، بی‌هوده‌ها، بی‌هده‌ها
ابدا: هیچگاه، همیشه، هرگز، آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از	اباکرد: نپذیرفت، سرپیچید، سرباززد
سر گرفتن	ابال: شبان، شُتردار، شُترچران
ابداً: هیچگاه، هرگز	ابالیس: اهریمنان
ابداء: آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از سر گرفتن	ابتار: دهش، بازدار، آزمایش
ابداع: نوسازی، نوساخته، نوآوری، نوآفرینی، پدیده، آفریدن	
ابداع کرد: نوآفرید	
ابداع کردن: نوآفریدن	
ابدال: غلندران، دگردیسی، جای‌گزینی	
ابدالاباد: همیشه، جاویدن	
ابدان: تن‌ها	
ابدیت: جاودانگی، پابندگی	
ابدی: همیشگی، هرگز، جاوید، جاودانی، پایا، بی‌پایان	



ابدیت: پایندگی	ابلاغیه: بخش‌نامه
ابدیات: پایندگی‌ها	ابلاغیه: فرمان‌نامه، بخشنامه
ابدیت: پایندگی (۵)، همیشگی، جاودانگی، پایندگی	ابلق: ابلق (ابلق تازی شده ابلق است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، سیاه سفید، دورنگ
ابرا: پوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی	ابله: هُزاک، نادان، نابخرد، گول، گاوریش، کودن، کم‌خرد، سبک‌سر، سبک مغز، سبک سر، خنگ، پخمه، بی‌مغز
ابراء: پوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی	ابلهانه: گولانه، سبک‌سرانه
ابراز: نیکوکاران، چیرگی، بسیارفرزندی	ابلیس: اهریمن
ابراز: نمایش، نمایانی، نمایان، نشان دادن، آشکاری، آشکار کردن	ابلیس: کخ ژنده، اهریمن
ابراز قدرت: دست‌نمایی	ابن: پور، پسر
ابراز کردن: نمایاندن، آشکار کردن	ابن سینا: پور سینا
ابراز کردن: نمایان کردن، آشکار کردن	ابناء بشر: فرزندان آدم
ابرام: یکدندگی، لنجه، سمجی، پافشاری کردن، پافشاری، به ستوه آوردن، استوار کردن	ابناء بشر: جهانیان، آدمی‌زادگان
ابراهیم: پرهام	ابنای بشر: فرزندان آدم
ابرقو: ابرکوه	ابنیه: ساختمان‌ها، خانه‌ها
ابریشن: ابراهی	ابهام: گنگی، سربستگی، پیچیده کردن، پیچیدگی، پیچش، پوشیده، پوشیدگی، پوشش
ابریق: آوتابه، آبریز	ابهامات: سربستگی‌ها، پیچیدگی‌ها، پوشیدگی‌ها
ابزوواسیون: خُرده‌بینی، پی‌روی، بررسی	ابهت: شکوه، بزرگی
ابژکتیو: سردوربین، درافکند، آماج	ابو: پدر، بابا
ابستروکسیون: روزن‌بندی	ابواب: دروازه‌ها، درها
ابستیناسیون: ستیزش، خودسری	ابوی: پدر
ابصار: دیدن، چشمان، بینایی‌ها	ابیات: بندها
ابصر: بیناتر	اپال: تنکست
ابطال: هیچ‌سازی، ناچیز کردن، بی‌هده‌سازی	اپالین: سینه‌کفتری
ابطل: یاوه‌تر، بی‌هده‌تر	اپتومتر: بینایی سنج
ابعد: دورتر	اپتومتري: بینایی‌شناسی، بینایی سنجی
ابغاض: دشمنی‌ها، دشمنی	اپتومتريست: دیدسنج، دیدآزما
ابقا: واگذاشت، نگهداشتن، نگه‌داشت، میانجیگری	اپتومیست: خوش‌بین
ابکار: نابسودگان، شتابیدن، دوشیزگان	اپتومیسم: خوشبینی
ابکام: گُنگان	اپتیک: چُشمی
ابکم: گُنگ، خاموش	اپتیمال: بهینه
ابلاغ: فرمان، فرگفت، رسانیدن، رسانی، رساندن، دستور، پیام‌رسانی	اپتیمام: بهینه
ابلاغ کردن: فروگفتن، بازگفتن	اپرا: ترانه‌نما
ابلاغ‌نامه: فرمان‌نامه، رسیدنامه، بخشنامه	اپراتور: کارور (۵)، گرداننده



اتباع: فرمانبران، شهروندان، پیروان	اپراسیون: نیش‌گری، کار
اتباع خارجه: بیگانگان	اپرت: شوخ‌شاد
اتحاد: ساختگی (۹۳)، یگانگی، یک‌دلی، یک‌پارچگی، همبستگی، هماهنگی، پیوستگی	اپرون: مهمیز، سیخک
اتحادیه: هموندان، همگرایان، همبستگان، هم پیمانان	اپشن: زبان‌زد، توان‌گزینی
اتخاذ: گرفتن، فراگرفتن، فرا گرفتن، در گرفتن	اپل: شانه نما، سرشانه
اتراق: لنگراندختن، فرود آمدن، چندی ماندن، جا گیری، برآسودن، بارافکنی	اپلکاره: چارشانه
اتساع: گشادگی، فراخندگی، دراز شدن، پهن شدن	اپندکتومی: آویزبرداری
اتصاف: زابیدن	اپوزیسیون: ناپذیری، رودررویی، برابرنبش
اتصال: پیوستن (پ)، هم‌بندشی (۹۴) (hambandišnī)، هم‌بندی (۹۵) (hambandīh)، پیوستگی (۹۶)، یک‌دش، ناجدایی، چسبیدن، چسبیدگی، چسباندن، پیوندیدن، پیوند زدن، پیوند دادن، پیوند، پیوستگی، به هم پیوستن	اپوق: زیگر
اتصال دادن: پیوندانیدن (پ)،	اپیدمی: زابیدن
اتفاق: همکاری، همسویی، همسانی، همدلی، هم‌داستانی، رویداد، روی داد، رخداد، پیشامد، پیش آمد، پیامد، بختامد	اپیکوریسم: شادگرایی
اتفاق افتاد: رخ داد	اپیگلوت: زبان کوچک
اتفاق افتادن: روی دادن، رخ دادن	اپی: سوک، سنبله، خوشه
اتفاق آرا: یگانگی دیدگاه‌ها، یگانگی باورها	اپیلون: چادرپیه
اتفاق آراء: یک‌زبانی، هم‌رایی، هم‌خواستی	اپیلویت: آماس چادرپیه
اتفاقا: یکباره، ناگهانی، به ناگاه، بناگاه	اپی‌درم: روپوست
اتفاقا: وانگهی، همگی، ناگهان، با هم	اپیدرم: پوش‌بافت
اتفاقات: رویدادهای، رویدادها، رخدادها، پیشامدها، پیامدها	اپیدمی: همه‌گیری، فراگیری، بیماری واگیر
اتفاقی: ناگوار، ناگهانی، گذری، گذرانه، خودبخودی، خودبخود، پیش آمدی، بختامدی، بختامدانه	اپیدمیک: همه‌گیر
اتکا: دلگرمی، پشتیبانی، پشت‌گرمی، پشت گرمی، پشت دادن	اپیدمیولوژی: همه‌گیرشناسی
بر	اپیزود: فرآمد، داستان
اتکا بنفس: خود استواری، خواتاهی	اپیکا: درخت لادن
اتکاء: دلگرمی، پشتیبانی، پشت‌گرمی، پشت گرمی، پشت دادن	اپیگلوت: زبانک، زبان کوچک
دادن بر	اپیلاسیون: موکشی، مو کندن، مو زدایی
اتکاء بنفس: خود استواری، خواتاهی	اپیلیسی: دیوگلوچ، پژولش
	اپیلوگ: گفتار پایانی، فرجام گفت
	اپیون: نارکوه، جان‌دار
	اتحاد: ساختگی
	اتابک: فر نشین، بزرگ پدر
	اتاشه: پیوست
	اتاق: سراچه، چهاردیواری
	اتاق انتظار: پرموگاه
	اتاق خواب: شبستان
	اتاق عمل: نیشکارگاه
	اتاق میهمان: میهمانخانه، تالار



اثر داشتن: نشان نهادن، کارگر افتادن، کارآیی داشتن، خدشه انداختن	اتکاء به نفس: به خود استواری
اثر کردن: هناییدن، هناییدن	اتلاف: نیست کردن، نابودی، نابود کردن، کردن، تبه، تباه کردن، تباه، از میان بردن
اثر گذاشتن: هناییدن، نشان نهادن، کارگر افتادن، خدشه انداختن	اتلاف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ریخت و پاش، تباه کردن
اثری: نشانی، ردی	اتلاف وقت: زمان کشی، زمان کشی
اثم: ناشایست	اتم: هسته
اثنا: هنگام، گاه، زمان	اتمام: فرجام، سرانجام، سپردن، پایان، به سرانجام رساندن، به پایان رساندن، انجام
اثناء: هنگام، گاه، زمان	اتمام کردن: سپردن، سپری کردن، انجام رسانیدن
اثنی عشر: دوازده، دوازده	اتمامگر: پایانگر
اجابت: پذیرفتن، پاسخدهی، پاسخ دادن، پاسخ، برآوردن، برآوردن	اتمسفر: هوا، بار، پناد
اجابت کردن: پذیرفتن، پاسخ دادن، برآوردن	اتمی: هسته‌ای
اجاره: ماه‌بها، گاه‌بها، کرایه، سالیها، روزبها، جابه‌ای، پافه، بزمزد	اتنوگرافی: نسنجیده، نژادشناسی
اجاره کردن: پافیدن	اتهام: گناه‌بستن، گناه بستن، چفته، بستن، بدنامی، بدنام کردن
اجازه: روادید، پروانه	اتوبان: بزرگراه (ف)
اجازه دادن: هشتن، گذاشتن، پروانه دادن، باردادن	اتوبوس: گذربر
اجاق: دیگپایه، آتشدان	اتوبیوگرافی: خودنوشت
اجاق کور: نازا، سترون	اتوپیا: آرمانشهر
اجانب: بیگانگان	اتوکلاو: فشاردم (ف)، دmfشار
اجبار: واداشتن، واداشت، واداری، ناگزیری، ناچاری، فرچپانی، زور کردن، زور، بایستگی	اتومات: خودکار
اجبار کردن: واداشتن، وادار کردن، زور آور شدن، زور آور شدن	اتوماتیک: خودکار
اجبارا: به ستم، به زور، بزور	اتوماتیک: خودکار (ف)، خودبه‌خود (ف)، خودبخود
اجباراً: به ستم، بزور	اتومبیل: خودرو
اجباری: ناگزیری، ناگزیرانه، نادان، ناخواسته، ناچاری، زوری، به زور، بایسته، از روی ناچاری	اتوموبیل: خودرو
اجتماع: هنجمن، همبودگاه، همایش، هازمان، مردمان، مردم، گرد آمدن، انجمن، انبوه	اتیکت: برچسب
اجتماع کردن: گردآمدن	اتیکت: بهانما (ف)، برچسب، ارزش نما
اجتماعات: گروه‌ها، گردهمایی‌ها	اثاث: کالا، کاجال، بار و بنه
اجتماعی: همبودین، همبودی، مردمی	اثبات: پایستن، برجای داشتن، بازنمایی، اُستوانش، اُستانش
	اثبات کردن: فرنودن، اُستواندن
	اثر: یادواره، یادمان، هنایش، نوشته، نوزند، نشانه، نشان داد، نشان، کارایی، رد، خدشه، آفرینه، آفریده، آسیب



اجماع: هم‌رایی، هم‌اندیشی، سازگاری کردن	اجتناب: پرهیزش (پَهریزش pahrečišn)، پرهیز (پَهریز)، گریز، دوری، پرهیز کردن
اجماعا: گروهی	اجتناب کردن: دوری کردن، دوری جستن، پرهیز کردن، پرهیز
اجمال: کوتاهی، کوتاه، فشرده‌گویی، فشرده کردن، فشرده‌گی، سربسته گویی، چکیده	اجتناب ناپذیر: ناگزیری، پرهیزناپذیر
اجمالا: فشرده، به کوتاهی	اجتناب ناپذیر: ناگزیر، ناچار، گزیرستنی، دوری ناپذیر، دورنشدنی، پیشگیری ناپذیر، پرهیزناپذیر
اجمالی: گزیده، کوتاه	اجتهاد: کوشش، استادی
اجناس: کالاها	اجحاف: گزند رساندن، زورگویی کردن، زورگویی، دست‌درازی، چیره دستی
اجنبی: بیگانه، انیرانی	اجداد: نیایش، نیاکان، پدران
اجنه: پربان	اجدادی: نیا
اجیر: مزدور، مزد بگیر، دست‌نشانده	اجر: مزد، پاداش
اچوپ: گشاده	اجر بردن: پاداش یافتن
اچی: برادرِ کلان	اجرا: کارگزاری، کاربست، کار بستن، رویه، روانه، به کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام
احاطه: گرد برآمدن، فراگیری، فراگرفتن، دربرگرفتن، پیرامونگیری	اجرا کردن: به انجام رساندن، بکار بستن، بکار بستن، انجام دادن
احاطه کردن: گرداندن	اجرا ناپذیر: پیش‌نرفتنی، انجام ناپذیر
احباب: یاران، دوستداران	اجراء: کاربست، کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام
احتذار: دوری کردن، پرهیز کردن، پرهیز کزدن، پرهیز	اجراء کردن: بکار بستن، انجام دادن
احتذار کردن: دوری کردن، پرهیز کردن	اجرای: کار بستن، انجام دادنی
احتراز: رویگردانی، دوری کردن، دوری، پرهیز کردن، پرهیز کردن، پرهیز	اجرای: انجامی
احتراق: سوختن، آتش گرفتن، آتش سوزی	اجرایه: انجام‌نامه
احتراق پذیر: سوختنی، آتش‌گرفتنی	اجرائیه: انجام‌نامه
احتراق داخلی: درون سوز	اجرت: مزد، دست‌مزد
احتراق ناپذیر: ناشایست	اجزا: پاره‌ها، اندام‌ها
احترام: نوازدگان، گرمی‌داشت، گرمی داشتن، گرمی داشت، شکوهیدن، سنایش، پاس، بزرگداشت، بزرگداری، بزرگ داشت، آزمونیدن، ارجمندی، ارج نهادن، ارج	اجزاء: ریزه‌ها، خرده‌ها، پاره‌ها، بخش‌ها، اندام‌ها
احترام داشتن: گرمی بودن	اجساد: لاشه‌ها، پیکرها
احترام گذاشتن: والا داشتن، سناییدن، پاسداشتن، پاس داشتن، ارج نهادن	اجسام: تن‌ها (پَهریز)،
احتراما: باسنایش، با سنایش، با بزرگداشت، ارجمندانه	اجل: زمان مرگ، دم
احتراماً: بزرگ داشت، با گرمی داشت، با بزرگ داشت	اجل طبیعی: مرگ ناگزیر
احترامات فائقه: بالاترین سپاس‌ها	اجلاس: نشست، انجمن
	اجلاسیه: نشست، گردهمایی، دیدار، انجمن



احساس کردن: گمان داشتن، سوهیدن، سهیدن، دریافتن، پنداشتن

احساسات: مهربانی، مهر، سهش‌ها، سهش‌ها، دریافت، دریابش

احساساتی شدن: سوهشیک گشتن

احساسی: شورمند

احسان: نیکی، نگار، نکویی، نکوکاری، مهرورزی، بخشندگی، بخشش

احسان کردن: نیکی کردن، نیکو داشتن

احسن: نیکوترین، نیکو، نیک، خوشترین، خوب، بهینه، بهترین، بهتر

احسن الخلقین: نیکوترین آفرینندگان

احسنت: زهی، به به، آفرین

احشا: اندرونه

احشاء: اندرونه

احشام: ستوران، چارپایان

احضار: فراخوانی، فراخواندن، فراخوان، خواندن

احضار کرد: فراخواند

احضار کردن: فراخواندن، فرا خواستن، خواندن، خواستن

احضاریه: فراخوان، خواست برگ، پیداخواست، باشنامه

احق: سزاوارتر

احقاق: دادگری، دادرسی

احکام: فرمان‌ها، دستورها

احلو: شیرینه

احمر: سرخ، سرخ‌رنگ

احمق: هُرگ، ندان، نادان، نابخرد، کودن، کم خرد، سبک

مغز، ساده مرد، تهی مغز، بی خرد

احمقانه: نابخردانه، بی خردانه

احوال: گردش روزگار، سرگذشت، روز و روزگار، خوشی و ناخوشی، چگونگی

احوال پرسی: پرسه کردن، پرسه

احول: گشتک

احیاناً: گهگاه، شاید

احیا: کاهش (سُهِش در شیمی)، شب زنده داری، زنده

کردن، زنده ساختن، زنده داری، زندگان، باز زیست

احتساب: شمردن، درنگر آوردن، در نگرستن، به یاد داشتن،

به شمار آوری، به شمار آوردن، به دیده داشتن، بشمار

آوردن، بدیده گرفتن

احتشام: مهتری، سروری، بزرگواری

احتضار: مرگ، دم مرگ بودن، جان دادن

احتکار: نهان کالایی، انبارگری، انبار کردن

احتکار کردن: انبار کردن

احتمال: گمانه، گمان بُردگی، گمان، گرایند، شایمندی،

شایدی، شوایی، بُردباری

احتمال دادن: گمان بردن، گاسیدن

احتمال زیاد: گمان بسیار

احتمالاً: گمانم، گمان می‌رود، گاسم، گاس که، شاید، چه

بسا، انگار که

احتمالاً: شاید، چه بسا

احتیاج: نیازمندی، بی چیزی

احتیاجات: نیازکان، نیازها

احتیاط: دوراندیشی، به هوش بودن

احتیاج: نیازش (نیازیšn)، نیازمندی، نیاز

احتیاج داشتن: نیازمند بودن

احتیاط: هوشیاری، ژرفی، دوراندیشیدن، دوراندیشی، پروا،

پایش‌مندی، استوارکاری

احتیاط‌کننده: ژرفی

احد: یگانه، یکتا، یک، تنها، تک، بی‌همتا

احداث: ساخت و ساز، ساخت، راه اندازی، پدید آوردن

احداث کردن: ساختن، پدیدآوردن، پدید آوردن، بنیان

نهادن، برپاکردن

احدی: هیچکسی، هیچکس، کسی

احرار: آزادگان

احراز: فراهم آوردن، رسیدن به چیزی، دست یافتن، استوار

کردن

احراز کردن: دارا شدن، به دست آوردن

احزاب: گروه‌ها

احساس: سهش (sohišn)، مهربانی، مهر، شور، سهش،

سهیدن، دریافت، دریابش، برداشت، اندر یافتن، اندر یافت



احیا کردن: زنده کردن	اختلال حواس: خرد پریشانی، پریشانی خرد، پریشان گوئی، پرشیدگی
احیاء: شب زنده داری، زنده کردن، زنده داری، زندگان	اختلالات: درهم برهمی، به هم خوردگی‌ها، آشفتگی‌ها
احیاء کردن: زنده کردن	اختناق: کلوگیری، فشار، دهان دوزی، خفگی، تنگنا، آواکشی
احیاکننده: زنده گر (𐭥𐭥 zindak kar)	اختیار: گزینش، برگزیدن
احیانا: گاهگاه، گاه‌گاهی، شاید، اگر	اختیار: گزینش، شایندگی، چاره داری، توانایی، آزادکامی
احیانا: شاید	اختیار کردن: گزین کردن، گزیدن
اخاذ: زورگیر	اختیار کردن: گزین کردن، گزیدن
اخادی: زورگیری، تلکه، به زور گرفتن، باج‌گیری	اختیاری: گزینشی، کامیک، دلبخواهی، دل بخواهی، آزادانه، آزاد
اخبار: گزارش‌ها، رویدادها، رسیده‌ها، خبرها، تازه‌ها، آگهی‌ها، آگاهی‌ها	اخذ: گرفتن، فراستاندن، دریافت
اخباری: نوگو	اخذ آراء: رای‌گیری
اختتام: فرجام، پایان	اخر: فرجام، پایان
اختراع: نوسازی، نوساخته، نوآوری، نوآفرینی، نوآوری، نخست سازی، پدیده، برساخته، آفرینش	اخراج: کنارگزاری، راندن، بیرون کردن، بیرون فرستادن، بیرون، برونکرد، برکنار کردن از کار
اختراع کردن: پدیدآوردن، آفریدن	اخراج کردن: بیرونیدن (𐭥𐭥 bēronētan)، بیرونیدن
اختصار: کوتاه نوشت، کوتاه سخن، کوتاهی، کوتاه کردن، کوتاه سخنی، کوتاه کردن کوتاه، چکیده	اخروی: روز واپسین، جهان دیگر، آن جهانی، آن جهانی
اختصارا: به کوتاهی	اخص: ویژه‌تر، بویژه
اختصاص: ویژه کردن، ویژگی	اخطار: یادآوری، هشیاری، هشدار، گوشزد، زنهار، ری یادآور، آگاهانیدن
اختصاص دادن: ویژگی‌دن، ویژه کردن، ویژگی‌ها، واگذار کردن	اخطار دادن: هشدار دادن، آگاهانیدن
اختصاصات: ویژه، برگزیده‌ها	اخطارنامه: یادبرگ، هشدارنامه
اختصاصی: یکتایی، ویژه، خودویژه، برگزیدگی	اخطاریه: یادبرگ، یاد برگ
اختفا: نه‌نیش (𐭥𐭥 nihumbišn)، نهفتن، نهفتگی، نهفتگ، نهانیدن، نهانبش، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن	اخفا: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان
اختفاء: نهفتن، نهفتگ، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن	اخفاء: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان
اختلاط: هم‌آمیزی، درهمی، درهم‌آمیختگی، درهم شدن، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی	اخلاص: یک‌رنگی، دسوت راستین، پاکی، پاکدلی
اختلاف: نایکسانی، ناهمگونی، ناهمسانی، ناهمتایی، ناسپاسی، ناسازی، ناسازواری، ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، ستیزه، دوگانگی، دوتیرگی، دگرمانی، برفرودی	اخلاص مندی: یک‌رنگی
اختلاف نظر: دوسخنی	اخلاط اربعه: چهار آمیغ
اختلال: ناهماهنگی، نابهوش، نابسامانی، شوریدگی، پریشانی، پراکندگی، بهم خوردگی، آشفتگی	اخلاف: ماندگان، جانشینان، پسینیان، پس آیندگان
	اخلاق: منش‌ها، منش شناسی، منش، فراخویی، رفتار، خوی‌ها، خوی، خو
	اخلاقیات: فرهنگ‌رفتار
	اخلال: کارشکنی کردن، دستبری، بهم زدن، آشوب



ادبی: فرهنگی	اخلال کردن: کارشکنی، برهم زدن، آشوب
ادبیات: ادب‌سار (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته‌شده‌اند)، فن، فرهنگ، شیوه، سبک، رفتار، راه و روش	اخوان الصفا: یاران یکرنگ
ادرار: میزش، شاش، پیشاب، آبگونه	اخوت: دوستی، برادری
ادراک: یافتن (ه)، یافت (ه)، یابندگی (ه)، ویر، دریافت کردن، دریافت، پی بردن، اندریافتن	اخوی: برادر
ادراک کردن: اندریافتن، اندر یافتن	اخیرالتأسیس: نوساز، نورافکن
ادراکات: دریافته‌ها	اخیر: واپسینه، واپسین، گذشته، کنونی، فرجامین، فرجامی، تازه، پسین، پایانی
ادعا: داوی (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، داوش (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، فراخواست، داویدن، داو، دادخواهی، خودگویی، خودشماری، خواست	اخیراً: به تازگی، بتازگی
ادعا کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، از آن خود دانستن	اخیراً: به تازگی، بتازگی
ادعا نامه: کیفر خواست	اخیرالتاسیس: نوساز، نوین‌یاد
ادعاء: فراخواست، دادخواهی، خواست	ادا: پرداختن، بجای آوردن
ادعدادار: داومند (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)	ادا کردن: گزاردن، گزاریدن، گزاردن، به جای آوردن
ادعاناامه: کیفرخواست	ادا و اطوار: نازو کرشمه
ادغام: یکی کردن، یکپارچه کردن، همپیوندی، درهم کردن، درهم سازی، آمیختن، از خودسازی	ادا و اصول: لوس بازی، سبکسری
ادمین: همه کاره، سرپرست	اداء: پرداختن، بجای آوردن
ادوات: افزار، ابزارها	اداء و اطوار: نازو کرشمه
ادوار: دوره‌ها	اداء و اصول: لوس بازی، سبکسری
ادویه: داروها، چاشنی، بوی افزار، بوی افزا، بوزارها، بوزار	ادارات: سازمان‌ها، اداره‌ها
ادیان: دین‌ها	اداره: سرپرستی، ستاد، سازمان، دیوان
ادیب: ادب‌شناس، ادب‌دان	اداره کردن: گرداندن، کارگردانی کردن، سرپرستی کردن، سامان دادن
ادیبانه: ادب‌مندانه	اداره کل: فراسازمان، سرپرستی، ستاد
ادیان: کیش‌ها، دین‌ها، آیین‌ها	اداره مخابرات: پیام خانه
ادیب: ادب‌مند	اداری: اواری
ادیت: ویرایش (ه)	اداکردن: گزاردن، پس دادن، بازپرداختن
ادیت کردن: ویرایش کردن	اداکنده: گزارنده
	ادامه: راستا، دنباله، دنبال کردن، پیوستگی، پیگیری
	ادامه دادن: دنبال کردن
	ادای احترام: هناییدن، فرمایش
	ادب: آزر (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته‌شده‌اند)، هنر، فرهنگ، دانش، پرهیخت، آیین
	ادب کردن: فرهنجیدن (ه)، فراهم‌ختن (ه)، فرهیزش، فرهیختن



ادیتور: ویراستار (ویر)، ویرایشگر	ارباب: فرمند، سرور، سالار، خدایان، خدا، پروردگاران، پروردگار
اذان: بانگ نماز	اربعه: چهارگانه
اذعان داشتن: خستو شدن	اربیین: چهل، چله
اذن: پروانه	اربیین: چله
اذیت: گزند، رنج، آزار	ارتباط: همبستگی، پیوند، پیوستگی، پیوستار، بستگی، بر بستگی
اذیت شدن: آزار دیدن	ارتباط دادن: به هم پیوستن، به هم بستن
اذیت کردن: رنجاندن، خستن، پژولیده کردن، آزدن	ارتباطات: پیوندها
اراجیف: یاوه‌ها، ژاژها، بیهوده سخنان	ارتباطی: رسانشی
اراجیف: یاوه‌ها، ژاژها	ارتجاع: واپسگرایی، واپس گرا، کهنه پرستی
ارادت: مهرورزی، سرسپردگی	ارتجاعی: واپس‌گرایانه
اراده: خواست (و)، یازش، کامش، درخواست، خویشکاری، پشتکار، آهنگ	ارتداد: گم راهی، از دین برگشتن
اراده کردن: یازیدن	ارتعاش: نوسان، لرزش، لرزیدن، لرزه، لرزش، لرزاندن، لرز
ارادی: بخواست	ارتفاع: بلندی، بلند، بالا، بلند، افراستگی
اراذل: ناکسان، فرومایگان	ارتفاع یافتن: اوج گرفتن
ارازل: ناکسان، فرومایگان، زبونان	ارتفاعات: بلندیا
اراضی: سرزمین‌ها، زمین‌های، زمین‌ها	ارتفاع‌سنج: بلندی‌سنج
اراضی موات: زمین‌های بی‌کار، زمین‌ها مرده	ارتقا: پیشرفت، پایه گرفتن، بالا رفتن، بالا بردن
ارامنه: ارمنیان	ارتقاء: پایه گرفتن، برکشیدن، بالا رفتن، بالا بردن
ارایه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیش آوری، پدیدار کردن	ارتقاء یافتن: پایه یافتن، برتری یافتن
ارایه دادن: پیش نهادن	ارتکاب: گناه کردن، دست به کار شدن، دست بکار شدن
ارایه طریق کردن: پیشنهاد کردن	ارتکاب جرم: گناه کردن، بزه‌گری، بزه‌کاری کردن، بزه‌کاری
ارایه کرد: رو کرد، پیشنهاد داد	ارتو گرافی: درست نویسی
ارائه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیش‌آورد، پیش آوری، پدیدار کردن	ارتوپدی: شکسته‌بندی، شکسته بندی، استخوان پزشکی
ارائه دادن: پیش نهادن	ارتوپدیست: شکسته بند، استخوان پزشک
ارائه طریق: پیشنهاد	ارث: واهشته، وامانده، نیامانده، مرده‌ریگ، مانداک، بجامانده، بازمانده
ارائه طریق کردن: رهنمونی، رهبری، راهنمایی، راه نمودن، پیشنهاد کردن، پیشنهاد دادن	ارثیه: مرده‌ریگ (پ)، واهشته، وامانده، نیامانده
ارائه کرد: نشان دادن، رو کرد، پیشنهاد داد	ارجاع: واگیری، وا گذاشتن، وا گذاشت، واگذاری، واگذار، فرستادن، بازفرستادن
ارائه کردن: نمود، نشان‌دهنده، رو کردن، پیش‌آورد کردن، به نمایش گذاشتن	ارجاف: یاوه
	ارجح: برتری
	ارجحیت: برتری
	ارجحیت دادن: برتری دادن



ارحام: خویشاوندان، بستگان	اریکه: تخت، اورنگ
ارحم الراحمین: مهربان‌ترین بخشاینندگان	اریکه: تخت فرمانروایی، تخت، اورنگ
اردک: مرغابی	اریکه سلطانی: تخت فرمانروایی
اردو: لشکرگاه	اریکه فرمانروایی: تخت فرمانروایی
ارز: رساندن، پیشکش، بخشش	اریکه قدرت: تخت فرمانروایی
ارزاق: روزی‌ها، خواروبار، خواربار، خوار و بار	از اصل: از ریشه، از بن، از آغاز
ارزش قایل شدن: والا، ارج گزاردن	از اوایل: از آغاز
ارزش قائل شدن: والا، ارج گزاردن	از اول تا آخر: از آغاز تا پایان
ارسال: گسیل داشتن، گسیل، فرستادن، روانه کردن، روان کردن، رهاکردن	از این جهت: از این سو، از این روی، از این رو
ارسال کرد: فرستاد	از این قبیل: بدینسان، از این گونه
ارسال کردن: فرستادن	از این قرار: بدین‌گونه
ارشاد: راهنمایی کردن، راهنمایی، دادن	از این بابت: از این روی
ارشد: فرازین، سرآمد، بزرگتر، برتر، ارجمند	از این جهت: از این رو
ارض: مرزوبوم، سرزمین، زمین، خاک	از این حیث: باین رو، ازاین رو
ارضا: خشنودکردن، خشنود کردن، خشنود شدن، خشنوتن	از این طریق: از این روش، از این راه
ارضاء: خشنود کردن، خشنود شدن، خشنوتن	از این قبیل: بدین سان، از اینگونه، از این دست
ارضاء کردن: خشنود کردن	از این نظر: از این روی، از این رو
ارعاب: هراساندن، هراس، ترساندن، ترس	از آن جمله: همانند، از آن میان
ارفاق: گذشت کردن، گذشت، سود رساندن، سو، چشم پوشی، آسانگیری	از آن روز به بعد: پس از آن روز
ارفاقی: سودار	از باب: از در
ارفع: بلندتر، بلندپایه تر	از بدو پیدایش: از آغاز پیدایش
ارقام: نونهالان، کالاهای	از بین بردن: نابود کردن، از میان بردن
ارکان: ستون‌ها، پایه‌ها	از جانب: در زمینه، از سوی
ارکان دولت: کارگزاران، دست‌اندرکاران	از جمله: همچنین، از دسته، از آنگونه
ارکستر: هم‌نوازان، نوآموز	از حد بردن: اندازه نگاه نداشتن، از مرز گذشتن
ارگاسم: یوخه	از حرکت ایستادن: بازایستادن
ارگان: سازمان	از حفظ: از بر
ارگانیزاسیون: سازمان (ف)،	از حیث: از دید
ارگانیزه: سازمند (ف)، سازمانیافته	از خاطر بردن: از یاد بردن
ارگانسیم: سازواره، اندامواره، اندامه	از خاطر رفتن: از یاد رفتن
ارگانیک: پیکری، اندامی، انداموار، اندام وار	از خود راضی: خودخواه، خودپسند
ارم: فردوس، پردیس، بهشت	از روی احتیاج: مستمندی، مستمندانه، ازسرنیاز
	از صمیم قلب: باهمه جان و دل، از ته دل
	از طرف: از سوی
	از طرف دیگر: از سوی دیگر



از دیاد: فزونی، فزون	از طریق: از راه
از دیاد جمعیت: افزایش زادگان	از عهده برآمدن: از پس آن برآمدن
از عهده برآمدن: کار آمد بودن، توانایی کار را داشتن، از پس آن برآمدن	از قبل: پیشاپیش، از سوی، از پیش
ازل: همیشگی، دیرینگی، بی‌آغازی، بی‌آغاز	از قبیل: همچون، همانند، مانند، بمانند
ازلیات: همیشگی‌ها	از قدیم: از دیر باز
ازلی: دیرینگی، بی‌آغازی	از قرار معلوم: اینجور که دیده می‌شود، اینجور که پیداست
ازم: خودداری، پرهیز	از قضا: از پیشامد روزگار، از سرنوشت
ازمنه: هنگام‌ها، گاه‌ها، زمانها، روزگاران	از قضاء: از پیشامد روزگار
ازنظر: از نگر، از دید	از لحاظ: برای، از روی، از دید
اس ام اس: پیامک، پیام کوتاه	از منظر: از روزن، از دیدگاه
استادید: استادان	از نظر: از روی
استادید: استادان	از نظر افتادن: از یاد رفتن، از یاد بردن، از چشم افتادن
استاتیر: داستان‌های پنداری، افسانه‌ها، استوره‌ها	از نفس افتادن: سخت خسته شدن
اسارت: در، بند شدن گرفتار، بردگی	از نقطه نظر: از دیدگاه، از نگرش، از دید
اساس: شالوده (په)، زیرساخت، ریشه‌ای، ریشه پی، پایه‌ها، پایه‌ای، پایه، بنیانی، بنیاد	از ورا: از لا به لای
اساسا: از ریشه، از پایه، از بن	از وراء: از لا به لای
اساسنامه: پاینامه، بنیادنامه	ازا: به جای، برابر
اساسی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی	ازاء: به جای، برابر
اساطیر: استوره‌ها	ازاله کردن: پاک کردن، بیرون کردن
اسامی: نامها	ازاین سبب: با این انگیزه، از این رو
اسایه: شکستن	ازاین قرار: بدینگونه
اسائه: شکستن	ازاین لحاظ: از اینرو، از این دیدگاه
اسب: اسب	ازاینجهت: از اینرا
اسباب: کالا، سازوبرگ، ساز و برگ، افزارها، ابزارها، ابزار	ازباب: برای نمونه
اسباب بازی: بازیچه	ازباب آشتی: از در آشتی
اسباب سفر: توشه	ازجهت: از اینرا
اسبق: پیشین‌تر، پیشین، پیشتر	از حال طبیعی خارج شدن: از خود بیخود شدن
اسپاسم: تنجش (فج)،	از حد تجاوز کردن: از اندازه گذشتن
اسپاگتی: رشته	از خاطر رفتن: فراموش شدن، از یاد رفتن
اسپانسر: پشتیبان	از خاطر بردن: فراموش کردن، از یاد بردن
اسپایرال: مارپیچی، مارپیچ مانند، پیچه	از خودراضی: خودخواه، خودپسند
	از دحام: هنگامه، انبوهی، انبوه
	از دواج: همسرگیری، شوهر کردن، زناشویی، زن گرفتن، پیوند زناشویی
	از دیاد: فزونی



استحکام: سختی، پا بر جایی، استواری	اسپایک: آبشار (ف)،
استحکامات: سنگربندی‌ها، ساختارها، ساختاربندی‌ها	اسپری: افشانه (ف)،
استحمار: گول زدن، خرسازی	اسپریدشیت: برگه گسترده
استحمام: گرمابه رفتن، خودشویی، تن شستن، به گرمابه رفتن	اسپم: هرزنامه
استخدام: کارگماری، کارگزینی، کاردهی، به کار گرفتن، بکارگیری، بکارگماردن، بکارگرفتن، بکار گماشتن	اسپورت: ورزش
استخدام دائمی: بکارگماشتن پایا	اسپیرومتر: دستگاه دم سنج
استخدام دولت: کارمندی دولت	اسپیرومتری: دم سنجی
استخدام فصلی: بکار گماردن پاره‌ای	اسپیکر: بلندگو
استخدام موقت: بکارگماشتن زمانی	استاتیک: ایستایی‌شناسی (ف)، ایستایی، ایستاده، ایستا
استخراج: درآوردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، برونآوری، برون آوری، برهیختن، برآوردن، آهنجیدن	استاد: آموزگار
استدام: دنباله داشتن، دنباله داری، پیوستگی، پابندگی، پایداری، پایدار بودن	استادیوم: ورزشیدن
استدعا: درخواست، خواهش	استادیوم: ورزشگاه
استدعا کردن: درخواست کردن، خواهش کردن	استاذ: استاد
استدعا می‌کنم: خواهش می‌کنم	استارت: آغاز
استدعاء: درخواست	استامپ: جوهرگین (ف)، مهر
استدلال: گواهی خواستن، گواه‌آوری، فرنودآوری، فرنود زنی، فرمایش، شونداوری، شونداوری، برهان‌آوری	استاندارد: استاندارد
استدلال کردن: فرنودآوری، فرنود زنی، فرمایش، شونداوری، برهانیدن	استبداد: ساستاری (سāstārīh)، خو کامگی، خودکامگی، خودسری، تکسالاری
استراتژی: راهبرد	استبداد صغیر: خرده خود کامگی
استراتژیک: راهبردی	استتار: پوشیدگی (و)،
استراحت: آسودن، آسودگی، آساییدن، آسایش، آرمیدن، آرامش	استثمار: کوچک خواهی، بهره‌کشی
استراحت کرد: برآسود	استثنا: سوا، جدا
استراحت کردن: دم خوردن، دراز کشیدن، دراز کشیدن، برآسودن، آسودن، آرمیدن	استثناء: مگر، سوا، جدا خواهی، جدا
استراق: دزدیدن، دزدی	استثناپذیر: مگرپذیر
استراق سمع: نهان گوش، فال گوش ایستادن، شنود	استجاب: پذیرفتن، پذیرش
دزدکی، شنود، دزدیده گوش کردن، دزدگوشی، دزد گوش	استحاله: دگرگونی
استراکچر: ساختار، پیکره بندی، استخوان بندی	استحصال: به دست آوردن، برداشت، بازیابی
	استحصال کردن: توزیدن
	استحضار: پیدایش، بیادآوردن، به یاد داشتن، آگاهی دادن، آگاهی، آگاه کردن
	استحضاریه: آگاهی نامه، آگاهی نامه
	استحقاق: شایستگی، سزاواری



استفراغ: هَراش، هَراش، بالا آوردن	استرداد: واپسداد، پس گیری، پس گرفتن، پس دادن، برگرداندن، بازگرداندن، بازپس گیری، بازپس خواستن
استفراغ کردن: هراشیدن	استرس: دلهره
استفراق: بالا آوردن	استریل: سترون (ف)،
استفسار: جویا شدن، پرسیدن	استریل کردن: سترون کردن (ف)،
استفهام: نیوند، پرسش	استشمام: بوییدن، بو کشیدن، بو کردن، بو بردن
استقامت: پایمردی، پایداری، ایستادگی	استشهاد: گواهی خواهی، گواهی
استقبال: پیشواز، پیشباز، پذیره شدن، پذیره، پذیرفتاری، به پیشواز رفتن	استصواب: راهنمایی خواهی
استقرار: بازکاوش	استطاعت: توانمندی، توانگری، بی نیازی
استقرار: جایگیری، جاگرفتن، جا گرفتن، پابرجا کردن، برپایی، آرام گرفتن، آرام گرفتن، استوارشدن، استوار شدن	استعاره: مانندگویی
استقراض: وانشان	استعداد: شایستگی، درونداشت، توانش، توانایی کار، توانایی، آماده بودن، آمادگی
استقلال: نایژه، ناوابستگی، خودسری، خودسالاری، خودبودگی، خودایستایی، آزادسری	استعفا: کناره گیری، کناره جویی
استکبار: گردنکشی، خودنمایی، خود بزرگ پنداری، بزرگی خواهی	استعفا دادن: کناره جستن
استماع: گوش دادن، شنیدن، شنودن	استعفاء: کناره گیری، کناره جویی، پوزش خواستن
استماع کردن: نیوشیدن (ب)،	استعفای: کناره گیری
استمداد: یاری خواستن، یاری جویی، پشتیبان جویی	استعلام: واجیدن، پرسیدن، پرسش، آگه خواست، آگاهی خواستن
استمرار: هَمارستگی (پ از کارواژه هَمارستن)، یکنواختی، دنباله داشتن، دنباله داری، چندبارگی، پیوستگی، پیایی، پایداری، پایدار بودن	استعمار: سود جویی، سرمایه خواهی، سرمایه اندوزی، زورگویی، بهره کشی
استمهال: درنگ جستن	استعمال: کاربرد، به کارگیری، به کار بستن، بکارگیری، بکاربردن
استناد: گواه‌مندی، گواه، دستمایه، دست آویز، آورده خواهی، آورده جویی	استعمال کردن: بکار بردن
استنباط: دریافتن، دریافت، پی بردن، پی بردن، پنداشت، برداشت کردن، برداشت، اندریافت	استغفار: بخشایش خواهی، آمرزش خواهی، آمرزش
استنباط کردن: اندریافتن، اندریاف	استفاده: بهره‌مندی (vahrōmandīh پ)، کاربری، کاربرد، سودجویی، سود کاربری، سود بردن، بهره‌برداری، بهره، بهره‌مندی، بکارگیری، بکار بستن
استنتاج: ره آورد خواهی، رازدایی، بهره وری، بدست آوردن	استفاده از: به کارگیری، به کار بردن
استنساخ: رونویسی	استفاده کردن: بهره بردن، بکار بردن
استنشاق: بوییدن، بو کشیدن	استفاده مشروع: رواسود
استنطاق: بازپرسی	استفاده نامشروع: نارواسود
استنکاف: سرباززنی، خودداری	استفتا: فرمان خواهی، فتواخواهی، پرسیدن
استهزا: نیشخند، ریشخند	



اسفند: اسپند	استهزاء: نیشخند، ریشخند، دست‌انداختن
اسقاط: فرسودگی	استهلاک: نابود کردن، میرانیدن، فرسودگی، فرسایش
اسقاط شدن: فرسوده شدن	استوا: یکسانی، برابری
اسقاطی: هیچ‌کاره، ناکام، ناکارآمد، دورافکندنی	استواء: یکسانی، برابری
اسکات: خاموش کردن، آرام کردن	استوایی: گرمسیری
اسکار: زخم، جوشگاه	استودیو: هنرگاه
اسکرین سیور: پرده بان	استودیو: هنرگاه
اسکلت: استخوانگان، استخوان‌بندی، استخوان‌بندی	استیضاح: گزارش‌خواهی
اسکله: لنگرگاه، بندر، بارانداز	استیفاء: بازستانی
اسکناس: چاو، پول کاغذی، برگپول، ارزبرگ	استیل: شیوه
اسکنر: پویشگر	استیلاء: دست‌یافتن، چیرگی
اسکی: سرش	استیجاری: گاه‌بها، کرایه‌ای، بمزد
اسلاف: پیشینیان، گذشتگان، درگذشتگان	استیصال: بی‌چارگی
اسلحه: زینه، رزم‌افزار، جنگ‌افزار، ابزار جنگ‌افزار	استیضاح: واپرسی، گزارش‌خواهی، کاوش، بازخواست
اسلوب: گونه، شیوه، روش، رفتار، راه و روش، راه	استیفا: بازستانی
اسم: نام‌آوران، نام، برنامه، آوازه	استیل: روش
اسم در کردن: نامزد، بلندآوازه شدن	استیلاء: دستیابی، چیرگی، پیروزی
اسم فامیل: اسم خانوادگی	استیلاء: دستیابی، چیرگی، پیروزی
اسم گذاری: نام‌نویسی، نام‌نهادن	استیمینگ: بخارپز کردن
اسم مصغر: کپواژه	استیناف: واریسی، دوباره آغاز کردن، بازرسیدگی، بازدادرسی،
اسم نویسی: نام‌نویسی	از سرگیری، از سر گرفتن
اسناد: یافته‌ها، گواهی‌ها، دفترها، دستکها، دستک، تزده‌ها،	اسرار: نهانی‌ها، رازها، پوشیده‌ها
بنچاک‌ها، آورده‌ها، آوردگان	اسرار آمیز: رازناک
اسهال: شکم‌روی، شکم‌روشی، بیرون‌روی، بیرون‌روه، آسان‌روی	اسرار آمیز: رازگونه
اسیر: گرفتار، بندی	اسرار آمیز: رازیچه، رازگونه
اسیران خاک: خاک‌نشینان، تن‌پروران	اسراف: هرز دادن، هدر دادن، گشاد بازی، فراخ‌روی، زیاده‌روی، ریخت و پاش، بد دستی
اسیر کردن: گرفتار کردن	اسرع: شتابنده‌تر، زودتر، تندتر
اسید: ترشک	اسطبل: ستورگاه، باره‌بند
اسیر: گرفتار، دستگیر، دربند، در دام، در بند، برده	اسطوره: داستان، افسانه، استوره
اسیر کردن: گرفتار کردن، گرفتار، کردن، دربند	اسف: اندوهیدن، اندوهگین
اشارات: نشان‌ها، نشا	اسف‌بار: دریغ‌آور
اشاره: نمایاندن، نماز، نمازش، نماز، نشان دادن، نام بردن، نا	اسفراین: سپهرآیین
اشاره کردن: نماردن	اسفناج: اسپناج
اشاره می‌کند: می‌نمارد	اسفناک: غمناک، دلگیرکننده، دردآور، اندوهناک



اشاعه: گسترش، گستردن، گستراندن، پراکنده کردن، پراکندن، پراکند، پخشودن، پخش کردن، پخش، پاشیدن، افشاندن	اشغال: جا گرفتن
اشانتیون: نمونه	اشک تمساح: نیرنگ، فریب
اشانتیون: نمونه (ش)، پیش خرید، پاداش خرید	اشک حسرت: اشک آرزو
اشباع: مالا مال، لبریز، سرشار	اشکال: گونه‌ها، کم و کاست، سختی، ریخت‌ها، دیسه‌ها، دشواری، خرده‌گیری، خرده، چهره‌ها، چالش، پیچیدگی، ایراد
اشتباه: نرسپان، نادرستی، نادرست، لغزش، گمراهی، کوتاهی، کژی، بیراه، بازنشاختن	اشکال تراشی: دشوار
اشتباه کردن: لغزیدن، درست درنیافتن	اشکال تراشیدن: دست آویختن، خرده گرفتن، بهانه گرفتن
اشتباه گرفتن: نادرست گرفتن، جا به جا گرفتن	اشکالات: سختی‌ها، دشواری‌ها
اشتباها: ندانسته	اصابت: به هدف رسیدن، برخوردن، برخورد، برخورد کردن
اشتباهاً: ندانسته	اصلت: نیک نژادی، نژادگی، تبارمندی، به نژادی
اشتباهاً: ندانسته	اصلت ذات: خود گوهری
اشتراک: هموندی، همسویی، همخوان، همبهری، انبازش	اصحاب: یاران، همدلان، دوستان
اشتعال: افروزش	اصرار: پژوژناکی (و)، لنجه، پافشاری، پاپیچی
اشتغال: کارمندی، کارگماری، کارآفرینی، کار، سرگرمی، سرکار بودن، به کارگیری، به کار گماشتن	اصرار کردن: لنجه کردن، پافشاری کردن
اشتغالات: گرفتاری‌ها، درد سرها	اصطبل گوسفندان: بهار بند
اشتقاق: شکافتن، برگیری، برگرفته، برگرفتن	اصطکاک: مالش، سایش
اشتها: خواهانی، خواستاری	اصطلاح: واژاک، زبانزد، چندواژه‌ای، چندواژه
اشتهاء: خواهانی، خواستاری	اصطلاحات: واژگان، چندواژگان
اشتهار: نامی، ناموری، سرشناسی، بلندآوازی، بلندآوازی	اصطلاح طلب: به‌خواه
اشتیاق: نیازمندی‌ها، آرزومندی	اصفهان: سپاهان، اسپهان، اسپاهان، اسپادان
اشتیاق ملاقات: آرزوی دیدار	اصل: نهاد، گوهر، شیرازه، ریشه، جم، پایه، بیخ، بنیان، بنیاد، بن، آغاز
اشتیاق: شیفتگی، شور، آرزومندی	اصل و فرع: میانه و کناره، مه‌اد و که‌اد، مغز و پوسته، شیرازه و رویه
اشخاص: مردم	اصلا: هیچ، همیشه، همواره، هرگز، از هیچ باره، از بیخ، از بن، از آغاز
اشد: سخت تر	اصلاً: هیچ
اشرار: آشوبگران	اصلاح: ویژگی‌ها، ویرایش، سامان دادن، زدایش، درست کردن، پیرایش، پیراستن، بهسازی، بازسازی، آراستن
اشراف: فرونگریستن، دیده وری، توانگران، بلند پایگان، بزرگواران، بزرگان	اصلاح پذیر: نیکی‌پذیر
اشراف و اعیان: گرنامایگاه و توانمندان	اصلاح کردن: نیک نام
اشراق: روشن شدن، درخشیدن، تابان شدن	اصلاح نژاد: نژادزدایی، نژادپیرایی
اشرف مخلوقات: برترین آفریدگان	اصلاح طلبان: به‌خواهان
اشعار: سروده‌های، سروده‌ها، سروده، چکامه‌ها، چامه	اصلاحیه: بازنویسی
اشعه: فروغ، فروزه، پرتو	



اصل الجواهر: گوهر گوهران (و)، گوهر گوهران	اطاعت: نیوشش، گردن نهادن، فرمان‌بری، فرمانبرداری، پیروی
اصل ونسب: گوهر (ب)،	اطاعت کردن: فرمان بردن، سرخم کردن
اصل ونسب دار: گوهری (ب)،	اطاعت می شود: چشم، به روی چشم
اصلی: هسته‌ای، مهادین، سرشتی، بنیادین، بنیادی، آغازین	اطاعت می شود: به روی چشم
اصلی ترین: ریشه‌ای ترین	اطاعت نمودن: گردن نهادن
اصناف: پیشه وران	اطاق: سراچه، چهاردیواری، اتاق، اتاغ
اصوات: آواها	اطاله: دراز کردن، به درازا کشاندن
اصول: نهاده‌ها، ریشه‌ها، پایه‌ها، بنیاده‌ها، آغازها	اطاله کلام: درازگویی، پرگویی
اصولا: از پایه، از بن	اطباء: پزشکان
اصول‌گرا: بنیادگرا	اطراف: گوشه‌ها، گوشه و کنار، کناره‌ها، کناره، کرانه‌ها، سوی‌ها، پیرامون
اصولگرایان: بنیادگرایان	اطرافیان: نزدیکی، نزدیکیان، خویشان، پیرامونیان
اصولی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی	اطراق: لنگراندختن، فرود آمدن، جا گیری، برآسودن
اصلیل: به گوهر (پ) (patgōhr)، خوش‌زاد (پ) (hūzāt)،	اطریش: اتریش
والاگوهر، نژاده، گوهری، ریشه دار، تبارمند، پشت دار، بندار، با نژاد	اطعام: روزی دادن، خورش دادن، خوراندن، خوراندن، خوراک‌دهی، خوراک، توشه دهی
اضا: بی‌دستان	اطفاء حریق: خاموش کردن آتش
اضافات: افزوده‌ها، افزودگان	اطفال: نویافته، نوزادان، کودکان، بچه‌ها، بچگان
اضافه: فزونی، افزونی، افزون، افزودن، افزایش	اطلاع: گزارش، پیام، آگاهی، آگاهی‌بود
اضافه برداشت: بیش‌برداشت	اطلاع ثانوی: آگاهی پس از این
اضافه حقوق: بیش‌مزد، بیش‌مزد	اطلاع دادن: دادن، آگاهی
اضافه کردن: افزودن، افزایش دادن	اطلاع رسانی: آگاهی رسانی، آگاهی رسانی
اضافه‌کاری: بیش‌کاری	اطلاعات: درونداد، دانستنی‌ها، داده‌ها، آگاهی‌ها، آگاهی‌ها
اضافی: دیگر، بیشی، افزونی، افزونه، افزودنی	اطلاع‌رسانی: آگاهی‌رسانی
اضرار: زیان رساندن، آسیب رساندن	اطلاعیه: آگاهی
اضطراب: تَبیش (و)، شوریدگی، سرآسیمگی، دلواپسی، دلشوره، درماندگی، پریشانی، بی‌تایی، آشفتگی، آسیب‌ه سری	اطلس: پرنیان، پرند، ابریشم
اضطراب: ناگزیرشدن، ناچار شدن، درماندگی	اطمینان خاطر: آسوده‌دلی
اضطراب: ناگشودنی، ناچیز	اطمینان: زینهار، دل‌آسودگی، دل‌استواری، پشت گرمی، بی‌گمانی، آسوده‌دلی، آسودگی، آرمیدن، آرامش، آرام دلی، استواری، استواردلی
اضطراری: نیازین	اطمینان خاطر: رامش، آرامش
اضمحلال: نیستی، نابودی، تباهی، پراکندگی	اطهار: پاکدامنان
اضهار عجز: ناتوانی، زبون‌نمایی	اطوار: ریخت‌ها، اداها
	اظرفیت: شکیب‌ا، خویشتن دار



اعتلا: بهبود، به بلندی بردن، بلند کردن، بر بلندی کشیدن، بالندگی، بالا بردن	اظهار: نمایاندن، گفتن، پدیدار کردن، بازگو، آگاهاندن، آشکار
اعتماد: وا گذاشتن، واگذاری، سپردن، پشتگرمی، پشت داشتن، پشت دادن، باور، استواری	اظهار داشتن: گفتن، بازگو کردن
اعتماد به نفس: خودباوری، خود باوری، به خود ایستایی	اظهار کردن: گفتن، بازگو کردن
اعتماد متقابل: همباوری، هم باوری	اظهار نظر: بازگویی دیدگاه
اعتنا: نیک نگری، نگرش، روی آوری، پروا، پرداختن	اظهار داشتن: گفتن، روشن کردن، بازگو کردن، آگهی دادن، آگاه کردن
اعتناء: نیک نگری، نگرش	اظهر: آشکارتر
اعتیاد: خویگری، خو گرفتن، پای بندی، بَنگش	اعانه: یاری، کمک
عجاب: شگفتی، شگفت زدگی، به شگفتی واداشتن	اعتبار: ورسنگ، پشتوانه، ارزش
عجاب انگیز: شگفت انگیز	اعتبار بانکی: ورسنگ
عجاب آور: شگفت انگیز	اعتبارنامه: استوارنامه
عجاز: ورجاوری، کار بزرگ، فرجود	اعتدال: میانه‌ها، میانه‌روی می‌نهاد، میانه روی، میان‌گرایی، ترازینه، بسندگی
عجوبه: شگفت‌انگیز، شگفت آور، شگفت انگیز، شگرف	اعتدال بهاری: ترازینه بهاری
اعداد: شماره‌ها	اعتدال در سخن: میانه روی در سخن
اعدام: نیست کردن، نابودی، کشتن، جان ستانی، جان ستاندن	اعتدال لیل و نهار: برابری شب و روز
اعدام کردن: سر به نیست کردن، جان ستاندن	اعتراض: واخواهی، واخواست، وا خواهی، خروش، خرده گیری، پرخاش
اعراب: عرب‌ها، تازیان	اعتراض قابل: خرده پذیر
اعراض: رویگردانی، رویگرداندن، روی برتاختن	اعتراض کردن: واخواستن
اعزام: گسیل کردن، گسیل، فرستادن، روانه کردن، روانه	اعتراف: خستوش، خستو شدن، پذیرش، پذیرا، بزبان آوری، بروز دادن
اعزام کردن: گسیل داشتن	اعتراف به کردن: گفتن این که، به گردن گرفتن این که
اعشار: یکدهم‌ها، دهک‌ها، ده ده	اعتراف کردن: استوانیدن (astovānītan ۷)، خستویدن، خستو شدن
اعشاری: ددههی	اعتراف کننده: هَستو
اعصاب: سُهشگران، تاروپودها، پی‌ها	اعتصاب: دست از کارکشی، ایست کاری
اعضا: هم‌وندان، کاربران، اندام‌ها، اندام	اعتصاب غذا: کام پرهیزی
اعضاء: اندام‌ها	اعتصاب غذا: کام‌پرهیزی، کام پرهیزی
اعطا: واگذاری، داده، پیشکش، بخشیدن، بخشش	اعتصاب کاری: کار پرهیزی
اعطا کردن: ارزانی داشتن	اعتصاب کردن: شکیب گزیدن، دست از کار کشیدن
اعطاء: واگذاری، بخشیدن	اعتقاد: گروهش (giravišn ۷)، گرایش، پای‌بندی، باور کردن، باور داشتن، باور
اعظم: نخست، بزرگ	اعتقادات: باورهای، باورها
اعقاب: نوادگان، فرزندان، بازماندگان، بازماندگان	
اعلا: والاتر، بهتر، بلند، برتر	
اعلاء: والاتر، بهتر، بلند، برتر	



اعلام: ویژه‌نام‌ها، ویران، نام‌وران، شناسایی دادن، باز نمود، آگهی، آگاهی دادن، آگاهی، آگاهسازی، آگاه کردن، آگاه ابراز	اغماض: گذشت، چشم پوشی
اعلام جرم: بزه بست	اغنيا: دارايان، توانمندان، توانگران
اعلام خطر: آژیراک	اغنياء: دارايان، توانمندان، توانگران
اعلام شد: به آگاهی رسید	اغوا: گمراه کردن، فریب دادن
اعلام کرد: فروگفت، بازگفت، آشکار کرد	اغواء: گمراه کردن، فریب دادن
اعلام کردن: فروگفتن، بازگفتن، آگهی دادن، آگاهاندن، آگاه کردن، آشکار کردن	اغيار: بيگانگان، انيران
اعلام نمود: فروگفتن، بازگفتن، آگهی دادن، آگاهاندن، آگاه کردن، آشکار کردن	اف دی آر: پروازنگار
اعلامیه: جارنامه، پخشنامه، بانگنامه، آهینامه، آگهی، آگاهی نامه	افاده: خودنمایی، خودبرتري، خود بيني
اعلان: آگهی، آگاهانیدن، آشکار کردن	افاغنه: افغان‌ها
اعلم: داناتر، دانا، آگاهترین، آگاه	افاقه: کارساز، بهبودی، به خود آمدن، بخود آمدن، بازهوشی، بازخردی، بازآرزانی
اعماق: ژرف‌ترین جای‌ها، ژرفاهای، ژرفاها	افتتاح: گشایش، راه اندازی، بازگشایی
اعماق دریا: ژرفای دریا	افتتاح حساب: باز کرد
اعمال: کارها، بکار بردن، انجام	افتتاح کردن: گشودن
اعمال کردن: ورزشانیدن، ورزشش، ورزشاندن، بکار بستن	افتخار: ناییدن، نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن، بالندگی
اعمال نظر: انجام خواسته	افتخار کردن: برازیدن، بالیدن
اعنت‌کننده: یارمند	افتراء: دروغ بستن
اعوان: یاران، پشتیبان‌ها	افتراء: دروغ بستن
اعوجاج: کژیدن، کژگرایی	افتضاح: رسوایی، تباهی، بسیار بد
اعیاد: جشن‌ها	افراد: همگان، مردم، کسان
اعیاد: جشن‌ها	افرادى: کسانى
اعیان: مهمان، توانگران، بزرگان	افرادى که: کسانى که
اغتشاش: شورش، آشوب، آشفتگی	افرادیکه: کسانى که
اغذیه: خوردنی‌ها، خوراک‌ها	افراط: فزونی، فزونه روی، فزون روی، فراخروی، زیاده روی کردن، زیاده روی، تندروی، پی فراخی، پر بود
اغراق: گزافه‌گویی، بیش گو	افراطى: گزاف گرا، گزاف اندیش، زیاده رو، تند رو، پی فراخ، پر بودمنش
اغفال: فرییش (frēpišn)، گول زدن، فریفتن، فریب	افزار: ابزار
اغلب: چیره تر، بیشتر	افسرده خاطر: دلشکسته، تنگدل، پژمرده دل
اغما: ژرف‌خواب، بیهوشی، از خود بیخود شدن	افسوس: دریغا، دریغ، ای دریغ
اغماء: بیهوشی، از خود بیخود شدن	افشا: نمایان کردن، لو دادن، رو کردن، آشکار کردن
اغماز: کوچک شمردن، چشم پوشی، بی‌ارج کردن، بی‌ادبی کردن	افشاء: لو دادن، آشکار کردن
	افشاگرى: برون افکنى
	افضل: برتر، افزونتر



افطار: چاشت شامگاهی	اقصى: دورترین، دورتر، جای دور
افعی: اژدها، اژدر	اقصى نقاط: سرتاسر
افق: کرانه، کران، فراس، دوردست	اقصى نقاط جهان: سرتاسر جهان
افقی: ستانی، ترازى	اقصى نقاط دنیا: سرتاسر جهان
افکار: اندیشه‌ها	اقصى نقاط کشور: سرتاسر کشور
افلاطون: پلاتون	اقل: کمتر، اندک
افلاک: گردون‌ها، سپهر، چرخ‌ها	اقل: کمینه (ف)، کمترین، دست کم
افلیج: زمین‌گیر	اقلًا: کمینه (ف)، کمترین، دست کم
افول: ناپیدى، فرونشست، فرو رفتن	اقلام: ننگ داشتن، نمونه‌ها، کالاها، رده‌ها
افیون: خشخاش، آپیون	اقلامی از: نمونه‌هایی از
اقارب: نزدیکان، خویشان، بستگان	اقلیت: کمینه (ف)، کمترین، کمتری، بخش کم‌تر
اقامت: مانِش (𐭠𐭥𐭥𐭥 mānišn)، ماندن، ماندگاری، ماندگار شدن، زیستن	اقلیم: مرزوبوم، کشور، سرزمین، آب‌وهوا
اقامه: برپاداشتن، بجا آوردن	اقتناع: خشنود گردانیدن، خرسندشدن
اقبال: نیک بختی، بخت	اقوام: مردمان، تیره‌ها
اقبال عمومی: رویکرد همگانی	اقيانوس: ژرف دریا، دریابار، پهنا، آبردریا
اقتباس: برگیری، برگرفته، برگرفتن از، برداشت	اکابر: سال‌مندان، بزرگسالان، بزرگان، بزرگان
اقتباس از: برگرفته از	اکاحه: زیردستی، دادن، چیره‌گری
اقتدا: همگام شدن، به کسی پیوستن	اکاذیب: ژاژه‌ها، ژاژه‌ها، دروغ‌ها
اقتدار: یارایی، نیرومندی، دست‌واری، توانمندی، توانش، توانایی، توانا شدن	اکار: کشاورز، شیاردادن، شخم‌زدن
اقتصاد: میانه، تراز داری، بازرگانی، اندازه داری	اکارس: سماروغ
اقتصادی: میانه روی، تراز داری، بازرگانی	اکارع: پاچه‌ها
اقدام: کنش، کار، دست زدن، دست بکار شدن، انجام دادن	اکارم: گرامی‌تران
اقدام کردن: دست زدن	اکاره: روی آوردن، دست‌کم‌گیری
اقدام نمودن: دست زدن	اکاسره: خسروان
اقدامات: کارها	اکاسیا: وریز زرد، وریز
اقداماتی: کارهایی	اکاف: خوی‌گیر، پالان‌دوز، پالان
اقدس: پاک	اکال: شکم‌باره، پُر‌خور
اقرار: خستوش، بزبان آوری، آشکارگویی	اکالیب: سگان
اقرار کردن: خستویدن	اکالیتوس: پشه‌رم، بیدبویه
اقرار نامه: خُستونامه	اکالیفا: لیفه‌دار
اقتسام: بهره‌ها، بهره‌گانی، بدهی‌ها	اکالیل: بساک‌ها، افسرها
اقسام: گونه‌ها، سوگند خوردن، جورها	اکاول: پُشته‌ها
اقتشار: لایه‌ها، گروه‌ها، پوسته‌ها	اکبا: دورکردن، خاک‌روبه‌ها، آخال‌ها



اکتباء: به‌بن‌رسی، بُن‌جویی	اکباء: دور کردن، خاک‌روبه‌ها، آخال‌ها
اکتبال: پیمودن، پیمایش	اکباب: نگون‌ساری، نگون‌فتادن، افکندن
اکتیو: کارآمد، کارا	اکباح: لگام‌کشی، افسارکشی
اکثار: پُرگویی، بسیار کردن، افزودن	اکباد: جگرها
اکثر: فزون‌تر، بیشتر	اکبار: پلیدشدن، بزرگ‌پنداری
اکثر اوقات: بیشتر روزها	اکبان: زبان‌داری
اکثر قریب اتفاق: بیشترین، بیشتر	اکبر: بزرگ‌تر
اکثر قریب به اتفاق: بیشتر	اکبیر: زشت، بی‌ریخت
اکثرا: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکبیری: زشت، چرکین، پلید، بی‌ریخت
اکثراً: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکتاب: نویساندن
اکثریت: مهیستی، شمار بیشتر، بیشینه، بیشترین، بیشتری، بیشتر	اکتاف: شانه‌ها، دوش‌ها
اکثریت آرا: بیشترین رای‌ها	اکتان: برچسبانی
اکحل: سیاهچشم	اکتتام: پوشیدگی، پنهان شدن
اکدا: گدامنشی، زُفتی	اکتحال: گیاه‌ناکی، سُرْمه‌کشی
اکداء: گدامنشی، زُفتی	اکتراث: پروا، باک‌داری
اکدر: تیره‌تر	اکتسا: پوشیدن
اکذاب: دروغ‌نمایی، دروغ‌انگیزی	اکتساب: اندوزش (٧٢ handōzišn)، به‌دست‌آوری، بدست آوردن، الفنجیدن
اکراد: کردها، کردان، کُردان	اکتسابی: به‌دست‌آمده، اندوخته، الفنجیده
اکرام: نواخت، گرامی‌داشت، بزرگ‌داشت، ارج نهادن	اکتسار: شکستن
اکراما: بزرگ‌مشنانه	اکتشاف: یافته، یافتن، نویابی، دریابی، پیدایش، پی‌برد، بازابی
اکراماً: بزرگ‌مشنانه	اکتشافی: یابشی، بازبابانه
اکران: نمایش، نمابار، پرده‌ی نمایش	اکتف: فراخ‌شانه
اکراه: واداشت، ناخوش‌داشت، دل‌نخواهی، بی‌زاری	اکتفا: سرنگونی، چیره‌گردی، بسنده کردن، بسنده، بسندگی، بس
اکراهها: ناگزیری، ناگزیر، ناچاری، به‌ناخواست، به‌ناخواست، بناخواست	اکتفا کردن: بسیدن، بسنده کردن
اکراهاً: ناگزیر، به‌ناخواست	اکتفاء: بسیدن، بسنده کردن، بسنده، بسندگی، بس
اکرم: گرامی‌تر، بخشنده‌تر	اکتفاء کردن: بسنده کردن
اکرن: استبرک	اکتفان: گایش
اکرومایسین: پادریم	اکتفوا: بس کنید
اکزهکواتور: روانامه	اکتلا: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی
اکزوز: دودبر	اکتلاء: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی
اکساد: بازارسردی	اکتمان: پوشیده‌گرایی، پنهان شدن
اکسپرت: برفروست	اکتناف: پناهیدن، پناه‌گیری
اکسپرس: تُند	



اکلیل الجلیل: تاج‌ریزی	اکسپرسیونیسم: درون‌آزمایی
اکلیل الملک: شاه‌افسر، شاخگ، خاکشی	اکسپریانس: آزمایش
اکلیله: گرده، پرهون	اکسپریمانتاتور: آزماینده
اکلیلیه: سُرخه‌تاج	اکسپریمانته: آزموده
اکلیمتر: شیب‌سنج	اکسپلر اسیون: پی‌گردی
اکلیون: دیبای هفت‌رنگ، پرند	اکسپوزان: نماینده، نماگر
اکمال: رساندن، رساکردن، به‌فرجام‌رسانی	اکسپوزیسیون: نمایش‌گاه، نمایش، نشان‌دادن
اکمد: رنگ‌به‌رنگ، تیره‌رنگ	اکستازی: شور‌گرفتگی، شورانگیز
اکمش: نیمه‌کور، پاکوتاه	اکسترن: نوکار
اکمل: رساتر	اکسد: ناروانتر، نارواتر
اکمه: کورِ مادرزاد	اکسولایانون: تُرشه‌ی آبی
اکمه‌بزان: کستک	اکسوم: پُر‌گیاه، پُر‌پشت
اکناع: نرمی، فروتنی، دریوزگی	اکسون: آسه (ف)،
اکناف: کنارها، پناه‌ها، پناهاندن	اکسید: زنگار
اکنان: پوشش‌ها، پرده‌ها	اکسید آلومینیوم: سیمک‌زنگ
اکنع: لنگ‌دست، کارِ تباہ	اکسید دو کوئیر: زنگارِ مس
اکها: هنروان، کارآمدان، رنجورشدن	اکسیداسیون: اکسایش (ف، شیمی)، زنگارش
اکهاء: هنروان، کارآمدان، رنجورشدن	اکسیدفریک: زنگ‌آهن
اکهام: کاهشِ دید، خیرگی	اکسیر: کناد، زیست‌آب، خوش‌کام‌ساز
اکهم: گُندزبان، خیره‌چشم	اکسیژن: هوازا
اکهی: گُنده‌دهن، بددل	اکسیژناسیون: هوازدگی
اکو: پژواک (ف)،	اکسیژنه: هوازی
اکوسیستم: بوم‌سازگان	اکسیژنوتراپی: هوادرمانی (ف)،
اکوکار دیوگراف: پژواک‌نگاره (ف)،	اکسیه‌موگلوبین: سُر‌خانه
اکوکار دیوگرافی: پژواک‌نگاری (ف)،	اکش: بسیار
اکوکاریوگرافی: پژوانگاری، پژواک‌نگاری	اکشم: نارسا، دماغ‌بریده، بی‌سپر
اکوکاریوگرام: پژوانگاره، پژواک‌نگاره	اکفا: بازدارندگان
اکولوژی: بوم‌شناسی (ف)،	اکفس: کژپای
اکولوژیک: بوم‌شناختی	اکفی: بسنده‌تر
اکونومی: مان‌بدی، اُبری	اکل: خورش، خوردن، بار
اکونومیست: اُبری‌دان	اکلرمان: روشنایی
اکیاس: زیرکان	اکلیل: سربرند گوهرنشان، زراب، دیهیم، جامِ گل
اکیپ: هم‌گروه، هم‌دستگان، گروه، دسته	اکلیل الجبل: نانوک بویا



اکیدا: بی چون و چرا، بی برو برگرد	التیام پذیر: به شدنی
اکیدا: همراه با پافشاری، بی چون و چرا، بی برو برگرد، به هیچ	التیام یافتن: بهبودی یافتن
گونه‌ای، به هیچ گونه، با پافشاری	الحاج: پژوژ (حج)،
اکیزه‌تینه: دُم‌اسبیان	الحاد: بدگرایی (duš virravišnīh)، بدگروشی
اکیس: زیرک‌تر	الحاق: پیوست
اکینودرم: خارپوستان	الذین آتبعوا: پی‌بران
اکینید: خارداران	الرای متفق: هم‌داستان
اکیوالان: هم‌ارز	الزام: ناگزیری، ناچاری
اکیوالانس: هم‌ارزی	الزاما: ناگزیر، ناچار، از روی ناچاری
اگا: هُشیار	الساعه: همین دم، همین اینک، هم اکنون، بی‌درنگ
اگالیتیر: برابرخواه	السلطنه نایب: شاهیار
اگزوتاکسین: برون زهرا به	الشرق الاوسط: خاور میانه
اگزوز: دودگیر	الصاق: چسبانیدن، چسباندن
اگزوسمز: برون‌تراوی	العبور صعب: سخت، دشوار، بد
اگزوفتالمی: بُرون‌چشمی	الغای: برهم زدن، برهم خوردن
اگزیت: دَرُرو، برون‌رفت	الغاء: برهم زدن، برهم خوردن
اگزستانسیالیسم: خودگوهرگری	الغبا: نویسه
اگو: گَندابرو	الغبایی: نویسه‌ای
الا: وانگهی، مگر، جز	الفت: همدمی، هم خویی، دوستی
الاستیک: کشسان، کشدار، کشایند	الفت داشتن: دوست شدن
الاصل: تبار	القاب: فرنام‌ها، پاژنام‌ها، بَرنام‌ها
الاغ: خر	الکتروکاردیوگراف: دل نگار
الان: همینگاه، همین دم، هم اینک، هم اکنون، اینگاه، اینک،	الکتروکاردیوگرافی: دل نگاری
این هنگام، ایدر، اکنون	الکتروکاردیوگرام: نوار دل، دل نگاره
الباقی: همیشه‌هست، مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده،	الکتریسته: کهرب
بازمانده	الکتریسیته: کهربا، کهرب
البته: همانا، هرآینه، چرا که نه، بی‌گمان، به راستی که، با	الکلام متفق: یکدل
این همه، اگرچه	الکلیست: می‌باره
البسه: پوشاک	الکلیسم: می‌بارگی
الت: ابزار	الله: خدا، پروردگار
التفات: پروا (ب)، مهرورزی	الله اعلم: خدا می‌داند، ایزد بهتر داند
التماس: لابه، درخواست، خواهش	الم: غم، دردمندی، اندوه، افسردگی
التماس کردن: لابیدن، لابه کردن	المثنی: رونوشت
التهاب: جوش و خروش، تب و تاب، برافروختگی	اله: خدا
التیام: درمان، بهبودی یافتن	



الهام: یان، فرتابی، در دل افکندن	امثال: همانند
الهی: خدایی، خدایا، ای خدا	امثالهم: به مانند آنها
الوان: رنگ وارنگ	امداد: یآوری، یاری رسانی، یاری
الی: تا	امدادگر: یاری رسان
الیاف: نخ‌ها، رشته‌ها	امر: فرمایش، فرمان دادن، دستور دادن، دستور
الیم: رنج آور، دردناک، دردآور	امر کردن: فرمودن
امّی: نادبیر (ه)،	امرار معاش: گذران زندگی
اما: ویرایش، ولی، وانگهی، گرچه، به هر روی، آنگاه	امراض: بیماری‌ها
امارات: فرمانروایی‌ها، پادشاهی‌ها	امراض اطفال: بیماری‌های کودکان
امارت: فرمانروایی، سری، پادشاهی	امراض خارجی: بیماری‌های بیرونی
امام: رهبر، پیشوا	امراض داخلی: بیماری‌های درونی
امام جماعت: پیشنماز، پیش نماز	امراض دماغی: بیماری‌های مغزی، بیماری‌های مغز
امان: سرپناه، زنهاری، زنهار، درپناه، جان پناه، پناه دادن،	امراض روحی: بیماری‌های روانی
پناه، بی‌ترسی، بی‌بیم شدن	امراض ساریه: بیماری‌های واگیر
امان دادن: پناهندگی دادن، پناه دادن	امراض عصبی: بیماری‌های پی
امانت: سپرده، سپردگانی	امراض گوش و حلق و بینی: بیماری‌های گوش و گلو و بینی
امانت نگهدار: سپرده نگهدار	امراض مجاری: بیماری‌های میزه راه
امانی: گرویی	امراض مناطق حاره: بیماری‌های گرمسیر
امپراتور: شاهنشاه	امراض نساوان: بیماری‌های زنان
امپراطور: شاهنشاه	امریه: فرمان نامه
امت: مردم	امساک: خویشتن داری، خود داری
امتناع کردن: خودداری کردن، بازایستادن	امضا: دستینه، دستنویست، پاینام
امتحان: آروین (ه)، آزمون، آزمایش	امضا کردن: دستینه نهادن، دستینه کردن
امتحان کردن: ویزایش (پ)، آزمون، آزمایش کردن	امضاء: دستینه
امتداد: راستای، راستا	امضاء کردن: دستینه نهادن
امتزاج: یکدش، آمیزه، آمیزش، آمیختن	امکان: شاید بودن (ه)، شدنی، شایش، دست یافتن، توانایی
امتلا: شکم پری، پرشدن	امکان این می رود که: گمان این می‌رود که، شاید، این می‌شاید که
امتلاء: شکم پری، پرشدن	امکان پذیر: شدنی، شایستگی
امتناع: سر باز زدن، خودداری، خود داری، پرهیز	امکان دارد: شایسته‌است، شاید، جادارد
امتناع کردن: خودداری کردن، خود داری کردن، باز ایستادن	امکان داشتن: گمان رفتن، شدن، شایستن
امتنان: سپاسگزاری، سپاس داشتن	امکانات: دستمایه، داشته‌ها، توانایی‌ها داشته‌ها، توانایی‌ها،
امتیاز: فرداد، جداسازی، برجستگی، برتری شمار، برتری	آساینده‌ها، افزارها، افزارگان، ابزارها، ابزارگان
امتیازات: برتری‌ها	امکان‌پذیر: شدنی
	املا: نوشتن، نوشتار



املاء: درست نویسی	انتزاعی: پنداشتی، آهنجیده
املاح: نمک‌ها، نمک	انتساب: وابستگی، پیوستگی، بستگی
املاک: زمین و خانه‌ها، دارایی، خانه‌ها	انتشار: گسترش، گستردن، چاپ، پراکندن، پراکنش، پراکندگی، پراکنش، پخش کردن، افشاندن
املت: نیمرو گوجه‌ای، نیمرو، گوجه نیمرو، خاکینه	انتشار دادن: پراکندن، پخشودن
امن: بی‌ترس، بی‌بیم، آرامش	انتصاب: گمایش، واداشتن، گماشتن، گماشتگی، گمارش، به کارگماری، بکارگماری
امنیت: زنهارداری، زنهار، بی‌هراسی، بی‌بیمی، آسودگی، آسایش، آرامش، آبیمی، ایمنی	انتصابی: گماشتگی
امنیتی: نه‌راسیدن، بیمناک نبودن، آسودگی، آرامشی	انتظار: چشم‌داشتن، چشم‌داشت، چشم‌براه بودن، امید
اموات: مردگان، درگذشتگان	انتظار بردن: بیوسیدن
امواج: خیزاب‌ها	انتظار داشت: بیوسید
اموال: داشته‌ها، دارایی‌ها، دارایی، داراک	انتظار داشتن: چشم‌داشتن، بیوسیدن
اموال غیرمنقول: دارایی‌های	انتظار رفتن: پیش‌بینی شدن
اموال منقول: دارایی‌های جابجا شونده	انتظار می‌رود: پیش‌بینی می‌شود
امور: کارها، رویدادها	انتظار می‌رود: پیش‌بینی می‌شود
امور خیریه: نیکوکاری	انتظام: سر و سامان دادن، سامان‌دهی
امیال: گرایش‌ها، خواست‌ها	انتظامی: سرکوبگر، ساماندهی
امیر: فرمانروا، فرمانده، سرکرده، سردار، سالار	انتفاع: سودبری، سود جویی، بهره‌وری
امین: گردوار، راستین، راستکار، رازدار، درستکار، استوان	انتفاعی: سودبر
ان شاء الله: به امید خدا، امیدوارم	انتقاد: نکوهیدن، نکوهش، سنجیدن، سنجش، سره کردن، سخن‌سنجی، خرده‌گیری، خرده‌گیری، بررسی، باریک‌بینی
انبساط: گشاده رویی، گسترشی، گسترش، گسترده شدن، گستردن، گسترده‌گی، افزایش	انتقاد کردن: خرده‌گیری، خرده‌گرفتن، بررسی کردن
انبساط خاطر: خوشی، خرمی	انتقال: جابجایی، جا بجایی، ترا برد
انبیا: پیغمبران، پیامبران	انتقال بانکی: برگردان
انبیاء: پیغمبران، پیامبران	انتقام: کینه جویی، کینه توزی، کینخواهی، ریمنی، خونخواهی، تلافی، توان‌گیری، پی‌ورزی
انتحار: خودکشی	انتقام گرفتن: کین آختن
انتحاری: خودکشانه	انتقامجو: کین‌منش (kēn mēnišn)،
انتخاب: گزین، گزینش، برگزیدن	انتقام جویی: کین‌منشی (kēn mēniših)،
انتخاب شونده: گزین	انتها: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان
انتخاب کردن: گزیدن، برگزیدن	انتها: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان
انتخاب کننده: گزیننده، گزینش‌کننده	انجام وظیفه: خویشکاری
انتخابات: همه‌پرسی، گزینمان، گزیدمان	
انتخاب‌شده: گزینش، گزین	
انتخابی: گزینشی	
انترن: کارورز	
انتزاع: پنداشت، پندار، آهنجش	



انجاماد: یخ زدن، یخ بستن، ماسیدن، فسریدن، بستن‌اکی،	انسانی: مردمی، آدمی
بستانکی	
انجمن: هم‌بود	انسانیت: مردمی (و)، مردمی، آدمیگری، آدمی‌گری
انحا: روش‌ها	انستیتو: سازمان
انحاء: روش‌ها	انسجام: یک‌پارچگی، همبستگی، هماهنگی، پیوستگی
انحراف: لغزش، کژی، کژروی، کژرفت، کژدیسگی، کجروی،	انسداد: بندش، بند آمدن، بسته شدن، بسته بودن
کج‌راهی، کج‌راهی	انشا: سخن‌نگاری، روخوانی، خودنوشت
انحراف فکر: کج‌اندیشی	انشاء الله: به امید خدا
انحراف معیار: کیش	انشاء: سخن‌نگاری
انحرافات: لغزش‌ها، کژی‌های، کژی‌ها، کژدیسگی‌ها،	انشاء الله: به امید خدا
کجروی‌ها، کج‌راهی‌ها، کج‌اندیشی‌ها	انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم
انحصار: ویژه‌سازی، ویژه‌بودن، ویژه، ویژگی، در دست	انشاء اله: به امید خدا، امیدوارم
گرفتن، بدست آوردن	انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم
انحصاری: ویژه‌سازی	انشعاب: شاخه‌شاخه شدن، چند شاخگی
انحطاط: فروشدن (پ)، نشیب، نابودشدن، فروشدن،	انشعاب کردن: جدا شدن، پراکندن
فروپاشی، فروبودگی، پست شدن، به پستی‌گراییدن	انصار: یاریگران، یاری‌دهندگان، بخشندگان
انحلال: برچیدگی، از میان رفتن	انصاف: راستی، دادمندی، دادگری، داد
انحنا: کمانش، کژی، خمیدگی، خمیدگی	انصافا: به‌دادمندی، به درستی، براستی، از سر دادگری، از
انحناء: کژی، خمیدگی	روی داد
انحنادار: گنگ	انصراف: رها کردن، دل‌برگرفتن، دل، چشم‌پوشی، چشم
اندوتوکسین: درون‌زه‌راه	پوشی، برگشت
اندوسکوپ: درون‌بین	انصراف دادن: کناره‌گیری کردن، چشم‌پوشی کردن
اندوسکوپ: درون‌بینی	انضباط: سامان‌گرفتن، سامان‌پذیری، بسامانی، آراستگی
اندیس: نمایه	انضمام: همراه، پیوستن، پیوستگی
اندیکاتور: نشانه	انطباق: یکسانی، همسانی، همتایی، همانندی، سازش، برابری
انرژی: نیرو، کارمایه، کاربری، پرکاری	انظار: نگرها، دیده‌ها، دیدگان، چشمان
انزجار: وازدگی، دلزدگی، بی‌زاری	انطباط: سامان
انزوا: گوشه‌گیری، گوشه‌نشینی، گوشه‌گیری	انعام: مژدگانی، شاگردانه، دهش، دست‌خوش، پاداش
انزوا کشیدن: گوشه‌نشاندن	انعطاف: نرمش‌ناپذیر، نرمش، لادو، کشسانی، خمیدگی
انس: خو‌گیری	انعطاف پذیر: کشسان
انسان: آدمی (ایودامن به چم نخستین آفریده‌است. بر اساس	انعقاد: پیمان‌بندی، بسته شدن، بستن
آنچه در اوستا آمده‌است، ایودامن، نخستین کسی است که	انعقاد خون: لختگی خون
آفریده شده‌است)، مردمان، مردم، گیومرت، کس، آدم	انعقاد قرارداد: پیمان بستن
انسان مصنوعی: آدمواره	انعکاس: پژواک، بازخورد، بازتاب، بازتاب
انسانگرایی: آدمی‌گرایی	انعکاس صوت: پژواک
	انعکاس نور: بازتاب، بازتابش



اهانت: سبک کردن، خوارداشت، خوار، خارسازی، بد زبانی، بد دهانی

اهت سف: نادانی، بیخردی

اهتزاز: برافراشته، افراشته

اهتمام: کوشش، دلبندی، پشتکار

اهدا: پیشکش، ارمغان

اهدا شود: داده شود، پیشکش شود

اهدا کرد: داد

اهدا کردن: پیشکش کردن

اهدا کند: بدهد

اهداء: پیشکش، ارمغان

اهداف: آماج‌ها، آماج

اهرام ثلاثه: هرم‌های سه‌گانه

اهل: مردم، کسان، خانواده، خاندان، بومی

اهل مطالعه: خوانندگان

اهلی: رام، خوگیر، خانگی، آرام

اهلیت: شایستگی، سزاواری

اهم: مَه‌ندترین، برجسته‌ترین، برجسته‌تر

اهمال: سهل‌انگاری، سستی، تنبلی

اهمال نمودن: فرو گذاشتن (بِه)،

اهمیت: مهندی، شایستگی، ارزشمندی، ارزش، ارج

اواخر: فرجام‌ها، پایانه‌ها، پایان‌ها، پایان

اواسط: میانین، میانه‌های، میانه‌ها، میان

اوامر: فرموده‌ها، فرمایش‌ها، دستورها

اوایل: نخست‌ها، سرآغاز، در آغاز، پیش‌ها، آغازها، آغاز

اوباش: ولگردان، ناگذرنده، ناکس، فرومایگان، رندان

اوج: فراز، بلندی، بالا، اوگ

اوراق: برگ‌ها، برگ‌ها

اورانوس: آهوره

اورت: دست باز، دست آزاد، باز

اورژانس: زودهنگامی، زودگاهی‌های پزشکی، زودگاهی

اورجینال: آغازین

اوربون: گوشک

اوصاف: چونی‌ها، چند و چونی‌ها، چند، چگونگی‌ها

اوضاع: رویدادها، رخدادها، چگونگی‌ها

انعکاس یافتن: بازتابیدن

انفجار: ترکیدن، تراکش، پکیدن، پکش، پُکش، پُکش

انفراد: یگانه شدن، تنهایی، تک شدن

انفرادی: تنهایی، تکی

انفصال: گسستن (وَه)، ناپیوستگی، گسستن، گسستگی،

جدایی، جدا شدن

انفورماتیک: داده‌ورزی (فِه)،

انقباض: کاهش، فشردگی

انقراض: نابودی، سرنگونی، برچیدگی، برافتادن

انقضا: پایان

انقضاء: پایان

انقطاع: گسستن (وَه)، واپردگی، گسیختگی، گسست

انقلاب: واگشت، فراخیز، شورش، زیروروئی، دگرگونی،

دگرگشت، دگردیسی، جنبش، آشوب

انقیاد: گردن نهادن، پیروی

انکادر: چهارچوب بندی، چارچوب بندی

انکار: ورسوریدن، رد کردن، باور نکردن

انکار کردن: ورسوریدن (گویش هرات)، پستاهه شدن

انکسار: شکسته شدن، شکست، پراشیدن

انگشت حسرت: انگشت آرزومندی

انگشت سبابه: انگشت نشانه، انگشت گواهی

انگشت ندامت: انگشت پشیمانی

انهار: رودها

انهدام: ویرانی، ویرانگری، ویران کردن، نیستی، نابی، نابودی،

نابودسازی، نابود کردن

انواع: گونه‌های، گونه‌ها، جورواجور

انیس: همدم، اخت

انیماتور: پویانما (فِه)،

انیمیشن: پویانمایی (فِه)

اهالی: مردمان، مردم، باشندگان

اهالی بوشهر: مردمان بوشهر

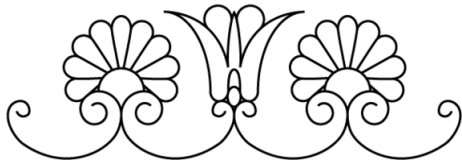
اهالی شهر: شهروندان



ایده آلیستی: پندارآمیز، آرمان گرا	اوقات: وخت‌ها، هنگام‌ها، گاه‌ها
ایده آلیسم: میهمانان، خواست اندیشی، آرمان گرایی، ایده باوری	اوقات تلخی: تندی، ترشروی
ایده نظر: انگاره	اوقار: گرانسنگ، برازنده، ارجمند
ایدیولوژی: انگارگان، انگارگان	اول: یکم، یک، نخستین، نخست، سرآغاز، آغازین، آغاز
ایدیولوژیک: انگاره‌شناسیک، انگارگانی	اولا: نخستین، نخست
ایدئولوژی: آرمانمندی	اولاً: یکم، نخست
ایدئولوژی: انگارگان، انگارگان	اولا آنکه: نخست آنکه
ایدئولوژیک: انگارگانی، اندیشه‌ای	اولاد: فرزندان، زاده‌ها
ایر پالیسینگ: هوابانی	اولویت: نخش، نخستینگی، برتری
ایراد: ناکارایی، دست آویز، خرده گیری، خرده، بهانه جویی، بهانه	اولیت: نخستی (و)،
ایراد داشتن: ناکارایی داشتن، کمبود داشتن	اولیا: سرپرستان
ایراد کردن: سخنرانی کردن	اولیاء: سرپرستان
ایراد گرفتن: دست آویختن، خرده گرفتن، بهانه گرفتن	اولین: نخستینگی، نخستین، آغازین
ایراد گیری: خرده گیری	اولیه: نخستین
ایرادگیر: خرده گیر	ایاب و ذهاب: رفت و آمد، آمد و شد
ایرانی الاصل: ایرانی تبار	ایادی: مزدوران، دست نشانندگان
ایرانیت: ایرانی گری	ایالات: فرمان‌روایی، استان‌ها، استان
ایرمان: وختی	ایالت: فرمانروایی، ساتراپ، استان
ایزد منان: یزدان پیروزگر	ایام: زمانها، روزها، روزگاران
ایزوتوپ: همجابه	ایام شباب: روزگار جوانی
ایزومر: همپار	ایتام: مادرمردگان، پدرمردگان، بی‌مادران، بی‌پدران
ایضاً: هاس	ایثار: فداکاری، جان بازی، از خودگذشتگی
ایفا: بجای آوردن، انجام دادن، انجام	ایجاب: پذیرفتن
ایفاء: بجای آوردن، انجام دادن	ایجاد: گشایش، ساخته، ساختن، درست، برپایی، برپاداشتن، آفرینش
ایل: دودمان، خاندان، تیره	ایجاد اشتغال: کارآفرینی
ایلچی: فرستاده، پیک، پیام بر	ایجاد شده: برپاشده، برپا شده
ایما و اشاره: نمار	ایجاد شود: پدید آید
ایماژ: انگاره	ایجاد کرد: پدید آورد
ایمان: گرایش، پای بندی، باورمندی، باورداشت، باور داشتن، باور	ایجاد کردن: پدید آوردن
ایمان آوردن: گرویدن	ایجاز: کوتاه سخنی
ایمن: آسوده	ایده: مونه، رای، آرمان، اندیشه
ایمه: رهنمودان، پیشوایان	ایده ال: آرمانی
	ایده آل: دلخواه، بهین آرزو
	ایده آلیست: آرمان گرا، انگارگرا



ائياس: نوميد



ايمه جماعت: پيشنمازان

ايمه لغت: واژه‌شناسان، واژه‌دانان

ايمه‌الاسما: ابرنام‌ها

ايميل: راينامه

اين حالت: همين گونه

اين دفعه: اين بار

اين طور: نه اينگو، اينگونه، اينگو نه، اينجور، ايدون

اين قدر: اين اندازه

اين مدت: در اين

اين مرتبه: اين بار

اين موقع از شب: اين پاس شب

اين وقت: اين زمان

اينتراكشن: اندركنش

اينتترنت: راياتار، تاركده

اينتنتي: راياتاري

اينجانب: من

ايندكس: نمايه (ف)، نمايه، فهرست

اينستال: گذاشتن، كار گذاشتن

اينطرف: اين سو

اينطور: اينگونه، اينجور اينگونه

اينقدر: آنچنان

ايهام: بگمان افكندن

ائتكال: خشميدن، تابناكي، برانگيختن

ائتلاف: همايه

ائتمام: پيروي، آهنگيدن

ائمه: رهنمودان، پيشوايان

ائمه جماعت: پيش نمازان

ائمه لغت: واژه‌شناسان، واژه‌دانان

ائمه الاسما: ابرنام‌ها

ائمه الاسماء: هفت نام خدا، آبرنام‌ها

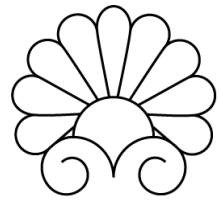
ائمه‌الاسماء: ابرنام‌ها

ائناث: دخترزايي

ائوزين: سرخ‌گر

ائوزنيك: نُخست‌زيوي

ائوسين: كه‌پديد



با سابقه: پیشینه دار
 با سعادت: خرسند
 با سو نیت: دشمنانه
 با سوء نیت: دشمنانه
 با سواد: دانش آموخته
 با شرف: والا، ارجمند
 با شعور: هوشیوار
 با صرفه: سود بخش، با بهره
 با صفا: دلگشا، دل انگیز
 با طراوت: شاداب، سرزنده
 با عزت: گرانمایه، با ارزش، با ارج
 با عزم: سستی نا پذیر، پایدار، استوار
 با عقاید مختلف: با باورهای گوناگون
 با عنوان: با نام
 با فاصله: دوراز هم، از هم جدا
 با قابلیت: توانا، با توانایی
 با قدر: ارجمند
 با قدمت: دیرینه، دیرین
 با لاخره: سرانجام
 با لیاقت: شایسته
 با لیاقتی: شایستگی
 با مروت: نیک‌منش، دادگر، باگذشت، با گذشت
 با همه وجود: با جان و دل
 با وجود این: با اینهمه، با این همه، با این رو
 با وجود این که: با این که
 با وجود اینکه: با اینکه، با این که
 با وجود آنکه: با آنکه
 با احساس: پر شور
 باب: روی، رو، دروازه، درب، در
 باب طبع: پسندیده، به دلخواه
 باب میل: بکامه (patkāmak)، بکام
 بابت: درباره، برای، از برای
 بابرکت: فراوان، پر بار، بارور
 باتجربه: آزموده
 باتربیت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، با فرهنگ

بُعد: فرامون، فرامون، سویگان، سوی، سو، راستا
 با اجازه: با پروانه، با رواید
 با احتساب: درنگر آوردن، در نگرستن، به یاد داشتن، به
 شمار آوری، به شمار آوردن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن
 با اراده: سستی نا پذیر، پا برجا، برجا پا
 با اسم و رسم: نامدار، سرشناس، با خانواده
 با اشاره به: در نگر به، با نگرش به
 با اصل و نسب: تبارمند، با نژاد، با ریشه
 با اقبال: نیکروز، نیکبخت، بهروز
 با اهمیت: ارجمند
 با این وجود: با اینهمه
 با تجربه: کار آزموده، آزموده
 با تربیت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، با فرهنگ
 با تشکر: با سپاس
 با تفصیل: بسیار گسترده، با آب و تاب
 با تقوی: پرهیزگار، پارسا
 با تمام: با همه
 با تمام این احوال: با این همه
 با توجه به: با نگرش به
 با جرات: یارا
 با حالت: گیرا، دلپسند، خوب
 با حرارت: مهربان، گرم، خونگرم، پرشور
 با حسن نیت: دوستانه
 با خبر: آگاه
 با دقت: هوشدارانه، نیک بینانه
 با دوام: همیشگی، پایدار، استوار
 با رعایت احترام: پاسدارانه



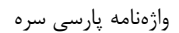
باطله: بی‌هده	باتری: انباره
باطن: نهان، نهاد، سرشت، درون، اندرون	باتلاق: مرداب، تالاب
باطنا: نهانی، درپنهانی	باتمکین: گردون‌سرشت، گران‌سنگ، گران‌سرشت
باطنی: نهان، درونی، اندرونین	باتوجه به این که: با نگرش به این که
باظرفیت: شکیبا، خویشتن دار	باتوم: چوبدست، چوب، چماق
باعث: مایه، شوند، دست آویز، برانگیزنده، انگیزه، انگیزاننده	باتون: چوبدست
باعث شدن: انگیزیدن، انگیختن	باج: باژ
باعث عبرت: مایه پند	باجناق: هم‌ریش، هم‌ریش
باغ وحش: جانورگاه، باغ جانوران	باجی: خواهر
باغات: باغ‌ها، باغستان، باغ	باحث: پژوهنده (و)،
باغیرت: بی‌پروا، بی‌باک، بارگ	باحیا: آزرمین
بافر: میانگیر، انبارک	باد صبا: باد باختری
بافرینگ: میانگیری	باد مبارک: شادباد
باقلا: کالوسک، باسمر	بادصرصر: سخت باد، تند باد
باقی: ناگذرنده (و)، ناگزیر، ناگذرنده، مانده، ماندنی، دیگر،	بادنجان: بادنگان
پس مانده، بجامانده، بازمانده	بادوام: دیرنده
باقی ماندن: سرجا ماندن، برجا ماندن، باز ماندن	بادیه: هامون، دشت، بیابان
باقی مانده: پسماند، بازمانده	بارحم: مهربان، دلسوز، باگذشت
باقیمانده: مانده، پس مانده، بجای مانده	بارز: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکار
باکره: بالست (ب)، دوشیزه، پوپک	بارعام: بار همگانی
باکفایت: کاردان، کارآمد، شایسته	بارقه: کورسو، درخشش، پرتو
باکمال میل: با خوشرویی، با جان و دل	بارک الله: آفرین
بالاجبار: به ناچار	بارکه الله: آفرین
بالاخره: سرانجام، باری	باروت: گوگرد، آتش زا
بالاخص: به ویژه	بارونق: شاداب، دلچسب، ترو تازه
بالاراده: به خواست (و)،	باریکلا: آفرین
بالانس: تراز	بازگویی: واگوش
بالجمله: سخن کوتاه، به کوتاه سخن	باسمه کاری: کارسرسی
بالخصوص: به ویژه	باسن: نشیمنگاه، لگنچه، سرین
بالعکس: واژگونه، وارون	باشخصیت: منش‌مند (mēnišnōmand)، منش‌مند
بالغ: رسیده، پخته، برنا	باصره: نگرنده (و)، بینایی (و)، نگریدن
بالغ شدن: پزاویدن	باطل: یاوه، هنجام، نادرست، تباه، پوچ، بی‌هوده
بالفطره: به نهاد	باطل کردن: تباه کردن، برانداختن، برافکندن، از بین بردن



بحرانهای: چالش‌هایی	بالقوه: نه‌ند، نهفته، خفته
بحری: دریایی	بالکن: ایوانگاه (ف)، ایوانک (ف)، مهتابی، پالگانه،
بخار: وشم، مه‌اب، مه، دمه، دم، بخار	بهار خواب، بالکانه، ایوان
بخاطر: بهر، به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای	بالن: وال
بخس: بی‌ارزش	باله: وشتن، نرم، پروشت
بخش خصوصی: بخش مردمی	بامبو: خیزران
بخش دولتی: بخش فرمانروایی	باند: نوار، گروه
بخصوص: بویژه، به ویژه	بانداز: زخم بندی، زخم بند
بخل: رشک، تنگ چشمی	بانظام: سازمند (ب)،
بخیل: ژکور، زُفت، رشکوند، رشکبر، چشم تنگ، تنگ چشم،	بانک: انباره
آزمند	
بد اخلاق: دژ خو، تندخو، بد خو	باهیبت: شکوهنده (ب)، بشکوه (ب)،
بد اصل: فرومایه، بدگوهر، بد بنیاد	باواسطه: بامیانجی
بد ترکیب: زشت، بی‌ریخت	باوفا: دلبسته، پای بند
بد جنس: بد نهاد، بد سرشت	باوقار: گرانسنگ، گران سرشت، برازنده، ارجمند
بد حالت: بد ریخت	بایر: ناکشته، زمین کشت نشده
بد حساب: نادرست، بد شمار	بایسیکل: دوچرخه
بد خصال: بد کردار	بابوپسی: نمونه بافت، بافت برداری
بد خط: بد نویس	بجز: مگر، جدا از
بد خلق: کژ رفتار، بد خوی	بحار: دریاها
بد خیال: بد گمان، بد پندار	بحاری: دریایی
بد ذات: دژخیم، بد سرشت، بد زاد	بحبچه: هنگامه، میانگاه، میان، گرماگرم، درگیر و دار
بد طینت: بد نهاد، بد منش، بد سرشت	بحبوحه: هنگامه، میانگاه، میان، گرماگرم، درگیر و دار
بد منظر: زشت، بد نما، بد ریخت	بحث: گفتمان، گفتگو، گفت و شنود، کاوش، جویش، جستار،
بد هیئت: بی‌ریخت، بد ریخت	جُستار
بد اخلاق: دژخو	بحث کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، گفت و شنود
بداهت: ناگاه، زودگویی، خودآی	کردن، سخن زدن
بداهه: ناگاه، زودگویی، خودآی	بحث و تبادل نظر: گفتمان، گفتگو
بدایع: نوها، نوآورها، تازه‌ها	بحث و مجادله: گفتاورد
بدباطن: بداندرن (ب)، بد درون	بحث‌های مختلف: گفتگوهای گوناگون، گفتگوهای
بد ذات: دژخیم	بحر: دریا
بدر: ماه شب چهارده	بحر المیت: دریای آرام
بدرقه: پسواز، پدرود، بدرود	بحر خزر: دریای مازندران
بدعت: نوبنیاد، نوآوری	بحران: ناآرامی، سراسیمگی، چالش، آشفتگی
بدل: یوفه، جایگزین، جانشین	



بدلیل: به انگیزه، از روی	بر عهده: بردوش، بر دوش
بدلیل اینکه: چونکه	بر عهده ی: بر دوش
بدن: کالبد، تنه، تن، پیکر، اندام	بر مبنای: بر پایه، بر اساس
بدو: آغاز	بر وفق مراد: به دلخواه، به خواسته دل
بدون تامل: بیدرنگ	برازنده: ورجاوند
بدون شک: بی‌گمان، بی‌چون و چرا	بر اساس: بر پایه
بدون فوت وقت: بی‌درنگ	براق: درخشنده، درخشان، پرفروغ
بدوی: چادرنشین، بیابانی	برانکار: تخت روان
بدید صوا: سگالش	برانگیختن احساسات: سُهانیدن
بدیع: نوآفرید، نو، نغز، تازه، بدین نوآفرید	براو: زهی، آفرین
بدیل: همتا، جانشین	براوو: آفرین
بدین ترتیب: بدین سان	برای العین: بدیده خود
بدین سبب: بدین روی، ازاین رو	برای خاطر: از بهر دل
بدین طریق: بدین روش	برای مثال: برای نمونه
بدین معنی: به چم	برائت: وارهیدگی، رهایی، بیگناهی
بدین مناسبت: براین پایه	برأی العین: بدیده خود
بدین وسیله: بدین گونه	بربریت: دد منشی
بدیهه: نااندیش	بربط: بربوت، بربت
بدیهی: هویدا، روشن، آشکار	برج: ورده، دژ
بذر: دانه، تخم	برحذرداشتن: پرهیزکردن، پرهیزاندن
بذر افشانی: دانه افشانی	برحسب: به فراخور
بذر پاشیدن: تخم پاشیدن	برحسب اتفاق: ناخواسته، رخ داده، پیشامد
بذل: دهش، بخشش	برحسب تصادف: ناگهانی
بذله: نغز، شوخی، سخن نغز، سخن شیرین	برحسب وظیفه: برپایه خویشکاری
بذله گو: شوخ	برخلاف: واژگونه واژه، واژگونه، وارونه، ناساز، به‌وارون، به
بر اساس: بر پایه	وارونه
بر بنا: زیرا	برخی مواقع: گاهی
بر حسب: به‌وارون، به گونه	برطرف: سترده، زدوده، از میان برداشته، از میان
بر خلاف: واروی، رویاروی، در برابر، به‌وارون، به وارون، بر پاد	برطرف شدن: زدودن، از میان رفتن
بر خلاف انتظار: نابیوسان	برطرف کردن: زدودن، برانداختن
بر سبیل: از راه	برعکس: واژگونه، واژگون، وارونه
بر ضد: واروی، رویاروی، در دشمنی با، در برابر	برعهده: بردوش
بر طبق: برابر	برفرض اینکه: شایدکه، چنانکه، اگرکه
بر عکس: به‌وارونه	برق: درخش (وه)، کهربا، فروغ، روشنایی، رخشه،
بر علیه: واروی، رویاروی، در برابر، بر	درخشندگی، آذرخش



بسط دادن: فراخیدن (𐭠𐭥𐭲𐭱𐭮𐭩𐭥𐭡𐭥، frāxvēnītan)، گسترش دادن،

گستردن، گسترانیدن، گستراندن، فراخیدن، پهن کردن، باز کردن

بسمه تعالی: به نام خدا

بسهولت: به آسانی

بسیط: گشاده، گسترده، فراخ

بشارت: نوید، مزده

بشارت دادن: نوید دادن، مژده دادن

بشاش: گشاده رو، خوشرو، خنده رو، خندان

بشر: مردمان، مردم، آدمیان، آدمی، آدم، انسان

بشقاب: دوری، پیشدستی

بشکہ: چوب خم

بشورش داشتن: آغلانیدن

بصر: دید، چشم، بینش، بینایی

بصری: دیداری

بصورت: به گونه، به روش

بصیر: روشن بین، دانا، بینشمند، بینا، آگاه

بصیرت: بینشمندی، بینش

بضاعت: سرمایه، دستمایه، دارایی، داراک، توانایی

بطالت: تن پروری، تن آسائی، بیہودگی، بیکاری

بطلان: ناچیزگی، زدایش، تباهی، ازمیان رفتن

بطن: نهان، شکمه، درون

بطور: به گونه

بطور جدی: کوشمندانه

بطور کلی: روی هم رفته، در کنار همه اینها

بطوریکه: به گونه‌ای که

بطی: کند، کند، درنگین، آهسته

بطیء: کند، آہستہ

بطيء الحركة: گرانرو

بظاہر: بہ نما، آشکارا

بعثت: انگیزش

بعد: فرامون، سویگان، سیس، دیگر، دوری، دورا، یس از آن،

یس از این، یس، آینده، آنگاه

بعد از: پس از

۷۴



بعدا: سپس، زمانی دیگر، دیرتر، در آینده	بکر: دست نخورده
بعداً: سپس، زمانی دیگر، دیرتر	بکس: مشتزنی
بعدها: در آینده	بکلی: یکسره، همه، همگی، سراسر، بیکبار، از بیخ و بن
بعدی: سپسین، پیرفت، پسین، پس از آن	بکمال: پایان شدن، انجام یافتن
بعضا: گاهی	بل: ولی، والاتر که، بهتر از آن که، به جای آن، بدتر از آن،
بعضاً: گاهی	اینکه، بالاتر از آن
بعضی: گروهی، پاره‌ای، برخی	بلا: گزند، زیان، رنج، پتیاره، آفت، آسیب، آزار
بعضی اوقات: هر از چند گاهی، گاه‌گاهی	بلا تردید: بی‌گمان
بعضی مواقع: گاهی	بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند
بعضی وقتها: گاهی	بلا درنگ: بی‌درنگ
بعلاوه: افزون بر آن، افزوده	بلا دیدن: گزند یافتن، ستم‌دیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن
بعلت: به انگیزه، از روی	بلا فاصله: بی‌درنگ
بعلت اینکه: چونکه	بلا منازع: بی‌همتا، بی‌مانند
بعنوان: همچون	بلا واسطه: بی‌درنگ
بعهده: بر دوش	بلاء: گزند، زیان، آفت، آسیب
بعید: دور	بلاء دیدن: گزند یافتن، ستم‌دیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن
بغایت: بی‌پایان، بی‌اندازه	بلاراده: به‌ناخواست (و)،
بغچه: جامه بند، پتیر	بلا تردید: بی‌گمان
بغرنج: سخت، درهم، پیچیده، پیچ در پیچ، بسیار سخت،	بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند
بسیار درهم، برهم	بلا تکلیف: دل‌اندروای، بی‌برنامه
بغض: گلوگیر، کینه، دشمنی، خشم	بلا تکلیفی: بی‌برنامگی
بغیر: بجز	بلاد: شهرها، آبادی‌ها
بغیر از: مگر، بجز	بلاد رنگ: همان گاه، بی‌درنگ
بفاصله: هستی، ماندن، ماندگاری، پایداری، پاستگی،	بلاغ: پیام، آگهی
پایداری، پایدارماندن	بلاغت: شیوایی، زبان‌آوری، رسایی سخن، رسایی
بقا: ماندن، ماندگاری، مانایی، پاستگی، پایداری	بلافاصله: هم‌دمان (hamdamān)، دردم، بی‌درنگ، اندر
بقاعده: به سامان، بسزا	زمان
بقال: خواربار فروش، بنکدار	بلاکش: ستمکش، رنجیده، آزرده
بقدر: به اندازه	بلامقدمه: ناگهانی
بقدری: به اندازه‌ای	بلامنازع: بی‌همتا، بی‌مانند
بقول معروف: آشنا سخن آنکه	بلاعت: کم‌خردی، بی‌خردی
بقیاس: به گمان	بلا یای طبیعی: گزندهای گیتی سرشت، گزندهای گیتی
بقیه: مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده، آن دیگرها	بلد: شهر، آبادی
بک گراند: پس زمینه	بلد بودن: یاد داشتن، دانستن
بکارت: دوشیزگی، دست نخوردگی	



بن ماضی: ریشه گذشته، بن گذشته	بلدرچین: کرک، بدبده
بن مضارع: ریشه کنونی، ریشه آینده، بن کنونی، بن آینده	بلدیہ: شهرداری، راهداری
بنا: گلکار، سرا، سازه ساز، سازه، سازنده، ساخته، ساختمان	بلع: فروبردن، خوردن
ساز، ساختمان، دیگر، خانه	بلعیدن: فرودادن، فروبردن، فرو بردن، خوردن، اوباریدن
بنا نهادن: بنیان نهادن، بنیادنهادن	بلکه: ونکه، ولی، وانگه، والاتر که، چه بسا، چه، بهتر از آن که،
بناء: سرا، ساختمان، خانه	به جای آن، بدتر از آن، اینکه، بالاتر از آن
بناء کردن: ساختن، برافراشتن	بلند اقبال: بلند بخت
بنادر: بندرها، بندرگاه‌ها، بندرها	بلند آوازه: نامی، نامور، سرشناس
بناکردن: ساختن، برافراشتن	بلند طبع: بالامنش
بنایی: گلکاری	بلند قامت: بلندبالا
بنر: برنما	بلند مرتبه: فرازمند، بلند پایه
بنزین: نفتک	بلند نظر: بلند نگر
بنسبت: به اندازه	بلند همت: بزرگمنش
بنقد: دستی	بلندمدت: دیرزمان
بنوبت: به پستا	بلوا: هنگامه، غوغا، شورش، آشوب
بنی آدم: فرزندان آدم، آدمیزادگان، آدمیزاد	بلوار: چارباغ (چ)، دوسویی، دوسویه
بنی بشر: فرزند آدم	بلور: مها، مَها، زمج، آبگونه
بنی نوع: همگونه	بلور کبود: بهرور، بهروج
بنی نوع بشر: آدمیان	بلوز: کرتی
بنیان: بنیاد	بلوط: مازو، بلوت، برو، برو
بنیه: نهاد، شالوده، سرشت، آفرینش	بلوغ: پزاوش (پ)، رسیدگی، رسایی، پزاوش، برنایی، بالش
بنیه دارایی: داراکی، توان	بلیت: پروانک
بنیه نداشتن: ناتوانی	بلیط: گذرانه، پروانک، پته
به اعتنا کردن: به روی کردن	بلیغ: گشاده‌زبان (ب)، رسا
به عمل کردن: را انجام دادن	بمب: بمب
به فکر کردن: به اندیشیدن، اندیشه کردن	بمثل: مانند، به مثل، به داستان
به اتفاق: همراه	بمجرد: در همان دم، در همان دم، به همان دم
به اتفاق آراء: به همزبانی، به همیاری	بمحض: همین که
به احترام: به پاس	بمرو: کم کم، آرام آرام
به احتمال زیاد: به گمان بسیار	بمقتضی: فراخور
به استثنا: جز این، بیرون از، به جز	بموجب: به انگیزه، برابر
به استثناء: جز این، بیرون از، به جز	بموقع: بهنگام، به هنگام
به استحضار می‌رساند: به آگاهی می‌رساند	بنا: والادگر، گلیگر
به استناد: به دلیل، برپایه	



به زعم: به باور	به اشتراک گذاشتن: همخوان کردن، همبهر کردن
به سرعت: به شتاب، به تندى، با شتاب	به اصطلاح معروف: به زبانه‌زد همگان
به شدت: به سختی	به اضافه: همراه با، به همراه، افزون بر
به شرح زیر: به گستره زیر، به فهرست زیر	به اضافه ی: افزون بر
به شرط: به شیوه، به سامه	به اکراه: به ناگزیری، به نا خوشدلی
به صوت: به گونه	به انضمام: همراه با، به همراه، به پیوست
به صورت: به گونه، به شیوه، به روی، به روش	به این ترتیب: بدینگونه، بدینسان، بدین گونه، بدین سان، بدین روی
به طور: به شیوه	به این دلیل: به این فنود، به این
به طور جدی: کوشمندانه	به این دلیل است که: از آن روست که
به طور حتم: بی‌گمان	به این صورت: به این سان
به طور قطع: بی‌گمان	به تجاهل زدن: به نادانی زدن
به طور متوسط: میان بینانه، در میانه، در میانگین، از دید میانه	به تدریج: گام به گام، کم کم، خرده خرده، خرد خرد، به آهستگی، اندک اندک
به ظن من: به گمان من	به ترتیب: دهندادین
به عبارتی: به گفته‌ای	به تعداد: به شماره
به علاوه: همراه با، فزون، به همراه، افزون بر آن، افزون بر	به تفصیل: به گونه گسترده، به گستردگی
به علت: به انگیزه، از روی، از برای	به تناسب: به فراخور
به علت اینکه: چونکه	به جهت: به شوند، برای
به عنوان: همچون، از روی	به چه صورت: چسان، به چه سان
به عنوان مثال: برای نمونه	به حد وفور: به فراوانی
به عنوان نمونه: برای نمونه	به حدی: به اندازه‌ای
به غلط پنداشت که: به نادرست پنداشت که	به حق: به سزا، بسزا
به غیر از اینکه: جدا از اینکه، جدا از این که	به حکم: به فرمان
به فکر بودن: در اندیشه بودن، به اندیشیدن، به اندیشه کردن	به خاطر: بهر، به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای
به قول: به گفته	به خاطر این که: زیرا، چون، از روی این که، از این رو که
به قول معروف: به گفته کسی، به گفته آشنا، آشنا سخن	به خاطر آورد: به یاد آورد
آنکه	به خاطر آوردن: به یاد آوردن
به کرات: بارها	به خاطر داشتن: یاد داشتن، به یاد داشتن
به کلی: همه، همگی، سراسر	به خصوص: به ویژه
به لحاظ: از دید	به خلاف: به واژگونه، به وارونه
به مثابه: همسان با، همسان، همچون با، همچون، به مانند	به دلیل: به فنود، به آوند، به انگیزه، از روی، از برای
به مجرد اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که	به دلیل اینکه: چونکه
به محض اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که	به راحتی: به سادگی
به مدت: برای زمانی برابر	به روال عادى: به روال همیشگی



به مرور زمان: با گذشت زمان	بهانه: دستاویز
به منزله: همسان با، همسان، همچون با، همچون، چنان، به مانند، بسان	بهبودی: بهبود
به منظور: برای	بهت: گیجی، شگفت، خیره
به موازات: همراستا	بهتان: ناروا، دروغ بستن، چفته
به موجب: در چارچوب، بر پایه، از روی	بواسطه: از روی
به موقع: بهنگام، به هنگام، بگاه	بوبک: پوپک
به ناحق: با ناروایی	بوبین: پیچک
به نحو: به گونه	بوتیک: دکان، بابکد
به نحو احسن: به بهترین گونه، به بهترین روش	بوجود آمدن: پدایش
به نحوی: به گونه‌ای	بوجود آوردن: پدید آوردن
به ندرت: جسته گریخته	بودجه: هزینه، درآمد، تن‌خواه، ترازینه، پیش‌ریز
به نسبت: در سنجش	بوذرجمهر: بزرگمهر
به نسبه: در سنجش	بوران: توفان برف، برف‌باد
به نظر: درنگر، در نگر، به نگر، از دیدگاه، از دید	بورژوازی: دارامندی
به نظر می‌آید: گمان می‌رود	بورس: بها بازار
به هر حال: به هر روی	بوروکراسی: کاغذبازی
به هر صورت: به هر روی	بوریا: زیغ، دوخ، بلاج، بلاج
به همین خاطر: از این رو	بوستر: توان افزا
به همین دلیل: به همین فنود، از همین روی، از این روی	بوسيله: به دست
به هیچ عنوان: به هیچ روی	بوق: کرنا
به واسطه: از روی	بوقت: هنگامی
به واقع: به راستی	بوکس: مشت‌زنی، مشت زنی
به وجه: به روش، به راه، بگونه	بول: گمیز، پیشاب
به وجهی: به گونه‌ای، به راهی	بولتن: گزارش‌نامه، گزارش نامه
به وجود آمدن: پدید شدن، پدید آمدن	بولوار: دوسوی، دوسویه، خیابان پهن
به وجود آوردن: ساختن، پدید آوردن	بوی رطوبت: ناه، نا
به وجود آورنده: پدیدآورنده	بی اثر: ناپیدا
به وسیله: به دست، بدست	بی احتیاط: بی‌پروا
به وضوح: به روشنی	بی احساس: سنگدل
به وفور: فراوان، به فراوانی، بسیار	بی ادب: بی‌فرهنگ
به وقوع پیوست: رخ داد	بی ادبی: بی‌فرهنگی
به وقوع پیوستن: رخ دادن	بی ادراک: کودن
به یک منوال: یک‌نورد	بی اساس: بی‌پایه
بهادر: یل، گرد، دلیر، دلاور	بی استعداد: بی‌هوش
	بی استعدادی: آناوای، آنا



بی اشتباه: درست	بی حدو حصر: بیکران، بی پایان، بی اندازه
بی اصل: بی ریشه	بی حرکت: بی جنبش، آرام
بی اصل و نسب: بی ریشه	بی حرکت بودن: آرمیدن
بی اعتبار: خوار، بی ارزش، بی ارج	بی حس: لمس، کرخت، سست
بی اعتدال: تندرو	بی حساب: بیشمار، بی اندازه
بی اعتقاد: ناباوری، ناباور	بی حمیت: نامرد، بی رگ
بی اعتقادی: نابخرد، ناباوری	بی حواس: پریشان، بی هوش
بی اعتنا: رویگردان	بی حوصلگی: بی تابی
بی اعتنائی: رویگردانی	بی حوصله: شتابزده، بی تاب
بی انتها: بیکران، بی پایان	بی حیا: گستاخ، دریده، پررو، بی شرم
بی انصاف: بیدادمند	بی خبر: ناگه، ناگاه، ناآگاه، سرزده
بی انضباط: نابسامان	بی خبری: ناآمیخته، ناآگاهی
بی انضباطی: نا به سامانی	بی خطر: بی ترس، بی بیم
بی اهمیت: بی ارزش	بی خیال: میندار
بی بدیل: بی همتا	بی دقت: ناهشیار
بی بضاعت: تهیدست	بی دوام: نمادگی، فراساوند، زودگذر، زود گذر
بی تامل: بی درنگ، بی اندیشه	بی ربط: بی سر و ته، بی پیوند
بی تجربه: خام کاری، خام دست	بی رحم: سنگدل
بی تدبیر: نابخردی، نابخرد، کوتاه اندیش	بی رقیب: بی مانند
بی تدبیری: نابخشودنی، نابخردی، کوتاه اندیشی	بی رمق: سست
بی تربیت: نازپرورده، بی ادب	بی روح: خشک، بی جان
بی ترتیب: نابسامان، درهم	بی ریا: یک رنگ، یکدل، بی کلک
بی تردید: بی گمان، بی چون و چرا	بی زحمت: بی رنج
بی تصمیم: بی خواسته، بی آهنگ	بی سابقه: بی پیشینه
بی تفاوت: یکسان انگار	بی سبب: بیهوده، بلاژ
بی تکلف: بی پیرایه، بی آرایش	بی سلیقگی: کژپسندی، بدپسندی
بی توجه: نابهوش، بی پروا	بی سلیقه: کژپسند، بدپسند، بد پسند
بی جرات: ترسو، بزدل، بز دل	بی سواد: نانویسا، ناخوانده، ناخوانا، کم مایه، بی مایه، بی دانش
بی جهت: ناروا، بیهوده، بیخودی	بی سیرت: دریده، بی آزر
بی جواب: بی پاسخ	بی شباهت: ناهمسان، ناهمانی، ناهمانند، ناجور
بی جوهر: بی گوهر	بی شبهه: بیگمان، بی پرو برگرد
بی حال: سست	بی شعور: نادان، بی خرد
بی حد: بی کران، بی پایان	بی شک: بی گمان، بی چون و چرا، به گمان
بی حد و حصر: بی اندازه	بی صبر: ناشکیبایی، ناشکیبا، ستان، بی تاب
بی حد و حصر: بیکران، بی پایان، بی اندازه	بی صبری: ناشناس، ناشکیبی، ناشکیبایی، بی تابی

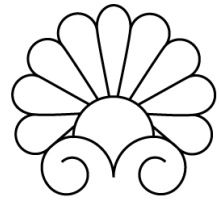
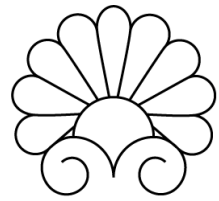


بی طاق: ناتوان، ناشکیب، تاب بی، بی تاب	بی معنی: بی چم، بی آرش، بی آرش
بی طالع: کور ستاره، تیره بخت	بی مورد: نابجا، بیهوده
بی طراوت: خشک، پژمرده	بی موقع: بیگاه (apēgās)، بیگاه
بی طرف: میانجی، کرانجی، بی سویه	بی میل: کژتاب
بی طرفی: بی سوییگی	بی میلی: کژتابی
بی طعم: بی مزه	بی نتیجه: بیهوده، بی بهره، بی برآیند
بی طلاع: ناآگاه	بی نصیب: تهی، بی بهره
بی طمع: بی آرز	بی نظم: نابسامانی، نابسامان
بی ظرفیت: نابردبار، بی گنجایه	بی نظمی: نابسامانی، نا به سامانی، بی سامانی
بی عار: بی ننگ، بیشرم	بی نظیر: بی همتا، بی مانند
بی عاطفه: نامهربان، سنگدل	بی نفع: سود، بی بهره، بی بر
بی عدالتی: بی دادگری، بیداد	بی نقص: درست، بی کاستگی
بی عرضه: چلمن، پخمه	بی نهایت: بی کران، بی پایان، اکران
بی عصمت: ناپاک، بی آزر	بی همت: ناکوشا
بی عقل: نابخرد، خل	بی هوی: سر در گم، پریشان
بی علاقه: بی شور	بی واسطه: بی میانجی
بی علت: بی بهانه، بی انگیزه	بی وجود: ناکس، فرومایه، پست
بی عنایت: نامهربان، بی مهر	بی وسیله: بی دستاویز، بی بهانه، بی ابزار
بی غذایی: بی خوراکی	بی وفا: ناپایدار
بی غم: بی رنج، بی اندوه	بی وقار: سبکسر، سبکسار
بی غیرت: سست نهاد، بی رگ	بی وقت: نابهنگام، بی هنگام
بی فایده: بیهوده، بی سود، بی بهره	بیات: کهنه، شبینه، شب مانده
بی فکر: ناسگالیده، ناندیش	بیات شدن: شبینه شدن
بی قاعده: ناهنجار، بی هنجار	بی اعتنایی: روی گردانی
بی قانونی: بیداد، بی دات	بیان: گزاردن (وه)، گفتن، گفتار، گزاردن، سخن، زبان آوری، آشکاراندن
بی قدر: خرد، بی ارزش	بیان کردن: برشمردن، بازگو کردن، باز نمودن، باز گفتن
بی قرار: ناآرام، سراسیمه، خسته دل، پریشان، بی تاب	بی انتها: دور کرانه (dūr karānak)، دور کرانه، بی کران
بی قراری: بی تابی	بیانگر: روشنگر
بی قید: سبکبال، آسانگیر، آزاده	بیبت: کد، کاشانه، سرا، خانه
بی قید و شرط: بی چون و چرا	بیبتوته: شب زنده داری
بی کفایتی: ناشایستگی	بی حد و حساب: گزافه، گزاف
بی لیاقتی: ناشتایی، ناشایستگی	بی حرکت بودن: آرمیدن
بی مثل: یگانه	
بی محابا: بی پروا، بی باک	
بی مروت: نامرد، ستمگر	



بینهایت: بیکران	بیرحم: سنگدل
بی‌واسطه: بی‌میانجی	بیرق: درفش، پرچم
بیوکراسی: زی سالاری	بی‌ریا: یک‌رنگ، یک‌دله، یکدل
بیوگرافی: زندگینامه (ف)، سرگذشت نامه، سرگذشت،	بی‌سابقه: بی‌پیشینه
زیست نامه	بیسکویت: دوپختک
بیولوژی: زیست شناسی	بیش از حد: بیش از اندازه
بینال: دوسالانه (ف)،	بیضی: تخمی، تخم مرغی
	بیطار: دام پزشک
	بیطرف: بی‌یکسو
	بیطرفانه: بی‌یکسو یانه
	بیطرفی: بی‌یکسویی
	بیع: فروش، خرید
	بیعانه: پیش پرداخت، پیش بها
	بیعت: فرمانبرداری، پیمان
	بیعرضه: پخمه، بیکاره، بی‌دست و پا
	بی‌قرار شدن: شکم‌پیدن (ب)،
	بیقراری: ناآرامی
	بیقین: بیگمان
	بیگودی: موپیچ
	بیان: ترازنامه (ف)، سیاهه، ترازنامه، تراز
	بیلبرد: آگهی نما
	بیلبرد: آگهی نما
	بی‌موقع: بیگاه (پ apēgās)،
	بین: میانه، میان، جدایی
	بین التعطیلین: میان فرویشی، میان فرویش‌ها، میان فرویش
	بین الملل: فرامرزی، جهانی، جهان
	بین المللی: میانکشوری، میان کشوری، کیهانی، فرامرزی،
	فراپومی، جهانی، جهانگستر، جهان کشوری
	بین النهرین: میانسده‌ای، میانرودان
	بین ما: میانه، میان
	بین المللی: میان کشوری، فرامرزی، جهانی
	بین النهرین: میانرودان
	بی‌نفاق: یک‌رنگ، یک‌دله، یکدل





پارکینگ: خودروگاه
 پارلمان: مهستان
 پازل: جورچین
 پاساژ: گذرگاه، تیمچه، بازارچه
 پاسپورت: گذرنامه، رواید
 پاستوریزه: پالشته
 پاسیو: مهتابی، درگاهی، باغک
 پاشا: شاه
 پاکت: بسته
 پاگون: سردوشی
 پالتو: چوخابافت
 پان عربیسم: تازی گرای
 پاندول: آونگ
 پانسمان: زخم‌بندی، زخم‌بندی، داروگذاری
 پانسیون: مانسرا
 پانل: دیوارچه، درگاه
 پانوراما: گراندیس
 پاورقی: زیرنویس، پانوش، پانوش، پانوش، پانوش
 پایلوت: هوانورد، خلبان
 پتاسیم: شخارک
 پتانسیل: نهانی، کاراک، توانش، توانایی
 پدال: پای
 پر ادعا: خودخواه
 پر استفاده: پر کاربرد
 پر تعداد: پر شمار
 پر طمع: آژنده
 پر همت: دلیر، جوانمرد، پایمرد
 پرو و پاقص: پانوش
 پرافاده: فیسو، خودپسند، پرباد
 پراگماتیسم: کارکردگرایی
 پراگماتیک: ورزش‌گرو
 پرانتز: ماهک، کمانک
 پراو: تن آزمایی، پوش آزمایی
 پربرکت: فراوان، پربر
 پرتابل: دستی (ف)،

پا از حد بیرون گذاشتن: پا را از گلیم دراز کردن
 پا بر سر حرف نهادن: پیمان شکستن
 پاپ: پدر، بابا
 پاپیولیشن: تنش‌مرد، تنشمار
 پاپیون: گره پروانه‌ای، شاپرک، پروانه
 پاتروم: سرپیچ
 پاتوق: نیشمک، گردگاه، پادرفش، پادرفش
 پاتولوژی: آسیب شناسی
 پاتولوژیست: آسیب شناس
 پاتیناژ: یخ‌گردی، سرش
 پارادوکس: ناسازواری، ناساز، ناسازنما
 پارادوکسیک: ناسازوار
 پارادوکسیکال: ناسازوارانه
 پارافین: مومک
 پاراکلینیکال: پیرابالینی
 پاراگراف: بند (ف)، وجکبار، وجک، فراز
 پارالل: همسویه، همسوی، همراستا، هم سو، هم رو
 پاراوان: دیواره، تجیر
 پارتی: میهمانی، مهمانی، جشن، بزم
 پارتیزان: هواخواه، گوند
 پارتیشن: دیوارک (ف)، دیواره
 پارک: بوستان، باغچه، باغ
 پارکت: چوبپایه

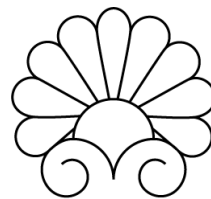


پرینتر: چاپگر (ف)،	پرتابل: پرتاب
پریود: گردش، دوره	پرتره: چهرسان
پز: ریخت، رفتار	پرتعداد: پرشمار
پز دادن: خودنمایی	پرتقال: پرتغال
پزشکی قانونی: دادپزشکی	پرتوقع: بسیار خواه
پس ورد: گذرواژه	پرثمر: پر بار
پست: جایگاه، پیک، پایگاه، پاسگاه	پرحادثه: گیرا
پست الکترونیک: رایانامه	پر حرف: روده دراز، پرگفتار، پرچانه
پست امدادی: گاه یاری، تیمارگاه	پر حوصله: شکوبا، بردبار
پست فطرت: ناکس، مایه فرو	پر حيله: نیرنگ‌باز، ترفندکار
پست مدرن: پسانوین (ف)، پسانوگرا (ف)،	پر خاصیت: پرسود، بدرد خور
پست مدرنیست: پسانوگرا (ف)،	پر ژکتور: نورافکن
پست مدرنیسم: پسانوگرایی (ف)،	پرس: خورا
پستچی: ناموری، نامه رسان، نامه بر، چاپار، پیک	پرسنل: کارکنان (ف)،
پسورد: گذرواژه (ف)،	پر عایله: پورمند، پرفرزند
پل معلق: پل آویزان	پر عائله: پورمند، پرفرزند
پلاتین: سپید زر، اسپین زر	پرفراتور: آژه (ف)،
پلاریزه: قطبیده	پرفراژ: آژدار (ف)،
پلاژ: شناگاه	پر قدرت: نیرومند، توانا
پلاستیک: ریخت پذیر، تینگه	پر قدمت: دیرینه، دیرین
پلاسما: خونابه	پر مشقت: توان فرسا
پلاک: شماره، پلمک	پر منگنات: بنفشک
پلی گامی: چندگانی	پرنس: شاهزاده
پلیتیک: رامیاری (ک)، وینارتاری، کشورآرایی، کشور آرایی،	پرنسس: شاهدخت، شاه دخت
جهان آرایی	پرو: تن آزمایی، پوش آزمایی
پلیس: شهربانی، شهربان، پاسبان، پاس ور	پروپلاست: پیش‌دیسه (ف)،
پلیس مخفی: کارآگاه	پروژکتور: فراتاب (ف)، نورتاب، نورافکن، پرتو افکن
پماد: زفتک	پروژه: کلان برنامه، زمینه، پیشنهاد، پیرنگ، برنامه، انگاره
پمپ: مکنده، فشاری، تلمبه	پروسه: فرآیند، زیرفرآیند، روند
پملا: مکنده، بادکش	پروفیسور: دانشمند، استاد
پنس: گیره، گیرک	پریشان حواس: گیج، شوریده
پنکه: باد بزن	پریشان فکر: سرگشته، آشفته



پنل: دیوارچه، درگاه
پنیسیلین: پاد ریش
پوان: برتری شمار، برتری
پوتین: جمشاک، پاژنگ
پودر: گرده، گرد، گرد
پورت ار: گزارش
پورسان: در سد
پورسانتاژ: در سدی، چند سدی
پورنوگرافی: هرزه نگاری
پولی مر: بسپار
پوئن: برتری شمار، برتری
پی: پی‌تارواره
پیام‌بر: وخشور
پیجر: پیجو
پیژاما: شب جامه، پی جامه، پای جامه، پاجامه
پیژامه: شب جامه، پی جامه، پاجامه
پیش شرط: پیش نیاز
پیش طلبیدن: خواستن پیش به
پیش فاکتور: پیش رسید، پیش پرداخت نامه
پیش فرض: انگاره
پیش قدم: پیشگام
پیش قراول: دیده بان
پیش قسط: پیشا دست
پیش کرایه: پیش پرداخت
پیش کسوت: پیشایل، پیشاپوش
پیشنهادهات: پیشنهادها
پیک نیک: دانگی، دانگانه، توشی
پیگمنت: رنگیزه، رنگدانه
پیل: تساز کهرب
پیلا: چپک
پیوت: گشتگاه، چرخشگاه



**تاخر: سپسی****تاخیر:** واپس ماندن، دیرکرد، درنگ**تاخیر در پرداخت:** پس‌اُفت**تاخیر در کار:** فرغول، دیر کرد در کار**تاخیر کردن:** دیرکردن، به پس**تادیب:** گوشمالی دادن، ادب آموختن**تادیبه:** پرداخت، باز پرداخت**تار صوتی:** تار آوا**تارک:** شَم پوشیده چ، رهاییده، رسته، ده رهایی، چشم

پوشیده

تارک دنیا: جهانرها**تاریخ:** ماه‌روزه (بَ)، ماه‌روز (بَ)، مَهروزه (بَ)،

هنگامه، گذشته دور، گذشته، کهن نگاری، کارنامه

گذشتگان، سرگذشت، باستان

تاریخ انقضا: هنگامه سرآمدن، هنگامه پایان**تاریخ تولد:** زادروز**تاریخ صدور:** هنگامه برونده**تاریخچه:** کارنامک**تاریخی:** باستانی**تازه:** نوین**تاسف:** شوربختی، دریغ، اندوه، افسوس**تاسف انگیز:** دریغ‌انگیز**تاسف بار:** اندوه بار**تاسف خوردن:** فسوسیدن**تاسف خوردن:** دریغ خوردن، اندوه خوردن، افسوس خوردن**تاسفناک:** دریغ‌ناک**تاسیس:** راه اندازی، پایه‌گذاری، بنیانگذاری،

بنیان‌گذاری، بنیاد‌گذاری

تاسیس کردن: پایه‌گذاری کردن، بنیان‌گزاردن، بنیان

گذاری کردن

تاکتیک: رزم آزمایی، راهکار، چاره‌جویی، برنامه‌ریزی**تاکسیمتر:** رهشمار**تاکید:** سفارش، پافشاری، پافشاری، بزرگنمایی**تاکید کرد:** پافشاری کرد**تاکید کردن:** پافشاری کردن، بزرگنمایی کردن**تا انتها از اول:** از آغاز تا پایان**تا به حال:** تاکنون، تا کنون**تا حالا:** تاکنون، تا کنون**تا حدودی:** تا اندازه‌ای**تا حدی:** تا اندازه‌ای**تابع:** پردازش (برای تابع ریاضی)، فرمانبردار، سرسپرده، سپس

رو، دنباله‌رو، دنبال‌کننده، پیرو، پی‌رو، پروازه

تابعیت: شهروندی، بوم‌پذیر**تابعیت ایران:** شهروندی ایران**تابعین:** سرسپردگان**تابلو:** نمودار، نگاره، فرما، سرنما**تابوت:** مرده‌کش، گاهوک**تاپیک:** جستار**تاتو:** خالکوبی، خالزنی**تاثر:** دلتنگی، اندوه‌گینی، افسردگی**تاثر آور:** دلخراش**تاثير:** هَنايش، هَنايش، نشان زدن، نشان انداختن، کارسازی،

کارایی، درآیش، خدشه زدن، خدشه انداختن، آسیب زدن

تاثير داشتن: کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن، خدشه

زدن، خدشه انداختن

تاثير کردن: هَنايدن، هَنايدن**تاثير گذار:** هَنايا، کارساز**تاثير گذاشتن:** کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن،

خدشه زدن، خدشه انداختن

تاثير متقابل: برهمکنش**تاثير کردن:** هَنايدن، کارگر شدن**تاجر:** سوداگر، داد و ستدگر، بازرگان، بازاری



تالف: خو گرفتن	تب مالت: تب شیر
تالم: دردناک، دردمندی، آزدگی، اندوه	تبادل: داد و ستد، جابجایی
تالیف: ویرایش، نوشته، گردآوری	تبادل افکار: هم اندیشی، رمش اندیشه‌ها
تالیف شده: نوشته شده	تبادل آرا: سگالش
تامل: نگرش، ژرف نگری، درنگ، اندیشه	تبادل آراء: سگالش
تامین: فراهم کردن، فراهم، زینهار دادن، پناه دادن، آسایش	تبادل نظر: گفتمان، گفتگو
تامین آتیه: پیش بینی، آینده نگری	تبانی: نهان پیمانی، سازش، ساخت و پاخت
تامین کردن: فراهم کردن، برآورده کردن، برآوردن	تباین: از هم دوری
تامین معاش: پیش بینی روزی	تبحر: خوش‌شناسی (𐭮𐭲 hūšnās)، کاردانی، زبردستی،
تانک: زره پوش	چیرگی، آگاهی، استادی
تانی: درنگ کردن، درنگ، آهستگی	تبخیر: تفیدن، تارمیغی
تانیت: مادینه سازی، مادگی	تبدیل: دگرگونی، برگرداندن
تاهل: همسرگزینی، زناشویی	تبدیل کردن: جز کردن
تایید: درست شمردن، درست شماری، پذیرش	تبرک: همایونی، فرخندگی، شگون
تایید کردن: هابستن	تبریزی الاصل: تبریزی تبار
تاییدیه: پذیرشنامه	تبریک: فرخنده باد، فرخنده، شادباش، شاباش، خجسته
تأثیر: کارگری، فرجاد	تبرئه: گناه زدایی، بیگناهی
تأخر: سپسی	تبسم: شکرخنده (𐭮𐭲)، شکرخند (𐭮𐭲)،
تأخر: سپسی (𐭮𐭲)	تبسم: لبخند زدن، لبخند، شیرین خند، شکرخند
تأخیر: دیرکردن	تبصره: نیم بند، زیربند، بینک، بند، بخش، آویژه
تأخیر کردن: درنگیدن (𐭮𐭲)	تبعات: پیامدها
تأدیب نمودن: فرهنگیدن (𐭮𐭲)	تبعه: شهروند، پیروان، باشندگان
تأسف: فُسوس (𐭮𐭲)	تبعیت: فرمانبری، پیروی
تأسف انگیز: دریغانگیز	تبعیت کردن: فرمان بردن، پیروی کردن
تأسف خوردن: فُسوسیدن (𐭮𐭲)	تبعید: دور کردن، دور کردن، بیرون کردن
تأسفناک: دریغ‌ناک	تبعیض: فراگری، برتری دادن، برتری بیجا
تأکید: پا بر جایی	تبلور: شکوفایی، درخشندگی، درخشانی، آبگونگی
تألیف شدن: نوشته شدن	تبلیغ: نمایاندن آگهی، گسترش، پیام رسانی، آوازه‌گری،
تأمین: برآورده	آگهی
تأنیث: مادینگی	تبلیغ کردن: فرنافتن (𐭮𐭲 franāftan)، آگهی دادن
تأیید: پشتیبانی، استوار کردن	تبلیغ کننده: آوازه‌گر
تأیید کردن: استنیدن (𐭮𐭲 astēntian)	تبلیغات: آوازه‌گری
	تبلیغاتی: آوازه‌گرانه



تبلیغی: آوازه‌گرانه	تجربید: آهنجش
تبیین: بازگفت	تجزیه: موشکافی، جداکردن، پاره پاره کردن، پاره پاره شدن،
تبیین کرد: باز نمود	پاره پارگی، پاره، پارگی، بند بند کردن
تبیین کردن: باز نمودن	تجزیه طلب: جدایی خواه
تپش قلب: سکسکی، تپش دل	تجزیه و تحلیل: واکاوی، موشکافی
تممه: مانده بجا، مانده، پس مانده، بسنده، بجامانده، بازمانده	تجزیه و تشریح: واگشودن
تتو: خالکوبی، خالزنی	تجسس: کاوش کردن، جستجو، جست و جو، پی جویی
تثبیت: پایدار کردن، پابرجاشدن، پابرجا کردن، پا گرفتن،	کردن، پی جویی
استوار کردن، استوار شدن	تجسم: در اندیشه آوردن، بدیده آوردن، انگارش
تثنيه: دوگانگی	تجلی: نمود، نمایان، رخنمایی، درخشان، آشکار
تجار: سوداگران، بازرگانان	تجلیل: بُرزش (برزش)، گرمی داشتن، بزرگداشتن،
تجارب: آموزه‌ها، آموزه‌ها، آموخته‌ها	ارج نهادن
تجارت: سوداگری، داد و ستد، داد و ستد، خرید و فروش،	تجمع: گردهمایی، انجمنی
بازرگانی	تجمع کنندگان: گردآمدگان
تجارتی: سوداگرانه، بازرگانی	تجمع کننده: گردآمده
تجاری: سودایی، سوداگرانه، بازرگانی	تجمل: فرنمایی، زیوری، آراستن
تجانس: همگینی، همگنی، همرنگی	تجهیز: سازوبرگ دادن، ساز و برگ، بسیج کردن، آمادگی
تجاهل: به نادانی زدن	تجهیزات: سازوبرگ، ساز و برگ‌ها، ساز و برگ، آمادگی‌ها،
تجاوز: دست درازی، چنگ اندازی، تازش، بیرون از اندازه	آگاهی‌ها
تجاوز کردن: گافیدن، دست درازی کردن، چنگ انداختن،	تجویز: روادیدن، روادانستن، رواداشتن، رواداری
تازیدن	تحت: فروسو، فرود، زیر، پایین
تجاوزات: دست‌اندازی‌ها، دست درازی‌ها، چنگ‌اندازی‌ها،	تحت الارض: زیرزمین
تازش‌ها	تحت الحفظ: زیر پاس
تجدد: نومنشی، نوخواهی، نوجویی، نوآوری، نو اندیشی، تازه	تحت الحمايه: درپناه
گرایبی	تحت الشعاع: زیر پرتو دیگری
تجدید: نوسازی، نو کردن، دوباره، تازه کردن، ازسرگیری	تحت اللفظی: واژه نامه، واژه به واژه
تجدید حیات: باززیستی	تحت تاثیر قرار گرفتن: نشان دیدن، گزند یافتن، خدشه پذیر
تجدید نظر: بازنگری	بودن، آسیب پذیری
تجدیدی: بازخوانی	تحت عنوان: زیر نام
تجربه: آروین (پ)، ورزیدگی، کارآزمایی، کارآزمودگی،	تحت فشار: زیر فشار
آزمون، آزمودن، ارون	تحت کنترل: مهارشده
تجربه کردن: آزمودن، از سر گذراندن	تحت لوای: زیر درفش
تجربه گر: کارآزما، کارآموز، کارآزما	تحت نظر گرفتن: زیر نگر گرفتن
تجربی: کارآزمایی، آزمونی	تحتانی: زیرین (ه)، زیرین
تجرد: تنهایی، بی‌همسری	



تحقیق: واری، رسیدگی، جستجو، پژوهیدن، پژوهش، بررسییدن، بررسی، بازجویی	تحجر: واپسگرایی
تحقیق کردن: پژوهیدن	تحرك: جنبیدن، جنبش، جنب و جوش کردن، پویندگی، پوشش، پویایی
تحقیقا: بیگمان، بدرستی	تحریر: نوشتن، نگاشتن، نگارش
تحقیقات: پژوهش‌ها، بررسی‌ها، بررسیه ا	تحریر کردن: نوشتن، نگاشتن
تحقیقاتی: پژوهشی	تحریص: انگیزش (ه)،
تحکم: زور گفتن، دستور دادن	تحریف: کیبیدن، کیبش، کژروی، دگرگون کردن، دستکاری، دستبری
تحکیم: فرمانروا کردن، استوار کردن	تحریف شده: دگرگون، اربانده
تحلیل: واکنش، واکاوی، موشکافی، گوارش، گشودن، کندوکاو، کاوش، کاهش یافتن، فراکاوی، ریشه یابی، ازدست رفتن	تحریک: انگیزش (ه)، شوراندن، برانگیختن
تحلیل رفتن: کوچک شدن	تحریک شدن: برانگیختن، برانگیخته شدن
تحلیل نهایی: واپسین نگارش	تحریک کردن: برانگیختن، برانگیختن، بر آغلانیدن، آغلانیدن
تحلیلی: واکاویک	تحریک کننده: برانگیزاننده
تحمل: شکیب (ه)،	تحریم: ناروا کردن، ناروا داشتن، ناروا، جلوگیری، بازداشتن
تحمل کردن: شکیبیدن (ه)،	تحسر: دریغ، پشیمانی، افسوس
تحمل: مدارا سازش، شکیبایی، شکیب، تاب آوری، تاب، بردباری، برتافتن، برتابیدن	تحسین: نکوداشت، شاباش، ستودن، ستایش کردن، ستایش، آفرین گفتن، آفرین باد
تحمل پذیر: شکیبا، رنج پذیر، تابا	تحسین برانگیز: آفرین انگیز
تحمل کرد: تاب آورد	تحسین کردن: نکوداشتن، بنیک داشتن
تحمل کردن: شکیبیدن، تاب آوردن، برتافتن، برتابیدن	تحصن: پناهنده شدن، پناهش، پناه بردن، بست نشینی، بست
تحمل ناپذیر: توانفرسا	تحصن کردن: بست نشستن
تحمل نمی‌کند: برنمی‌تابد	تحصنگاه: بستگاه
تحمیل: واداشتن، واداری، سربار کردن، بیش، بار کردن	تحصیل: یادگیری، یاد گیری، فراگیری، درس خواندن، دانش یابی، دانش آموزی، به دست آوردن، آموزش، اندوختن
تحمیل کردن: واداشتن، وادار کردن، زور آور شدن، بپذیراندن	تحصیل کرده: فرهیخته، دانش اندوخته
تحول: فراگشت، دیگرگون شدن، دگرگونی، دگرگون نمودن، دگرگون شدن، دگرگشت، دگردیسی	تحصیلات: دانش‌آموختگی، آموزش
تحولات: دگرگونی‌های، دگرگونی‌ها	تحصیل‌کرده: دانش یافته، دانش آموخته
تحولاتی: دگرگونی‌هایی	تحصیلی: یادگیری، آموزشی
تحویل: واگذاری، واسپردن، واسپاری، بهره برداری	تحفه: ره آورد، پیشکش، ارمغان
تحویل دادن: واگذار کردن، واسپردن، واسپاری، دادن	تحقق: رویدادن، انجام شدنی، انجام شدن
تحویل سال: سال گشت	تحقیق: کوچک شماری، کوچک بینی، زبونی، خواری، خوارسازی، خوارداشت، پستی
تحیر: شگفت زدگی، سرگشتگی	



تداوم: ماندگاری، راستا، ادامه داشتن	تخت سلیمان نبی: پاسارگاد
تداوم بخشیدن: پی گرفتن، ادامه دادن	تخریب: ویرانی، ویران کردن، ویران، نابود، زیر و رو کردن، زیر و رو، درهم کوبیدن
تداوم دادن: پی گرفتن، ادامه دادن	تخصص: خوش‌شناسی (𐭥𐭥 hī hūšnās)، ویژه کاری، ویژگی، گرایش، کارشناسی، کاردانی، سر رشته داری، سر رشته
تدبیر: دراندیشیدن (𐭥𐭥)، دراندیشیدن، چاره اندیشی	تخصص داشتن: کارشناس بودن، کاردانی، کاردان بودن، سر رشته داشتن، سر رشته داری
تدبیر: کاردانی، رایزنی، راهکار، چاره اندیشی، چاره، تاره	تخصصی: کاری، کارشناسی، کاردانی
تدبیر کردن: چاره کردن	تخصیص: ویژه کردن، کنارگزاری، بخش کردن
تدراک کننده: بسیجنده	تخطی: لغزش، سرپیچی، سر پیچی، رویگردانی
تدریج: رفته رفته، اندک اندک	تخطئه: هرزوارش
تدریجاً: کم کم، خرده خرده، پله پله، پایه پایه	تخفیف: کاهش (𐭥𐭥 kāhišn)، کم کردن، کاستن
تدریجاً: کم کم، آهسته آهسته	تخلص: نامسار، رهایی یافتن، رستن
تدریس: آموزش دادن، آموختن	تخلف: نافرمانی، سرپیچی، رویگردانی
تدفین: خاکسپاری	تخلیه: تهی کردن، تهی سازی، بیرون ریختن
تدوین: نگارش، گردآوری، فراهم کردن، فراهم آوری	تخمیر: ور آوردن، مایه زنی، کشا کردن، سرشتن، دگرزایی
تذکر: یادآوری، یادآوردن، یاد آوری، گوشزد	تخمین: گمانه زدن، گمانه دیدزدن، برآورد کردن، برآورد
تذکرات: یادآوری‌ها	تخمین زدن: گمانه زدن، برآورد کردن، انگاردن
تذکیر: نرینگی	تخمینی: کمابیشی، برآوردی
تراژدی: سوگواره، سوگنامه، اندوه آور	تخنیث: اُمردی
تراس: بهارخواب (𐭥𐭥)، مهتابی، پالگانه، پادگانه، ایوان	تخیل: گمان کردن، سمردیدن، پنداشتن، پنداشت، پندار، انگارش
ترافیک: شدامد، شُدآمد، رفت و آمد، آمد و شد، آمد و رفت	تخیلی: پنداری
تراکتور: کشتاما	تدارک: فراهم سازی، فراهم، بسیج، آماده کردن، آماده سازی
تراکم: چگالی، توده، انبوهی، انباشتگی، انباشت	تدارک دیدن: پیش فراهم کردن، پیش بینی کردن، بسیجیدن
ترانسپورت: ترابری	تدارک دیده شده: بسیجیده
ترانسفورماتور: تادیس	تداعی: یادآوری، یادآور، همخوانی، دریافت، بیاد آوردن
تراول چک: گذرچک	تداعی کردن: یاد آوردن
تربت: مفاک، گور، خاک، آرامگاه	تداعی کننده: یادآور
تربیت: پرورش (𐭥𐭥)، فرهیزش، فرهیختن، پرورش	تداعی گر: یادآور
تربیت بدنی: ورزش، پرورش اندام	تدافع: پدافند، پایداری
تربیت شده: پرورده	تداول: همه گیر، همگانی
تربیت کردن: فرهیختن (𐭥𐭥 frahaxtan)، فراهم‌ختن (𐭥𐭥)، فرهیختن، پرورش دادن، پروردن، پروراندن، پرهیختن	



ترکیب کردن: سرشتن، آمیختن	ترتیب: سامان (ب)، سامان، ردیف، راست و درست کردن،
ترکیبی: سرشته، آمیختیک، آمیخته	چینش، چیدمان، پی آیی
ترم: دوره، دورک	ترتیب دادن: سرپرستی کردن، سر و سامان دادن، روبراه
ترما مح: با، ارجمندانه	کردن، رستک، به انجام رساندن
ترمز: برمان	ترجمان: ترگمان، ترزبان
ترموس: دماوند	ترجمه: ویچاردن، نورند، ترگویه، ترزبانی، برگردانی،
ترمومتر: گرما سنج	برگرداندن، برگردان
ترمیم: نوسازی، بازسازی	ترجمه کردن: ترجمانیدن (ترجمان از ترگمان پارسی به
ترمینال: پایانه (ف)، پایانه	عربی رفته است)، ترگوییده کردن، ترگوییدن، ترگویه
ترن: بارکش	کردن، ترگمانیدن
ترنادو: پیچند	ترجیح: والایی، بهشماری، به شماری، برتری دادن، برتری
ترنج: تُرنگ	ترجیح دادن: برتری دادن، برتر نهادن، برتر دانستن
ترنسکریپشن: رونویسی	ترحم: دلسوزی (دیل سَوَچاک، مهرورزی، مهربانی، مهر
ترنم: هم آوازی، سرودن، سراییدن، خوش خوانی، ترانه	ورزی، دلسوزی
خوانی، آوازخوانی، آواز	ترخیص: رهایش، رهاسازی، پروانه
ترور: هراس، مردم کشی، کشتن، آدم کشی	ترخیص کردن: رهاسازی، پروانه دادن، پرواد دادن
تروریست: مردم کش، دهشت افکن، آدم کش	تردد: رو و آی، رفت و آمد، رفت و آمد، آمدوشد، آمد و شد
تروریسم: مردم کشی، دهشت افکنی، آدم کشی	تردید: گمان، دودلی، دودل بودن
ترومپت: فرنای	تردید کردن: پهلیدن
ترویج: گسترش دادن، گسترش، روامندساختن، رواگی،	ترسیم: نگاشتن، نشان نهادن، پنگاشتن
رواک، روادهی، رواج دادن، روا کردن، رَوامندسازی،	ترسیم کردن: پنگاشتن
بازارگرمی	ترشح: تراویدن، تراوش
تریاق: تریاک، پاد زهر	ترغیب: برانگیختن، انگیزش
تریاک: اپیون	ترغیب کردن: واداشتن، وادار کردن، وا داشتن، برانگیختن
تریون: میز سخنرانی، سکوی سخنرانی	ترغیب کند: وا دارد
تریکو: کشف	ترفع: فرازش، پایه دادن، برکشیدن، بالابری، بالا بردن
تز: نهفته، گذاره، پایان نامه، برنهاد	ترقه: تراکه
تزریق: سوزن زدن	ترقوه: چنبر
تزکیه: خودسازی، پالیدن، پالودن، پاکسازی، پاک کردن	ترقی: خیزش، پیشرفت، بالا رفتن
تزکیه نفس: روان پالایی، درون پالایی	ترک: واهشتن، وا گذاشتن، رهاکردن
تزلزل: لرزه، سست شدن، جنبیدن	ترک اعتیاد: خوابختن
تزویر: ترفند (ب)، نیرنگ، فریب دادن، فریب، دورویی،	ترکه: وامانده، وا گذاشته
چشم دید، چشم بینی، ترفند	ترکیب: هم کرد، هم آمیزی، ریخت، درهمی، پیکر، بهم
تزیین: فرآویز کردن، زیور دادن، آرایش، آذین	پیوستن، آمیغ، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی، آمیختار



تشبیه کردن: مانانیدن	تزئین: زیور دادن، آرایش، آذین
تشخص: والایی، بزرگ منشی	تسامح: کوتاهی، کم گرفتن، رواداری، چشم پوشی، آسان
تشخص: بزرگ منشی	گیری، آسان گرفتن
تشخیص: شناسایی، پی بردن، بازشناسی، بازشناخت، باز شناختن	تساهل: سست گیری، ساده گیرانه، رواداری، آسان گیری
تشخیص دهیم: ازهم کردن	تساوی: همسانی، همچندی، همانندی، برابری
تشخیص مصلحت: به گزینی، به پسندی	تسبیح: شمارافزار، دستگرد
تشخیص هویت: شناسایی	تست: آزمونه (ف)، آزمون (ف)، گزینه، آزمونه، آزمون، آزمایش
تشدد: سختگیری، سخت گیری، تندی، پرخاش	تست کردن: آزمودن (ف)،
تشدید: سخت گیری، سخت کردن، سخت شدن، دشوار شدن، استوار کردن	تسخیر: گرفتن، شکست، پیروزمندی، بدست آوردن
تشریح: کالبدشناسی، کالبد شناسی، کالبد شکافی، روشن گری، روشن کردن، روشن سازی، بازشکافی	تسریع: شتاب دهی، شتاب، زود، تندی، تند، پرشتابی
تشریح کردن: نگیزش، نگیختن، زندیدن	تسطیح: هموارسازی
تشریف: پذیره، بزرگداشت، آمدن	تسکین: دلداری، دل آسایی، آسایش، آرامش دادن، آرامش، آرام کردن
تشریفات: آیین‌ها	تسلل: زنجیری، زنجیرواری، زنجیروار، زنجیره‌ای، پیوسته، پیایی
تشریک مساعی: همیاری، همکاری	تسلط: دستیابی، چیره شدن، چیره دستی، چیرگی، پیروزی
تشعشع: فروزه، تابش، پرتو افکنی، پرتو افشانی	تسلی: همدردی، دلداری، دل آرامی
تشعشعات: پرتوها	تسلی دادن: دلداری دادن
تشقیق: شکافتن (پ)،	تسلیت: دلداری، دلخوشی، دل آرامی
تشکر: سپاسمندی، سپاسگزاری، سپاس	تسلیح: زینه دادن، زینش
تشکل: دیسه‌مندی (دēsakōmandīh)، نهاد	تسلیحاتی: جنگ افزاری
تشکیل: سازمان دادن، ساختن، پدیدآوری، پایه ریزی، برپایی، برپاساختن، برپا	تسلیم: واگذاری، گردن نهادن، تن در داده، پذیرفتن
تشکیل دادن: گشایش، سازمان دادن، ساختن، پدیدآوردن، پایه ریختن، برپا کردن، برپاساختن، باز کردن	تسلیم شدن: تن در دادن
تشکیلات: سازوبرگ، سازمان	تسهیل: آسانیدن، آسانکرد، آسان کردن
تشنج: ناآرامی، لرزه، لرزش، تنش، تکان	تسهیل کردن: آسانیدن
تشهد: گواهی، گواه بودن	تسهیلات: یاری‌ها، آساننده‌ها
تشهد: گواهی	تسویه: کردن یکسان، سر بسر کردن، برابری، برابر سازی
تشویش: نگرانی، دلواپسی، دلشوره	تسویه حساب: برابر کردن
تشویش و بیقراری: کند و کوب، دلشوره و نا آرامی	تشابه: همگونی، همسانی، همانندی، همانندسازی، هم سازی، ماندگی، مانستگی
تشویق: نیرودادن، فروزش، رخشدن، دلگرمی، توان بخشی، بشورآوردن، آفرین گفتن، آرزومند کردن، انگیزش	تشابهت: مانست (و)،
	تشبیه: ماندگی (پ)، همانگری، ماندسازی، مانند کردن

१८



تعطیل: فرویش (په)، فرویش، بیکاری، بیکار، بسته، بستر	تعارف: خوشامد، خوش و بش
تعطیلات: کاربستگی، کارآزادی، فرویش‌ها، روزهای	تعالی: والایی، برتری
آسودگی، آسودگی	تعامل: همکنش
تعطیلات تابستانی: فرویش‌های تابستانی	تعاون: هم‌یاری، همکاری، همراهی، دستیاری
تعطیلی: فرویش، بیکاری، بستر	تعبیر: گزارش، خواب‌گذاری، بازگویی
تعظیم: کرنش کردن، سر فرود آوردن	تعبیر خواب: خواب‌گزاری
تعظیم کردن: نمیدن (نماز از این واژه گرفته شده)،	تعجب: شگفتی، شگفتایی، شگفت زدگی، شگفت داشتن
تعفن: بدبویی	تعجب آور: شگفتی آور
تعقل: خرد، بینشوری، اندیشیدن	تعجب آور: شگفت انگیز
تعقیب: دنبال کردن، دنبال، پیگیری، پیگرد، پی‌گیری، پی‌جویی	تعجب آور: شگفتی آور، شگفت انگیز
تعلق: بستگی (وه)،	تعجیل: شتاب‌زدگی (وه)، کردن شتاب، شتافتن، شتاب کردن
تعلق: دلبستگی، دارد، خویشی، از آنی	تعجیل کردن: شتافتن، شتاب کردن
تعلق خاطر: وابستگی، دلبستگی	تعدد: بسیاری
تعلیم: دانشوری، آموزش	تعداد: شماره، شمارگان، شمارش، شمار شمارگان، شمار
تعلیق: برکنار کردن، آویختن	تعداد محدودی: شمار اندکی
تعلیل: شَوَندآوری	تعدادی: شماری، چندی
تعلیم: یاد دادن، آموزه، آموزش، آموزاندن، آموختن	تعدد: بیشماری، بسیاری
تعلیم و تعلم: آموزش و پرورش	تعدد زوجات: چند همسری، چند زنی
تعلیمات: آموزه‌ها، آموزاک	تعدی: ستمگری، ستم، زورگویی، دست اندازی
تعمد: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعديل: تراز، برابرسازی
تعمدا: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعذر: پوزشگری، پوزشخواهی
تعمداً: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعرض: دست درازی کردن، دست درازی، درازدستی، تکش،
تعمق: ژرف نگری، ژرف اندیشی، باریک بینی	تاخت و تاز، پرخاش، آفند
تعمیر: نوز، درست کردن، بازسازی، بازساختن، با	تعرفه: میزان نامه
تعمیرکننده: آبادانی کن (وه)،	تعریف: ویمند، نیک گوئی، کران‌نمود، شناسه، شناسش،
تعمیق: ژرفایش، ژرفایش	شناسایی، شناسانش، شناسانده، شناساندن، ستودن،
تعهد: پیمان بستن، پیمان، پذیرش، پایبندی، به گردن گرفتن	ستایش، آگاهیدن
تعهد نامه: پیمان نامه	تعریف کردن: نیک گفتن، شناساندن، ستودن، بازگوکردن،
تعهدنامه: پیمان نامه	بازگفتن
تعویض: جابجایی، جایگزینی، جابه جایی، جابجایی	تعزیر: نکوهش، گوشمالی، کیفر
تعویض کردن: یوفانبدن	تعزیه: شیون، سوگید، سوگواری
	تعصب: کورباوری، ستهندگی، رگ مرداری، خشک اندیشی،
	پی‌ورزی، پی‌ورزی، پافشاری بیخردانه



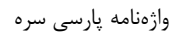
تفسیر: گزاردن (ه)، گزاره، گزارش، گزاردن، زند، زند، دیدگاه	تعویق: دیر کردن، پس افکندن
تفصیل: گسترده، گسترده‌گی، فزونی	تعیین: گزینش، برگماشتن، برگزیدن، آشکار کردن، آشکار ساختن
تفقد: نوازش، مهرورزی، دلجویی	تعیین شده: هکانیده
تفکر: شناختاری، پنداشت، اندیشیدن، اندیشه، اندیشگری	تعیین کردن: هکانیدن، گماشتن، گماردن، برگزیدن
تفکر کردن: اندیشیدن	تغذیه: خوردن، خوراندن، خوراک دادن، خوراک
تفکیک: جداسازی، جدا کردن، از هم گشایی	تغیر: تندی، پرخاش، بداحمی
تفنگچی: تفنگدار	تغییر: دگرگونی، دگرگون کردن، دگرگونی، دگرش، دگرسانی، دگردیسی، دگرگونی، دگر کردن، دگر شدن، دگر سانی
تفنن: سرگرمی، خوش گذرانی	تغییر دادن: واگرداندن، گردانیدن، فرو گرداندن، فراگرداندن، دیگر کردن، دگرگون کردن، دگراندن، دگر کردن
تفهیم: یاد دادن، آگاه کردن	تغییر شکل: دگردیسی
تفوق: مهتری، برتری، بالاتری	تغییر کرد: دگرگون شد
تفویض: واگذاری، واگذار کردن، سپردن	تغییر کردن: دگریده، دگرگون شدن، دگر شدن
تق تق: آوازاها	تغییر یافتن: دیگر شدن
تقابل: برهمکنش	تغییرات: دگرگونی‌های، دگرگونی‌ها، دگرگونی، دگرشدگی‌ها
تقارب: همگرایی، نزدیکی	تغییراتی: دگرگونی‌هایی
تقاص: کيفر، سزا، تاوان	تفاخر: نازیدن بالیدن، نازیدن، خودستایی، بالیدن
تقاضا: درخواست، خواهش	تفاهم: همدلی، هم اندیشی
تقاضا کردن: وژولیدن (پ)، فژولیدن (پ)، آوژولیدن (پ)	تفاوت: نایکسانی، ناوابستگی، ناهمی، ناهمگونی، ناهمسویی، ناهمسانی، ناهمتایی، ناسپاسی، ناسانی، ناسازی، ناسازواری، ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، دوگانگی، دوری، دوتیرگی، دگرمانی، جدایی، برفرودی
تقاضا نمودن: آفژولیدن (پ)	تفتیش: کاویدن، جستجو، بازرسی، بازجویی
تقاضاکننده: وژولنده (پ)	تفحص: کندوکاو، جستجو، پیکاوی
تقاضاهای: درخواست‌های	تفرج: گردش
تقاضای تجدید نظر: فرجام خواهی	تفرجگاه: گردشگاه
تقاطع: چهار راه، برشگاه، برخورد	تفرقه: دوگانگی، دودستگی، دو به هم زنی، جدایی انداختن، پراکندن، پراکندگی
تقاعد: گوشه نشینی، بازنشستگی	تفریح: لشتن، گردش، شادمانی کردن، شادمانی، سرگرمی، خوشی، خوش گذرانی
تقبل: گرفتن به گردن، پذیرفتن	تفریط: کوتاهی، کمی، کاستی
تقبل کردن: پذیرفتن، پذیرا شدن	تفریق: کم کردن، کاهش، کاستن، پراکنش
تقبیح: زشت انگاری	
تقدس: ورجاوندی، اشویی	
تقدم: پیشینگی، پیشگامی، پیشتازی، پیش افتادن	
تقدم و تاخیر: پیشی و پسی	



تقدیر: پابستگی	تقدم و تأخر: پیشی و پسی
تقیه: دین پوشی	تقدیر: سرنوشت، ستودن، سپاس، ارج‌گذاری، ارج‌نهی
تقیید: پابستگی	تقدیر زمانه: سرنوشت
تکمیل: بفرجام رساندن	تقدیر یا قسمت: سرنوشت
تکاثر: انباشت	تقدیرنامه: سپاسنامه، سپاس نامه
تکامل: فرگشت، رسایی، پختگی، بی‌کم و کاستی	تقدیس: فرمانیشی، ستودن، ستایش
تکبر: بزرگ‌خویشتنی (و)، فیشش، خودستایی، خود بزرگ	تقدیم: شادیا، ره آورد، پیشکش، بخشش
تکبر: بزرگی‌نمایی، برتنی، باد سری	تقدیم کردن: پیش کش کردن
تکتیک: شگرد	تقرب: نزدیکی‌ها، نزدیکی، فرماندی، آشنایی
تکشیر: بسیار کردن، افزونی	تقرب: نزدیکی، نزدیک‌سازی، نزدیک کردن
تکدر: دلگرانی، دلتنگی، آزدگی	تقرباً: نزدیک به، نزدیک، کمابیش، کم و بیش، کم و بیش، پیرامون
تکدی: گدایی، دریوزگی	تقرباً: نزدیک به، نزدیک، کمابیش، کم و بیش
تکذیب: نادرست شمردن، رد کردن، دروغ شماردن، دروغ	تقربیبی: کمابیشی، کمابیش، کم و بیش
انگاشتن	تقسیت: پرداخت بندی
تکذیب کردن: دروغ شمردن، پستاه شدن	تقسیم: بخشش (بخشیدن)، پاره پاره کردن، بخشش، بخش کردن، بخش
تکرار: واگویی، دوباره گویی، چندبارگی، بسامد، بازگویی، بازگفت، بازآورد، باز کرد	تقسیم کردن: بخشیدن، بخش کردن
تکرار کردن: واگردانیدن، واگردانی، چندبارگی کردن، بازگردانیدن	تقصان: کاستی
تکرار مطلب: بازگفت	تقصیر: لغزش، کوتاهی، سستی
تکرار عمل: باز کرد	تقطیر: چکیده، چکاندن
تکراری: چندباره	تقلا: کوشیدن، کوشش، دست و پا زدن، پویه
تکریم: بُرزش (burzišn)، گرامی، بزرگداشت، ارجمندشمردن	تقلب: نیرنگ، نادرستی، دغلی، دغل‌کاری
تکفل: سرپرستی، بگردن گرفتن	تقلبی: ساختگی
تکلف: آرایش	تقلی: کوشیدن، کوشش، دست و پا زدن
تکلم: گفتگو، سخنوری، سخن‌گویی	تقلید: هماننده سازی، دنباله روی، پیروی کورکورانه، پیروی
تکلیف: کار، خویشتن کاری، بگردن نهادن، بایسته	تقلید کردن: والوچانیدن
تکمیل: به پایان رساندن، بفرجام رساندن	تقلیل: کم کردن، کاهش، کاستن
تکمیل کردن: بفرجام رساندن	تقلیل دادن: کاستن
تکمیلی: بفرجام رسانیده	تقوا: پرهیزگاری، پرهیزکاری، پرهیز، پارسایی
تکنولوژی: فن‌آوری، ساخت آوری	تقوی: پرهیزگاری، پرهیزکاری، پرهیز، پارسایی
تکنیک: شگرد	تقویت: نیروهای، نیرومند ساختن، نیرودادن، نیروبخشی، نیروافزایی، نیرو بخشی، توان‌بخشی، توانایی دادن
تکون: هستایش، فرگشت، بوددهی	تقویم: گاهنامه، گاهشمار، سالنما، سالنامه، سالشمار، روزشمار، برآورد، ارزیابی

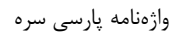


تله پاتی: دورباهمی	تکیه: لم دادن، پشت گرمی، پشت داشتن، پشت دادن، پشت
تلون: رنگارنگی	تکیه داشتن: پشت داشتن، پشت دادن
تلون مزاج: دمدمی بودن	تکیه کردن: پشت داشتن، پشت دادن
تلویج: سر بسته گفتن	تکیه کلام: سخن یار
تلویحا: نهانی، سر بسته، در پرده	تل: تپه، پشته
تلویحاً: سر بسته	تلاء لوء: درخشندگی، درخشش
تلویزیون: سیما، دورنما، جام جم	تلاش: کوشش
تم: مایه، زمینه، جستار	تلاشی: فروپاشی
تماس: سهش (sohišn)، مالیدن، مالش، سودن،	تلاطم: شورش، خروشیدن، آشفتگی
ساییدن، سالش، دست زدن، پیوند، پساویدن، پساو، پرماس،	تلافی: توزش (tōÄišn)، واکنش، سزا دادن، تاوان، باز
برماسیدن، برخورد	نهش
تماس گرفتن: زنگ زدن، پرماسیدن	تاللو: درخشندگی، درخشش
تماشا: نگریستن، نگاه کردن، دیدن	تلاوت: خواندن
تمام: هام (hām)، همه، هماد، فرجام، پایان، بسنده،	تلخیص: کوتاه کردن، ژاوش
آزگار	تلسکوب: سپهر بین
تماماً: یکسره	تلسکوپ: فرابین
تمام امور: همه کارها	تلف: نیست، نفله، تباه
تمام شدن: پایان یافتن	تلف کردن: هدر دادن، تباه کردن، از دست دادن
تمام شده: پایانیده، پایان یافته	تلفظ: واگویی، واگویش، واگفت، گویش، بزبان آوردن،
تمام کردن: به انجام رساندن	بازگویی
تماماً: یکسره، همه، همگی، سراسر	تلفظ کردن: واگفتن
تماماً: به همه‌ای، به همه	تلفن: دورگو، دور آو
تمامی: همه، همگی	تلفن زدن: زنگ زدن
تمامیت ارضی: یک پارچگی کشوری	تلفیق: همبندی، بهم پیوند دادن، آمیزه
تمایز: دگردیسی	تلفیقی: همبندی، آمیزه‌ای
تمایل: گرایستگی (grāyastakīh)، گرایش، دلبستگی،	تلقى: دریافتن، برداشت، برخورد، انگاشته
خواهانی	تلقیح کردن: گشن کردن (vušn kartan)،
تمایل مشترک: هم کامکی	تلقین: وادار نمودن، دردهان نهادن
تمایلات: گرایش‌ها	تلکس: دورنویس
تمبر: پیکه	تلگراف: دور نگار
تمبر هندی: خرما ی هندی	تلمبه: بادکار
تمتع: بهره بردن، برخورداری	تلمذ: شاگردی کردن، دانشجویی، دانش آموزی، دانش
تمثال: نگاره، فرتور، تندیس، پیکر	آموختن
	تلمذ کردن: دانش آموزی کردن، دانش آموختن

97



توخت: ددواری، ددمنشی، ددگری، جانورگونگی، جانورخویی، جانورانه	تهنیت: فرخنده باد، شادباش
توحید: یگانه پرستی، یگانگی، یکتاپرستی	تهور: نترسی، بی‌پروایی، بیباکی
توخالی: کاواک	تهوع: بالا آوردن
تودیع: پدرود، بدرود	تهویه: هوایش، هوارسانی
تور: گشت، گردش، دوره گردی	تهیه: فرآوری، فراهم، ساخته، ساختن، بسیجیدن، بسیج
تورم: آماهیدن، آماسیدن، آماس	آمایش: آماده کردن، آماده
تورم کردن: آماسیدن	تهیه کرد: آماده کرد
تورنادو: پیچند	تهیه کردن: فراهمیدن، فراهم کردن، آماده کردن
توریست: گردشگر	تهیه کننده: پستی‌بان، آمینده
توریسم: گشتگری، گردشگری، جهانگردی	تهیه و تدارک: فراهم‌آوری
توزیع: وابخشیدن، پراکنده ساختن، پخشایش، پخش کردن، پخش	تهیج: به شور‌آوری، برانگیختن
توست: برشتوک، برشته	تواب: بازپذیر (و)،
توسط: میانگی، میانجیگری، میان‌جی، به‌دست، به وسیله، به دست، بدست، از پهلوی	توابع: فرمانبران، پیروان، بخش‌ها
توسعه: گسترش، فراخی، پیشرفت، پهناوری، افزایش	تواتر: پیاپی، پی‌در‌پی، پشت سرهم، بسامد
توسل: دست بدامن شدن	توارث: همریگی
توشیح: دستینه نهادن	تواریخ: کارنامه‌ها، روزمehan
توصیف: ستودن، ستایش	توازن: هم‌وزنی، هم‌سنگی
توصیه: سفارش، سپارش، رهنمود، پیشنهاد، پند، اندرز	تواضع: فروتنی
توضیح: نگیزش، فرامون، فرامود، روشن‌گری، روشن‌نمایی، روشن‌سازی، بازگویی، بازگفت، آشکارنمایی، آشکارسازی	توافق: هم‌داستانی، هماوایی، سازگاری، سازش، پسند
توضیح المسایل: روشنگرنامه	توالت: دستشویی، دست به آب، آبخانه
توضیح المسائل: روشنگرنامه، روشن‌گر نامه	توام: هم‌زاد، همراه، هم‌پا، باهم
توضیح این‌که: روشن آن‌که، روشن این‌که	توأم با شک و تردید: گمان‌آمیز
توضیح آن‌که: روشن آن‌که، روشن این‌که	توبه: پشیمانی، بازگشت
توضیح داد: باز نمود	توبیخ: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
توضیح دادن: نگیختن، زندیدن، روشن‌گری کردن، روشن گردانیدن، برنگیختن، باز نمودن	توجه: پروا (ب)، نگریستن، نگرورزی، نگرش، نگر، نگاه،
توطئه: نیرنگ، ساخت و پاخت، زمینه‌سازی، زد و بند	منید، رویکرد، روی‌آوری، روی‌آوری، دید، دریافت،
توفیر: ناهمسانی، ناجوری	پرداختن، آگاهی
توفیق: کامیابی، پیشرفت، پیروزی، بهروزی	توجه کردن: نگریستن، درنگریستن، تیمار، پروا داشتن، پرداختن به
	توجه نمودن: نگریستن، پروا داشتن
	توجهات: نگرش‌ها
	توجیه: روشن‌گری، روایش، درست‌انگاری



تیروئید: سپردیس (ف)،

توقف: مانِش (mānišn درنگ، پاییدن، بازایستادن،

ایستادن، ایست

توقيع: دستينه (بش)،

توقیف: دستگیری، بازداشت

توکل: پستی داشتن (وہ)،

تئاتر: تماشاخانه

تئوری: نگره، دیدمان، دیدگاه دانشورانه، دیدگاه

تئوریک: دیدمانیک

تئولوژی: دین شناسی

توکل: پستی داشتن (و)، پستی داشتن (و)، خداسپاری،

خدا باوری، پشتگرمی، به خدا سپاری، امیدواری، امید

توکل به خدا: چشم به ایزد داریم، به امید خدا

تولد: زایش، زاده شدن، زادمان، زادروز

تولد مبارک: زادروزت خجسته باد

تولیت: سرپرستی، سامانگری

تولید: زایش (وہ)، فراوری، فراوردہ، ساخته، ساختن،

ساخت، زایوری، زایش، زایاندن، زاستن، پدید آوردن،

بارآوری، ایجاد گری

تولید کردن: زاستن

تولید مثل: زادوری، زادآوری

تولیدگر: سازنده، زایور

تومان: دریک

تومور: توده

توموگرافی: برش نگاری

تونل: شکافه، دالانه، دالان

توهم: گمان، پنداشت، پندار

توهین: ناسزا، دشنام دادن، دشنام، خوار داشتن، بد زبانی، بد

دهانی

تیاتر: تماشاخانه

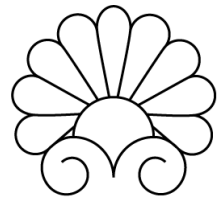
تیپ: چہرمان

تیپولوژی: گونه شناسی

تیتیر: نهنده، سرواژه، سرنامه، سرگفتار

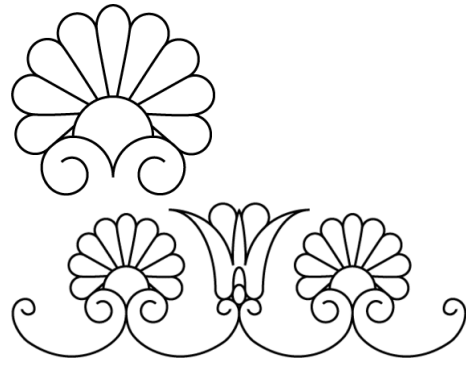
تیراژ: شمار (ف)، شمارگان

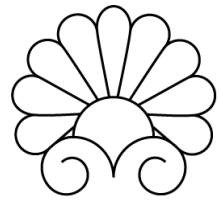




ثبت نام: نام نویسی کردن، نام نویسی
ثبت نام کردم: نام نویسی کردم
ثبت نام کردن: نام‌برده، نام نویسی کردن
ثبتي: شناخته شده
ثبوت: پا برجا ماندن، ایستایی
ثروت: سرمایه، داشته، دارایی، توانایی، پول
ثروتمند: غنی، دارا، توانگر
ثریا: چهل چراغ، چلچراغ، پروین
ثغور: مرزها
ثقل: گرانی (و)، گرانی، سنگینی، سنگین شدن، رودل، دل درد
ثقیل: گران (پ)، گرانبار، گران، سنگین
ثقیل الحركت: گران‌رو (و)، گران‌رو
ثلاث: سه گانه
ثلاثه: سه گانه
ثلاث: سه یکی (پ)، سه یک (پ)، یک سوم، سه یک
ثلاث بودن: سه یکی
ثمر: هوده، میوه، سود، ره آورد، دستاورد، درخت، بهره، بازدهی، بار
ثمر بخش: سودمند، سودآور
ثمره: هوده، میوه، فرجام، سود، ره آورد، دستاورد، درخت، پی آمد، پسماند، بهره، بازدهی، بار
ثمن: میوه، سود، بهره، ارزش
ثمن بخش: پیشیزک، پیشیز
ثنا: ستایش، ستایش، سپاس
ثناء: ستایش، درود
ثنویت: دویی
ثواب: نیکو کاری، مزد، کرفه، پاداش، بخشش
ثوابکار: کرفه‌گر
ثوابکاران: کرفه‌گران

ثابت: سخت، پایدار، پایا، پابرجا، پا برجا، با دوام، ایستا، استوار
ثابت رای: ایستا رای
ثابت ستاره: اختری
ثابت عزم: پا برجا، ایستاهنگ
ثابت قدم: پا برجا، استوان
ثابت کردن: درواخ کردن (و)،
ثابت‌قدم: آهنگ‌مند (hangōmand و)، استوان (پ)
astovān)،
ثالث: سوم
ثالثا: سوم آنکه، سوم
ثالثاً: سوم این که، سوم
ثانوی: دومی، دو دیگر
ثانویه: دومینه، دومین
ثانیا: دیگر بار، دوم آنکه، دوم
ثانیاً: دوم این که، دوم
ثانیه: دمک، دم، دُمک، دمک
ثانیه شمار: دُمک شمار، دَم شمار
ثبات: پایداری، پایداری، آرامش، استواری
ثبات ندارد: پایدار نیست
ثبات نفس: خویشتن داری
ثبت: نوشتن، نگاشت، نگارش، رونویس، پایداری
ثبت احوال: زاد نگاری
ثبت شده: آگاشته
ثبت کردن: دفترینه کردن، آگاشتن
ثبت کن: بیاگار





جامع: گردآور، فرآراسته، فراگیر، فراخ
جامع الاطراف: فراگیر، رسا
جامع الشرايط: فرآراسته
جامع العلوم: همه دان
جامعه: همزیستگاه، همبودگاه، همبود، هازه، مردم، چپیره،
چبیره، توداک، انجمن
جامعیت: فراگیری
جان بر کف: جان در پنجه، جان بر دست
جانب: پهلو (پ)، ور، کناره، کنار، سوی، سو، پهلو
جانبداری: هواخواهی، پشتیبانی
جانبه: گونه، گوشه
جانبی: کناری، پهلوپی
جانی: گناهکار، خونی، تبهکار، آدمکش، آدم کش
جاه طلب: فزون خواه، جاه پرست
جاهد: واکوش (و)، واگذار کردن، واکوش، کوشنده
جاهل: نادانی، نادان، ناآگاه، گول، کوراندیش، بی‌خرد
جایز: روا (rawāk)، شایسته، سزاوار، سزا، درخور،
پسندیده
جایز دانستن: رواشمردن، روادانستن
جایزه: پاداش
جائز: سزاوار، روا، درخور
جائز دانستن: رواشمردن، روادانستن
جبار: ستمگر، ستمکار، بیدادگر
جبال: کوه‌ها
جبر: ناگزیر کردن، فشار، زور
جبرا: به ناچاری، به فشار، به زور
جبراً: به ناچاری، به فشار، به زور
جبران: شیان، تاوان، برگرداندن، بازنهش، بازپرداخت
جبران کردن: توختن
جبری: بایسته (apāyastak)،
جبل: پَژم (پ)،
جبلی: نهادی، سرشتی

جُرم: گناه، بزه
جابر: ستمکار، زورگو، بیدادگر
جاجرود: چاچرود، چاچ رود
جاده: گذرگاه، شاهراه، سرک، راه، خیابان، بزرگراه
جاده خاکی: راه خاکی، خاکراه
جاده فرعی: راه برسو، برسوراه
جاده مواصلاتی: راه دسترسی
جاذب: اندرکشنده (و)، گیرا، کشنده، کشش، ربایش،
کشاننده، رباینده
جاذب الرطوبه: نمگیر
جاذبه: هنجش، گرانش، کشش، ربایش
جار: روان
جار و جنجال: داد و فریاد
جارچی: دادزن
جاری: روا (rōwāk)، کنونی، رونده، روان، روا، رایج
جاری شدن: رُشیدن
جاری کردن: روانیدن (و)،
جاسوس: سخن چین، دم دزد، انیشه، آئیشه، آبیشه
جاعل: برساز
جاعلین: برساها
جالب: نفریدن، نغز، گیرا، دلنشین، دلکش، دلچسب،
چشمگیر
جالب توجه: نگهبان، نگریستنی
جالیز: پالیز
جامد: سنگ شده، سفت و سخت، دج، خشک، برپسته



جرب: کشیدگی (پ)،	جبن: هراس، ترس و هراس، ترس، بزدلی
جر و بحث: گفتگو، چرند و چار، بگو مگو	جبه: گُبه
جرات: یارا، نترسی، ناهراسی، گستاخی، دلیری، دلیر شدن، بی‌باکی	جبهه: میدان جنگ، رزمگاه، آوردگاه
جرات داشتن: یارستن، نهراستیدن، نترسیدن	جبین: روی، رخ، پیشانی
جراثقال: گرانکش، سنگین‌بر، باربر	جثه: تنه، تن، پیکر، اندام
جراح: کاردپزشک (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه علایی بکار برده)، کرننگر	جد: نیارستنی، نیا، کوشش، پا فشاری
جراحت: ناسور، زخم، ریش	جدا: بی‌شوخی، به راستی، به درستی
جراحی: کاردپزشکی (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه علایی بکار برده)، نیش‌گری، کُرنَت	جداً: همانا، بی‌شوخی، به راستی، به درستی، براستی
جراید: روزنامه‌ها	جدار: لایه، دیواره، دیوار، پوسته
جرایم: لغزها، گناه‌ها، بزه‌ها	جدال: نبرد، ناسازگاری، کشمکش، کارزار، زد و خورد، رزم، چون و چرا
جرائد: روزنامه‌ها	جداول: زیگ‌ها، چهار خانه‌ها
جرائم: لغزها، گناه‌ها، بزه‌ها	جدل: گفتاورد، ستیزه، درگیری، پیکار
جریزه: گریزه، شایسته، زیرک، توانا	جدل کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، سخن زدن
جرثقیل: گرانکش، سنگین‌بر	جده: نیا، پدر
جرثومه: مایه، ریشه، بن مایه، بن	جدول: زیگ، چهارگوش، چهارخانه، چهار خانه
جرجانی: گرگانی	جدی: کوششگر، پشتکاردار، پرکوشش، پرکار
جرج: زخم	جدید: نوین، نوباوه، نو، تازه
جرد ت: تنهایی	جدید التاسیس: نوساز، نوین‌یاد
جرس: زنگ، درای، برنگ	جدید الورود: تازه وارد
جرعه: پیمانه	جدیداً: تازگی‌ها، به تازگی
جرقه: درخش، اخگر	جدیداً: تازگی‌ها، به تازگی
جرم: لغزش، لرد، گناه، غند، چگالی، تنومند، بزهکاری، بزه	جدیدالانتشار: تازه چاپ
جریان: گردش، گذران، سیلان، روند، روش، روایی، روانی، روان بودن	جدیدالتاسیس: نوشت افزار، نوساز، نوین‌یاد، تازه ساز
جریحه: زخم، ریش، آسیب	جدیدترین: تازه ترین
جریحه دار: زخم‌دار	جذاب: گیرا، فریبنده، فریبا، دلربا
جریده: روزنامه	جذابیت: گیرایی، گیرایش
جریمه: گوشمالی، گوشزد، کیفر، تاوان، پادافره	جذام: خوره
جرئت: نترسی، دلیری، پردلی	جذب: اندرکشیدن (و)، گیرش، گیرایی، کشش، ربایش، پذیرش
جز: مگر، لخت، جدا از، پاره، بند، بخش	جذب دانشجو: پذیرش دانشجو
جز به جز: یک به یک، مو به مو، دانه به دانه، بند به بند، بخش به بخش	جذب کردن: کشیدن، درکشیدن، پذیرفتن
	جذب مایع: آشام
	جذبه: گیرایی، کشش
	جذر: مَکند، ریشه، بیخ



جغرافیا: گیتی‌شناسی، گیتی، گیتانگاری، گیتاشناسی	جزء: پاره (ب)، بهره (ب)، لخت، تکه، پاره، بهره، بند، بخش
جغه: تاج، افسر	جزء به جزء: مو به مو، بند به بند
جفا: ستم، بیداد، آزار	جزا: کیفر، سزا، پادافره، بادافره
جفا دیدن: آزدن، آزار دیدن	جزاء: کیفر، سزا، پادافره
جفا کردن: آزاراندن	جزام: خوره
جفاء: ستم، بیداد، آزار	جزاندن: چزاندن
جفاییشه: آزارنده	جزایر: گزیرک، آبخوست‌ها
جفاجوی: خود آزار، آزارخواه	جزایی: کیفری
جک: خرک، خرک، بالابر	جزائر: آبخوست‌ها
جکوزی: آبن (ف)،	جزر: فرونشینی، خسب، آبخسب، آب بریدن، اوکار
جل: کبک، پلاس، پلاس	جزر و مد: کشند ماه، کشند
جلا: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت	جزع: ناشکیبی، زاری، بیتابی
جلا دادن: پرداخت کردن	جزم: پابر جا، بی‌باز گرد
جلا: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت	جزوه: نوشته، دفترچه
جلاد: شکنجه‌گر، دژخیم، آدمکش	جزیره: آبخوست (ب)، آداک، آبخو، آبخت، آبخواست
جلال: خوش‌شکوهی (پ) (hūškōhīh)، والایی، فر، شکوه، شکوه، بزرگی، بزرگ	جزیه: گزیت (جزیه تازی شده گزیت است که از پارسی به تازی راه یافته)، گزیه، باژ
جلال و جبروت: فر و شکوه	جزیی از: گوشه‌ای از، پاره‌ای از
جلای وطن: دور شدن از میهن	جزیی از آن: پاره‌ای از آن
جلب: واکش، گرفتن، کشیدن، فراخوانی، دغل کار، ترفندگر، بد کاره، بد سرشت، بازداشت	جزییات: ریزگان
جلب توجه: نگرکشی، شیفستگی، درکشی	جزئیات: ریزگان
جلب کردن: واکشیدن	جسارت: گستاخی، بی‌پروایی
جلب کرده: کشیده	جسد: تن (و)، مردار، لاشه، کالبد، تن مرده، تن، پیکر
جلد: لایه، فرز، رویه، پوشینه، پوشش، پوشانه، پوست	جسم: کرب، تنومند، تن
جلد کتاب: پوشینه	جسمانی: تنکرد
جلسات: نشست‌ها، نشستن	جسمانیت: تنومندی (پ)، تنومندی
جلسه: نشست کارمندان، نشست، گردهمایی، دیدار، انجمن نشست	جسور: نترس، گستاخ، دلیر، دلاور، بی‌باک
جلسه کارمندان: نشست‌ها، نشست کارمندان	جعبه: کیوت، شگا، تیردان، توبک، تبنگو، بسته
جلف: هرزه، سبکسر	جعرافایی: گیتایی
جلوس: نشستن، برتخت نشستن	جعفری: گل گلاب، شومخ
جلوس کردن: نغز، نشستن	جعل: ساختگی، روسازی، دروغ، بر ساخت
جلوه: نمود، درخشش، تابش	جعلی: ساختگی، دروغین، دروغی، دروغ، برساخته



جمهور: مردم، توده مردم، توده	جلیقه: نیم تنه
جمهوری: مردمی، مردمسالاری	جلیل: بزرگوار، بزرگ، برین
جمیعا: همگی با هم	جماد: سنگ، بی‌جان
جمیعاً: همگی، همگنان به‌هم، همگان	جماع: همخواهی (ب)، همبستری، همبستر شدن، هم‌آغوشی، آمیزش کردن، آمیزش
جمیله: زن خوب‌روی، خوب‌روی	جماع کردن: همبستر شدن، هم‌آغوشی کردن، پاسیدن، آمیزش کردن
جن: دیو، دب، پری، پتیان	جماعت: مردم، گروه، دسته، توده، انبوه
جنّ: آتش‌پیکر (ب)،	جمال: غشنگی، زیبایی، خوشگلی
جنّت: مینو (ب)،	جماهیر: مردم سالاری، گروه، توده
جناب: مهتر، مهتر، سرور، سرکار، پیش کش به آستان، آستان	جمعمه: کاسه سر، استخوان سر
جناب عالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جمع: همباریش، گروه، گردآورده، فلنج، روی هم، رمن، رایشگری، چندگانه، الفنج، افزوده شده، افزوده
جنابعالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جمع آوری: گردآوری، برداشت
جناح: ور، گناه، کنار، سو، پژیر، بال	جمع آوری کردن: گرد آوردن
جنایت: گناه، تبهکاری، بزهکاری، آدم کشی	جمع بستن: گرد آوردن
جنایتکار: تبهکار	جمع شدن: گرد آمدن، فراهم شدن
جنب: کنار، سو، پهلو	جمع کثیر عده بسیار: انبوه
جنبه: سویه، توانایی	جمع کردن: فلنجیدن (ب)، گرد آوردن، گرد آوردن، فلنجیدن، اندوختن، انباشته کردن، انباشتن، الفنجیدن، افزودن، افزایش یافتن
جنت: مینو، فردوس، پردیس، بهشت	جمعا: رویهمرفته
جَنحه: گناه، بزه	جمعاً: رویهمرفته
جنس: سَرده (سardak)، نهاد، مایه، گینه، گهر، کالا، سرشت، ژاد، خو	جمعه: آدینه
جنسی: ژادین، ژادمند	جمعی: گروهی
جنسیت: نرولاسی	جمعیت: مردمگان، مردم، گروه، گرد آمدن، شمار، توده، تنش‌مرد، تنشمار، پیوستگی، باهماد، آمار، انبوهی، انبوه
جنوب: نیمروز، نسا، پایین دست، اواختر، اخشتر	چمکران: چمکران
جنون: دیوانه سری، دیوانگی، خلی، پریشان مغزی	جملات: گفتارها، گزاره‌ها، فرازاها، رسته‌ها
جنین: رویان	جملگی: به همه‌ای (و)، یکباره، همگی
جنینی: رویانی	جمله: سَهمان (سahmān)، همه، همگی، گفته، گفتار، گزاره، فراز، سَهمان، رسته، دسته‌ای، دسته واژه، دسته، دستگی، دست واژه
جهات: سوی‌ها، راستاها، پیرامون	
جهاد: نبرد، ستیز کردن، جنگیدن	
جهاز: کابین، دستگاه	
جهازهاضمه: دستگاه گوارش	
جهت: سوی، سو، سمت، ری، روی، رو، راستا، بدین رو، ازاین رو	



جهت بی: ناروا، بیهوده، بیخودی

جهت علوی: برسو (و)،

جهل: نادرست، نادانی، نادانستگی

جهنم: دوزخ

جهیزیه: وردک

جو: هوا، نیوا، پیرامون

جوا: پاسخگو

جواب: پاسخ

جوابگو: پاسخگو

جوار: همسایگی، گرداگرد، پیرامون

جواز: گذرنامه، روادید، پروانه

جوامع: همبودها

جوامع بشری: همبودهای مردمان

جوانب: کناره‌ها، سوی‌ها، پهلوها

جواهر: گوهرها، گوهران، گوهر، سیم، زر

جواهرات: گوهرها، گوهران، گوهر افزار

جواهری: گوهری، گوهر فروش، زرگری، زرگر، زر فروش

جوایز: پاداش‌ها

جوائز: پاداش‌ها

جود: فراخ دستی، دهش، بخشش

جور: شکنجه، ستم، جفا، بیداد، آزار

جوع: گرسنگی

جولان: گردش، جنب و جوش، تکاپو، تازیدن، تازش

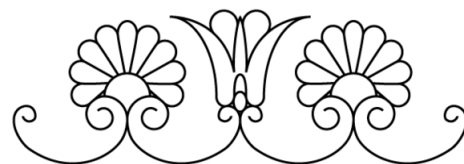
جوهر: گوهر (و)، گوهر، سیاهی، دوده، دوداب، دوات

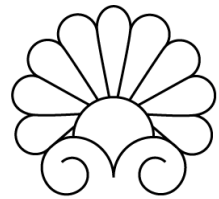
جوهرالجواهر: گوهر گوهران (و)،

جوهری: گوهری

جیب: یخه، گریبان، کیسه، بریک، انبان

جیحون: آمودریا





چقر: میخانه

چک: چک

چک کردن: واری کردن، بررسی کردن، بازرسی کردن،

بازبینی کردن، آزمودن

چک لیست: سیاهه، برسیاهه، بررسانه، بازبینانه

چلاق: لنگ، شل

چماق: گرز، چوبدستی

چماقدار: لات بی سروپا

چمباتمه: دوزانو نشینی، چندک، چمبک

چمچه: ملاغه، کفگیر، کفگیر

چه طوری: چه جوری، چگونه‌ای، چگونه

چهار رکن: چهار ستون

چهار سوق: چهارسوی، چهار سوک

چهار ضرب: چهارزنش

چهار ضلعی: چهار بر

چهار طاق: چهارستون

چهارنعل: چهار گامه، چار گامه

چی: گر، کار

چیپ: تراشه (ف)،

چاپار: نامه رسان، پیک

چاخان: نیرنگ‌باز، لاف زن

چار مضراب: چار زخمه

چارت: نمودار

چارق: کفش

چارقد: روسری

چارنعل: چهار گامه، چار گامه

چاق: فربه

چاقو: جاکو

چاوش: پیشرو کاروان

چپ کلیک: چپ تلنگر، تلنگر چپ

چپاول: ربودن، چاپیدن

چپاولگر: چاپنده، چاپش

چپر: چپره، پرچین

چپق: چپک

چت: گپ (ف)،

چت روم: گپسرا

چخماغ: سنگ آتش زنه

چخماق: آتش زنه، افروزه

چراغ قوه: چراغ دستی

چرتکه: اُشمار

چرخ فلک: سپهر گردون، چرخ سپهر

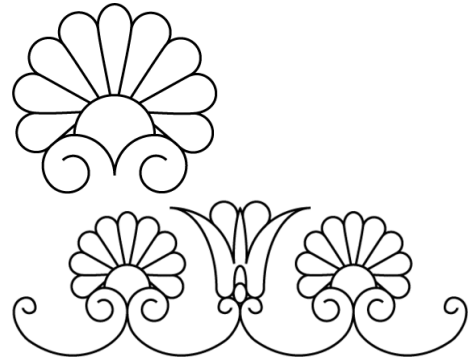
چشم مصنوعی: چشم‌واره

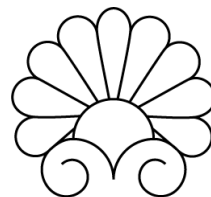
چطور: چگونه، چسان

چطوری: چگونه‌ای، چگونه

چقدر: چه اندازه







حاضر یراق: آماده

حاضران: باشندگان

حاضر جواب: آماده پاسخ

حافظ: نگهدار، نگهبان، نگاه دارنده، نستن از بردا، پاسبان، به

یاد دارن، از بردانستن

حافظه: یادآوری، یادانبار، یاد، ویر، بَرَم

حاکم: آرنگ (پ)، فرمانروا، فرماندار، پادشاه، استاندار

حاکمیت: فرمانروایی

حاک: نمایان گر، نشانگر، گویا، بازگوینده

حال: کنون، سرخوشی، خوشی، جای گیر، تندرستی، تاب،

اینگاه، اینک، ایدون، امروزه، امروز، اکنون

حال آن که: شگفت آن که، از سویی

حال آنکه: شگفت آن که، اینک آنکه، از سویی

حال که: کنون که، اینک که، اکنون که، اکنون

حالا: هم اینک، هم اکنون، کنون، اینگاه، اینک، ایدون،

اکنون

حالا حالاها: به این زودی‌ها

حالت: آستیش (پ astišn)، کنونه، فتن، سان، چونی، چند و

چونی، چگونگی

حالی: هنگامی که، هنگامی

حامل: بردار، بارآور، بُردار

حامله: باردار، آبستن

حامی: هوادار، پشتیبان، پشتوان

حامیان: هواداران، دلبستگان، پیروان، پشتیبانان

حاوی: فراگیر، دربرگیرنده، در بر گیرنده

حایر: سرگشته، سرگردان

حایز: دارای

حایز اهمیت: شایسته، درخور

حایز اهمیت: مَهَنَدین، شایسته، درخور

حائر: سرگشته، سرگردان

حائز: دارای، دارا

حائز اهمیت: شایسته، درخور

حائز اهمیت: مَهَنَدین، شایسته، درخور

حب: مهرورزی، مهربانی، دوستی

حاجات: نیازها، نیازمندی‌ها

حاجب: پرده دار

حاجت: نیازمندی، نیاز نیست، نیاز، در خواست، خواهش،

خواسته، آيَفت

حاد: گذرنده، خشن، تند وتیز، بران

حادث: نوشده

حادث شدن: روی دادن، پدید آمدن

حادثه: رویداد، رخداد، پیشامد، پدیده

حادثه جویی: بی‌باک

حاذق: کاردان، زبردست، چیره دست

حارب: رزمجو

حارث: کشاورز، روستایی، برزگر

حاره: گرم، سوزان، تفتان

حاسد: رشکین، بدخواه، بد اندیش

حاش الله: پَرغَست

حاشا: هیچگاه، هرگز، مبادا

حاشاکردن: زیرش زدن

حاشیه: کرانه (پ)، کناره، دامنه، پیرامون، پهلوی

حاصل: فرآورده، سازه، ساخته، ره آورد، راهبرد، دستیافت،

دستآورد، دستآور، دستامد، بهره، برداشت

حاصل از: برآمده از

حاصل خیز: پربار، بارور

حاصل شده: برآمده

حاصلخیز: پربار، بارور، بارده

حاضر: همراهی، همراه بودن، هست، فراهم، پیدا، پدیدار،

بوده، باشندده، باشا، آماده، اکنون



حدّ نظر: تیزدیدی (ه)	حب الذات: خود خواهی
حد اعلی: والاترین جایگاه، والاترین جا، فرینه، جایگاه والا، بالاترین جا	حباب: گنبده، گنبدک، غوزاب، غنچاب
حد اقل: کمینه (ف)، دست کم	حبس: زندانی شدن، زندان کردن، زندان، بند، بازداشتگاه
حد اکثر: بیشینه	حبس ابد: زندان ابد
حد سفلی: زیرینه	حبه: دانه، دان، تخم، برز
حد وسط: میانه، مرز	حبه تخم: دانه
حد وفور: به فراوانی	حبوب: دانه‌ها، بنشن
حد اقل: کمینه (ف)، کمترین، دست کم	حبوبات: دانه‌ها، دانه، دانگی‌ها، بنشن
حد اکثر: دست بالا، ترین بیش، بیشینه، بیشترین	حبیب: یار، دوست داشتنی، دوست
حدت: خشم، تیزی، تندی	حتا: هتا، تا جایی که، تا آنجا که، تا، با این که، اگرچه
حدس: گمانه، گمان بردن، گمان، گاس، پندار، انگار	حتما: هر آینه، ناگزیر، بی‌گمان، بی‌برو برگرد
حدس زدن: گمانه زنی، گمان کردن	حتماً: هر آینه، مرز، کران، بی‌گمان
حدس می‌زنم: می‌گاسم، گمان می‌کنم، گمان می‌زنم	حتمی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا سده)، رخ دادنی، چاره ناپذیر، بی‌چون و چرا، بایسته، بایست
حدسی: گمانیک	حتی: هتا، تا جایی که، تا آنجا که، تا، با این که، اگرچه
حدفاصل: میانه، میانک	حتی الامکان: تاجاییکه بشود، تابتوان
حدقه: کاسه چشم	حثیث‌الحرکت: زودرو (و)
حدود: نزدیک به، نزدیک، کم و بیش، پیرامون، اندازه	حجاب: پوشیدگی، پوشش، پرده‌داری، پرده، پردک
حدودی: اندازه‌ای	حجار: سنگ تراش
حدیث: گفتار، گفت، سروا، سخن، داستان	حجامت: بادکش کردن
حذر: پرهیز (پ)، دوری، پروا	حجب: کمرویی، شرم
حذر داشتن: پرواییدن	حجت: گواه، فرنود، برهان
حذف: نیست، نابود، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، دور کردن، پاک کردن، انداختن، از میان رفته	حجر: سنگ
حذف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، پاک کردن، از میان بردن، آستردن	حجره: کلبه، دکه، خانه
حراج: فروش ویژه، ارزان فروشی	حجله: خانه آراسته، پرده
حرارت: تبش (و)، گرمای، گرما، سوز	حجم: گنجایش، اندازه
حرارتی: گرمایشی	حجم اطلاعات: گنجایش آگهی‌ها
حراست: نگهداری، نگهبانی، پاسداشت، پاسداری، پاسبانی	حجم مطالب: گنجایش گفتارها
حراف: سخنور، پرگو، پرسخن، پرچانه، پر گفتار، پر چونه	حجیم: گنجا، گنجا
	حد: مرز، کناره، کنار، کرانه، کران، سر، رأس، پایان، پا، اندازه
	حدّت: تند (پ)



حرام: ناشایست، ناشایستگی، ناشایست، ناسازگار، ناروا، ناپسند، نابایسته، نابایست	حرامن: نومیدی، ناکامی، ناامیدی
حرب: نبرد، کارزار، رزم، جنگ، پیکار، آورد	حرمَت: آزرْمِش (āzarmišn)، گرامش، آزرْم، آبرو، ارزش، ارجمندی، ارج
حربه: نیزه، کارد، شمشیر، ترفند	حرمسرا: شبستان، پرده سرا، اندرونی
حرص: آزکامگی (āzkāmākīh)، آز	حروف: واج‌ها، وات‌ها، سخن‌ها، بندواژه‌ها
حرص زدن: آزونْد بودن	حروف اضافه: افزون‌واژگان
حرص و جوش: خود خوری	حروف ربط: پیوندواژگان
حرف: وات (حرف الفبا)، بندواژه (حرف الفبا)، واج، همنشینی، گفته، گفتگو، سخن	حروم: پامال
حرف اضافه: فزون‌واژه	حریر: دیبا، پرنیان، پرند، ابریشم
حرف الفبا: بندواژه	حریص: آزکامه (āzkāmak)، پُرکامگی، آزونْد، آزور، آزمند
حرف آخر: سخن پایانی	حریف: همزور، همچشم، همباز، همآورد، هم نیرد، هم آورد
حرف آوآدار: واکه	حریق: سوختن، آتش سوزی
حرف بی ربط: یاوه، سخن نادرست، چرند	حریم: گرداگرد، سرا، پیرامون، بارگاه، ارجگاه
حرف ربط: واژه پیوندی، پیوندواژه	حریم خصوصی: پوشیدگی
حرف زدن: گفتن، سخن گفتن، سخن راندن	حزانت: سرپرستی
حرف سین: بندواژه سین	حزب: گروه، دسته، جرگه، توده، باهماد
حرف صدآدار: واکه	حزب سیاسی: باهماد
حرف مفت: سخن نابجا	حزن: دلتنگی، اندوه، افسردگی
حرفه: کار، شگرد، پیشه	حزن انگیز: اندوهبار
حرفه ای: کاری، کارشناسانه، کارشناس، کاردان، کارآموده، زبردست، چیره‌دست، چیره‌دست	حزین: غمگین، غمزده، پژمان، اندوهگین، افسرده
حرفه‌ها: سخنان	حس: سُهش (sohišn)، دریافت، دریابش، اندریافت
حرفه‌ای: کارورانه، کارشناس، کاردان، چیره‌دست، چیره دست، پیشه‌ورانه، پیشه‌کاری	حس گر: دریافتگر، دریابنده، دریابشگر
حرکت: جنبش (پ)، جنبه، تکان، پویش	حساب: مارِش (mārišn)، مارِش، شمارشگری، شمارش، شمار، رایشگری، دانش شمارگان، برآورد
حرکت ارادی: جنبش به‌خواست (و)،	حساب بردن: ترسیدن
حرکت دادن: نوانیدن، جنبیدن	حساب شده: سنجیده
حرکت سماویه: جنبش آسمانی (پ)،	حساب کردن: همان‌نیدن، شمردن، راییدن، بر شمردن
حرکت کردن: جنبیدن، تکان خوردن	حسابدار: شمارگر، شماردار
حرکت کن: بجنب	حسابداری: شمارگری، شمارداری
حرکت وضعی: جنبش بخود	حسابگر: دوراندیش
حرم سرا: پرده سرا، اندرونی	حسابی: والا، درست، ارزشمند
	حسادت: رشک، چشم تنگی، تنگ چشمی



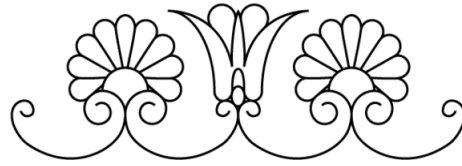
حضوراً: نزدباش، روبرو	حساس: نیک دریابنده، نازوک، نازک، شکننده، زودکنش، زودرنج، زودرنج، زود رنج، دل نازک، دریابنده
حظ: شادمانی، خرسندی، بهره	حساسیت: سهندگی، سترسایی، سهندگی، انگیزش
حفاری: کندن، کاویدن، کاوش	حساسیت برانگیز: سهنده
حفاظت: نم، نگهداری، نگاهبانی، پاس‌بانی	حسب: شَونَد، برابر، انگیزه، اندازه
حفر کردن: کندن، فروکندن	حسب الامر: به فرموده، به فرمایش، به فرمان، به دستور، برابر فرموده، برابر فرمایش، برابر دستور
حفره: مغاک، گودال، سوراخ، چاله	حسب الامکان: تا جایی که شود
حفظ: یادسپاری، نگهداری، نگاهبانی، پسنهاد، پاسداری، پاسبانی، پاس، اندوختن، از بر	حسب الفرمایش: برابر فرموده، برابر فرمایش
حفظ اسرار: رازداری، رازبانی	حسد: رشک‌ورزی، رشک، چشم تنگی
حفظ الصحه: بهداشت	حسرت: دژمان (بُح)، دریغا، دریغ، آرزو بدل، افسوس
حفظ بودن: یاد داشتن (پ)،	حسرت خوردن: آندَمیدن
حفظ کردن: نگهداشتن، نگهداری کردن، از بر کردن	حسگر: دریافتگر، دریابنده، دریابشگر، پرواسنده
حق: هوده، هده، هُده، هَستو، سزا، روا، راست و درست، راست، درست، داد	حسن: نیکی، نیکویی، زیبایی، درستی، خوبی
حق التحقيق: پژوهانه	حسن نیت: دوستی، دوستانگی
حق التدريس: آموزانه	حسنه: نیکودان، نیکو، نیک اندیشی، نیک
حق الثبت: نگارخانه	حسود: رشکوند، رشک‌وند، رشکبر، رشک‌بر، رشک بر، چشم تنگ، بد اندیش
حق الزحمه: دستمزد	حسی: سهشی، سَشی، دریافتی، دریابشی، پرماسه‌ای
حق السکوت: خموشانه	حشرات: تارپایان
حق العمل: کارمزد	حشره: تارپایک، تارپای، تارپا
حق توحش: جانورانه، جانورانگی	حشم: گله و رمه
حق شناس: سپاس دار	حشمت: شکوه، بزرگی، بزرگواری
حق ماموریت: کارانه	حشیش: منگ، شاهدانه، بنگ
حقارت: زبونی، خواری، پستی	حصار: مرزبندی، کلات، دیوار، دژ، پرچین، برج، بارو
حقانیت: سزاواری	حصول: بدست آوردن
حقایق نهفته: پنهانها	حصیر: بوریا
حقجو: راستجوی، جوینده راستی	حصیر بوریا: بلاج
حقدار: هوده‌مند	حزار: هم نشینان، باشندگان
حق شناس: سپاس‌دار (spāsdār پ)	حضرت: فرمند، سرور، سرکار
حقه: نیرنگ، نارو، گول، کلک، فریب، دغل، ترفند	حضرتعالی: فرمند، سرور، سرکار
حقه باز: نیرو، ترفندگر، پشت هم انداز	حضور: هست، نزدیک، نزد، رودرویی، درگاه، پیشگاه، پدید، پدید، بودن، بود، آمادگی
حقوق: کارانه (به ماناک دستمزد)، هوده‌ها، دستمزد، دادیک، جیره، پاداش	حضور به هم رساندن: گرد هم آمدن
	حضورا: نزدباش، روبرو

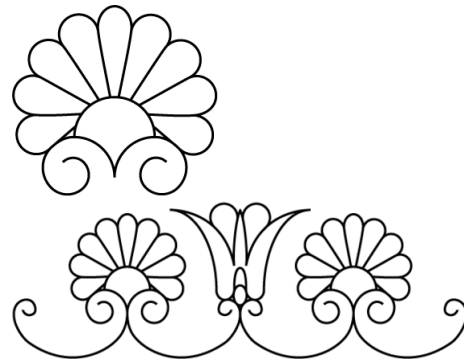


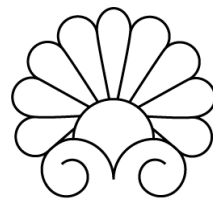
حل کردن: گشودن، چاره جویی، چاره جستن، چاره اندیشیدن، چاره اندیشی، پاسخ دادن، آب کردن	حقوق بشر: درست دانسته‌های مردمان، درست دانسته‌های مردم
حلال: گمی‌زنده، گشاینده، گشایشگر، کارگشای، روا، خوردنی پاک، پاکیزه، پاک	حقوق بگیر: مزدور، مزد بگیر
حلاوت: گوارایی، شیرینی، شیرین	حقوق دریافتی: دستمزد
حلق: گلوگاه، گلو	حقوقدان: هوده‌شناس، دادیکدان
حلقه: زرفین، زُرفین، چنبره، چنبر، انگشتری	حقوقی: هوده‌ای، دادیکی
حلقه بگوش: فرمانبردار، بنده	حقیر: کوچک، کُهر، فرومایه، خوار، خرد، پست، بیمایه
حلقه زدن: گرد نشینی، پره زدن، پره بستن	حقیر شد: کوچک شد
حلقوم: نای، خشک نای، خرخره	حقیر شدن: کوچک شدن، خوار شدن، پست شدن
حلقوی: گرد، زرفینی	حقیقت: فرهود، راستینه، راستینگی، راستی، درستی و راستی، درستی، آمیغ
حلم: نرمش، شکبیایی، بردباری، آرامی	حقیقت طلبی: راستی خواهی، آمیغ پژوهی
حله: کوی، جایگاه، جامه	حقیقتا: راستی‌را، براستی
حلوا: نرم شیرینی، شیرینی	حقیقی: راستین
حلیم: گندم‌با (په)،	حک: نگاشته، نگاشتن، کندن، تراشیدن
حمام: گرمابه (په)،	حکاک: نگاشت کننده، نگارنده، نگارگر، مهرساز، کنده گر، تراشگر
حمامار: خر، الاغ، استر	حکایت: سرگذشت، داستان، افسانه
حماسه: رزمی، دلیری، دلاوری، پهلوانی	حکم: میانجی، گزاره، فرمایش، فرمان، فرداد، روش، دستورنامه، دستور، داور، دادور، امر
حماسی: پهلوانی	حکما: فرزندگان
حماقت: نادانی، کودنی، کم خردی، سبک مغزی، بی‌خردی	حکمت: فرزاندگی (په)، فرزاند (په)، فرزانش
حمال: ترابر، بارکش، باربر	حکمران: فرمانروا، فرمانده
حمام: گرمابه	حکمرانی: فرمانروایی، فرماندهی
حمایت: هواداری، همیاری، همدلی، جانبداری، پشتیبانی	حکمیت: میانجیگری، ریش سپیدی، داوری
حمایت کردن: آندخسیدن (په)،	حکومت: کشورمداری، فرمان‌روایی، فرماندهی، سرپرستی، سالاری
حمد: ستایش، سپاس	حکومتش: فرمانروایی اش
حمل: ترابری، ترابردن، بردن، باربری	حکومتی: درباری
حمل کردن: ترابردن	حکیم: نیکی‌پذیر، نیکودان، فرزانه، دانای راست‌دان، دانا، خردمند، آگاه
حمل و نقل: جابجایی، ترابری	حل: گمیزش، گشوده، گشود، گداخت، چاره‌گری، چاره، بازکردن، بازگشود، آمیختن
حمل و نقل: ترابری	حل شدن: گشوده شدن، چاره جویی شدن، پاسخ یافتن، پاسخ داده شدن، آب شدن
حملات: آیندها	
حملة: یورش، تکش، تک، تازش، تاختن، تاخت و تاز، تاخت، آفند	



حمله کردن: آفندیدن (په)، رزمیدن، تازیدن، تاختن،	حیران: مدهوش (په)،
آفند کردن	حیران: گیجیده (په)،
حمله متقابل: پادرزم	حیران: شولیده (په)، هاج و واج، گوشوان، سرگشته،
حمیت: مردانگی، جوانمردی	سرگردان
حمیرا: سرخ فام	حیران شدن: شولیدن (په)، هاژویدن
حنا: یرنا، سرخینه، برناک	حیران شده: شولیده (په)،
حناء: یرنا، سرخینه، برناک	حیرانی: شیفتگی (په)،
حنجره: خشکنای، خشک نای، چاکنای	حیرت: شگفتی
حوا: مَشیانه	حیرت انگیز: شگفت آور، شگفت انگیز
حوادث: رویدادها، پیشامدهای	حیرت آور: شگفت آور، شگفت انگیز
حوادثی: پیشامدهایی	حیرت زده: شگفت زده
حواس: یادها، ویر، گیرایی‌ها، سُهش	حیز: هیز، نامرد، چشم چران
حواس پرت: گیج، کم یاد، کم ویر، پریشان یاد	حیص و بیص: کشاکش
حواشی: کناره‌ها، پیرامون	حیض: دَشتان
حواله: واگذاری، سپرده، چک، برات	حیطه: گستره
حوالی: نژادشناسی، نزدیکی‌های، نزدیکی‌ها، گرداگرد، دور	حیف: دریغ، آخ، افسوس
ویر، پیرامون	حیف شد: تباه شد
حوايج: نیازها، نیازمندی‌ها	حیف شدن: تباه شدن
حوائج: نیازها، نیازمندی‌ها	حیف که: افسوس که
حوزه: گستره، گرداگرد، کوی، زمینه، دامنه، پیرامون، پهنه،	حیلت: نیرنگ، فریب، شیله، دغل
برزن، برخ، بخش	حیله: کیدآوری (وه)، ترفند (په)، نیرنگ‌باز، نیرنگ، مکر،
حوزه علمیه: هیردستان	فسون، فریب، شیله، دغل، تزویر
حوصله: شکیبایی، دل ورس، توان، تاب، بردباری	حیله گر: فریبکار، فریبا
حوض: تالاب، آبگیر	حین: هنگام، میان، زمان
حول: در مورد، پیرامون	حیوان: زیستار، دَد، جانور، جاندار
حول و حوش: دور و بر، پیرامون	حیوان وحشی: دد، جانور درنده
حومه: گرداگرد شهر، برون شهر	حیوانی: دَد وَش، جانوری
حی: زنده	حیوانیت: جانوری
حیا: شرم، آزرَم، آذرَم	
حیات: هستی، زیست، زندگی، زندگانی، جان	
حیاط: میان سرا، سرا، دیواربست، بیرونی	
حیانا: گاهگاه، گاه‌گاهی، شاید، اگر	
حیث: هر کجا، جا، آنجا که	
حیثیت: آبرو، ارزش	







خاطر جمع: آسوده دل
خاطر خواه: شیفته، خواهان
خاطر نشان: یادآوری، یادآوردن، یادآور شدن
خاطر نشان کرد: یادآوری کرد
خاطرات: یادمان‌ها، یادبودها
خاطر خواه: دلباخته
خاطر نشان: یادآوری، یادآور، گوشزد
خاطره: یادنامه، یادمان، یادگار، یادبود، یاد بود
خاطی: لغزشکار، گناه‌مند، گناهکار، بزه کار
خاقان: شاه
خال: فند
خال کوبی: فند کوبی
خالداری: فندین، پرش
خالص: آویژه (آپاک)، ناباور، ناب، سره، زدوده، پالیده، پاک، بی‌آلایش
خالصانه: بی‌آلایش
خالصی: سارایی، سارا
خالق: دادار، پدیدارنده، پدید آورنده، باشاننده، آفریننده، آفرینشگر، آفریدگار
خاله: مادر تای، مَرخا، دایزه
خالو: کاکو، دایی
خالی: ونگ، تهی، تُهی، پوچ
خالی و عریان: تهی و تهک
خام طبع: ناپخته سرشت، خام سر
خان: کیا، سالار، بزرگ
خانقاه: خانگاه
خانم: کدبانو، دوشیزه، بانو
خانه بیلاقی: خانه تابستانی
خاویار: تخم ماهی
خاین: نابکار، دشمنیار، دشمن یار
خائن: کژپیمان (خه)، نامرد، ناراست، نابکار، دشمنیار، دشمن یار
خباثت: ناپدید، ناپاکی، پلیدی، بدنهادی، بدسرشتی
خباز: نانوا

خاتم: نگین، پایانی، انگشتری
خاتمه: فرجام، سرانجام، ته، پایان
خاتمه دادن: پایان دادن، بفرجام رساندن، بپایان بردن
خاتمه ی کلمه: پی چسب
خاتمه یافتن: پایان یافتن، انجامیدن
خاتون: کدبانو، بانو
خادم: پیشیار (په)، نوکر، کارگزار، فرمانبر، چاکر، پیشکار
خارج: بیرون، برون
خارج از: بیرون از، بیرون
خارج از توان: ناتاوست
خارج از کشور: بیرون از کشور
خارج شدن: فابیرون شدن (وه)، فراجستن، فابیرون شدن، در شدن، بیرون شدن
خارج قسمت: بهر
خارج‌جه: بیگانه، برونمرزی، برونمرز
خارجی: فرنگی، بیگانه، بیرونی، برونی، انیرانی
خارق العاده: نوهنجار، فرایندار، شگفت آور، شگفت انگیز، چشمگیر
خازن: انباره
خاص: ویژه، برگزیده، برجسته
خاصره: تهیگاه
خاصه: ویژه
خاصی: ویژه‌ای
خاصیت: ویژگی، سودبخشی
خاضع: نرم رفتار، فروتن، افتاده
خاطر: یاد، ویر، هوش، دل



خدعه: نیرنگ، فریب، ترفند	خبازی: نانوایی
خدمات: کارها، دستیاری	خبث: پلیدی، بدنهادی، بدسرشت
خدمت: نیروورسانی، فرمانبرداری، زاور، دستیاری، تیمار، پیشگاه، پیشکاری، پرستش، به کار رفتن، بندگی	خبر: نوداد، گزارش، رسیده، تازه، پیام، آگهی، آگاهی
خدمت سابقه: دیرینگی	خبر چین: سخن چین، انیشه
خدمت شما: بفرمایید	خبر داشتن: آگاه بودن
خدمت کار: نوکر، کارگزار، زاور، پیشیار، پیشکار، پاکار	خبر دادن: پیام دادن، آگاه کردن
خدمت کردن: کارگزاری، پیشکاری، پرستیدن	خبرگان: کارشناس‌ها، کارآزموده‌ها، زبردست‌ها، آگاهان
خدمتکار: پیشیار (پ)، پیشکار (پ)، پاکار (پ)	خبرگزاری: نوگزاری، پیام گزار، پیام رسان، بنگاه پیام رسانی
خدمت کار: زاور	خبرنگار: نودادنویس، گزارشگر، روزنامه نویس
خدمتکار: پرستار	خبره: ورزیده، کارشناس، کارآزموده، زبردست، آگاه
خذلان: ویران، ناآباد	خبرها: تازه‌ها، پیام‌ها، آگاهی‌ها، آگاهی
خراب: ویرانگر، ویران، نابود، نابسامان، رمبیدن، رمبش	خبری: آگاهی
خراب شدن: گزند دیدن، آسیب دیدن	خبط: لغزش، کژروی، کجروی
خراب کردن: فرو شکاندن، از کار انداختن	خبیث: ناپاک، گجستک، پلید، بدنهاد، بدسرشت
خرابات: نیایشگاه، مهرابه، خورآباد	خبیر: کاردان، کارآزموده، آگاه
خرابکار: ویرانگر	ختم: واپسین، پایانی، پایان دادن، پایان
خرابکاری: ویرانگری	ختم شدن: پایان یافتن، انجام شدن
خرابه: ویرانی، ویرانه، کندمه	ختم کردن: پایان دادن
خرابی: ویژگان، ویرانی	خجالت: شرمندگی، شرمساری، شرم، سرافکندگی، آرم
خراج: دهمند، دهشگر، باژ، باج	خجالت آور: شرم آور
خراط: خراشگر، چوب تراش	خجالت کشیدن: چَکسیدن (پ)، شرمیدن، شرمنده
خرافات: یاهوها	شدن، شرم کردن، شرم داشتن، شرمیدن
خرج: هزینه	خجالت می کشم: شرم دارم
خرج سفر: هزینه راه	خجالت می کشم: شرم دارم
خرجین: نبان، توشه دان، باردان	خجالتی: کمرو، آرمگین
خرطوم: شنگ، بینی پیل	خجل: شرمسار
خرقه: شولا	خجل شدن: شرمیدن
خرقه افکندن: بیخودگشتن	خجول: کمرو، شرمگین، شرمسار، آرمگین
خرقه پوش: سوفی، جولخی	خدا حافظ: درود، خدا نگهدار، بدرود
خروج: بیرونی، بیرون رفتن، بیرون آمدن، بیرون، برونشد، برونش، برونروی، برونرفت	خدا رحمتش کند: خدا بیامرزدهش
خروجی: واشدگاه	خداحافظ: درود، خدانگهدار یا بدرود، خدانگهدار، خدا نگهدار، بدرود
خزانه: گنجینه، گنج	خداحافظی کردن: بدرود گرفتن، بار بستن
خزانه دار: گنجور	خدای واحد: خدای یکتا
	خدشه: خراش، آسیب



خزانه‌دار: گنجور	خطا: نادرستی، نادرست، سهو، چینه، بزه، ایراد، اشتباه
خزانه‌داری: گنج‌وری	خطا کار: بزه‌کار، بزه‌گر
خزف: سفال	خطاب: سخن
خزینه: گزینه، گرمابه، پالاب	خطاط: خوشنویس
خسارات: آسیب‌ها	خطاطی: خوشنویسی
خسارت: زیانکاری، زیان بردن، زیان	خطاکار: گناه‌مند
خسارت دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن	خطر: ناگواری، مرگ آور، گزند، سیج، زیان، ترس، بیم، آسیب
خست: کنسی، چشم تنگی	خطرناک: هراس انگیز، گزندبار، زیانبار، زیان آور، دشوار، ترسناک، بیمناک، آسیب زننده
خسوف: گرفت (ب)، ماه گرفتگی، گرفتن ماه، گرفتگی ماه	خطه: مرز و بوم، کشور، سرزمین
خسیس: گنِس، کنس، زُفت، تنگ چشم	خطی: دستنویس، دست نویس
خشن: سخترو، درشترو، خشمگین، تند خو	خطیب: سخنور، سخنگو، سخنران
خشوع: نرم رفتاری، فروتنی کردن، فروتنی، افتادگی	خطیر: والا، کلان، بزرگ
خشونت: درشتی (پ)، سخت رویی، درشتخویی، درشت رویی، خشمگینی، تندخویی، پرخاشگری، بدرفتاری	خفاش: کورشاپرک
خشیت: فروتنی	خفت: سبکی (ه)،
خصلت: نهاد، منش، سرشت، خیم، خوی، خو	خفا: پنهانی (ه)، نهفته، نهان، پنهان
خصم: ستیزه جو، دشمن، پیکار جو	خفاء: نهفته، نهان، پنهان
خصمانه: دشمنگونه، دشمنانه	خفاش: کورشاپرک، شب‌پره، بیواز
خصوص: ویژه، باره	خفت: سبک‌ساری (ه)، کوتاه‌مایگی، سبکی، زبونی، خواری
خصوصاً: بویژه، به ویژه	خفه: خپه
خصوصاً: به ویژه	خفیف: کوچک، کم، سبک
خصوصی: ویژه‌نام‌ها، ویژگیانی، مردمی	خلا: ونگی، تهیگی، پوچی
خصوصیات: ویژه	خلاء: تهیگی، پوچی
خصوصیت: ویژگی	خلاص: رهایش (ه)، رهایی، رها، آزاد
خصوصیت: ستیز، دشمنی	خلاصه: گزیده، کوتاه‌شده، فشرده، چکیده
خصیصه: ویژگی	خلاصه اینک: بدین سان
خضوع: فروتنی، افتادگی	خلاصه کلام: سخن کوتاه
خط: سَمیره (برهان قاطع) (خط هندسی)، دبیره (آن خطی که برای نوشتار بکار می‌رود)، نوشت، راسته، راستا، دست نوشته، دست نوشت، بند	خلاصی: رهایی
خط آهن: راه آهن	خلاصی یافتن: رستن
خط فاصله: جداگر	خلاف: واروی، وارونه، نایکسان، ناهمگون، ناسازگار، نارو، سرپیچی، زشتی، رویاروی، در برابر، تبه، بزه، بدی
خط کش: پگمال، پگمال	خلافکار: کژکار، تبه‌کار، بزه‌کار
خط مشی: روش، راه و روش، راه	

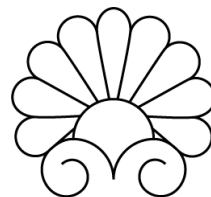


خمار: ناوان، می زده	خلافکاری: تبهکاری
خمر: مستی آور، باده	خلاق: آفریننده، آفرینشگر، آفرینا
خمس: یک پنجم، پنجک، پنج یک	خلاقانه: نوآورانه، آفرینشگرانه
خمود: دلتنگ، پژمرده، افسردگی	خلاقیت: نوآوری، نوآفرینی، آفرینش‌گری
خمیر: ورا، کشا	خلال: هنگام، کمبود، کاستی، درمیان
خمیره: سرشت	خلایق: مردم، توده‌ها، آفریدگان
خنشی: نر ماده، کماسه، گُماسه، خنزک، خَنزک، بی سو، امرد	خلسه: ربودگی
خنشی کردن: بی کنش کردن	خلط: درهم آمیخته، خل، چرک، آمیزه، آمیختگی
خنجر: سرنیزه، دشنه، خونبر	خلع: برکندن، برکناری
خندق: گودال، گندک، کنده، کندک	خلع سلاح: زدا‌فزاری
خنده قهرآلود: زهرخند	خلع کردن: برکنار کردن
خواب غفلت: خواب گمراهی، خواب فراموشی	خلعت: دادشاد، پیشیاره، پیشکش
خواری: زبونی، پستی	خلف: فرزند، جانشین، بازمانه
خواست باطنی: خواست درونی	خلف وعده: ناسازگاری، پیمان شکنی
خواص: ویژگیان (په)، یاران، ویژگی‌ها، ویژگی	خلق: نو آوری، منش، مردمان، مردم، فرخوی، سرشت، رفتار،
خوانین: خانها	خیم، خوی، خو، توده، آورش، آفرینش، آفریده
خوب بودن حال: خوشی، خوش بودن، چاق بودن دماغ،	خلق الساعة: نوپدید
تندرست بودن	خلق الساعة: هنگامی
خوب سیرت: پاکدل، پاک نهاد	خلق شده: آفریده
خوب صورت: زیبا، خوش چهره، خوب‌روی	خلق کردن: ساختن، آفرینش، آفریدن
خود رای: خویشکار، خود رای، برمخیده	خلقت: نهاد، سرشت، آفرینش
خود رای: خود رای، برمخیده	خلل: گشادگی، رخنه
خود مختار: خودگردان، خود توان	خلل ناپذیر: تباهی ناپذیری، آسیب ناپذیری
خودرو کروکی: خودرو روباز	خلوت: نهانی، نهانگاه، تنهایی، پنهانی
خودکفا: خودبسنده	خلوت سرا: شبستان، اندرونی
خودمختار: خودگردان	خلوت نشین: مردم گریز، پرده نشین
خورش قورمه سبزی: سبزه خورش	خلوص: نابیوسان، نابی، سره گی، سرگی، سارا، سادگی
خورش قیمه: ریزه خورش	خلوص نیت: پاکدلی
خوش اخلاق: نیک خوی	خلیج: شاخابه (په)، کنداب، شاخاوه، شاخاب، آبگیر،
خوش اقبال: نیکبخت	آبکند
خوش بیان: شیرین سخن	خلیج فارس: کنداب پارس، شاخاب پارس، شاخاب ایرانی،
خوش ترکیب: خوش ریخت	آبکند پارس
خوش تیپ: منوچهر، خوش چهرمان	خلیفه: جانشین، پادشاه تازی
خوش حساب: خوش پرداخت	خلیق: خوش خوی
خوش خدمتی: چابلوسی	خلیل: یاور، یار، دوست



خوش خط: خوشنویس، خوانا	خوف برداشتن: هراسیدن، ترسیدن، بیم داشتن
خوش خط و خال: دلفریب	خوفناک: هراسناک، سهمناک، ترسناک، بیمناک
خوش خلق: خوشخوی، خوش رفتار، خوش خوی	خوک وحشی: گراز
خوش سلوک: مهربان، خوش رفتار	خوی گرفتن: آموخته شدن
خوش سلیقه: خوش پسند	خیاط: دوزنده، درزی، جامه دوز
خوش سیما: خوشرو، خوبروی	خیاط خانه: دوزندگی
خوش صحبت: خوش سخن	خیال: گمان، پندار، انگارش
خوش صدا: خوش آواز، خوش آوا	خیال انگیز: پنداشت آور، پنداشت انگیز، پندارآور، پندارانگیز
خوش طبع: نیک‌نهاد	خیال کرد: پنداشت
خوش طینت: نیکومنش، نیکو نهاد، نیکو سرشت، خوب سرشت	خیال کردم: گمان کردم، پنداشتم
خوش فکر: نیک اندیش	خیال کردن: گمان کردن، سمردیدن، پنداشتن، انگاشتن
خوش قامت: خوش اندام	خیالی: پنداری، پندارآمیز
خوش قول: خوش پیمان	خیام: چادر دوز، تاژ دوز
خوش قیافه: خوبچهر	خیانت: نامردی، ناسپاسی، ناراستی، دشمنیاری
خوش کلام: سخنور، خوش گفتار	خیانت در امانت: پیمان شکنی
خوش لحن: خوشنوا، خوش آوا	خیانت کردن: دغاکردن
خوش لقا: زیباروی	خیر: نیکوکارانه، نیکوکار، نیکو، نیک، شایسته، خوش، خوب، جوانمرد، پاک، بزرگواری، بخشش
خوش لهجه: خوشگوی	خیر اندیش: نیک خواه
خوش مشرب: نیک رفتار	خیر خواه: نیک خواه
خوش معامله: خوش داد و ستد	خیر رساندن: سود رساندن، دستگیری
خوش منظر: خوش چشم انداز	خیر مقدم: خوش آمد
خوش نظر: خوش نگر	خیرات دادن: بخشش در راه خدا
خوش نغمه: خوش آواز	خیرخواهانه: نیکخواهانه
خوش نقش: خوش نگار	خیرمقدم: خوشامد، خوش آمد
خوش یمن: فرخنده	خیریه: نیکویی، نیکوکاری، نیکوکارانه، رستگاری
خوش اخلاق: ساویز (په)، خوشحال: شادمان، شاد کام، شاد، سرخوش، دلشاد، خورسند، خرسند	خیل: گروه، سپاه، تیره
خوش خلق: ساویز (په)، خوش قامت: خوش رُست	خیلی: فراوان، بسیار، انبوه
خوش نیت: خوش سگال	خیمه: چادر، تاژ
خوشوقت: شاد	خیمه بزرگ: خرگاه، اسپک
خوف: هراس، ترسیدن، ترس، بیم، باک	خیمه شب بازی: تاژ بازی





داوطلبین: داوخواهان
دایر: پایدار، پا برجا، برپا، آباد
دائرة المعارف: دانشنامه
دایره: فروند (𐭥𐭥 fravand)، پَرهون (𐭥𐭥)، گردی، گرد،
 دوردار، دف، داریه، چنبره، چنبر، برهون یا
دایره المعارف: دانشنامه
دایره زن: دریه زن
دایره زنگی: دریه
دایره کش: پرگار
دایره نصف النهار: پَرهون نیمروز
دایم: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان، پاینده،
 پایا
دایم الخمر: می‌خواره
دایما: همیشه، همواره، پیوسته
دایمر: دوپار
دایمی: همیشگی
دایی: کاکو
دائرة المعارف: دانشنامه
دائرة المعارف: دانشنامه
دائم: پدram (𐭥𐭥)، همیشه، همیشگی، همواره، همش،
 جاویدان، پاینده، پایا
دائم الخمر: میدان‌ها، می‌خواره
دائما: همیشه، همواره، پیوسته
دائماً: همیشه
دائمی: پایسته (𐭥𐭥)، همیشگی
دب: خرس
دب اصغر: خرس کوچک
دب اکبر: خرس بزرگ
دباغ: چرمگر، تیماجگر، پوست پیرا
دبدبه: شکوه، بانگ، آوازه
دبه: کیسه، آوند
دپورت: بازگرداندن
دت م: هنگام، گه، گاه، زمان، پاس

دپورت: بازگرداندن
درم: درهم، درم
دماغ: مغزینه
دابل کلیک: دو تلنگر
داخل: میان، درون، تو یا درون، تو، اندرونی، اندرون، اندر
داخل کشور: درون کشور
داخلی: اندرونی (𐭥𐭥)، درونی، خانگی
داد و قال: داد و فریاد، داد و بیداد
داداش: برادر
دادن صیقل: زدایش
داده‌های اصلی: فرداده‌ها
دارالتادیب: زندان، آموزندان، ادبگاه
دارالتجاره: سوداگده
دارالتعلیم: آموزشگاه
دارالفنون: هنرکده، هنرستان
دارالمجانین: دیوانه خانه، تیمارستان
داربی: شهرآورد
داروغه: کلانتر، پاسبان
داروی مسکن: آرامبخش
داشبرد: تبوکه
داعی: نیایشگر، فراخوان، خواهنده
داغ: نشان، سوزان، اندوه
دایومنت: گواهی، دبیزه
دانس: پایکوبی
دانلود: بارگزاری
داوطلب: نامزد، درخواستگر، داوخواه، داو خواه، خواستار



در رابطه با: درباره، در پیوند با	دجله: تیگرا، اروندرود، اروند
در راس: در بالای	دخالت: میانجیگری، دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی
در رأس: در بالا	دخانی: دودزاینده، دودزا
در صورتی: چنانچه، اگر	دخانیات: دودگان، دودزایندگان، دودزاه، دودآورها
در صورتی که: هنگامی که، چنانچه، با آنکه، اگر چنانچه، اگر	دخل: درآمد، در آمد
در ضمن: وایست، وانگهی، همراه با، همچنین، هم هنگام با،	دخول: گام نهادن، درونشد، درون شدن، پانهادن، پانهادگی
درهنگام، افزون برین	درّ: مروارید
در طول: درهنگام، در راستای، در درازنای، در درازنا، در درازا	درآج: پروازکن (و)،
در عوض: در برابر	در ارتباط با: درباره
در عین حال: همسان با آن، همسان آن، در همان سان، به همان سان	در اسرع وقت: هرچه زودتر، هر چه زودتر، بسیار زود، بسیار تند
در غیر این صورت: وگرنه	در انظار عمومی: پیش دیده همگان
در غیر اینصورت: وگرنه	در این ارتباط: در این باره
در غیر اینصورت: وگرنه	در این خصوص: در این باره
در قبال: در برابر، در ازای	در این مورد: در این راستا، در این باره
در قدیم: پیشترها	در آخر: در پایان
در کل: سرتاسر، رویهمرفته	در آن مورد: در آن باره
در مجموع: رویهمرفته	در باب: درباره، در این باره
در محذور: در تنگنا	در ثانی: دوم این که، از سویی
در مشبک: اژکن	در جمع: در کنار
در معیت: همنشین، همراه، به همراه	در حال: رو به
در مقابل: فراروی، در برابر آن، در برابر	در حال انجام کاری بودن: درگیر انجام کاری بودن
در مقایسه با: در سنجش با	در حال توسعه: رو به پیشرفت
در مورد: درباره	در حال حاضر: هم اینک، هم اکنون
در نتیجه: بنابر این، برآیند اینکه، برآیند این که، از این روی	در حال رشد: رو به پیشرفت
در نظر: فردید، درنگر، درنگ	در حالی که: در هنگامی که، با این که، اینک آنکه
در نظر آوردن: درنگریستن، درنگر آوردن	در حالیکه: زمانیکه، در همان هنگام، اینک آنکه
در نظر داشتن: درنگر آوردن، به دیده داشتن	در حد چیزی نبودن: درخور چیری نبودن
در نظر گرفتن: درنگریستن، درنگر آوردن، در نگریستن، در	در حقیقت: راستی‌را، به راستی، براستی، بدرستی
نگر داشتن، به یاد داشتن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن	در حین: در هنگام، در روند
در نهایت: سرانجام، در پایان	در خدمت: در پیشگاه
در هر حال: به هر روی	در خصوص: درباره
در هر صورت: در هر گونه	در دست احداث: در دست ساخت
در واقع: به راستی، براستی، بدرستی	در دست اقدام: در دست انجام
در وجه شما: برای شما	در دست تهیه: در دست ساخت، در دست انجام



دراسرع وقت: در کمترین، با شتاب	درم: درهم، درم
دراصل: از پایه، از بنیاد، از بن	در معرض: دستخوش
درام: اندوهبار، اندوه	در مورد: درباره
درایت: هوش، خرد، بینش، آگاهی	درنا: پرنده
در این صورت: بدینگونه	در نتیجه: سرانجام، برآیند اینکه
در این مورد: در این پیرامون	در نظر داشتن: در یاد داشتن
در آوردن دبه: پیمان	در نظر گرفتن: بشمار آوردن
در بی: شهر آورد	دریاچه ارومیه: اسپوتا
درج: نوشتن، گنجاندن، جای دادن	دریای احمر: دریای سرخ
درجات: زینه‌ها، پایگان	دریای عمان: دریای مکران
درجه: میزان، زینه، رده، دسته، جایگاه، پایه	دز: دژ، چنده
درجه حرارت: دما	دزفول: دژپُل، دزپول
درجه دار: پایه ور، پایه دار	دزیج: چنده گذاری
در جهت مخالف: درسوی وارونه	دزیمتری: چنده سنجی
در حال حاضر: همین دم، هم اکنون	دست آخر: سرانجام، در پایان
در حقیقت: به راستی	دست بر قضا: ناگهان، ناگاه
در خصوص: درباره، پیرامون	دست به عصا: با هشیاری
در دانه: فرموراید	دست به یقه شدن: گلاویز شدن، دست به گریبان شدن
در رابطه: درباره	دست حمایل کردن: دست در گردن انداختن
درس: آموزه، آموزش	دست نخست: نورس، نوبر
درس اول: آموزه نخست	دستجرد: دستگرد
درس خوان: شاگرد	دستخط: دستنوشته
درس خواندن: فراگرفتن، دانش آموختن، آموختن	دستشویی: توالت
درس دادن: آموزش دادن، آموختن	دسته جمعی: گروهی
در ساژ: خرامش	دستور: فرمان
در ساعت: در زمان، در دم	دستور جلسه: دستور نشست
درشکه: گردونه	دستور قتل: دستور کشتن
درشکه چی: گردونه دار	دستور العمل: شیوه نامه، دستور کار، دستور
در صدد: در تلاش	دسر: پیشیاره، پیشاره
در صورتی: چنانچه، اگر	دسکتاپ: میز کار
در صورتی که: چنانچه	دسیسه: ترفند نهانی
در عین حال: بهمان سان	دعا: نیایش، ستایش
در قفا: در پشت، در پس	دعا خواندن: باژ داشتن
درک: یادگیری، گیرایی، دریافت	دعا کردن: نیابیدن، نیایش کردن
درک کردن: دریافتن، دریافتن، پی بردن	دعا می‌کنم: نیایش می‌کنم



دعوا: کشمکش، ستیز، زد و خورد، درگیری، جنگ	دقیق: هوشدارانه، موشکافانه، درست، به درستی، با ژرف نگری، با ریز بینی
دعوا کردن: کتک کاری کردن	
دعوت: فراخوانی، فراخوانی، فراخواندن، فراخوان	دقیق الفکر: باریک‌اندیش (ه)،
دعوت کرد: فراخواند	دقیقه: شمار، دم، دَم
دعوت کردن: فراخواندن	دقیقه شمار: دم شمار، دَم شمار
دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه	دکان: کرپه، فروشگاه، دوکان
دعوت‌نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه	دکاندار: دوکاندار
دعوی: کشمکش	دکتر: پزشک
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)،	دکترین: افراهی، افرا
دغدغه: نگرانی، دلواپس، پریشانی	دکلمه: رو خوانی، به خوانی
دفاتر: دفاتر	دکه: کرپه
دفاع: پشتیبانی، پشتیبان، پدافند، پایداری، پَدافند، ایستادگی	دکور: آرایه (ه)، آرایه، آراستن، آذین
دفاع کردن: پدافندیدن	دکوراتور: آرایه‌گر (ه)، آراگر، آذین‌گر، آذین‌کار
دفتر اسناد رسمی: دفترخانه	دکوراتیو: آرایشی (ه)،
دفتر حساب: دفتر رسیدگی	دکوراسیون: آرایه‌گری (ه)، آرایش (ه)، چیدمان
دفتر خاطرات: دفتر یادمان‌ها، دفتر یادبود	دکوراسیون منزل: خانه آرایه
دفرمه: دگرریخت	دلاک: کیسه کش
دفع: وازدن، رانش، راندن، دور کردن، پس زدن، پداند، پایداری	دلال: میانه، میانجی، داد و ستدگر
دفع الوقت: زمان گذرانی	دلالت: فرمودی، راهنمودی، راهنمایی
دفعتا: یکهو، یکباره، ناگهان، ناگاه	دلالی: میانه‌گری، میانجیگری
دفعه: بار	دلایل: نشانه‌ها، نشانه‌ها، فرندها، شوندها، چرایی‌ها، آوندها، انگیزه‌ها
دفن: گوراندن، در خاک کردن، خاکسپاری	دلچک: لوده، فسوسگر، شوخ، دلغک
دفن کردن: گوراندن، خاکسپاری، به خاک سپردن	دلو: دھوه، آوند آبکشی
دفن و کفن: خاکسپاری	دلیجان: گردونه، گاری
دق: رنج، اندوه	دلیل: نشانه، نشانه، فرنود، فرنایش، شوند، شُوند، شُوند، رهنمون، رهبر، راهنما، چرایی، برهان، آوند، انگیزه
دقت: موشکافی، مو شکافی، مو شکافتن، ژرف بینی، ژرف، ریزبینی، ریز بینی، تیزنگری، تیزبینی، تیز بینی، باریک بینی	دلیل آوری: فرنایش
دقت کامل: پاد نگرش	دم صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد
دقت کردن: هوش گماردن	دماغ: مغزینه، مغز سر
دقیق: باریک (پ)، موشکافانه، موشکاف، مو شکاف، مو به مو، ژرف نگر، ژرف بین، ریزبینانه، ریزبین، درست تیزنگر، درست، تیزنگر، تیزبینانه، تیز بین، باریک بینانه، باریک بین	دمق: دمک، دمغ
	دمکرات: مردمسالار



دمل: کورک، آماسه، آبسه	دور: گرد، دورک
دموکرات: مردمسالار	دور باطل: دور تباه
دموکراتیک: مردمی، مردم سالاری، مردم سالارانه، مردمسالارانه	دور برداشتن: خیز برداشتن
دموکراسی: مردمسالاری، مردم سالاری	دوران: گردیدن، روزگار، چرخیدن
دن ظهورکر: پدیدآمدن	دوره: زمانه، چرخه
دنائت: فرومایگی، پستی، بی‌گوهری	دورویر: گرداگرد
دندان قروچه: دندان کروچه	دوری گزیدن: پرهیزیدن
دندریت: دارینه (ف)،	دوسیه: گواهی، دبیزه
دنیا: گیتی، گردون، کیهان، سپهر، زمین، جهان، اینجهان، این جهان	دوش: آبپاش
دنیای مادی: گیتایی	دوقلو: همزاد، همایند، توامان
دنیایی: گیتایی، جهانی	دول: کشورها، فرماندارها
دنیوی: این جهانی (وه)، گیتبانه، گیتایی، گیتوی	دولت: کابینه
دنیوی و اخروی: آن جهانی و این جهانی	دولتمرد: کارتار
دها: هوشمندی، زیرکی	دولتمردان: کارتاران
دهاء: هوشمندی، زیرکی	دولتمند: توانگر
دهاقین: دهقانها	دولتی: فرمانروایی
دهر: روزگار	دولوکس: خوش سر و رو
دهقان: کشاورز، دهگان	دوما: دوم اینکه
دومین: دومین	دوماً: دوم اینکه
دو کا: پیشکش، ارمغان	دون: ناکس، فرومایه، پست
دوا: دارو	دون صفت: فرومایه، پست
دواب: چهارپایان، چارپایان	دیار: کاشانه‌ها، سرای‌ها، سامان، خانه‌ها
دوات: سیاهی دان، دوده دان، دوداب دان	دیاگرام: نمودن، نمودار
دواخانه: دارو کده، دارو خانه	دیالیز: تراکافت
دوام: ماندگاری، دیرندگی، جاویدان، پاینده، پابرجا	دیانت: خدا پرستی
دوآلیسم: دوگروی	دیتابیس: پایگاه داده‌ها، انبار داده‌ها
دوبعدی: دودورا	دیر: نیایشگاه، آتشگاه
دوبل: دولا، دویخش، دو برابر	دیر مغان: آتشگاه
دوبله: دگرزبانی	دیستوسیا: دشزایی
دوپیس: کت و دامن، دوپاره، دو تکه	دیسک: گرده، گرد، گردک
دوجداره: دولایه، دودیواره، دویپسته	دیسکت: گرده لرزان
دوجین: دو شش	دیسکشن: کالبدشکافی
	دیسپیلین: سامان، آراستگی
	دیکتاتور: خودکامه، خودسر
	دیکتاتورمآبانه: خودکامانه، خودسرانه



دیکته: گونویسی

دیلماج: ترجمان (ترجمان تازی شده ترگمان است که از

پارسی به تازی رفته)، برگرداننده

دیمی: بش

دین: کیش، دین، بدهی، آیین

دینار: دنار

دینامیت: شکافنده

دینامیک: پویایی‌شناسی (ف)، پویا (ف)

دیه: خون‌بها

دیو سیرت: دیو سرشت

دیوار مشترک: دیوار هنباز

دیوان جزا: دیوان کیفر

دیوان عالی کشور: دیوان دادرسی کشور

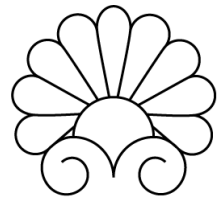
دیوان محاسبات: همارستان

دیوانه مزاج: هلک، لچ، روان پاک، خل

دیوٹ: پڑاوند

دیوریشن: دیرش





ذلت: سرشکستگی، خواری، پستی، بدبختی

ذلیل: زبون، خوار

ذلیل خوار: زبون

ذم: نکوهش، ناسزا، دشنام، بدگویی

ذمه: تاوان، پیمام

ذهن: یاده، یاد، ویر، هوش، اندیشه

ذهنی: ویری

ذهنیت: نگرش، دیدگاه، جهان بینی

ذهنیت گرا: انگارگرا

ذهنیت گرایی: انگارگرایی

ذوات: فرزندان، زاده‌ها

ذواسم: نام‌دار

ذوب: گدازش (vitāzišn)، ویتازش

ذوب آهن: آهن گدازی

ذوب شدن: گداختن (vitāxtan)، آب شدن

ذوب کردن: گداختن (vitāxtan)،

ذو حیاتین: دوزیست

ذوزنقه: کجدار، فروهشته

ذوعقل: باخرد (و)، خردمند

ذوق: هنر، شور، دریافت، خواهش، پسند، پرشور، آرزو

ذوق زدگی: فرخوشی، سرخوشی

ذوق کردن: شادی کردن

ذیصلاح: شایسته، بایسته

ذیقیمت: گران‌بها، بارزش

ذیل: زیر، پایین، پانوش

ذیلا: درزیر، در پایین، پس از این

ذینفع: سودبر

ذات: گوهره (gōharak)، نهاد، گوهره، سرشت، درون،

خیم، جم

ذات الریه: سینه پهلوی

ذاتا: نهادی، گوهری، سرشتی

ذاتی: نفسی، گوهری، درونی، خدادادی

ذاکر: نیایشگر، ستایشگر

ذایقه: چشش، چشایی

ذائقه: چشایی (و)، چشش

ذبح: گلوبری، کشتن، سربریدن

ذبیح: کرپان، سر بریده

ذت: مزه، گوارایی، خوشی، برخورداری

ذخایر: انباشته‌های

ذخیره: پشتوانه، پس انداز، اندوخته، اندوختن، انبار کردن،

انبار

ذخیره کردن: انباردن

ذخیره نهادن: پس دست نهادن (ب)،

ذرت: بلال

ذره: ریزه، خرده

ذره بین: ریزه بین، ریزبین، ریز بین

ذکاوت: هوشیاری، شور، زیرکی، تیزهوشی، باهوشی

ذکر: یادکرد، یادآوری، یاد کردن، یاد آوری، یاد، نیایش،

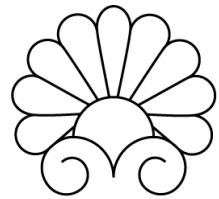
نرینگی، نام بردن، ستایش

ذکر کردن: یادکردن، گفتن، بازگو کردن، آوردن

ذکور: مردها

ذکی: زیرک، تیزهوش، باهوش





رادیولوژیست: پرتوشناس (ف)،

راس: مهتر، سرور، سر، سار، تارک

راست اعتقاد: راست باور

راست قامت: راست بالا

راسخ: پایدار، پای برجا، پابرجا، استوار

راضی: خرسند (ب)، دلخوش، خوشنود، خشنود، بهکام

راغ قوه: چراغ دستی

راغب: گراینده، گرایش، خواهان

رافت: مهربانی

راکب: سوارکار، سوار، راننده

راکد: بی جنب و جوش، ایستاده

راندمان: بهره وری، بازده

راه حل: گره گشایی، گره زدایی، راهکار، راه چاره، راه بیرون

رفت، چاره

راه شوسه: سواره رو

راه عام: شاهراه

راه فرعی: راه روستایی

راه مخفی: راه پنهانی

راهب: هیربد، دیرنشین

راوی: گوینده، گزاره گر، داستان سرا، بازگوینده

رای: رای

رای العین: چشمدید

رای دادن: سافیدن

رایت: درفش، پرچم

رایت کلیک: راست تلنگر، تلنگر راست

رایج: رونده (و)، گسترده، روان، روامند، رواگ، روا، رَوایی

رایحه: بوی (ب)،

رأس: مهتر، تارک

رأی: دیدگاه

رأی اعتماد: رای پذیرش

رأی العین: به چشم دیدن

رأی زن: رایزن

رأی عدم اعتماد: رای ناباوری

رابط: وابسته، میانجی

رابطه: وابستگی، همبستگی، پیوند، بستگی

راپرت: گزارش

راجع: در پیوند

راجع به: درباره، پیرامون

راحت: ساده، آسوده، آسایش، آسان، آرام

راحت الحلقوم: نرمینه

راحت طلب: تن آسا، آسوده جو

راحتی: سادگی، آسایش، آسانی

رادار: رساب، ردیاب

رادیاتور: تابشگر

رادیکال: ریشگی (برای رادیکال در دانش رایشگری)،

ریشه‌ای

رادیو: آواپرا

رادیو اکتیو: پرتوزا (ف)،

رادیو اکتیویته: پرتوزایی (ف)،

رادیو و تلویزیون: سدا و سیما (سدا واژه‌ای پارسی است که

به نادرستی با ص نوشته می‌شود)،

رادیوتراپی: پرتودرمانی (ف)،

رادیوسکوپی: پرتوبینی (ف)،

رادیوگرافی: پرتونگاری (ف)،

رادیولوژی: پرتو شناسی

رادیولوژی: پرتوپزشکی (ف)، پرتوشناسی، پرتو شناسی



رای قضایی: رای داوری	رحم: مهرورزی، مهربانی، زهدان، دلسوزی، بخشایش
رای محکمه: رای دادگاه	رحم کردن: بخشودن، بخشاییدن
رب: دادار، خداوند، خدا، پروردگار	رحمت: گذشت، بخشش، بخشایش، آمرزش
رب العالمین: خداوند دو جهان	رحمت کردن: بخشودن، آمرزیدن
رب النوع: دادار، خداوند	رحیم: مهربان، بخشنده
ربا: سود پول، سود، بهره، افزونه	رخصت: پروانه، بارداد، آزاد کردن
رباب: رواه	رخنه: رهیافت
رباخوار: بهره گیر، بهره خوار، افزونه گیر، افزونه خوار	رخوت: نرمی، کرخی، سستی
رباط: کاروانسرا، زردپی، خانگاه	رد: نپذیرفتن، باز گرداندن
رباعیات: چهارتایی، چهار پاره	رد شدن: گذشتن، گذر کردن
ربانی: خدایی، ایزدی	رد کردن: واژدن، نپذیرفتن
ربح: سود، بهره، بازده	رد و بدل: دادوستد، بده و بستان
ربح قانونی: بهره آسایی	ردا: بالا پوش
ربح مرکب: بهره آمیزه	رداء: بالا پوش
ربط: وابستگی، دنباله، پیوند، پیوسته، پیوستگی، بستگی	ردیف: رده، رج، پشت سرهم
ربط داشتن: دنبال کردن، پیوند داشتن، پیوستن	ردالت: ناکسی، فرومایگی، بدگوهری
ربط دهنده: پیوندا	ردل: ناکس، فرو مایه، بدگوهر
ربطی: پیوندی، پیوستگی	رز: گل سرخ
ربع: یک چهارم، چهارم، چارک، چارک، چارک	رزانت: گرانبایگی، گرانباری، فرزانیگی
رپورتاژ: گزاره، گزارش	رزرو: اندوخته
رتبه: رسته، رده، دهندا، تراز، پایه، پایک	رزق: روزی، خوردنی، خوراکی
رتق: بستن	رژیم: پرهیزانه (رژیم)، هنجار، سازگان، روش، برنامه
رتق و فتق: سر وسامان دادن، رسیدگی، بازبینی	رژیم غذایی: دستور خوراک، پرهیزانه
رثا: گریه کردن	رسالات: ماتیکان‌ها
رثاء: گریه کردن	رسالت: فرستادگی، پیام‌بری
رجا: آرمان، آرزو، امیدواری، امید	رساله: نوشته، نوشتار، نامک، ماتیکان
رجاء: آرمان، آرزو، امیدواری، امید	رستم صولت: پهلوان پنبه
رجال: مردان، رهبران، بزرگان	رسم: نهاد (رسم)، هنجار، روش، آیین، آسا
رجحان: مهتری، مهان، فزونی، برتری	رسم الخط: نویسش، شیوه نگارش، دبیره نویسی، دبیره
رجعت: بازگشت	خوش نویس، خوش، آیین نگارش
رجل: مرد	رسم کردن: پنگاشتن
رجوع: بازگشت	رسمای: پایه‌ای، بنیادی، آیینی
رحل: مردن، درگذشتن	رسمی: هنجارین، ناخودمانی، سازمانی، داتی، پیمانی، آیینی
رحلت: مرگ، مردن، کوچ	آیین‌نامه‌ای، آیین‌مند، آسایی
رحلت کردن: جان فرو بستن	



رنا: زیبا، خوش اندام	رسن: ریسمان، ریجه، پال، بند
رنا: زیبا، خوش اندام	رسوب: لرد، لای، درد، ته نشینی، ته نشین، ته نشست
رعیت: کشاورز، شهروند، دهنود، دهوند، بازیار	رسوبی: ته نشسته
رغبت: گرایش، خواهش، خواسته، خواستن، خواستاری	رسوخ: رخنه
رغبت نمودن: گراییدن (په)،	رسوخ کردن: سوراخ کردن، رخنه کردن
رغم: وارون، برابر	رسول: فرستاده (په)، پیغمبر، پیام بر، پیام آور
رغیب: دوستار، خواهنده، خواهان	رسوم: هنجارها، روش‌ها، آیین‌ها، آساها
رفاقت: یاری، همدلی، دوستی	رشادت: دلیری، دلاوری، جوانمردی، پهلوانی، پردلی
رفاه: فراخ زیستی، بهزیستی، آسودگی، آسایش	رشته حقوق: رشته دادوری
رفراندم: همه‌پرسی، همپرسی	رشد: گوالش، رویش، رُست
رفراندوم: همه‌پرسی	رشد کردن: گوالیدن (په)، روییدن، رُستن، بالیدن
رفع: زدایش، برگرفتن، برداشتن	رشوه: لاج، پاره خواری، باج
رفع ابهام: زدایش، پیچیدگی، از میان بردن	رشوه‌گیری: پاره‌ستانی (په) (pārak stānīh)،
رفع اتهام: چفته زدایی	رشید: یل، دلیر، دلاور
رفع اشتباه: لغز زدایی	رصد: نگرش، رسد، رَسَد، چشم دوختن، پایش
رفع تکلیف: انجام سرسری	رصد کردن: پاییدن
رفع کردن: زدودن، برکشیدن	رصدخانه: دیدگاه
رفع مزاحمت: زدایش زبان رسانی	رضا: خوشدل، خشنود، خرسندی، خرسند
رفع مشکل: گره‌گشایی، چاره‌گشایی، چاره‌جویی	رضایت: خوشنودی، خشنودی
رفع و رجوع کردن: سر و سامان دادن	رضایت بخش: خوشنودکننده، خشنودبخش
رفعت: فَر (په)، والایی، شکوه، بزرگی، بزرگواری،	رضوان: گلستان، بهشت، باغ
افراشتگی	رطل: پیاله
رفقا: یاران، دوستان	رطوبت: نمناکی، نما، نم، خیس
رفلکس: بازتاب (ف)، بازتاب	رطوبت دارد: نم دارد
رفوزه: وازده، واخورده، رد شده	رطیل: چرزَنخت
رفوگری: درزگیری، پاره دوزی	رعایت: نگهداشتن، نگهداری، سرپرستی، پیش‌روگیری،
رفیع: والا، بلند پایه، بلند بالا، بلند، برجسته، بالا بلند،	پایش، پاس، بازبینی
افراشته	رعایت کردن: پاییدن، پاس داشتن
رفیق: یار، همراه، همدل، دوست، آشنا	رعب: هراس، دلهره، ترس، بیم، باک
رفیقان: دوستان	رعب و وحشت: ترس و هراس
رقابت: همچشمی، هم‌آوردی، هم‌آوردی، نگهبانی، مبارزه،	رعد: تندر، تندر، آذرخش
چشم و همچشمی	رعد و برق: تندر و آذرخش، تندر، آذرخش
رقابت ورزشی: پیکار ورزشی	رعشه: لرزه، لرزه، لرزش

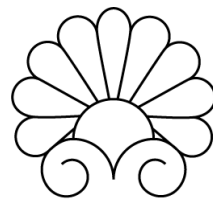


رواق: ستاوند (𐭥𐭥𐭥)، مهتابی، سایبان	رقاص: رامشگر، دست افشان، پایکوب
روال: روش	رقاصه: دست افشان، پایکوب
روایت: گفتار، گزاره، رویدادگویی، داستان، بازگفت، باز گفتن	رقت: نرمی، نازکی، نازک دلی، مهربانی، باریکی
روایت کردن: گزاردن	رقت انگیز: سوز آور، درد آور
روایتگر: بازگوینده، بازگو	رقص: وشت، وشت، فرّخه، رامشگری، رامش، دست افشانی، جنبیدن، پایکوبی
روب دشامبر: پوشاک خانه	رقصیدن: وشتیدن، دست افشانی کردن، دست افشاندن، دست، پایکوبی کردن، پای کوبیدن
روح: فروهر، فروهر، فروهر، روان، جان	رقم: شماره، شمار
روح انگیز: روانبخش	رقیب: هم‌رزم، هم‌چشم، هم‌آورد، همانند، هم آورد، نگهبان، پاسبان
روحانی: وحشی، مینوی، مُغ‌مرد، کاتوزی، دین‌یار، آیین یار، ایرمان	رقیق: کم مایه، شل، آبناک، آبگونه، آبکی
روحانیت: دینبران	رقیق القلب: نرم دل، نازک دل، دل نازک
روحانیون: مُغ‌مردان، آیین مداران	رکن: ستون، ریشه، پایه، بنیاد، بن
روحپور: شادی بخش، جانفزا	رکود: درج‌ازدن، بازایستایی، ایستا
روحي: مینوی، روانی	رکورد: نوشتن، نگاشت، نگارش، فرانجام، برترین
روحیه: خوی	رکورد را شکستن: مرز را شکستن، را مرزشکنی کردن
روز ازل: ناآغازروز، روز دیرین	رکوردشکنی: مرزشکنی
روز بخیر: روزخوش، روز خوش	رکوع: سرفروود آوردن
روز به خیر: روز خوش	رکیک: ناپسند، فرومایه، زشت، دشواژه، پست، بد
روز تولد: زادروز	رمال: مهره انداز، کف بین، فال بین
روزیخیر: روز خوش	رمان: داستان، افسانه
روزمِ‌گی: روزانگی	رمز: نهفته، سرپسته، راز
روزمِ‌ه: روزانه	رمق: نیرو، رمک، توان و تاب
روزمِ‌گی: روزانگی	رمل: شن، ریگ
روزمِ‌ه: همه روزه، هرروزه، هرروز، روزانه	رنجیده خاطر: دلگیری، آزرده دل
روشن ضمیر: روشن دل، خردمند	رنسانس: نوزایی، نواختن
روشن فکر: روشن بین، آگاه	ره مناظ: گفتگو، گفت
روشن گری: فرانمون	رهن: گروی، گرودادن، گرو
روشن‌فکر: فراخ‌منش (𐭥𐭥𐭥 fraxv mēnišn)،	روا: رواگ
رونده: سیاره	روابط: پیوندها
رونق: روایی (𐭥𐭥𐭥)، نیکویی، رواگ	روابط: بستگی‌ها
رونق داشتن: پیشرفت داشتن	روابط‌ها بستگی: پیوندها
رونق و طراوت: آب و رنگ	رواج: روایی (𐭥𐭥𐭥 rōwākīh)، روایی (𐭥𐭥𐭥)، همه‌گیری، همه‌گیر، گسترده، روایی، رواگ، روا
روپال: شاهوار (𐭥𐭥𐭥 šāhvār)،	



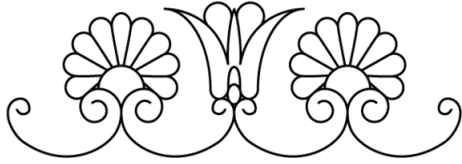
رویت: دیدن، دید	رئیس شهربانی: شهربان
رؤس مطالب: سرنوشتارها	رئیس یا مسئول: سرپرست
رؤوس مطالب: سرنوشتارها	رئوس مطالب: سرنوشتارها
رؤیت: دیدن، دید	رئوف: مهرورز، مهربان، دلسوز
ری استارت: بازآغازی	رئیس: مهان، کارفرما، فرنشین، سرور، سرکرده، سرپرست، سالار، خواجه
ریا: دورویی، چشم دید، چشم بینی	رئیس الوزرا: نخست وزیر (وزیر یک واژه پارسی است که از vicir در زبان پهلوی و پارسی میانه گرفته شده که آنهم از vichira در پارسی باستان گرفته شده. وزیر از پارسی به عربی رفته است)،
ریاحین: وُجَنک‌ها، شاداسپَرَم‌ها	رئیس جمهور: فرمان
ریاست: سرپرستی	رئیس خانواده: سرپرست خانواده
ریاضت: ورزیدن، سختی کشی، رنج کشیدن	رئیس شهربانی: شهربان
ریاضی: رایگری، رایشگری، رایش، انگارش	رئیس یا مسئول: سرپرست
ریاضیات: رایشگری	
ریاضیدان: رایشمند، رایشگر	
ریاکار: دوسخن، دورو، دو چهره	
ریب و ریا: فریب و دستان، ترفند	
ریتم: وزن، هنجار، آهنگ	
ریتیمیک: آهنگین	
ریجکشن: واژنش	
ریست: بازنشانی، بازنشاندن	
ریشه اساسی: ریشه بنیادین	
ریگورژیتاسیون: ترشا	
ریلکس: آسوده	
ریلیشن: پیوند، بستگی، بر بستگی	
ریلیشنشیپ: پیوند، بستگی، بر بستگی	
ریموت: دورادور، از دور	
رینگ: آوردگاه	
ریه: شُش	
ریوی: ششی	
	رئیس: مهان، کارفرما، فرنشین، سرپرست، سالار
	رئیس الوزرا: نخست وزیر (وزیر یک واژه پارسی است که از vicir در زبان پهلوی و پارسی میانه گرفته شده که آنهم از vichira در پارسی باستان گرفته شده. وزیر از پارسی به عربی رفته است)،
	رئیس پلیس: فرپاسبان
	رئیس جمهور: فرمان
	رئیس خانواده: سرپرست خانواده





زجر: شکنجه، رنج، درد، آزارش، آزار
زجرکشیدن: شکنجه کشیدن، سختی کشیدن، سختی
 دیدن، رنج کشیدن، رنج
زحل: کیوان
زحمت: فشار، سختی، رنجه، رنجش، رنج، دشواری، دردسر
زحمت دادن: رنج، آزار دادن، افسردن
زحمت کش: کارگر، رنجکش، رنجبر
زحمت کشیدن: کوشیدن، رنجه کردن، رنجه فرمودن، رنج
 بردن
زخم: زهم، دوشند
زده غارت: تاراجیده
زراعت: کشاورزی، برزگری
زرافه: شترگاو پلنگ
زرع: کشتن، کشتکاری، کشت، کشاورزی، برزگری،
 بذرافشانی
زرق: زرگ، روشن، رخشنده، دو سخنی، تابان
زرق و برق: زر و زیور
زرنیخ: زرنیک
زوررق: زبرگه، زبرگ، زرک
زرین قلم: زرین خامه، خوشنویس
زعامت: رهبری، پیشوایی
زعفران: کرکم، سپران، زفران
زعم: گمان، پندار، باور، انگار
زفاف: شب زناشویی، بی‌شرمی، بی‌آزمی
زکات: هشت یک
زکام: سرماخوردگی، چاییدن، چایش
زل: نگاه ایستا، خیره
زالال: گواراب، گوارا، خوشگوار، خوش، پاک، آب گوارا
زلت: لغزش، گناه، کاستکاری
زلزله: زمین لرزه، بومهن
زمام: لگام، رهبری، دهنه، پیشوایی
زمرد: اوزمبورت
زمزمه: سخن زیرلب، ترنم
زمین بایر: زمین کشت نشده، آکشت
زمین زراعتی: زمین کشاورزی

زاپاس: ینگه، یدکی
زاج: زاگ، زاغ، رنگ بلور
زارع: کشتکار، کشاورز، کدیور، برزگر
زاهد: پرهیزکار، پارسا
زاویه: گونیا، گوشه، گوش، کنج، سوک
زاویه حاده: گوشه تند
زاویه منفرجه: گوشه باز
زاویه نشین: گوشه نشین
زاید: افزون، بیش از اندازه
زاید الوصف: چشمگیر
زایدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زایدالوصف: چشمگیر
زایر: گردشگر
زایل: ستردن، زدودن، زدایش
زائدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زائده: برجستگی
زائر: گردشگر
زائل: ستردن، زدودن، زدایش
زباله: خاکروبه، خاکروب، خاشه، خاشاک، خار، چیز پست و
 بی‌ارزش، آشغال
زبان خارجه: زبان بیگانه
زبان خارجی: زبان بیگانه
زبان محاوره ای: زبان گفتاری
زبده: پسندیده، برگزیده، برجسته
زبون: ناتوان، خوار، بیچاره
زپرتی: بدردنخور، الکی



زَنّاَر: کشتی، کستی

زَنبَق: سوسن، زنبک

زَنبور: ویز، ویز، کلّیز، کلّیز، پَرمر، پَرمر

زَنبورعسل: کبت، کبت

زَنجان: زنگان

زَنجیل: زنجیل، زنجیل

زندیّه: زندیان

زهد: پرهیزکاری، پارسایی

زهره: ناهید، آناهیتا

زوار: دیدارگران، دیدارگر، پابوسگر

زوال: ویرانی، نیستی، نابودی، فروپاشی

زوال پذیر: ناپایدار، نابودشدنی

زوال ناپذیر: جاویدان، پایدار

زوبین: ژوپین

زوج: همسر، مرد، جفت

زوج و فرد: جفت و تاق

زوجه: همسر، زن، جفت

زودھضم: گواران (پ)،

زیاد: فزایسته (پ)، وشناد، گسترده، فزون، فراوان، سرشار،

بسیار، انبوه، افزون، افزوده

زیادکردن: افزودن، افزایشیدن

زیاده: فزایسته (پ)،

زیادی: فراوانی، بیشی

زیارت: دیدار

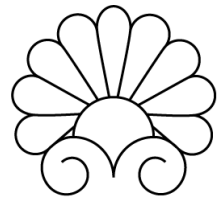
زیب: پرمون، آرایش

زیراکس: روگرفت

زینت: زیور، آرایه، آراستن، آذین

زینت دادن: افرندیدن (پ)، زیبیدن، آراستن

زیور: آرایه، آرایش



ژاندارم: پاسدار، پاتاژ

ژانر: گونه

ژتون: تنوک، پولک

ژست: کرشم، ریخت

ژلاتین: دیرزندک

ژله: یخنی، لرزانک

ژن: گز

ژنراتور: اپوبراک

ژنرال: سردار، تیمسار

ژنی: زیرک، ازدا

ژورنال: روزنامه

ژوری: داور

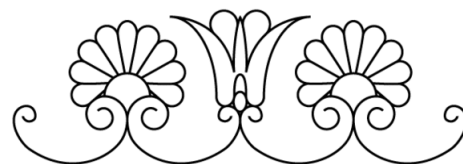
ژیمناستیک: ورزشیک، ورزشی

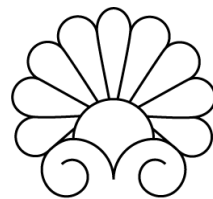
ژئوفیزیک: زام گتیک

ژئولوژی: زمین شناسی

ژئولوگ: زمین شناس

ژئومتری: هندچک





س

سادیسیم: دیگرآزاری، آزارگرایی

سادیك: آزارگرا

سارق: راهزن، دزد

سارقان: دزدان

سازمان تربیت بدنی: سازمان ورزش

ساطع: فروغ، رخشا، درخشان، تابان

ساطع کردن: برافشاندن، افشاندن

ساطور: فرتیغ

ساعت: گاهشمار، گاهسنج، گاه نما، سایه، تسوک، تسو

ساعت آفتابی: آفتاب‌نما

ساعت تنفس: دم آسودگی

ساعت خورشیدی: آفتاب‌نما

ساعد: پیشدست، آرش

ساعی: کوشان (په)، کوشنده، کوشا

ساق: شاخ، ساگ

ساق پا: پتیشان

ساقدوش: همدوش، ساگدوش

ساقط: واژگون، سرنگون

ساقط کردن: سرنگون کردن، برکنار کردن، برکنار کردن

ساقه: شاخه، ساگه

ساقی: ساغرانداز، چمانی، پیاله گردان، آبرسان، آب ده

ساقی نامه: چمانی نامه

ساک: کیسه، کوله پستی، دستکول، توبره

ساکت: خاموش، آرام

ساکت شدن: زبان بستن (په)،

ساکت کردن: آرام کردن

ساکن: آرمیده (وه)، بی جنبش، باشنده، آرمیده، آرام،

ایستاده

ساکن بودن: آرمیدن

ساکنان: باشندگان

ساکنین: ماهمانان، ماندگاران

سال جاری: امسال

سال شمسی: سال خورشیدی

سحر: جادو، افسون

سحرآمیز: فریبنده

سر: نهان، راز، پوشیده، پنهان

سری: زنجیره، رشته

سقط: انداختن

سلم: سازش، آشتی

سمت: رده، جاه، پایه، پایگاه

سابع: آشناکن (وه)،

سابق: گذشته، پیشین، پیش

سابق الايام: روزگار گذشته، روزگار پیشین، درگذشته‌ها

سابق الذكر: پیش گفته

سابقا: پیشترها، پیشتر، پیش از این

سابقاً: پیشترها

سابقه: پیشینه

سابقه خدمت: دیرینگی، پیشینه دیوانی

سابقه دار: پیشینه دار

ساپورت: پشتیبانی

ساجمه: گلوله، سربک

ساحت: پیشگاه، آستانه

ساحر: افسونگر (په)، فسونکار، جادوگر، افسونگره

ساحره: فسونکار، جادوگر، افسونگر

ساحری: جادوگری، افسونگری

ساحل: کناره یا کنار، کناره، کنار، کرانه، کران، دریابار

ساحلی: کناره‌ای، کرانی

ساده لوح: ساده نگر، ساده دل، ساده اندیش، زودباور، خوش

باور



ستلایت: ماهواره	سال قمری: ماهشیدی، سال ماهشیدی
ستنتاج: بهره وری، بدست آوردن	سال کیبسه: بهیزکی، بهیزکی
ستون فقرات: تیره پشت	سالاد: سبزیانه
سجاده: جانماز	سالم: تندرست
سجاف: درز جامه	سالن: نمایشگاه، سرسرا، راهرو، تالار
سجده: نِگونی، فروتن	سامع: شنونده، شنوا
سجده گاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه	سامعه: شنوایی (ه)
سجع پردازی: هماهنگ‌آوری	سانتی: سَدُم
سجل: نام و نشان، زینهارنامه	سانحه: رخداد، پیش آمد
سجل احوال: شناسنامه	ساندویچ: دست پیچ
سحاب: میغ (ب)، ابر (ب)	ساوانا: گرم‌دشت
سحر: جادو (ب)، افسون (ب)، سپیده دم، پگاه، بامداد، افسونگری	سایت: ایستگاه (ف)، درگاه، جای‌گاه، تارنما، آستانه
سحر خیز: پگاه خیز	سایت اینترنتی: تارنما
سحر آفرین: فسون آفرین	سایر: رونده، روان، دیگر
سحر آمیز: فریبنده	سایرین: دیگران
سحرگاه: سپیده دم	سایل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده
سحری: ناشتایی، ناشتا، چاشت بامدادی، چاشت	سائل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده
سखाوت: رادی، دست و دل بازی، بخشش	سبابه: انگشت میانی
سखाوتمند: رادمند، دست و دل باز، بخشنده	سبب: مایه، شوند، شَوَند، دست آویز، انگیزه
سخره: کار بیمزد، فسوسگر، بیگار	سبحان: پاکیزه، پاک
سخره گیر: بیگارگیر	سبزیجات: سبزی‌ها
سخن متعادل: سخن وارسته	سبع: دد
سخنی: جوانمرد (ب)، فراخ دست، رادمرد، راد، دست و دل	سبقت: گذشتن، پیشی‌گرفتن، پیشی گرفتن، پیشی
باز، جوانمرد، بخشنده	سبقت گرفت: پیشی گرفت
سخیف: سبک، بی‌ارزش	سبک: سایاک (سیاق تازی شده سایاک است که از پارسی به تازی رفته)، شیوه، روند، روش، روال
سد: بند، آبگیر، آب بند، آب بست	سبک عقل: کم خرد
سد جوع: گرسنگی زدایی، سیرشدن	سبک هنری: سایاک هنری
سدر: درخت کُنار	سبوعانه: ددمنشانه
سر: نهان، رمز، راز، پوشیده، پنهان	سپور: رفتگر، جاروکش
سر و وضع: سر و ریخت	ستاره ثابت: اختری
سراجی: چرمسازی	ستاره سحری: روجا
	ستاره نااثبت: نااختری
	سترون: نازا، سترون



سراق: پیش	سریع الهضم: زودگوارش، تندگوارش
سرای عقبی: سرای سپند، سرای پاداش، بهشت برین	سریع حرکت: زودرو (پ)،
سرایت: واگیری، همه‌گیری	سریع السیر: تندرو
سرپ: منگنه، فشار	سریعتر: تیزتر، تندتر، پرشتابتر
سرجوخه: سرگروه	سزارین: رستم زایی
سرچ: جستجو، جست و جو	سس: مزایه
سرحد: مرز، کرانه	سطبر: هنگفت
سرحدات: مرزها	سطح: نما، رویه پایه، رویه، روی، روبنا، رو، تراز، بیرون، بالای
سرزمین آبا و اجدادی: نیابوم، سرزمین نیاکانی	سطح محدب: کوژ
سرشت: نهاد	سطح مستوی: هامن، هامن
سرطان: خرچنگ، چنگار، چنگار	سطح مقعر: رویه گرد، رویه کاو
سرعت: هنگار، شتاب، چالاکي، بادپایی	سطحی: سرسری، رویه‌ای، رویه نگر، روبنایی، پوسته‌ای
سرعت اولیه: شتاب آغازین، شتاب آغازین	سطحی بودن: بیمایه بودن
سرفصل: جستار	سطر: رده (پ)، رسته، رده، رج، رَج
سرفت: ربودن، ربایش، دستبرد، دزدی	سطل: ستل، دولک، دلو
سرفلی: سرپست، پیش بها	سعادت: ارمگان (پ)، نیک بخت شدن، کامیابی،
سرماي شدید: سجام، زمهریر	خوشبختی، خرسندی، بهروزی
سرمد: همیشگی، جاوید	سعادت‌مند: خوشبخت
سرمشق: نمونه	سعایت: سخن چینی، بدگویی کردن
سرمقاله: سرنوشتار	سعد: ارمگان (پ)، خجسته
سرمنزل مقصود: خواستگاه، آرمان	سعی: کوشش، دویدن، پویدن، پویش، پشتکار
سرور: میزبان، شادی، شادمانی، سرخوشی	سعی کردن: کوشیدن
سروصورت دادن: سامان دادن، پیراستن، آراستن	سفارت: نمایندگی، فرستادگی
سروقت: به هنگام	سفارش: سپارش
سرویس: یاری، دستیاری	سفارشات: سفارش‌ها
سرویس دهی: یاری، دستیاری، توانبخشی	سفاک: سنگدل، ددمنش، خونریز
سری: نهانی، سرپوشیده، سرپسته، زنجیره، رشته، رازآلود	سفر: نورد، گشت و گذار، گشت، گردشگری، گردش، گذر،
سریال: زنجیره، دنباله	گذار، رهنوردی، رهسپاری
سریر: اورنگ	سفر کردن: رهسپارشدن، راهی شدن
سریع: فرز، شتابنده، شتابدار، شتابان، چالاک، چابک، تند،	سفسطه: نارواپردازی، سخن‌گردانی
پرشتاب	سفلی: زیرین (پ)، زیرین
سریع الانتقال: زودگیر، تیزهوش	سفلیس: آتشک
سریع السیر: کم ایستگاه، تیزرو، تیزتک، تندرو، بدون	
ایستگاه، بادپا	
سریع العمل: چالاک، تند کار	



سکوت: دم فروبندی، خاموشی، خاموش، آرام	سفید: سپید
سکوت کردن: زبان بستن (ب)	سفیدرود: سپیدرود
سکولار: گیتی‌گرا	سفیر: نماینده، فرستاده
سکولاریسم: بی‌دین‌گرایی	سفیر کبیر: سرنماینده
سکون: بی‌جنبشی، آرامیدن، آرامش	سفینه: ناو، کشتی
سکونت: خانه گرفتن، جای گرفتن	سفینه فضایی: کشتی هوایی، سپهر پیما، آسمان نورد، آسمان پیما
سل ریوی: ششمار	سفیه: سبک‌خرد (ه)، نادان، کم‌دان، کم‌خرد، سبک‌مغز، سبکسر، خل، بیخرد
سلاح: زینافزار، رزم افزار، جنگافزار، جنگ افزار	سقا: آبکش، آب دهنده
سلاح جنگی: رزم افزار، جنگ ابزار	سقا خانه: آبدارخانه
سلاحهای: جنگ افزارهای	سقاء: آبکش، آب دهنده
سلاح: پوست کن	سقاء خانه: آبدارخانه
سلاح خانه: کشتارگاه	سقر: ژد، ژد
سلاطین: پادشاهان	سقط: بنیم، انداختن
سلام: نیک فرجام، نیک روز، درود، با درود	سقط جنین: بچه اندازی، بنیم
سلام علیکم: درود بر شما	سقط فروش: خرده فروش
سلام کردن: درود گفتن	سقف: پوشش روی بام، پوشش، بام، آسمانه
سلامت: شاداب، درستی، تندرستی، تندرست، بهبودی	سقلمه: مشتم
سلامت باشید: زنده باشید، پاینده باشید	سقم: نادرستی، بیماری
سلامتی: تندرستی، بهزیستی	سقوط: فروشدن (پ)، زیریدن (ه)، واژگونی، سرنگونی، به زمین خوردن، به زمین خورد، افتادن، افت
سلانه: آهسته، آرام آرام	سکه: استیر (stēr پ)
سلب: کندن، ربوده، از میان بردن	سکان: فرمان
سلب مسئولیت: شانه خالی کردن	سکته: دم ایستاد، درنگ، بازمان
سلحشور: گرد، دلاور، جنگجو	سکته قلبی: گشمان گش
سلسبیل: گوارا، خوشگوار، آب روان	سکته مغزی: مغزمان
سلسله: زنجیره، رشته، دودمان، خاندان	سکس: آمیزش
سلسله اشکانی: دودمان اشکانی	سکنجبین: سکنجبین
سلسله جبال: رشته کوهها	سکنه: باشندگان
سلسله مراتب: رده بندی، پایگانی	سکنی: خانه
سلسه: دودمان	سکه: مارِه
سلسه مراتب: پایگان	سکو: ستاوند
سلطان: شهریار، پادشاه	
سلطنت: شهریاری، پادشاهی	
سلطه: فرمانروایی، چیرگی، پادشاهی	
سلف: نیاک، نیا، پیشینیان	
سلم: سازش، آشتی	



سلمان: روزبه	سمعی بصری: دیداری شنیداری
سلمانی: پیرایشگر، آرایشگر	سمعی و بصری: شنیداری و دیداری، دیداری شنیداری
سلوک: کردار، شیوه، روش، رفتار	سمی: زهری، زهرآلود، زهرآگین، زهرآبه
سلول: یاخته (فصل زیست شناسی)، اتاقک	سمیع: شنوا (و)،
سلیس: شیوا، روان، رسا، خوب	سمینار: همایش (ف)، هم‌اندیشی (ف)، همکاوی
سلیطه: زن بد زبان، زبان دراز	سمیوتیکس: نشانه شناسی
سلیقه: پسنده، پسند	سمیولوژی: نشانه شناسی
سلیم: سرسپرده، درست	سن: کهن روزی، سال، زیشمار، زاد، دیرهنزدگی
سلیم القلب: پاکدل	سن بلوغ: برنایی
سلیم النفس: نیک سرشت، پاک نهاد	سن داشتن: سال داشتن، زیستن، زندگی کردن
سلیمان: کورش	سنان: نیزه، سرنیزه
سم: شرنگ، زهر	سنت: نهاد، شیوه، روش، آیین، ایستار
سماجت: یکدندگی، پافشاری	سنجاغ: گیره، سگک، چفت
سماغ: شنیدن، شنودن، سرود	سنخیت: همنمایی
سماق: سماک، سماغ	سند: گواهی، گواه، دستک، دبیره، تزده، بنچک، بنچاک
سماوات: آسمان‌ها	سنگ چخماق: سنگ آتش زنه
سماور: خودجوش (ناظم الاطبا)، جوش آور	سنگ مئانه: سنگ آبدان
سماوی: سپهری (و)،	سنگ محک: زرسنجه
سمبل: نماد	سنه: سال
سمبلیک: نماردن، نمادین، نمادی	سنوات: سال‌ها
سمبول: نماد	سه ضربدر چهار: سه در چهار
سمبولیک: نمادین، نمادی	سهام: دانگ‌ها، دانگ، بهره، بهر، بخش‌ها، انبازها
سمپاتی: همدردی، هماهنگی، گیرا	سهام گذار: دانگذار، دانگ گذار
سمپوزیوم: هم‌نشست (ف)،	سهل: ساده، آسان، اسوده
سمت: ور، گاس، سوی، سو، رده، راسته، راستا، جاه، پایه، پایگاه	سهل العبور: خوب، آسان رو، آسان
سمت چپ: سوی چپ	سهل العلاج: درمان پذیر، چاره پذیر
سمت راست: سوی راست	سهل الوصول: آسانیاب، آسان یاب، آسان رس
سمت فوقانی: برسو	سهل کردن: آسانیدن
سمج: گرانجان	سهل و ممتنع: ساده و دشوار
سمع: گوش، شنیدن، شنوایی، شنوای	سهم: دانگ، بهره، بهر، بخش
سمعک: گوشینه، گوشک، گوشانه، گوش افزار	سهمیّه: بهره
سمعی: شنیداری	سهو: فراموش کردن
	سهوا: ندانسته
	سهواً: ندانسته، ناخواسته



سوپ: با، آش	سهوا: نر
سوپر استار: ابرستاره (ف)،	سهولت: سادگی، آسانی
سوپر استار: ابرستاره (ف)،	سهیم: هم سود، انباز
سوتین: پستان بند	سو: زشتی، بدی، اندوه
سود خالص: سود ویژه	سو استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژ بهرگی، بد بکارگیری
سودازده: درهم، آشفته	سو تعبیر: بد گیری، بد دریایی
سورتمه: گردونه برف	سو تفاهم: بد شناسی
سورچی: میزبان، مهمانپذیر، گردونه ران، سورگردان	سو خلق: بد خویی
سورسات: خواربار، بار و بُنه	سو رفتار: بد رفتاری
سوره: بخش	سو شهرت: بدنامی
سوظن: بدگمانی	سو ظن: بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سوغات: ره آورد	سو نیت: کج اندیشی، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشی
سوق: سوک، بازار	سوء: نادرست، زشتی، زشت، بدی، اندوه
سوق الجیشی: سپاه آرای، راهبردی	سوء استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژکاربرد، کژ سود
سوق الجیشی: سپاه آرای، راهبردی	سوء استفاده کردن: کژسود بردن
سوقات: رهاورد، ره آورد، پیشکش، ارمغان	سوء تعبیر: بد گیری، بد دریایی
سوهاضمه: بدگواری، بدگوارش	سوء خلق: بد خویی
سوهان: انگبینه	سوء رفتار: بد رفتاری
سویت: سراچه	سوء شهرت: بدنامی
سوییت: سراچه	سوء ظن: کژ اندیشی، بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سوئیت: سراچه	سوء نیت: کج اندیشی، دشمنی، دشمنانگی، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشی
سؤال: پرسش	سوء استفاده: بد بکارگیری
سؤال کرد: پرسید	سوء ظن: بدگمانی
سؤال کردن: پرسیدن	سوءهاضمه: بدگواری، بدگوارش
سؤالی: پرسشی	سوا: جدا
سیاره: گردنده (و)، هرباسپ، رونده	سوابق: پیشینه‌ها، پیشینه
سی دی: گرده فشرده	سواحل دریای خزر: کناره‌های دریای مازندران
سیاح: گردشگر، جهانگرد	سواد: نوشتن، دانش مایه، خواندن و نوشتن، خواندن
سیاحت: گشت و گذار، گشت، گردشگری، گردش، گذار، جهانگردی	سوال: پرسش
سیاحت نامه: جهانگرد نامه	سوال کرد: پرسید
سیار: گردنده، چرخنده، چرخان، جنبنده	سوال کردن: پرسیدن
سیارات سبعة: هفتان (haftān)،	سوانح: رویدادهای بد
	سوسپید: یارانه



سیاره: هَرباسپ، گوین، گویال، گردونه، گردنده، گردان، جنبنده

سیاره مشتری: گردونه برجیس، برجیس
سیاس: کشوردار

سیاست: رامیاری (ک)، وینارداری (پ)، کشورداری، ساستاری، روش، دانش کشورداری، جهان داری، جهان آرایي
سیاست کردن: کیفر دادن، کشورداری کردن، فرمان راندن، زیرکی

سیاستمدار: رامیار (ک)، ویناردار (پ)، کشوردار

سیاسی: رامیاری (ک)، وینارداریک (پ)، کشورداری، جهان داری، جهان آرایي

سیاسیون: رامیاران (ک)، وینارداران (پ)، کشورداران، سیاستمداران، سران کشور، جهان داران

سیاق: شیوه، سیاق، سبک، سایاگ، روند، روش

سیال: آبگونه، آبگون

سیحون: بهرود

سیر: گشت، گردش

سیر قهقرایی: واپسگرایی، پس روی

سیرت: نهاد، سرشت، خو

سیرجان: سیرگان

سیستم: سامانه، دستگاه، پیکره

سیفون: آب‌شویه (ف)،

سیکل: چرخه

سیل: تندآبه، تنداب

سیلاب: لایخیز، آواج، آوا

سیلابل: آواج، آوا

سیلندر: استوانک (ف)،

سیلو: انبار دانه‌ها

سیما: نما، نشانه، رخسار، چهره

سیناپس: همایه

سینراما: فر رخشار

سینک: همسان سازی، بهنگام رسانی

سینک ظرفشویی: جاویه

سینما: نماخانه، رخشارگاه

سیورسات: خواربار

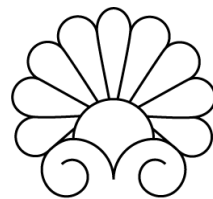
سیون پان: ماهمان، مانسرا

سئوال: درخواست، پرسیدن، پرسش

سئوال کردن: پرسیدن

سئوالی: پرسشی





ش

شانس: بخت

شاهد: گواهی دهنده، گواه، انجمن

شایان ذکر: گفتنی

شایان ذکر است: گفتنی است

شایع: روا (𐭮𐭲𐭮𐭲), همه‌گیر، فاش، رومند، پراکنده

شایع کردن: پراکندن

شایعه: سخن پراکنی، رواگه، دهانزد، چواندازی، چو

شایق: خواهان، خواستار، آرزومند

شائق: خواهان، خواستار، آرزومند

شأن: هنجار، فره، فر، جایگاه، پایگاه، آیین

شب بخیر: شب خوش

شب به خیر: شب خوش، شام شاد

شب یلدا: شب چله، شب چل

شباب: جوان، برنایی، برنا

شبهات: مانندگی (𐭮𐭲), همگونی، همسانی، همتایی،

هماندی، همانندگی، مانستگی

شبح: سایه، تن نما، تارگون

شبکه: تار

شبه: مانا (𐭮𐭲), همسان، همانند، مانند

شبه جزیره: آبخوستی، آبخوست مانند

شبه قاره: خشکسارواره

شبهه: گمان، دودلی، پوشیدگی، پندار

شبیبه: همگون، همسان، همدیس، همچو، همانند، مانند،

سان، چون، به سان

شبیبه بودن: مانیدن، مانستن

شبیبه شدن: مانستن (𐭮𐭲),

شتم: ناسزاگویی

شجاع: شیرمرد (𐭮𐭲), شیردل (𐭮𐭲), بی‌باک (𐭮𐭲),

نترس، گرد، دلیر، دلاور، جسور، پردل، بیپروا، بی‌باک

شجاعانه: دلیرانه، دلاورانه، پردلی

شجاعت: مردمنشی (𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲), نترسی، دلیری،

دلاوری، بی‌باکی

شاپو: کلاه لبه دار

شاخص: نمودار، شناسه، روشن نمودار، برجسته

شارح: گزارنده (𐭮𐭲),

شارع: رهنمون، راهنمای راه، راهنما

شارع عام: گذرهمگانی، راه همگانی

شارلاتان: فریبکار، زبانباز، دغلباز

شاسی: بدنه

شاطر: نانوا، نان گیر، چالاک، چابک

شاعر: سراینده، سخن سرا، چکامه سرا، چامه گو، چامه

سرا

شاعرانه: سروادیک

شاغل: کارمند، کارگماشته، کاردار، پیشه ور

شاغلین: کارگماشتگان

شافع: خواهش کننده

شاق: سخت، دشوار، توان فرسا

شاکر: سپاس‌دار (𐭮𐭲𐭮𐭲), ستایشگر، سپاسگزار،

سپاس‌دار، چاکر، بجا آورنده

شاکله: ساختار

شاکلی: گله مند، دادخواه، دادجو، خواهان

شامّه: بوینده (𐭮𐭲), بویایی (𐭮𐭲),

شامپو: موشویه

شامخ: والا، فرمند، فرازمند، برگزیده

شامل: همه‌گیر، دربرگیرنده، دربرداشتن، دربر گرفتن، در

برگیرنده، در بر گیرنده، دارای

شان: بزرگی



شرح: گزاردن (𐬔𐬀𐬎)، نگیزش، گزاره، گزارش، گزاردن،	شجره: نیاکان، دودمان، درخت، خاندان، تبار
فرانمون، زند، ریز، روشن گری، روشن کردن، روشن سازی،	شجره نامه: تبارنامه
بازگویی، آشکاری	شحنه: شبگرد، پاسدار، پاسبان
شرح حال: سرگذشت	شخص: کس، خود، تن
شرح دادن: نگيختن، گزاردن، زندیدن، برنگيختن، باز نمودن	شخصا: خویشتن، خود، به تنهایی
شرح کشف: درازگویی	شخصاً: خودم
شرح واقعه: داستان	شخصی: مردمی، کسانه، خودی، خود ویژه
شرح وظایف: دستورکار، برنامه کار	شخصیت: والایی، منش، کردار، سرشت، رفتار، بزرگواری
شرح وقایع: رویدادنکاری، رویدادنامه، رویداد نگاری، رویداد	شخصیتهای: بزرگان
نامه	شدت: سختی، درشتی، تندی
شر: زبانه آتش، آتشپاره، اخگر	شدید: نیرومند، سهمگین، سخت، دشوار، تند، پرزور
شرربار: آتش بار	شدیدا: سخت، به سختی
شرط: سامه (قول تو خط توست، مَرخَرَد را سامه کن (ناصر خسرو (،) گروکان، گرو، پیمان، بایسته	شدیداً: سخت، به سختی
شرط اصلی: پیمان بنیادین	شدیدالحن: زنده، درشتگوی
شرط اول: پیمان نخستین	شر: گرفتاری، دردسر، بدی، بدنهادی، بد، آزاررسانی
شرط بستن: گرو بستن، پیمان بستن	شر و ور: یاوه، چرند
شرط نامه: پیمان نامه	شراب: نوشابه، مل، رز، باده
شرطه: پاسبان	شراب زده: می زده
شرطی: گرویی، پیمانی	شراب طهور: می پاک، می بهشتی
شرع: روش، راه، آیین	شرابخانه: میکده، خمکده، خمخانه، خُمکده، خُمخانه
شرعی: کیشی، آیینی	شرابخوار: می خواره، باده گسار
شرف: والایی، نزدیک به، فراتر، سربلندی، سرافراز، پیره‌ها،	شرابخواری: می خوارگی
بزرگمنشی، برفراز، آزر، آبرو	شرابه: منگوله، آویزه
شرقیاب: باریاب	شرارت: زشتی، پلیدی، پلیدکاری، بدی، بد نهادی
شرقیاب شدن: باریافتن، بار یافتن	شراره: ایژک (𐬔𐬀𐬎)، زبانه آتش، آتش پاره، اخگر
شرقیابی: فریابی، باریابی، ارج یابی	شرافت: والایی، بزرگمنشی
شرق: خورآیان، خورآی، خاور	شرافتمند: والا، نژاده، بزرگوار، بزرگمنش
شرق شناس: خاور شناس	شرافتمندانه: سرافرازانه
شرکا: هنبازان، همیاران، همدستان	شراکت: همکاری، همسویی، انبازی
شرکاء: هنبازان، همیاران، همدستان	شرایط: سامه‌ها، چگونگی، پیمان
شرکت: انبازی (𐬔𐬀𐬎)، هنبازی، هنباز، همکاری، همستان،	شرائط: چگونگی
همراهی، همبازی، باهمان، باهمان	شرب: نوشیدن، آشامیدن
شرکت تجاری: باهمان بازرگانی	شربت: نوشابه، نوشاب، شهدآبه، شکرآبه، دوشابه، دوشاب



شعبده باز: چشم بند، ترفندباز	شرکت تضامنی: انباز پایندانی
شعبده بازی: چشم بندی، تردستی	شرکت تعاونی: همیارکده، همیار سرا، سازمان همیاری،
شعبه: نماینده، نمایندگی، شاخه	باهمان همیاری
شعر: سروده، سرود، چکامه، چامه، ترانه	شرکت سهامی: انباز بخشی
شعرا: چکامه سرایان، چامه سرایان	شرکت کرد: هنبازید
شعف: شادمانی، سرشادی، خشنودی	شرکت کردن: انبازی (و)، هم‌انبازی کردن
شعله: فروزینه، زبانه، تابش، آتش پاره، افزاره، اخگر	شرکت کننده: هنباز
شعله زدن: فروزانیدن، زبانه کشیدن	شرم: آزر م
شعله ور: فروزان	شرمسار: سرشکسته، پکر
شعله ور کردن: فروزانیدن، افروختن	شورو: بدنهاد، بدکار، بد نهاد
شعور: هوش، دریافتن، دانستگی، دانایی، خرد	شروع: سرآغاز، آغاز
شغل: کار، پیشه	شروع شدن: آغازیدن
شفا: درمان، خوب شدن، تندرستی، بهبودی، بهبود	شروع کار: کاررفتاری، آغاز کار
شفا بخش: درمان بخش	شروع کردن: آغازیدن، آغاز کردن، آغاز کردن
شفاء: تندرستی، بهبودی	شروع کننده: آغازگر
شفاء بخش: درمان بخش	شریان: شاه‌رگ، سرخرگ
شفاءخانه: بیمارستان	شریعت: کیش، روش، دینکرد، دین آیین، دین، آیین
شفابخانه: بیمارستان	شریف: گهری، پاک نژاد، بزرگوار، بزرگمنش
شفاعت: خواهشگری (و)، میانجیگری، پادرمیانی	شریک: بهره‌ور (ب)، انباز (ب)، هنباز، همکار،
شفاعت کننده: رواخواه، رواجو	همدست، همباز، هم سود
شفاف: زلال، روشن، درخشان	شریک بودن: دست داشتن، انبازیدن
شفافی: زلالی، درخشندگی	شریک در غم: همدرد
شفاه: نانوشته، سخنی، زبانی	شط: رود بزرگ، بزرگ رود
شفاهت: میانجیگری	شط العرب: رود اروند، اروندرود
شفاهی: گفتاری، زبانی، زبانی	شط‌حیات: گمراهی‌ها، ژاژها
شفقت: نرم دلی، مهربانی، دلسوزی	شطرنج: شترنگ، شترنج، سترنگ، چترنگ
شفیع: میانجی، خواهشگر، بخشش خواه	شعار: بانگ، آرنگ
شفیق: مهرورز، مهربان، دلسوز	شعاع: برآزه (این واژه را خیام برای شعاع دایره بکار می‌برده و
شق: شکافتن، شکاف، راست	پیدااست که از دیرباز در پارسی بکار می‌رفته)، فروغ،
شق القمر: ماه شکافی، ماه شکافتن، کار ناشدنی، شکافتن	درخشش، تابش، پرتو
ماه	شعائر مذهبی: آیین‌های دینی
شق و رق: راست و خشک	شعائر مذهبی: کیش آیین‌ها، آیین‌های دینی
شقاوت: سنگدلی، ستمگری، دژخویی	شعب: نمایندگی‌ها، نمایندگان، شاخه‌ها
شقایق: لوپس، لاله دختری، لاله، آلاله	شعبده: نیرنگ، چشم بندی، تردستی
شقیقه: گیجگاه	



شک: گمان، دودلی، پنداشت، پندار	شمال غربی: اباختر خوربری
شک داشتن: گمان بردن	شمالی: اپاختری، اباختریک
شک کردن: پهلیدن	شمایل: نمود، نگاره‌ها، فرتورها، فتن، ریخت، چهره‌ها، پیکرها
شک و ظن: گمان	شمائل: نگاره‌ها، فرتورها، چهره‌ها، پیکرها
شکاک: دودل، دو دل، پرگمان، بدبین، بد گمان	شمس: خورشید
شکایت: گله مندی، گلایه مندی، گلایه، گرزش، شاولش،	شمسی: خورشیدی
دادخواهی، دادخواست	شمع: کندیل (واژه «کندل» انگلیسی [شمع] و یا
شکایت قضایی: دادخواست	«شاندولیه» فرانسوی [شمعدان] و یا «چاندرا ی سانسکریت
شکایت کردن: شلویدن	[روشنی ماه] با آن از یک ریشه اند، سپندار (په)،
شکایت کننده: دادخواه	اسپندار (په)، شماله
شکر: شکر، سپاس	شمعدان: کندیل (کندیل به عربی رفته و قندیل شده‌است)،
شکرانه: پاس	شماله دان، آتشدان
شکرگذاری: سپاسگزاری	شمعدانی: سپنداره
شکرگذاری: نیایش، سپاسگزاری	شمه: لخته، کوتاه، پاره، اندک
شکل: دیسه (𐭥𐭩𐭥𐭥 dēsak)، نمود، نگاره، گونه، فتن، ریخت،	شمیم: بوییدنی، بوی خوش
رخساره، چهره، آرایه	شهاب: کمانه ستاره، ستاره، اختردونده
شکل دادن: دیسیدن (𐭥𐭩𐭥𐭥 dēsitan)، پی ریزی	شهادت: گواهی دادن، گواهی، جانبازی، جانبختگی، جان
شکل ظاهر: چهرک	باختن
شکل گرفتن: ریخت گرفتن، پاگرفتن	شهادت دادن: گواهی دادن، گواه دادن
شکل دهنده: دیسا (𐭥𐭩𐭥 dēsāk)	شهادت طلبانه: جانسپارانه، جانبازانه
شکور: سپاس گزارنده، سپاس گزار، بسیار سپاس گزارنده	شهادت نامه: گواهینامه، سوگند نامه
شکوه: اندایه (په)،	شهامت: شیردلی، دلیری، دلاوری، بی‌باکی
شکوه و شکایت: ناله و دادخواهی	شهرت: ناموری، نامداری، آوازه
شکیل: زیبا، دلپسند، خوش ریخت	شهرت بد: ننگ
شگرد: فند	شهرت طلب: نامجو، آوازه خواه
شلاق: تازیانه	شهرت یافتن: نامور شدن، سرشناس شدن، سرشناس، آوازه
شلوغ: درهم، آشفته، انبوه	دارشدن
شلوغی: انبوهی	شهره: نامور، نامدار، سرشناس
شم: دریایی، بوی	شهریه: ماهانه
شماتت: نکوهش، سرکوفت، سرزنش	شهلا: چشم سیاه
شماتت: سرزنش	شهوت: وایست (𐭥𐭩𐭥𐭥)، ورن، واینده، وایست، کامجویی،
شمال: بالادست، بالا، آپا، اپاختر	خواهش دل، بسیار خواهی، بسیار
شمال شرقی: اباختر خورآیی	شهوت پرست: زنباره، بسیار کامجو



شیمی: کیمیا
شیمیایی: کیمیایی
شیمیدان: کیمیاگر

شیوع: روایی (rōwākīh)، واگیر، همه‌گیر، گسترش

شیی: چیز

شیئی: چیز

شئون: هنجارها، آیین‌ها

شئونات: هنجارها، آیین‌ها



شهوت کلام: درازگویی، پرچانگی

شهوت پرستی: تن‌کامگی (tankāmagīh)،

شهید: کشته راه خدا، کشته، جانباخته، جان باخته

شهیر: نامی، نامور، نامدار

شور: هم اندیشی، سکالش، رایزنی، بررسی

شورا: انجمن رایزنی

شورای داوری: رایزنی، انجمن داوری

شورای شهر: انجمن شهر

شورای عالی: فرایزن

شورای عالی اصناف: سررایزنی پیشه وران

شوسه: راه خاکی، خاکراه

شوفر: راننده

شوق: خواستاری (ه)، شور، شادی، دلبستگی، آرزومندی

شوق انگیز: شورانگیز، شادی بخش

شوک: تکانه

شوکت: قَر (ه)، والایی، فرهی، فره، قَر، شکوه

شوکه شدن: تکان خوردن

شوکه کننده: تکان دهنده

شوم: ناخجسته، بد شگون

شومینه: هیمه‌سوز (ه)، اجاقک، اجاق

شی: چیز

شیاد: کلاه بردار، فریبکار، سالوس، دورو، دغل باز

شیاف: پرزه

شیپورچی: شیپورزن

شیخ: پیر

شیر: همخوانی، همخوان کردن

شیشلیک: کباب سیخی

شیطان: دیو، اهریمن

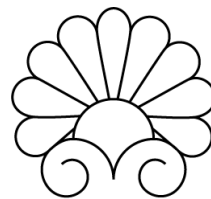
شیطان صفتی: دیوکامگی

شیطانی: پلید، اهریمنی

شیطنت: سرکشی، دیوگری، اهریمنی، اهریمن واری

شیفتی: گردشی

شیک: خوش سر و رو، خوش جامه



ص

صادرات: کالاهای فرستاده، برون‌گاه، برون رو
 صادرات و واردات: داد و ستد کالا
 صادراتی: برون‌گاهی، برون روی
 صادرکردن: فرستادن، برون فرستادن
 صادره: فرموده، دستور داده شده
 صادق: نیکوکاری، رو راست، راستگو، دستگیر، درستکار، پاکدل
 صادقانه: راستین، براستی
 صاروج: ساروگ، سارو، چاروگ
 صاعد: بالارونده (ص)،
 صاعقه: آذرخش
 صاف: یکنواخت، هموار، نرم، بی‌آلایش
 صاف کار: گلگیرکار، پخکار
 صاف کردن: پالیدن (ص)، هموار کردن، نرم کردن، پالایش
 صاف و هموار: هموار
 صاف‌کرده: پالیده (ص)،
 صافی: پالایه، پاکیزه، پاک و روشن
 صالح: نیکوکار، شایسته، درستکار، پرهیزکار، پارسا
 صامت: ناگویا (ص)، همخوان، نام، ناگویا، زبان بسته، خاموش، بی‌آوا
 صانع: سازنده، آفریننده، آفریدگار
 صبا: باد پیش بهار، باد پیش، باد بهار، باد برین
 صباح: سپیده دم، پگاه، بامداد
 صباغ: رنگساز، رنگرز
 صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد، آفتابدم
 صبح بخیر: بامداد نیک، بام شاد
 صبح به خیر: بامداد نیک، بام شاد
 صبح دم: سپیده دم، بامداد
 صبح سعادت: آغاز خوشبختی
 صبح صادق: پگاه راستین
 صبح کاذب: پگاه دروغین
 صبح مراد: پگاه امید

صابر: شکیبا، خونسرد، بردبار
 صابون: کفزا، ساون، برهو
 صاحب: خداوند (ص)، کدیور، دارنده
 صاحب اختیار: خود سر
 صاحب اراده: کاممند (ص) (kāmakōmand)،
 صاحب اقتدار: نیرومند، ناتوا، زورمند
 صاحب امتیاز: پروانه‌دار
 صاحب تهوّر: بی‌باک (ص)،
 صاحب شدن: داراشدن، بدست آوردن، از آن خود کردن
 صاحب شوکت: فرمند
 صاحب عقل: خردمند (ص)،
 صاحب قدرت: نیرومند، زورمند
 صاحب قران: والا، نامور
 صاحب قلم: نویسنده
 صاحب کار: کارفرما، کاردار
 صاحب مجلس: میزبان، مهماندار
 صاحب مقام: پایور
 صاحب ملک: زمیندار
 صاحب نظر: کاردان، سخnmند، رایمند، آگاه
 صاحبان: دارندگان
 صاحب‌دل: روشندل، دلدار
 صاحب‌نظر: کارشناس، کاردان
 صادر: نوشته، فرستاده، فرستادن، دربرد، بیرون دادن، برونبرد



صدارت: نخست وزیری (وزیر پارسی است و از پارسی به عربی رفته است)، وزیری، فرنشینی، فرمانداری

صداقت: رو راستی، راستی، راستگویی، درستی، درستکاری، بی‌آلایشی

صداکردن: فراخواندن، بانگ زدن، آواز دادن

صدد: پی، برآن، آهنگ، اندیشه

صدر: والا، پیشوا، پیشگاه، بلند پایه، بالاترین جایگاه

صدر اعظم: نخست وزیر (وزیر پارسی است و از پارسی به عربی رفته است)، فرماندار

صدر مجلس: برترگاه، بالای انجمن، بالاگاه

صدر نشین: بالانشین

صدراعظم: سر وزیر

صدف: گوشماهی، گوش ماهی

صدق: راستی و درستی، درستی

صدق کلام: راستی، درست گفتاری

صدق نیت: پاکدلی

صدقه: نیکوکاری، دستگیری، دردگردان، داد و دهش

صدمه: گزند، زیان، آفت، آسیب

صدمه دیدن: آسیب دیدن

صدمه دیده: آسیب دیده

صدمه رساننده: زیانکار

صدمه‌دیده: آسیب‌دیده

صدور: گسیل داشتن، فرستادن، روانه کردن

صدیق: یار، همدل، دوست

صراحت: روشن‌گویی (rōšn gowīšnīh رُوشَن‌گویی)، روشنی، رک‌گویی، بی‌پرده‌گویی

صراحت لهجه: رک‌گویی، بی‌پروا، بی‌پرده‌گویی

صراحتا: بی‌پرده پوشی، بی، به روشنی، به آشکاری

صراحی: ساغر، جام می‌ساغر، باده

صراط: راه، چینوادی

صراط مستقیم: راه راست

صراف: سوداگر پول

صرصر: باد غران، باد سخت، باد تند

صرع: سرگیجه، سردرد، بی‌هوشی

صبحانه: ناشدنی، ناشتایی، ناشتا، چاشت بامدادی، چاشت

صبر: شکیبایی، شکیب، درنگ، خونسردی، تاب، بردباری

صبر کردن: شکیبیدن

صبر کرد: شکیبید

صبر کردن: شکیبایی، بردباری کردن، بردباری

صبح: باده بامدادی

صبور: شکیبا، خود دار، بردبار، برد بار

صحابت: همنشینی

صحابه: یاران، همنشینان

صحاف: شیرازه بند، رویه گر، پوشینه گر

صحافی: شیرازه بندی

صحبت: گلا، گفتمان، گفتگو، سخن

صحبت کردن: گفتگو کردن، گفتگو، گپ زدن، سخن گفتن

صحبت‌ها: سخنان

صحبت‌های: سخنان

صحت: سلامت، راستی، درستی، تندرستی، بهبودی

صحت عمل: درستکاری

صحت و سقم: درستی و نادرستی، درستی و نا درستی، درست یا نادرستی

صحرا: هامون، دمن، دشت و دمن، دشت، بیابان

صحن: میدان، میان‌سرا، میان‌سرا، میان‌خانه

صحنه: پیشگاه، پهنه

صحنه جنگ: کارزار

صحنه ساز: نما آرای

صحیح: درست، خوب و نیک، بایسته

صحیح‌البنیه: تندرست

صحیح‌العمل: درستکار، درست کردار

صحیح‌المزاج: تندرست

صحیحا: به درستی

صخره: خاره

صد: سَد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا شده)،

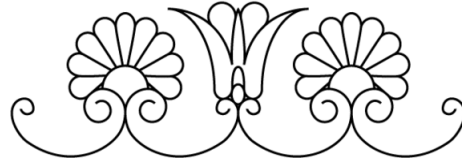
صدا: سدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، نوا، بانگ، آواز، آوا، آهنگ

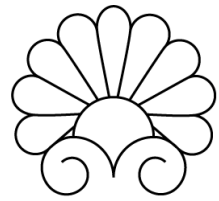


صغیر: کوچک، خردسال، خرد، خُرد	صرف: ویژه، هزینه کردن، ناب، گردانش، ساده، به کارگیری، به کار بردن، بکار بردن
صغیر الجثه: خُردتن (ه)،	صرف کردن: هزینه کردن، ناب، ساده، به کارگیری، بکار بردن
صف: زاب، رشته، رسته، ردیف، رده، رج، راسته، راستا، جاده	صرف نظر کردن: چشم پوشی کردن
صفا: یک‌رنگی، شاداب، خرمی	صرفاً: ویژگانه، تنها، به‌نابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی
صفاء: یک‌رنگی، شاداب، خرمی	صرفاً: ویژگانه، تنها، به‌نابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی
صفات: فروزه‌ها، فروزگان، سرشت‌ها، زاب‌ها	صرف‌نظر: چشم پوشی، بخشیدن
صفت: فروزه، ستودن، ستایه، زاب، چونی، چگونگی	صرف‌نظر کردن: دل فرو بستن، چشم پوشی کردن
صفتی شیطان: دیوکامگی	صرفه: سودبری، سود، بهره، بازدهی
صفحه: سات، رویه، دیمه، پرده، برگه، برگ	صرفه جو: پس اندازگر
صفحه کلید: برگه کلید	صرفه‌جو: هیربانی (hēr pānak) (پ)، هیربان (hēr p) (پ)
صفر: سفر، زفرین، زفر، زفر، تهی	(pānak)،
صفرا: زهرپوشش (zahr pōšīšn) (پ)، زریر، زردآب، تلخه	صریح: روشن، رک، بی‌پرده، آشکارا
صفراء: زریر، زردآب، تلخه	صریح: روشن‌گویشی (rōšn gowišnīh) (پ)
صفراوی: زود خشم، زردابی، تند خو	صریحا: رک و راست، بی‌پرده پوشی، به روشنی، به آشکاری، آشکارا
صفه: ستاوند	صعب: دشوار (پ)، ناهموار، دشوار، دشوار، پرپیچ و خم
صفویه: صفویان، صفوی	صعب العبور: سخت، دشوار، بد
صفی: نیکدل، نیک، پاکدل، پاک	صعب العلاج: سخت درمان، سخت، دشوار درمان، درمان
صفیر: بانگ	ناپذیر، بی‌درمان
صلابت: شکوه، بزرگی، استواری	صعب الوصول: دشوار یاب، دشوار رس
صلاة: نماز	صعب الوصول: دشواریاب (ه)، دشوار رس (پ)، تنگ‌بار
صلاح: سزاوار، درستی، درخور، بایستگی	(پ)، دشواریاب
صلاح اندیش: نیک اندیش	صعوبت: دژواری (ه)، دشواری
صلاح‌دید: نیکخواهی، نیکخواهانه، نیک بینی، روادید، رایزنی، بهین دید	صعود: راه سربالا، خیز، بالا روی، بالا رفتن، اوجگیری، افزایش
صلاحیت: شایستگی، سزاواری	صعود کردن: دامیدن، بالا رفتن
صلاحیت دار: شایسته، سزاور	صعودکننده: بالا رونده (ه)،
صلح: سازش، دوستی، آشتی، آسودگی	صعودی: فزاینده، فرایاز، فزاینده، افزایشی
صلح جویی: سازگاری، آشتی جویی	صغر سن: خردسالی
صلح طلب: آشتی خواه	
صلح کردن: سازش کردن، باهم کنار آمدن، آشتی کردن، آشتی	
صلح و صفا: مهر، سازش، آشتی و مهر	
صله: پارانج، پاداش	
صله ارحام: خویش نوازی	



صلوات: درود فرستادن	صواب دیدن: روادانستن، روا دیدن
صلوات فرستادن: درود فرستادن	صوابدید: نیک نگری
صلوة: نمازگاه، نماز	صوت: صدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، بانگ، آوا، آهنگ
صلوه: نماز	صور: رخ‌ها، رخسارها، چهره‌ها
صلیب: چلیلا، چلیپا، چلیپ	صورت: گونه، سیما، روی، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره
صمغ: آنگژد (پ)، آنگژه (پ)، شیرۀ درخت، زنج، انگم، آنگم	صورت برداشتن: سیاهه برداشتن
صمیم: ناب، ژرفا، تک، تَک، برگزیده	صورت پذیر: انجام شدنی، انجام پذیر
صمیمانه: یکدلانه، دوستانه، خودمانی، پایمردانه، پاکدلانه، از ته دل	صورت پذیرفتن: فرجام پذیرفتن، انجام شدن
صمیمی: یکدل، همدل، دوستانه، خودمانی	صورت جلسه: نشست نامه
صمیمیت: یگانگی، یک‌رنگی، یکدلی، همدلی، خودمانی، پاکدلی، بی‌آلایشی، بی	صورت جلسه کردن: پیسنویس کردن
صنایع: هنرها، فراوری‌ها، فرآورده‌ها، ساخته‌ها، پیشه‌ها	صورت حساب: سیاهه درآمدها، پرداخت نامه
صنایع دستی: هنرهای دستی، فرآورده‌های دستی	صورت نگار: چهره نگار
صندل: کفشک، دمپایی، چندن	صورت و ظاهر: رویه
صندلی: کرسی، چهارپایه	صورتجلسه: نشست نامه
صندوق: گنجه، کارسان، سندوغ	صورتحساب: پرداخت نامه
صندوقچه: یخدان، کارسانک	صورتکش: نگارگر
صندوقخانه: چاشدان	صورتگر: چهره پرداز
صنع: هنر، ساختن، آفرینش	صورتی: سرخابی، سرخ روشن، رخی
صنعت: قِیاوار (پ)، قِیار (پ)، هنر، کار، فراوری، ساختاری، پیشه	صوف: پشمینه، پشم گوسفند
صنعتگر: ورزی، دست‌ورز، پیشه‌ور	صوفی: پشمینه پوش
صنعتی: قِیاواری (پ)، هنروری، کاری، ساختاری، پیشه‌وری	صوفی‌گری: سوفی‌گری
صنف: گروه، رشته، رشته، بخش	صومعه: نیایشگاه، ستایشگاه، خانگاه
صنم: نگار، شمن، دلدار، دلبر، بت	صیاد: نخجیرگیر، ماهیگیر، شکارگر، شکارچی یا ماهیگیر، شکارچی، دامیار، دام انداز، تورگیر، تورانداز
صنم خانه: بتکده	صیانت: پاساد (پ)، نگهداری، نگاهداری، نگاهبانی، پاسداری
صنوبر: شادرخت، سنابر، سروناز	صیحه: فریاد، بانگ
صواب: نیک، شایسته، سزاوار، راست و درست، خوب، پسندیده	صید: نخجیر، شکار
صواب دانستن: درست دانستن	صیغه عقد: پیمان زناشویی
	صیف: تابستان
	صیفی: تابستانی
	صیفی کاری: تموزکاری، پالیزکاری
	صیقل گر: پردازگر





ض

ضخیم الجئه: درشت اندام، درشت

ضد: واروی، وارونه، وارو، ناهمسو، ناسازگار، ناساز، رویاروی،

دشمن، در دشمنی با، در برابر، پاد، بازگونه، آخشیج

ضد انفجار: پادترکش

ضد حال: ناخوشایند

ضد حال زدن: رنجاندن

ضد حمله: پاتک

ضد زهر: پاد زهر

ضد سم: نوشدارو، پاد زهر

ضد ضربه: آسیب ناپذیر

ضد عفونی: گندزدایی

ضد و نقیض: ناهمتا، ناسازگاری، ناسازگار، ناجور

ضد حال: ناخوشایند

ضد حال زدن: رنجاندن

ضددیت: ناسازگار

ضد عفونی: گندزدوده، گندزدایی

ضد عفونی کردن: گندزدایی

ضد ونقیض: ناسازگار، دوگانه

ضدیت: ناسازگاری، دشمنی

ضراب: نوازنده، زرابگر، رودنواز

ضرابخانه: میخکده، زراب خانه، درم سرای

ضرب: گمیزش، کوفتن، کوبه، کوبش، کوب، زدن، دنبک

ضرب الاجل: زود، بیدرنگ، باشتاب

ضرب المثل: زبازرد

ضرب خوردگی: کوفتن، آسیب دیدگی

ضرب در: در، بار

ضرب دیدن: گزند دیدن، آسیب دیدن، آسیب

ضرب زن: تنبک زن

ضرب شست: زورمند نمایی، آسیب

ضرب کردن: زدن، بشمردن

ضرب و شتم: لت و کوب، کوبه و ناسزا

ضربات: کوبه‌ها، کتک، زنش‌ها، آسیب‌ها

ضربان: تپیدن، تپش

ضربت: کوبه، کوبش

ضابط: نگهبان، نگاهدارنده، کاردار

ضابطه: رویه، روش، روال

ضارب: کوبنده، زننده، آسیب رسان

ضاری: زیان کار (پ)،

ضامن: پایندان (پ)،

ضامن دار: دکمه دار

ضامن شدن: پایندیدن

ضایع: ویران، نفله، فرسودگی، تباه، پوساندن، پامال

ضایع شدن: نابود شدن، کف شدن، از میان رفتن

ضایع شده: از میان رفته

ضایع کردن: ویران کردن، تباهکاری، تباه کردن، پوساندن

ضایعات: پسمان‌ها، پسمان، پس مانده‌ها

ضایعه: تباهی

ضبط: سدا برداری (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی

صدا نوشته شده)، نگهداری، گرفتن، بایگانی، آوا گیری، از

آن خود

ضبط صوت: سدا گیر (سدا واژه‌ای پارسی است که به

نادرستی صدا نوشته شده)، آوا نگهدار، آوا گیر

ضبط کردن: گرفتن، بایگانی کردن، از آن خود کردن

ضجر: رنجوری، درد و آزار، آزرده‌گی

ضجه: ناله، مویه، فغان، شیون، زاری

ضجه کردن: شیون کردن، زاری کردن

ضحاک: آژدهاک

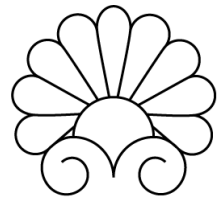
ضخامت: ستبر (پ)، کلفتی، فربه‌ی، ستبری

ضخیم: کلفت، ستبر، پیکر



ضمانت کردن: پابندیدن	ضربت خوردن: کوفته شدن، کوفته، کوبه خوردن، آسیب دیدن
ضمانت نامه: پیمان نامه، پابندان نامه، پابند نامه	ضربدر: در، بار
ضمایم: پیوست‌ها	ضربه: کوبه، کوبش، کتک، زنش، تکانه، برخورد، آسیب
ضمائم: پیوست‌ها	ضربه خوردن: آسیب دیدن، آزار دیدن
ضمن: میانه، میان، درون، درکنار، توی، با، افزون‌بر، افزون بر، افزون	ضربه دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن
ضمن اینکه: همچنین، پیوست به اینکه، افزون بر آن، افزون بر اینکه	ضرر: گزند، زیان، آسیب
ضمن آنکه: افزون بر آنکه	ضرر دیدن: آسیب دیدن
ضمن تایید: افزون بر درست شمردن	ضرس قاطع: بی‌گفتگو، بی‌برو برگرد، به درستی
ضمن صحبت: هنگام، میان سخن	ضرغام: شیراوژن، دلیر، دلاور
ضمنا: همچنین، هم چنین، نیز، در پیوست، باهمه این‌ها، با آنکه، افزون‌برین	ضرورت: نیاز، ناگزیر، ناچاری، بایستگی
ضمناً: همچنین، در این میان، از سویی، از سوی دیگر	ضروری: وایا، نیازین، ناگزیر، ناچار، خواسته شده، خواسته، بایسته، باید، بایا
ضمه: پیش	ضروری است: نیازین است
ضمیر: نهان، نهاد، منش، گس واژه، سرشت، دل اندرون، دل، درون، اندرون	ضروری بودن: شایسته بودن، درخور
ضمیر ناخودآگاه: نهان ناخودآگاه	ضریب: نرخ، درسد، درانگارش، توان
ضمیمه: همراه، پیوست	ضریح: مغاک، گور، آرامگاه
ضوابط: بندها	ضعف: نزاری، ناچار، ناتوانی، لاغری، سستی، زبون
ضیا: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعف رفتن: ناتوان شدن، سست شدن
ضیاء: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعف مزاج: ناتوانی
ضیاع: زمین کشاورزی	ضعفا: درماندگان، تهیدستان، بینوایان
ضیافت: میهمانی، مهمانی، سور، جشن، بزم	ضعفاء: درماندگان، تهیدستان، بینوایان
	ضعیف: نزار، ناتوان نشان دادن، ناتوان، لاغر، کم زور، سست
	ضعیف الجثه: لاغر، رنجور
	ضعیف النفس: سست نهاد
	ضعیف شدن: نیرو از دست دادن، ناتوان شدن، سست شدن، سست
	ضعیفه: همسر، زن ناتوان، زن
	ضعیفی: ناتوانی
	ضلالت: گمراهی، کجراهی
	ضلع: راسته، راستا، دیواره، دنده، پهلوی، بر، بر
	ضم: پیش
	ضمن: پذیرفتن
	ضمانت: توان داری، پیمانگری، پشتیبانی، پشتوانه، پابندانی، پابندان، پابندانی، برگردن گیری، برگردن





طایر: مرغ، پرنده

طایفه: ویس، خاندان، تیره، تبار

طائر: مرغ، پرنده

طائفه: خاندان، تیره، تبار

طب: پزشکی، پزشکی

طبّاخ: خوالیگر (پ)، آشپز

طبابت: پزشکی، پزشکی

طبّاخ: خورشگر، خوالیگر، پزنده، آشپز

طبّاخ خانه: آشپزخانه

طبّاخی: کله پزی، خوالیگری، آشپزی

طبخ: پختن، پخت

طبع: نهاد (و)، منش، گوهر، سرشت، چاپ

طبع برگشتگی: واسرشتگی

طبع برگشتن: واسرشتن

طبعاً: همانا، به دلخواه، به خودی خود، براستی

طبق: سبد، ترینان، تبک، تال، برپایه، برابر، بر پایه

طبق معمول: مانند همیشه

طبقات زمین: چینه

طبقه: لایه، رسته، رده، اشکوب

طبقه بندی: رده بندی، دسته بندی

طبل: کوس، دهل، تبیره

طبی: درمانی، پزشکی

طبيب: پزشک

طبیعت: نیاد، نهاد، گیتی سرشت، کیاناد، سرشت، سپهر،

زیستگاه، خیم، خوی، جهان سرشت

طبیعت انسان: نهاد آدمی، سرشت آدمی

طبیعتاً: به خودی خود

طبیعی: نیادی، سرشتین، سرشتی، سرشتین، بهنجار

طپانچه: هفت تیر، تپانچه

طپاندن: تپاندن

طپش: تپش

طیق: کند زبانی، تیغ

طحال: سپرز (sparz)، اسبل

طارمی: نرده، تارمی

طاس: گردانک، تاس

طاعت: گردن نهادن، فرمانبرداری، پیروی، بندگی

طاعون: سیاه مرگ

طاغی: گردنکش، گراف کار، سرکش

طاق: لنگه، تنها، تک، تاق، بام، ایوان

طاقباز: تاغباز

طاقت: نانجام، نا، شکیبایی، توانایی، توان، تاو، تاب، بردباری

طاقت آوردن: تاوستن (و)، تابیدن (پ)،

طاقت تاغ شدن: توان، بی تاب شدن

طاقت فرسا: توان فرسا، تاب فرسا

طاقت فرسا: توان فرسا، توان فرسا، تاب فرسا

طالب: کاممند (پ، kāmākōmand)، دانشجو، جوینده،

پژوهنده

طالب شهرت: نامجو

طالب علّت: چرایی جوی (و)،

طالب علم: دانشجوی (و)، دانشگر، دانش پژوه

طالبی: خروک، خرچوک، تالبی

طالع: سرنوشت، بخت

طالع بین: فال بین، پیشگو، بخت بین

طالع شوم: وارونه بختی، سرنوشت بد، بد شگونی، بخت بد

طالع همایون: بخت بیدار

طاهر: پاکیزه، پاکدامن، پاک جامه، پاک

طاووس: تاووس

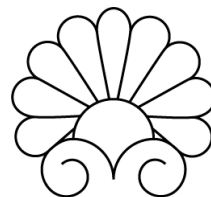


طریق: شیوه، روال، راه، آیین	طر مع: مشگبوی، خوشبوی، بویا
طریقہ: گونه، شیوه، شگرد، روش، روال، راه	طراج: نگارگر، نگارافکن، شالوده ریز، برنامه ریز
طریقہ عمل: شیوه کار، روند، روش	طراحی: نمودارسازی
طعام: خوردنی، خوراکی، خوراک	طراز: تراز (همانند ترازو)،
طعم: مزه	طرانجبین: ترانجبین
طعم تند و تیز: مزه تند و تیز	طراوت: شادابی، سرزندگی
طعم شیرین: مزه شیرین	طرح: نمودار، گستره، گستردن، شالوده، پیشنهاد، پیش
طعمه: مزه، دانه دام، خورشک، خورش، خوردنی، خوراک،	نویس، پیرنگ، برنامه، افکنه، افکندن
چینه	طرح ریزی: شالوده ریزی، شالوده، زمینه سازی، برنامه ریزی
طعنه: سرکوفت، سرزنش، بدگویی	طرحواره: نگاره
طعنه آمیز: نیشدار، گوشه دار، سرکوفت آمیز	طرد: واپس زنی، راندن، دور کردن
طغیان: نافرمانی، گردنکشی، شورش، سرپیچی، خروش	طرد شده: رانده شده، رانده
طغیان آب: کوهه، خیز آب	طرد کردن: بیرون راندن
طفل: نوزاد، کودک، بچه	طرد کردن: بیرون راندن
طفولیت: کودکی، خردسالی، بچگی	طرز: شیوه (ب)، روش، روال، راه
طفیلی: انگل	طرز تفکر: دیدگاه، بینش
طلا: زر، زر	طرز رفتار: روش
طلاب: هاوستان، دین آموزان، خواهندگان	طرز عمل: کارکرد، شیوه کار، شگردکار، روش کار، روش
طلا فروش: زرگر	طرز فکر: دیدگاه، بینش
طلاق: جدایی	طرز فکر: منیش، روش اندیشه
طلاق گرفتن: گسستن، جدا شدن، از هم جدا شدن	طرز فکر خوب: اندیشه نیک
طلاق نامه: کشادنامه (ب)،	طرف: یارو، ور، کناره، کنار، کس، سوی، سو، سمت، روی،
طلایه: دیده ور، دیده بان، پیشرو	رو، پهلو
طلایه دار: پیشاهنگ	طرف دعوی: همآورد، خوانده
طلایی: زرین، زری، زرگون	طرف سخن: هم سخن
طلب: درخواست، خواهه، خواه، خواسته، خواستن، خواست،	طرف شدن: همآورد شدن، درگیر شدن، به ستیز برخاستن
جویه، جستن، بستان کاری	طرفدار: هوادار، هواخواه، پیرو، پشتیبان
طلب کردن: یوزیدن، خواستن	طرفداران: پیروان، هواداران
طلبکار: خواستار (ب)، خواهان، جویان، بستانکار	طرفداری: هوا خواهی، پیروی
طلب کننده: خواستار (ب)،	طرفه: نو، شگفت، خوش آیند، تازه
طلبه: چرای جوی (و)، هاوشت، دین آموز	طرفین: هر دو سوی، هر دو سو
طلبی: خواهی	طره: کاکل، شکنج مو، زلف، دسته مو
	طریق: شیوه، روند، روش، روال، راه
	طریق معتدل: راه میانه (و)،



طوق: چنبر	طلبیدن: فراخواندن، ستاندن، خواستن، جویا شدن، باز جستن
طول: درازا (پ)، درازی (ه)، درازی، درازه، درازنا	طلسم: نیرنگ، جادو، افسون
طول تاریخ: درازای تاریخ	طلعت: رخسار، چهره
طول جغرافیایی: درازه گیتایی، درازای گیتایی، پهناک	طلق: تلک
طول دادن: کش دادن، درازکردن	طلوع: سرزدن، خورشید، تابیدن، پگاه، بردمیدن، برآمدن، برآمد
طول عمر: دیرزیوی، دیرجانی، درازی زندگی	طلوع آفتاب: بردمیدن آفتاب، برآمدن خورشید، برآمدن آفتاب
طول کشیدن: دیرشدن، به درازا کشیدن	طلوع خورشید: خورشیدپیدایی (xvaršēt pētākīh پ)،
طولانی: کشیده، ژرف، دیرپا، دیرباز، دورو دراز، دراز، بلند	طلوع صبح: سپیده دم
طولی نمی‌کشد: دیری نمی‌پاید	طماع: آزرز، آزمند، آزرز
طومار: بلند نامه	طمانینه: آرامش
طویل: دیرند (dagrand پ)، دراز، بلند	طمطراق: خودنمایی
طویل العمر: سالخورده	طمع: آز
طویل المدت: دراز زمان	طمع داشتن: چشم داشتن، آزرزیدن
طویله: ستورگاه	طمع کردن: آزمندی کردن، آزرزیدن
طی: هنگام	طمعکار: آزین، آزر، آزمند
طی کردن: سپردن (ه)، نوردیدن، گذراندن، سپری کردن، سپردن، رهسپاری، درنوردیدن، پیمودن، پویدن	طناب: کمند، ریسمان، رشتک، رسن
طیاره: هواپیما	طناز: نازکننده، دلربا
طیب: پاک و پاکیزه	طنبور: تنبور
طیر: مرغ، پرنده	طنز: شوخی، ریشخند، خنده دار، خنده آور
طیف: دیوانگی، خشم، بیناب	طنین: پژواک
طیف نما: بیناب نما، بردنما	طهارت: پاکی (پ)، شستن، پاکیزگی
طیف وسیعی از: گستره بزرگی از، گسترده بزرگی از، دامنه گسترده‌ای از	طهران: تهران
طینت: والا، منش، سرشت	طهماسب: تهماسب
طیور: ماکیان، پرندگان	طواف: گردگشتن
	طوبی: شادی، خوشی
	طور: سان، دام، جور گونه، تور
	طوری: گونه‌ای
	طوس: توس
	طوطی: توتی
	طوعاً: از میان جان
	طوفان: توفان، تندباد





ظ

ظریفانه: با کاردانی

ظفر: فرازمندی، چیرگی، پیروزی

ظفرمند: پیروزمند

ظفرمندانه: پیروزمندانه

ظل: سایه (پ)، پناه، آسودگی

ظلم: ستیز، ستم، زورگویی، زورگفتن، جور، جفا، بیداد

ظلمات: گمراهی، تاریکی‌ها، تاریکی

ظلمانی: تیره، تاریک، تار

ظن: گمانه، گمان، پندار، اندیشه

ظن بردن: گمان بردن، دودل شدن، پنداشتن

ظنین: گمان‌گر (gumāngar)، بد گمان

ظهر: نیمروزگاه، نیمروز، پشت

ظهرا نه: ناهار

ظهرنویسی: پشت نویسی، پشت نویسی

ظهور: پیدایی (ه)، نمود، نمایان، پیدایش، آشکاری

ظهور و بطون: پیدایی و نهفتگی

ظهیر: پشتیبان



ظالم: ستمگر، زورگو، جفاکار، بیدادگر

ظالمانه: ستمگرانه، زورگویانه، بیدادگرانه

ظاهر: هویدا، نمود، نمایان، نماد، نما، رویه، پیدا، پدیدار،

آشکار

ظاهر ساختن: پرده برگرفتن (پ)، نمایاندن، نمایان کردن

ظاهر سازی کردن: وانمود کردن

ظاهر شدن: پدیدار شدن

ظاهر و باطن: آشکار و نهان

ظاهرا: همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که

پیداست

ظاهراً: همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که

پیداست، آن سان که پیداست، این گونه که آشکار است

ظاهربین: بیمایه، برون‌گرا

ظاهر سازی: خودنمایی

ظاهری: رویه‌ای

ظرافت: نازکی، نازک سخنی، موشکافی، زیرکی، خوشایندی،

خرده سنجی، تیزنگری

ظرف: دیگ، در، تشت، تابه، تابک، باردان، آوند

ظرف اندازه گیری: پیمانه

ظرف آب: آبدان

ظرف آبخوری: جام آبخوری

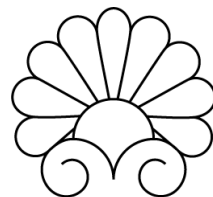
ظرف آش: دوری، دورک

ظرف آشغال: شلته، شلته، خاکروبه دان، آخالدان

ظرف شرابخواری: ساغر، جام

ظرفیت: گنجایی (ه)، گنجایش، گنجانه، گنجا، خورند

ظریف: نرم، موین، لاغر، شکننده، زیبا، باریک



ع

عارضه: ناهنجاری، ناخوشی، رنجوری، رخداد، پیامد، بیماری

عارف: شناسا (دانشمند)، شناسا، ژرف بین، دانا، خداشناس،

بینشمند

عاری از: بی

عاریت: وامی، سپنج

عاریت خواستن: به وام خواستن

عاریت دادن: به وام دادن

عاریتی: کسانه

عازم: رهسپار، راهی

عازم شدن: روانه شدن، رهسپار شدن، رهسپار شدن

عاشق: واله، شیفته، شیدا، دوستار، دلشده، دل داده، دل‌باخته،

پاکباز، بیدل

عاشق پیشه: واله، شیفته، شیدا پیشه، شیدا، دلشده، دل داده،

دل‌باخته، پاکباز، بیدل

عاشق شدن: دل سپردن، دل باختن، پاک باختن

عاشقانه: مهرآمیز، شیفته‌گانه، شیداوار، شوریده وار،

شورمندانه، دل‌سپارانه، دلدارانه

عاشقی: شوریدگی، دلدادگی

عاصی: نافرمان، شورشگر، سرکش، بستوه آمده، بستوه آمدن

عاطفه: مهرورزی، مهربانی، مهر

عاطفی: نرمخو، مهرورز، مهربان

عاطل: پوچ، بیهوده، بیکار، افکار

عافیت: رستگاری، تندرستی، بهروزی

عاقبت: فرجام، سرانجام، پیامد

عاقبت الامر: سر انجام، پایان کار

عاقبت اندیش: دوراندیش، دور اندیش

عاقبت اندیشی: دور اندیشی

عاقبت بخیر: نیک فرجام

عاقبت به خیر: نیک گردانیدن، نیک فرجام، نیک انجام

عاقده: گره زن، پیوندگر، پیمانگذار

عاقلی: خردمند (دانشمند)، هوشمند، زیرک، دانا، پخته، بخرد،

باخرد، اندیشمند

عاقلاانه: هوشمندوار، هوشمندانه، اندیشمندانه

عالم: گیتی، گردون، کیهان، سپهر گردون، دانشمند، جهان

عابد: پرستگار (دانشمند)، خداپرست، پرستنده

عابر: گذرکننده، رونده، رهگذر

عابر بانک: خودپرداز

عابر پیاده: پیاده

عابر بانک: خودپرداز

عاج: دندان پیل، پلیسته

عاجز: ناتوان، فرومانده، زبون، درمانده، بیچاره

عاجز شدن: به ستوه آمدن، فروماندن، درماندن

عاجزانه: زبوانه، با فروماندگی، با درماندگی، با بیچارگی

عاجز شدن: فروماندن، درمانده شدن، درماندن، بیچاره شدن،

به ستوه آمدن

عاجل: شتابنده، زودرس، پیشی جوی

عادت: منش، شیوه، سرشت، روش، خوی، خو گیری، خو

گرفتن، خو

عادت کردم: خو گرفتم

عادت کردن: مَروَسیدن (بهره)، خوی گرفتن، خو گرفتن،

خو کردن

عادت کننده: خوی پذیر

عادت ماهانه: دوره زنانگی

عادل: دادور، دادگستر، دادگر

عادلانه: دادگرانه، داد منبانه

عادی: همیشگی، ساده، خوگرفته، پیش پاافتاده، پیش پا

افتاده، بهنجار

عار: ننگ، شرم، آرم

عار داشتن: نهاد، ننگ دانستن، ننگ داشتن

عارض: رو، رخسار، رخ، چهره



عبادتگاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی

به عربی رفته)، نیایشگاه، پرستشگاه

عبارت: گزاره، فراز، سخن، چندواژه

عبارت بودن از: بر این پایه‌اند که، بر این پایه‌اند

عبارت پرداز: سخن پرداز، سخن

عبارتند از: بر این پایه‌اند

عبارت کردن: نیرنگ

عبث: گزاف، پوچ، بیهوده، بیمایه، بی‌ارزش

عبد: زر خرید، بنده، برده

عبرت: پندآموزی، پند، آموزه، آموزش، اندرز

عبرت آموز: پند آموز

عبور: گذارش (𐭥𐭣𐭥𐭥 vitārišn)، گذشتن، گذر کردن، گذر،

گذار، ردشدن

عبور کردن: گذشتن، گذر کردن، گذر، ردشدن

عبور و مرور: شدآمد، رفت و آمد، آمد و شد

عبور کرده: برگزشته

عبورگاه: گذرگاه

عبوس: ترشرو، اخمو

عت نص: هنر، کار، ساختاری، پیشه

عتاب: سرزنش، سخن تند، خشم، تشر، پرخاش

عتیق: کهنه، دیرینه، باستانی، باستان

عتیقہ: کهن، پارینه، باستانی، باستانه، بالارزش

عجب: شگفت (𐭥𐭥)، منی، شگفتی، شگفت آور، شگفت

انگیز، شگرف، خودستایی، خودبینی

عجبا: شگفتا

عجز: ناتوانی، فروماندگی، ستوه، درماندگی، بیچارگی

عجله: شتاب کردن، شتاب، چابکی، تیزی، تندی

عجله کردن: شتافتن، شتاب کردن

عجله کن: شتاب کن

عجله کننده: شتابگر

عجله کننده: شتابگر (𐭥𐭥𐭥𐭥 ȝōštābgar)،

عجم: گنگ، کر و لال

عجوزه: فرتوت، پیر

عالم افروز: گیتی افروز، جهان افروز

عالم بشریت: جهان هستی، جهان مردمی

عالم غیب: جهان نادیده

عالم ملکوت: سپهرگردون، جهان دیگر

عالمگیر: جهانگیر

عالی: والا جایگاه، والا، شگرف، بلند پایه، بسیار خوب، برسو،

برجسته، برتر، بالنده، ارجمند

عالی ترین: والا ترین، بهترین، برترین

عالی جناب: والاگاه، بزرگوار

عالی رتبه: والاگهر، والا جایگاه، گرانمایه، بلند پایه

عالی قدر: والاگاه، پر بها، پر ارزش

عالی مقام: بلند پایه، ارجمند

عالی نژاد: والاگهر

عالی نسب: والا نژاد، والا تبار

عالی همت: والا منش، بزرگوار

عالی جناب: وام، والاگهر، گرانمایه، بزرگوار، ارجمند

عام: همه، همگانی، همگان، مردم، جهانروا، توده

عامدا: دانسته، به دلخواه، آگاهانه

عامدا: دانسته، به دلخواه، آگاهانه

عامدانه: دیده و دانسته، آگاهانه، ازروی آگاهی

عامل: کنشگر (𐭥𐭥𐭥 kunišgar)، گماشته، کننده، کارگزار،

کارگذار، کارکن، کاردار، پیشکار، انگیزه

عامه: همه، همگان، مردم، توده

عامی: همگانی، مردمی، تودگانی

عامیانه: همگانی، مردمی، مردمانه، تودگانه

عاید: سود، درآمد، بازدهی

عایدی: سود، درآمد، بهره

عایق: پیشگیر، بازدارنده

عایله: خانوار، خانواده

عایله مند: خانوار مند، خانواده دار، پرفرزند

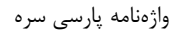
عائله: خانواده

عائله مند: خانوار مند، پرفرزند

عبا: بالاپوش

عبادت: نیاییدن، نیایش، پرستش

عبادت کردن: نیایش کردن، ستودن، ستایش کردن



عدم پیشرفت: ناکامی، شکست
 عدم تحرک: ناروانی
 عدم حضور: نبود
 عدم سکون: بی آرامی (و)،
 عدم ضرورت: نایستگی
 عدم ظهور: ناپیدایی (و)،
 عدم کیفیت: بی چگونگی (و)،
 عدم موفقیت: ناکسان، ناکامیابی، ناکامی
 عدم واقعیت: ناراستی، نادرستی
 عدم وجود: نیستی، نبود، نابودی
 عدن: بهشت
 عده: گروه، دسته، جرگه
 عده ای: شماری، چندی، چند تن
 عدهای: گروهی، شماری، دسته‌ای، تنی
 عدو: کینه‌ور، دشمن، بدخواه
 عدیده: فراوان، پرشمار، بسیار
 عذاب: شکنجه، رنج، آزار، آزار
 عذاب الیم: شکنجه سخت، رنج جانگاہ، آزار
 عذاب روح: شکنجه روان، آزار روان
 عذر: دست آویز، پوزش، بهانه
 عذر خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن
 عذر می خواهم: درگذرید، پوزش می خواهم
 عذرخواهی: پوزش خواستن، پوزش
 عذل: برکناری
 عرابه: گردونه، گردون، ارابه
 عراق: اراک
 عرب: تازیک، تازی
 عربده: فغان، فریاد، داد، جیغ
 عربده جو: ستیزه جو، آشوبگر
 عربی: زبان تازیان، زبان تازی، تازی
 عرش: تخت، پهنه، آسمان، اورنگ، اریکه
 عرش اعلی: جایگاه خدا، تخت برین خدا
 عرشه: فراز کشتی



عزا: سوگواری، سوگ	عرصه: میدان، میان سرای، پهنه
عزاداری: سوگواری	عرض: پهنای (پ)، درازای، پیشکش، پهنای
عزب: یکه، تنها، بی‌همسر	عرض اندام: جلوه‌نمایی
عزت: ارجمند، ارج	عرض جغرافیایی: درازاک، پهنای گیتیایی
عزت نفس: خود بزرگواری	عرض حال: دادخواست
عزل: بیکار کردن، برکناری، برکنار	عرض کردم: گفتم
عزل شدن: برکنار شدن	عرض کردن: گفتن، به آگاهی رسانیدن، آگاهی رسانیدن به
عزل کردن: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن	عرض کنم: بگویم
عزلت: گوشه‌گیری	عرض حال: دادنامه، دادخواست
عزم: پایداری، پابرجایی، آهنگ	عرضه: هویدا، نمایش، نشان دادن، کاردانی، شایستگی،
عزم جزم: استوارآهنگ	رونمایی، چیرگی، جربزه، جُربزه، پیشنهاد، پیشاورد
عزم کردن: خواستن، آهنگ کردن	عرضه داشتن: جُربزه داشتن
عزوجل: بزرگوار	عرضه کرد: رونمایی کرد
عزیز: نازنین، مهربان، گرانمایه، گران، گرامی، دوست	عرضه کردن: هویدا کردن، نمایاندن، پیشاورد کردن
داشتنی، پر ارزش، بزرگ، با ارزش، ارجمند	عرضه و تقاضا: داد و خواست
عزیز دردانه: یکی یه دونه، لوس، دردانه، دُردانه	عرعر: آرار
عزیز کرده: نازنین، نازکرده، نازدانه	عرف: فراگرفته، شناخته شده، شناخته، شناخت، روش
عزیمت: رهسپاری، راهی گشتن، براه افتادن	همگانی، روال، پذیرفته
عزیمت کردن: رهسپار شدن	عرفان: یزدانشناسی
عسرت: مستمندی، درماندگی، تهیدستی، تنگنایی،	عرق: رگ، خُوی، ترتی، باده، آبدانه
تنگدستی	عرق ملی: شور میهن پرستی
عسکر: لشگر، لشکر، سپاه	عروج: برآمدن، بالایش، بالاروی
عسگر: لشگر، لشکر	عروس: بیوگان، اروس
عسگری: نازا	عروسک: اروسک
عسل: انگبین، انگبین	عروسی: زناشویی، اروسی
عشا: شامگاه	عروسی کردن: بیوگانی کردن، اروسی کردن
عشاء: شامگاه	عروق: رگ‌ها
عشاق: دوستاران، دلشدگان، دلدادگان	عریان: برهنه
عشر: یک دهم، ده یک	عریض: گشاد، گسترده، پهناور، پهن، پهن
عشرت: کامرانی، خوشگذرانی	عریض و طویل: وُلنگ و واز، گسترده، گل و گشاد، پهناور،
عشره: دهه	پت و پهن
عشق: مهر ورزیدن، شیفتگی، شیدایی، دوست داشتن،	عریضه: دادنامه، دادخواست
دل‌دادگی، دل‌بردگی، دل‌باختگی، پاکبازی	عریضه نگاری: نوشتن دادخواست‌نامه
عشق بازی: شیفتگی، شیدایی، دلدادگی، دل‌باختگی	عز: والایی، فر، ارزش، ارجمندی، ارج
عشوه: ناز، کرشمه، بشک	عز و جل: گرانمایه، گرامی، ارجمند



عشوہ گر: لوند، باناز، باکرشمه	عطش: تشنه شدن، تشنگی
عشیره: دودمان، خانوار، تیره، تبار	عطف: بازگشتن، بازگشت
عصا: دستواره، چوپ، چوبدستی، چوبدست، چوب	عطف به ماسبق: برگشت به گذشته، بازگشت به گذشته
عصاره: افشُرَه (پ)، فشردہ، شیرہ، شیرابه، چکیده	عطوفت: مهرورزی، مهربانی، دوستی
عصاره گرفتن: شیرہ گرفتن، افشردن	عطیہ: شادمانہ، دہش، پاداش، بخشش
عصب: سہشگر، پی	عظمت: شکوہ (شکوه) (škōhīh)، فر، شکوہی، شکوہ، شکوہ،
عصبانی: خشمگین، جوشی، تندخو، برآشفته، برافروخته، آشفته	بزرگی: بزرگواری، بزرگ منشی
عصبانی شدن: برآشفتن	عظمی: کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهنوار، پرشکوه، بیکران، بزرگ
عصبانیت: خشم، برآشفستگی	عظیم: والا، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهنوار، پرشکوه، بیکران، بزرگ
عصبی: تندخویی، پرخشم، بدخوی	عظیم الجثہ: کلان پیکر، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، تناور، پهنوار، پرشکوه، بیکران
عصر: شبانگاہ، شامگاہ، زمانہ، زمان، روزگار، دورہ، پسین، پس از نیمروز، ایوار	عظیمی: سترگی
عصر باستان: زمانہ باستان، دورہ باستان	عغدہ: گرہ درونی
عصر فن آوری: زمانہ فن آوری	عفاف: شرم، تن فروشی، پرهیزکاری، پاکی، پاکدامنی، پارسایی
عصرانہ: چاشت شامگاہی	عفریت: غول، دیو، اهریمن
عصر حجر: زمانہ پارینہ سنگی، پارینہ سنگی	عفو: گذشت (پ)، چشم پوشی، بخشیدن، بخشودن، بخشش، بخشایش، آمرزش
عصیان: گردنکشی، سرکشی، سرپیچی	عفو بین المللی: بخشایش جهانی
عضلہ: ماهیچہ	عفو کردن: چشم پوشی، بخشیدن، بخشودن، بخشایش، آمرزیدن
عضو: هموند، هموند، ہم پیمان، کاربر، اندام	عفو کننده: آمرزگار
عضو بدن: پارہ تن	عفونت: گندیدن، گندیدگی، گند، چرک کردن، چرک، پلشتی، بدبو شدن
عضو شدن: هموند شدن، همپیوند شدن	عقیف: پرهیزکار، پاکدامن، پارسا
عضو خانوادہ: خودی، خودمانی، ازخود	عقاب: ہمای، شہباز، شاہین، باز، آگفت
عضویت: هموندی	عقاید: دیدگاہ‌ها، دید، برداشت‌ها، باورها
عطا: دہش، بخشش، بخشایش	عقب: دنبال، پی، پشت، پس
عطا فرمودن: بخشودن	عقب افتادن: دیر کردن، دیر کرد
عطا کردن: بخشودن	عقب انداختن: پس انداختن
عطاء: دہش، بخشش	عقب بردن: پس کشیدن
عطار: داروگر، خوش بو فروش	عقب زدن: پس زدن
عطارد: تیر (پ)، ستارہ تیر، دبیرسپہر	
عطا کردن: بخشیدن، بخشایش، ارزانی داشتن	
عطر: خوشبویہ، خوشبوی، بوی خوش	
عطسہ: شنوسہ (شَنوسہ) (šnōsak)، شنوسک، اتسہ	



عقب گرد: پسگرد	عکس: فَرَتور (په)، نگاره، نگار، رخس، رُخش
عقب ماندگی: واپس ماندگی	عکس العمل: واكوش، واكنش، رویکرد، پاد کار
عقب ماندن: واماندن، باز ماندن	عَلَت: چرای (وه)، چرای
عقب مانده: واپس مانده	
عقب نشینی: واپس نشینی، پس رفتن	علاج: چاره‌گری (چāragarīh)، درمان، خوب شدن،
عقبی: روز واپسین، رستاخیز، جهان دیگر، پاداش کار، پاداش	چاره‌گری، چاره جویی، چاره
عقد: گواه گیران، گره زدن، پیوند زناشویی، پیوند، پیمان،	علاج پذیر: درمان پذیر، چاره پذیر
بستن	علاقمند: دوستدار، دلبسته
عقد ازدواج: پیمان زناشویی	علاقمندی: دلبستگی
عقد غصیه: پیمان زناشویی	علاقه: گرایش، دوست داشتن، دلبستگی
عقد نامه: پیمان نامه	علاقه دارم: دلبستگی دارم
عقدۀ: گره روانی، گره، کینه، کین، پیچیدگی	علاقه داشتن: دلبستگی داشتن
عقدۀ حقارت: خود کوچک بینی، خود کم بینی	علاقه مند: مهرورز، شیفته، دوستدار، دلبسته
عقدۀ روانی: گره روانی، سرکوفتگی، سرخوردگی	علاقه مند شدن: دل بستن
عقدۀ ای: کینه توز	علامت: نشانی، نشانه‌ها، نشانه، نشان، آرنک
عقرب: کژدم، کژدُم	علامت اختصاری: کوتاهواره
عقربه: شاهنگ، شاهنگ، پرک، پَرک	علامت تشدید: نشانه سخت گویی، نشانه دوباره گویی
عقل: هوش، دانش، دانایی، خرد، خِرَد	علامت گزاری: نشانه گزاری
	علاوه: افزون، افزون، افزوده
عقل عملی: خرد کارکن (وه)،	علاوه بر: افزون بر آن، افزون بر
عقل معاش: خرد زیست	علاوه بر این: افزون بر این
عقل ناطق: خرد سخن‌گوی	علاوه بر این: وانگهی، افزون بر این
عقل نظری: خرد دانا (وه)،	علائق: گرایش‌ها، دوست داشته‌ها، دلبستگی‌ها
عقلانی: خردمندانه، بخردانه	علائیم: نشانه‌ها
عقلانیت: خردمندی، خردمداری، خردگرایی، خردپسندی	علائیم راهنمایی و رانندگی: نشانه‌های راهنمایی و رانندگی
عقلی: هوشی، خردوارانه، روانی، ذهنی	علائم: نشانی، نشانه‌ها
عقوبت: کیفر، سزا، پادافره، بادافره، بادآفراه	علائم راهنمایی و رانندگی: نشانه‌های راهنمایی و رانندگی
عقیده: گمان، رای، دیدگاه، خواسته، باور، اندیشه	علائمی: نشانه‌هایی
عقیق: رونوس	علت: چرای (وه)، مایه، کمبود، شوند، شُوند، دستاویز،
عقیم: نازا، سترون	چونی، بیماری، انگیزه
عقیم کردن: نازا کردن، سترون کردن	علت و معلول: بن و بر، انگیزه و انگیزه
عقیمه: سَتروَن (په)،	علف: گیاه، سبزه
عکاس: نگاره گر، فرتورگر، رخشگر، رُخشگر	علف چر: چراگاه
عکاسی: فرتورگری، فرتورخانه	علف خشک: کاه



علی الاصول: به روش بایسته، به روال درست، به درستی، به بایستگی	علفزار: مرغزار، سبزه زار، چراگاه
علی البدل: جایگزین، جانشین	علل: شوندها، دستاویزها، چرای‌ها، انگیزه‌ها
علی الحساب: پیش‌ستان، پیش‌دریافت، پیش‌پرداخت	علم: دانستگی (و)، نشان، رایت، درفش، دانش، دانایی، پرچم
علی الخصوص: بویژه، به ویژه	علم اعداد: دانش شمارش (و)
علی السویه: یکسان	علم الابدان: تن‌شناسی، پزشکی
علی ای حال: در هر روی، به هر روی	علم الاجتماع: دانش مردم‌شناسی
علی رغم: با اینکه، با این که	علم الاحصاء: آمارشناسی
علی هذا: بنابراین، از این رو	علم الاحصاء: آمارشناسی
علیا: زبرین (پ)، بالابین (پ)، والا، فراسو، زبرین، دست بالا	علم الاخلاق: دانش رفتاری
علی البدل: جانشین	علم الافکار: فرزانه
علی‌جده: جداگانه، جدا	علم الاقوال: دانش سخن
علیرغم: به ناخواست، باین همه، با آنکه، با اینکه، با این که	علم النفس: روان‌شناسی
علیل: ناخوش، بیمار، از کار افتاده	علم بدیع: دانش نوآوری
علیه: واروی، رویاروی، در برابر، بر	علم تشریح: تن‌شناسی
علیه او شورید: بر او شورید	علم جغرافیا: گیتاشناسی
علیهذا: بنابراین، از همین رو، از این رو	علم حقوق: داتشناسی
عمامه: دستار (پ)،	علم ریاضیات: دانش رایشگری
عمارت: ساختمان، بنا	علم شریعت: کیش‌شناسی
عمال: گماشتگان، کارگزاران	علم فیزیک: گیتیگ، چهره‌شناسی
عمد: کامکی، دیده و دانسته، دانسته، خودکرد، آگاهانه، از روی آگاهی	علم نجوم: دانش ستاره‌شناسی
عمدا: دانسته، خودکرده، خودکامگی، آگاهانه	علم هیأت: ستاره‌شناسی
عمداً: دانسته، خودکرده، خودکامگی، آگاهانه، از دستی	علماء: دانشمندان
عمدتاً: بیشتر	علمی: دانشواره
عمدتاً: بیشتر	علنا: هویدا، به روشنی، آشکارا
عمده: کلان، فراوان، بیشتر، بسیار، بزرگ	علنی: هویدا، پیدا، آشکارا، آشکار
عمده‌ای: فراوانی، بسیاری	علنی شد: آشکار شد
عمده فروش: کلان فروش، بنکدار	علو: والایی، فر، بزرگواری، بالندگی، ارج
عمده‌ای: فراوانی، بسیاری	علو طبع: فرنهادی
عمدی: دیده و دانسته، خودخواسته، آگاهانه، از روی آگاهی	علو همت: بزرگ منشی
عمر: کهنه روزی، سال، زیوش، زندگی، زندگانی، دیره	علوم: دانش‌ها
عمر ابد: زندگی جاوید	علوم جدید: دانش‌های نوین
	علوم ذاتی: دانش زبرین

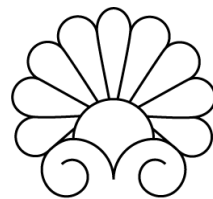


عمر طولانی: دیرزیوی، دیرجانی	عن قریب: به‌زودی، به‌زودی
عمر کردن: سال داشتن، زیستن، زندگی کردن	عناد: لجبازی، ستیزه، ستیز، دشمنی
عمران: سازندگی، آبادی، آبادانی	عناد کردن: ستیزیدن
عمق: ژرفی (پ)، گودی، ژرفای، ژرفا، زیربنا، ته، بن	عناد ورزیدن: ستیزیدن
عمق مطلب: ژرفای سخن	عناصر: پاره‌ها
عمقی: زیربنایی	عناصر اربعه: چارگوهر
عمقیت: ژرفی (پ)،	عنان: لگام، لجام، دهنه، افسار
عمل: کنش، کردار، کار	عناوین: فرنام‌ها، سرنویس‌ها، سربرگ‌ها، پاژنام‌ها
عمل بد: کردار بد، کار بد، بدکرد	عنایت: مهرورزی، مهربانی، رویکرد، بزرگواری، آگاهی
عمل جراحی: کِرت	عنایت کردن: پرداختن به، پرداختن
عمل خوب: کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب	عنبر: شاهبوی، زغال اخته، انبر
عمل صالح: کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب	عنتر: انتر
عمل ضرب: زدن	عند المطالبه: سرخواست، سرخواست
عمل کردن: کِرت، بکار بستن	عندلیب: هزاردستان، بلبل
عمل نکردن: به کار نبستن	عنصر: مایه، ماده، مات، بن پاره، آخشج
عمل وعکس العمل: کنش و واکنش	عنفوان: سرآغاز، آغاز
عملکرد: کارکردی، کارکرد	عنقا: سیمرغ
عملکردی: کارکرد	عن قریب: به‌زودی
عمله: کارگر	عنقریب: به همین نزدیکی، به‌زودی، بزودی
عملی: نارکوکی، شدنی، دژخوی، خوگرفته، خوگر	عنکبوت: تارتَنک (پ)، کارتَنک، تارتَن، تاربافک
عملیات: کار بزرگ، کار	عنوان: سرنامه (پ)، وَرنامه، فرنامه، فرنام، سرنویس،
عمه: کاکای، خواهر پدر، توریا	سرگفتار، سربرگ، سرآغاز، دیباچه، پیش‌گفتار، پاژنام، برنام
عمو: کاکو، کاکا، برادر پدر، اپدر	عهد: پیمان (پ)، نوید، سوگند، زمانه، زمان، روزگار
عمود: راستا	عهد دقیانوس: زمان کهن
عمود شدن: راست ایستادن (پ)،	عهد شکن: پیمان شکن
عمودی: ستونی	عهدنامه: پیمان نامه
عموم: همه، همگان	عهده: کار، پاسخگویی، پاسخگو بودن، بردوش، بر دوش
عموما: فراگیرانه	عوارض: ناهنجاری‌ها، ناخوشی‌ها، رنجوری‌ها، رخدادها،
عمومی: همه‌گیر، همگانی	پیامدها، بیماری‌ها
عمومیت: همگانی	عوارض گمرکی: باج مرزی
عمیق: گود، ژرف	عوارض مالیاتی: باج افزونی
عمیقانه: ژرفانه، از ته دل	عوارض متفرقه: خرده باج
عَناب: شیلانه (پ)،	عواطف: مهربانی‌ها، مهربانی، مهر



عید: روزبه، جشن	عواقب: پیامدها
عید نوروز: جشن نوروز	عوام: مردمان، مردم
عیدتان مبارک: نوروزتان پیروز، جشن تان شاد باد	عوام فریب: مردم فریب
عیدی: شادیانه، روزبهانه	عوام فریبانه: مردم فریبانه
عیسوی: ترسایی	عوامفریبانه: مردم فریبانه
عیش: شادی، خوشی، خوشگذرانی	عوامل: کارداران، سازه‌های، دست‌اندرکاران
عیش و عشرت: سرمستی و شادی، خوشی و خوشگذرانی	عواید: درآمدها
عیش و نوش: خوشگذرانی	عودت: پس فرستادن، برگشت، برگرداندن، بازگشت
عیلام: ایلام	عودت دادن: پس فرستادن، پس دادن، برگشت دادن، برگرداندن
عین: دیده، چشم	عور: لخت، تهی، بی‌جامه، برهنه
عینا: همانند، مانند	عورت: شرمگاه
عینک: چشمینه، چشمی، چشمک، چشم افزار، آیینک، آینک	عوض: ورت، گردیده، جایگزین، جانشین، جابه‌جا، جابجاکردن، جابجا، به جای
	عوض شدن: دیگر شدن، دگرگون شده، جایگزین شده
	عوض شدنی: جایگزین شدنی
	عوض کردن: یوفانیدن، واگردادن، جابجاکردن، جابجا کردن
	عوض و بدل: جایگزین، جابجا، پایاپای
	عوضی: نادرست، دیوانه
	عیادت: دیدار، بیمار پرسی، بازدید
	عیار: سنجه، سنجش، جوانمرد، آزمون، اییار
	عیاش: کامجو، خوشگذران
	عیاشی: کامجویی، خوشگذرانی
	عیال: همسر، زن و فرزند، زن
	عیال‌وار: پورمند (په)،
	عیالوار: فرزندمند، خانواده دار، پرفرزند
	عیان: هویدا، روشن، پیدا، آشکارا، آشکار
	عیب: لغزش، کمبود، بدی، آک
	عیب پوش: کاستی پوش، بدی پوش
	عیب جویی: نکوهش، خرده گیری
	عیب جویی کردن: نکوهیدن، خرده گرفتن
	عیب دار: کاستی دار، دارای کمبود، بد، آکمند
	عیب گیری: خرده گیری
	عیب‌جو: خرده گیر (په)،





غ

غدار: نابکار، ستمکار، بدکار، بد نهاد، بد سرشت، بد
غدر: نابکاری، فریب، دورویی، پیمان شکنی
غده: گره، دژپیه، توده، پیچیدگی
غذا: ناهار، ناشتایی، ناشتا، شام، خورشت، خورش، خوردنی،
خوراکی، خوراک، چاشت
غذاء: خورش، خوردنی، خوراکی، خوراک
غذای: خورش، خوردنی، خوراکی، خوراک
غذای روزانه: روزی
غذای شب: شام
غذای صبح: ناشتایی، چاشت
غذایی: خوراکی، خوراک
غر و غمزه: ناز و کرشمه
غرامت: تاوان (ب)،
غرب: خوربران، باختر
غربال: نرم بیز، گربال، الک
غربال کردن: بیختن
غربالگری: بیزیدن، بیزش
غربت: ناشناختگی، دور شدن
غرس: نهال کاری، کاشتن
غرض: کینه، دشمنی، چشم داشت، بد اندیشی، آهنگ،
اندیشه
غرض آلود: کینه توزانه، بد خواهانه
غرض ورز: کینه‌ورز، کامش‌کار
غرض ورزی: بداندیشی
غرفه: کلبه، تیمچه، بالا خانه
غرق: مردن در آب
غرقاب: گرداب، آب ژرف
غره: خودخواه، خودپسند
غروب: فروشدن، فروشد، فرو رفتن، شامگاه، ایوار
غرور: خودخواهی، خودپسندی، برتنی، بالیدن، باد،
ابرخویشی
غرور انگیز: فرتاب، شورانگیز
غرور جوانی: شور جوانی
غریب: ناشناخته، ناآشنایی، ناآشنا، دورافتاده، دور از، دور،
بیگانه، بی‌کس

غار: کنام، اشکفت
غارت: چپاول، تاراج
غارت زده: تاراجیده
غارت کردن: کردن، تاراج کردن، تاراج
غارتگر: راهزن، چپاولگر، تاراجگر
غاصب: ستمگر، ربایشگر، دست یازنده
غاصبین: ستمگرها، ربایشگرها، دست یازنده‌ها
غافل: ناگاه، نابود، ناآگاه از آنکه، ناآگاه، فراموشکار
غافل از آنکه: ناآگاهی، ناآگاه از آنکه
غافلانه: ناآگاهانه، فراموشکارانه
غافلگیر: ناگه‌گیر
غالب: چیره شونده، چیره، توانا، بیشتر، برتر
غالب مردم: بیشتر مردم
غالباً: چه بسا، بیشتر، بسیار، بسی
غالباً: بیشتر
غامض: سخت، دشوار، پیچیده
غایب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید
غایت: فرجام، سرانجام، تا، پایان، اوج
غایله: غوغا، شورش، آشوب
غایی: فرجام، سرانجام، پایانی، پایان
غائب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید، پنهان
غائله: غوغا، شورش، آشوب
غبار: گرد و خاک، گرد، گرت
غبار آلود: گرد آلود، گرتی
غبطه: دریغ، آرزومند، افسوس
غیغ: زنخک
غین: گول، گزند، فریب، زیان



غلطیدن: غلتیدن	غریبه: ناشناس، ناآشنا، بیگانه
غلطت: سفتی، درشتی، پرمایه، پرمایگی، پرننگی	غریبی: ناآگاه، ناآشنایی
غلو: گزافه‌گویی	غریدن: فریاد زدن، خروشدن
غلیان: جوش	غریزه: نهاد، سرشت، خوی
غلیظ: سستبر، چگال، پرمایه	غریزه طبیعی: زاد سرشتی
غم: موژه (پ)، موژ (پ)، غم، زاری، اندوهگین، اندوه	غریق: فرورفته
غمزه: کرشمه (پ)، ناز، بشک	غزال: آهویره، آهو
غمگین: اندوهگین	غزل: سروده، چکامه، چامه، ترانه
غنا: پرمایگی	غزلیات: سروده‌ها، چکامه‌ها، چامه‌ها، ترانه‌ها
غنی: سرمایه دار، توانگری، توانگر، پرمایه، پر بار، بی‌نیاز	غسل: شستشو، شست و شو، پاک کردن، آبارش
غنی سازی: توانگر سازی	غش: مدهوشی، کینه، شیله پیله، سیاه دلی، بیهوشی
غنیمت: دست برد، چاپیده، پروه	غشا: روکش، پوشش، پرده
غواص: گوهرچین، گوهرجوی، شناگر، آب باز	غشاء: روکش، پوشش، پرده
غور: درنگ، پژوهش، بررسی	غصب: زور ستانی، دستیابی، دست اندازی
غورباقه: وزغ، غوک	غصه: غم، اندوه
غوز: گوژ، کوژ	غضب: خشم، تند خویی، اندوه
غوط: پاغوش	غضب آلود: خشم آلود، برآشفته
غوطه ور: پاغوشیده	غضبناک: خشمناک، خشمگین
غول: دیو	غضروف: کرتو
غیاب: نیستی، نهست، نهان، نبودن، نبود، ناپیدی، پنهان، پشت سر	غفار: آمرزگار فراخ‌آمرز، آمرزگار
غیاپا: درنبود، درپنهان، درپشت سر	غفران: بخشایش، آمرزش
غیب: نهان، ناپیدا، ناپدید، پنهان	غفلت: ناآگاهی، فروگذاری، فراموشکاری، از یاد بردن
غیبت: نهست، نبودن، نبود، ناتوان، ناپیدایی، ناپیدا، ناپیدی، ناپدید	غفلتا: ناگهان، ناگاه، سرزده
ناپدید، سخن چینی، دشیاد، پنهان، بدگویی	غفور: بخشاینده، بخشایشگر، آمرزگار
غیگو: پیشگو	غل: زنجیر، بند
غیگویی: پیشگویی	غلات: گندم، ذرت، دانه‌های خوراکی، دانه‌ها، جو و گندم، جو، برنج، ارزن
غیر: نا، مگر، دیگری، دیگران، دیگر، جز، جدا از	غلاف: نیام، روکش
غیر ارادی: ناخواسته	غلام: سرسپرده، بنده، برده
غیر انتفاعی: ناسودبر	غلبه: چیره شدن، چیرگی، پیروزمند
غیر ایرانی: بیگانه، انیرانی	غلبه کردن: چیره شدن
غیر ذی‌عقل: بی‌خرد (و)، بی‌خرد	غلط: نارستکی، ناراست، نادرست، غلت
غیر ضروری: ناشایند، نابایسته، نابایست	غلط انداز: گول زن
	غلط غلوت: سراسر نادرست
	غلطی: نادرست، نابجا



غیر عادی: نابهنجار	غیر دائم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر
غیر قابل: نشدنی، ناشدنی، ناپذیر	غیر رسمی: دوستانه
غیر قابل اجرا: انجام ناپذیر	غیر شهری: روستایی
غیر قابل ارجاع: برگشت ناپذیر	غیر صمیمی: دورویی، دورنگی
غیر قابل اشتعال: نشان	غیر ضروری: ناشایند، نابایسته، نابایست
غیر قابل انطباق: ناهمبند	غیر طبیعی: ناسرشتی
غیر قابل انعطاف: نرینه، نرمش ناپذیر	غیر عادلانه: بی‌دادی، بی‌داد
غیر قابل باور: باورنکردنی	غیر عادی: ناهنجار، نابهنجار
غیر قابل بخشش: نابخشودنی	غیر فعال: بی‌کنش
غیر قابل بیان: ناگهان، ناگفتنی	غیر فعال کردن: ازکار انداختن
غیر قابل تحمل: سرنشدنی، برنتافتنی	غیر قابل اجتناب: ناگزیر
غیر قابل حل: ناگشودنی، چاره نشدنی	غیر قابل اجرا: ناپذیرفتنی، پیش نرفتنی، پیش انجام ناپذیر
غیر قابل درک: درنیافتنی	غیر قابل اعتماد: ناستوان، نأستوان
غیر قابل دسترس: دست نیافتنی	غیر قابل انکار: رد نکردنی
غیر قابل رویت: نادیدنی	غیر قابل تحمل: جانکاه، توانفرسا
غیر قابل عفو: نابسامان، نابخشودنی	غیر قابل تصور: ناپنداشته
غیر قابل فهم: درنیافتنی	غیر قابل حصول: دور از دسترس، دست نیافتنی
غیر قابل قسمت: بخش ناپذیر	غیر قابل علاج: درمان ناپذیر، بی‌درمان
غیر قابل کنترل: مهار گسیخته	غیر قابل فسخ: بی‌برگشت
غیر قابل معالجه: بی‌درمان	غیر قابل قبول: نشدنی، نپذیرفتنی، ناپذیرفتنی، باورنکردنی
غیر قابل مقایسه: سنجش ناپذیر	غیر قابل نفوذ: نشت ناپذیر
غیر قانونی: ناروا، بی‌دادی	غیر قابل وصف: ناگفتنی
غیر کافی: نابسند	غیر قابل وصول: ناگرفتنی
غیر گوهر: جز گوهر	غیر قانونی: ناروا، نارستکی
غیر لازم: ناشایند، نابایسته، نابایست	غیر کامل: نارسا
غیر متناهی: بی‌پایان	غیر لازم: ناشایند، ناشاید، نابایسته، نابایست
غیر مجاز: ناروا	غیر مادی: مینوی
غیر معمول: نابهنجار	غیر متجانس: ناهمگون
غیر ممکن: نشدنی، ناشدنی	غیر متحرک: بی‌جنبش، آجنبان
غیر منتظره: ناپاک	غیر مترقبه: ناگهانی، ناگهان، ناآگاهانه
غیر مورد نیاز: ناشایند، نابایسته، نابایست	غیر متصل: ناپیوسته، سوا، جدا ازهم
غیر ناطق: ناگویا (وه)،	غیر مجاز: ناروا، بی‌پروانه
غیر از: جزاین، به جز	غیر محسوس: ناسهیدنی، ناسهیدنی
غیر خالص: ناویزه، ناسره، آمیخته	غیر محلول: وائرفتنی
غیر دایم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر	غیر مرعی: نادیدنی



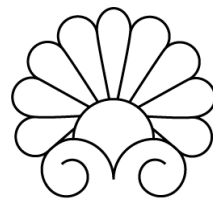
غیر مرفه: بینوا

غیر مستقیم: ناراسته

غیر ممکن: نشدنی، ناشکیبا، ناشدنی

غیظ: خشم





ف

فاصله دار: دور از هم، جدا از هم، از هم جدا

فاصله گرفتن: دور شدن

فاضل: فرهیخته، فرزانه، فرجاد، دانشمند، دانا، بینشور

فاضلاب: گنداب رو، گنداب راهه، گنداب، چرکابه، پساب،

پارگین

فاضلانه: بینشمندانه، بخردانه، آگاهانه

فاعل: کنش‌ورز (𐭥𐭥𐭥 kunišn varz)، کنشگر (𐭥𐭥𐭥 kunišgar)،

کننده (𐭥𐭥𐭥)، کارکن (𐭥𐭥𐭥)، کننده کار، کنا، کارگر، کار کننده،

پوینده، بر کار، باشاننده، انجام دهنده

فاق: فاژ

فاقد: نبود، نادار، گم کننده، بی بهره، بی، بدون

فاقد اعتبار: بی ارزش

فاکتور: برگ خرید (𐭥𐭥𐭥)، سازه، پرداخت نامه

فاکتور خرید: پرداخت نامه، برگ خرید

فاکس: دورنگار (𐭥𐭥𐭥)

فال: شگون، پیشگویی، پیش بینی، بخت

فال بین: کف بین، پیشگوی

فال بینی کردن: شگون دیدن

فال گیر: کف بین، پیشگوی

فالوده: پالوده

فامیل: دودمان، خویشاوندان، خانواده، بستگان

فامیلی: نام خانوادگی، خانوادگی

فانی: نماندن، ناپاینده، ناپایدار، میرا، مردنی، زودگذر

فایده: هوده، سودبخش، سود، بهره، بازدهی

فایق آمدن: پیروز شدن

فایق شدن: پیروز شدن

فایل: پرونده

فاتق: پیروز شدن

فاتق آمدن: پیروز شدن

فاتق شدن: پیروز شدن

فتان: دلربا، دل انگیز، آشوبگر

فابریک: کارخانه‌ای

فاتبعونی: بر پی من بایستید

فاتح: چیره، پیروزمند، پیروز

فاتحان: پیروزمندان

فاتحانه: کامکارانه، فرازمندانه، پیروزمندانه

فاجعه: نگون بختی، ناگوار، رویداد ناگوار، رویداد ناگوار،

دشامد، بسیار ناگوار، بدبختی

فاحش: ناپسند، فراوان، زشت، بی اندازه، بسیار، آشکار

فاحشه: روسپی، خودفروش، تن فروش

فاخر: گرانبهایه، پر بها، ارزشمند

فارس: پارس

فارسی: پارسی

فارغ: رها، دست از کار کشیده، دست، آسوده، آزاد

فارغ البال: سبکبال، آسوده یاد، آسوده دل

فارغ التحصیل: دانش آموخته

فارغ شدن: زایلیدن، رها شدن، آسودن

فاز: گام، بخش

فاسد: هرزه، گندیده، تباه، پوسیده، پتیاره

فاسد الاخلاق: زشت خو، تبه خو، بد خو

فاسد شدن: پوسیدن

فاسد کردن: تباه کردن، تباه

فاسق: تردامن (𐭥𐭥𐭥)، گناه‌مند

فاش: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکارا، آشکار

فاش کردن: رو کردن، رسوا کردن، آشکار کردن

فاصله: مسافت، سوایی، دوری، دور بودن، جدایی، بازه، اندازه

فاصله دادن: دور کردن، جدا کردن، باز گذاشتن



فداکاری: جانبازی، از خودگذشتگی	فتح: گشودن (ب)، گشودن، گشایش، فرازمندی، زبر،
فداکردن: نیست، نابودکردن، ازدست دادن	چیرگی، پیروزی
فدایی: جان سپار (𐭠𐭥𐭥𐭥 ān apaspār)، جانسپار، جانباز،	فتح کردن: گشودن، چیره شدن، پیروز گشتن
پیشمرگ، از خودگذشته	فتح و ظفر: گشایش و کامیابی، راهیابی و پیروزی
فدراسیون: سازمان، ارمان	فتح یا ظفر: پیروزی
فرات: فرات	فتح: زبر، زبر
فرار: ناپا، گریزا، گریز، گریختن، جستن، جست	فترت: ناتوانی، گسستگی، کندی، فروهستگی، سستی
فرار از: گریز از	فتق: گشاده، فراخ، شکافتن
فرار دادن: گریزاندن	فتنه: هنگامه، غوغا، شورش، آشوب
فرار کردن: گریختن، جستن	فتنه انگیز: شورشگر، آشوبگر
فراری: گریزپا، گریزان، گریخته، رمان، در رفته	فتو: نگاره، نگار
فراست: هوشیاری، هوش، زیرکی	فتوا: فرمان دینی، دادستان
فراش: رفتگر، جارو کش	فتوا دادن: فتودن
فراغ: رامش، آسودگی، آسایش	فتوت: رادی، رادمردی، جوانمردی
فراغت: آسایش	فتوحات: گشایش‌ها، سرزمین‌گشایی‌ها، پیروزی‌ها
فراق: دورشدن، جداشدن	فتوسنتز: نورساخت
فرامین: فرمان‌ها	فتوکی: نورنگار، رونوشت، برگردان، بازرخش
فرانشیز: خودپرداخت (ف)،	فتوی: دادستان
فرتوت: سالخورده، پیر	فتیله: پَرزه، پَرزه، بشک
فرج: گشایش در کار، گشایش، گشادگی، رخنه	فجایع: ناگواری‌ها، رویدادهای ناگوار، دُشامدها، پیش‌آمدهای
فرح: شادی، شادمانی، سرشادی، دلشادی، خشنودی،	ناگوار، بدبختی‌ها
خرسندی	فجر: سپیده دم، روشنی پگاه، پگاه، بامداد
فرح بخش: شورانگیز، شادی بخش، شادی انگیز، شادی افزا	فجور: تباهکاری
فرد: یگانه، یکه، وجود، نفر، کس، تنها، تن، تک، تاق،	فجیع: ناگوار، دردناک، جانگداز
بی‌همتا، بی‌مانند، بی	فجیعانه: ناگوار، جان‌گدازانه، جان‌کاهانه
فردوس: پردیس، بوستان	فحاش: ناسزاگو، دشنام‌گوی، بد زبان
فردی: یکایی، کسی، تَکینه	فحاشی: ناسوختنی، ناسزاگویی، دشنام دهی، بدزبانی
فردیت: تَکینگی	فحش: ناسزا، دشواژه، دشنام، بد زبانی، بد دهانی
فرس: پارسی	فحشا: هرزگی، روسپیگری
فرسخ: فرسنگ	فحشاء: هرزگی، روسپیگری
فرش: زیرافکن	فخّار: آجرپز
فرش کردن: گستردن، پوشاندن	فخار: کوره پز، سفالگر، آجرپز
فرصت: هنگام، گاه، زمان، جایگاه، جای، پیش آمد	فخر: نازیدن، پالیدن، بالیدن، بالندگی
فرصت داشتن: زمان داشتن	فخر کردن: نازیدن، سرفراز بودن، پالیدن، بالیدن
	فداکار: سینه چاک، جان فشان



فسخ: گسیختن	فرصت طلب: نان به نرخ روز خور، سود جو، بهره گیر
فسخ کردن: نابود کردن، برافکندن، از میان بردن	فرض: گمان، پنداشت، بپندرد، انگاشتن، انگاشت، انگاره، انگار
فسق: گناهکاری، بدکاری	فرض کرد: پنداشت
فسق و فجور: گناهکاری	فرض کردن: نهادن (پ)، انگاشتن (و)، نهادن، گمان
فسقلی: کوچولو، ریزه	بردن، پنداشتن، انگاریدن، انگاردن
فسیل: سنگواره	فرضا: به گمان، به انگار، اگرچه، اگر
فسیل شناسی: دیرین شناسی	فرضی: گمانی، پندارین، پنداری، انگاری
فصاحت: شیوایی، سخنوری، سخندانی	فرضیه: انگاره
فصل: ورشیم (برای فصل سال)، موسم (برای فصل سال)،	فرضیه: گمانه، دیدگاه، پنداره، انگاره
فرگرد (برای فصل کتاب)، واره، هنگامه، هنگام، هات،	فرضیه بافی: گزاره پردازی
گسست، دمان، جدایی، جدا ساختن، بازه، آوام	فرط: فزونی، بسیاری
فصلی: هنگامی	فرع: کناری، کنار، شاخه، سود پول، دومی، دوم، بهره وام،
فصیح: گشاده‌زبان (پ)، گویا، شیوا، زبان آور، خوش	برسویی
سخن، پخته‌گفتار	فرعی: کناری، شاخه‌ای، برسو، بخشی
فضا: سپاش (spāš پ)، هوا، کیهان، فرامون، فراسو،	فرق: ناهمگنی، ناهم‌سویی، ناهمسانی، ناهم‌تایی، میان سر،
فراسپهر، فراخه، سپاش، پیرامون، پهنه آسمان، اسپاش	میان، دوگانگی، دوری، جدایی، تارک، برفرودی
فضاحت: رسوایی، بی‌آبرویی، بدنامی	فرق گذاشتن: جداساختن
فضانورد: هوانورد، کیهان‌نورد	فرقه: گروه، رسته، دسته، تیره
فضایل: نیکی‌ها، نیکویی‌ها، خوبی‌ها	فرکانس: بسامد
فضایی: فراسپهری	فرم: گونه، ریخت، دیسه، پیکر گونه، برگ
فضل: فرهیختگی، فرجادی، دانش	فرم دادن: دیسیدن
فضل فروش: استادنما	فرم داشتن: دیسه‌مندی
فضله: سرگین، بازمانده	فرمول: ساینز، ساختاره، ریختار
فضول: کنجکاو	فرهنگ لغت: واژه نامه
فضولات: آخال	فرهیخته: پرهیخته
فضولی: کنجکاوی	فرید: یگانه، یکتا
فضولی فضول: کنجکاوی، کنجکاو	فریضه: فریزه، بایسته، بایستگی
فضیلت: فزونی، دانایی، برتری	فسا: پسا
فطرت: نهاد، منش، سرشت، خوی	فساد: ویرانی، نابودی، تباهی، تباه شدن، پوسیدگی، بزه
فطری: نهادی، منشی	کاری
فطیر: برسم	فساد اخلاقی: سیه کرداری، سیه روانی، تباه کاری
فعال: کوشان، کوشا، کاری، گُشگر، پویا، پرکنش، پرکار	فساد کردن: تباهکاری
فعالان: گُشگران، پویندگان	فستیوال: جشنواره
	فسحت: فراخی (پ)،

جنبش، کار، گُنشگری، جنبش، تکاپو، پرکاری

فلاسفہ: فلسفہ دادان، فرزانگان

فلاسک: دما بان

فلاکت: خواری، بیچارگی، بدبختی

فلاکس: دما بان

فلان: بهمان

فلج: ناتوان، زمین گیر، تن بیمار، ازکار افتاده

فلذا: پس، بنابراین، از این روی

فلز: گدازه، توپال

فلس: پولک، پول سیاہ، پشیز

ڏاکڻي ڏانهن ڏسڻ تي ڏيکاري ٿو ته

فلسفه: خرددوستی (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬔𐬀𐬎𐬌 xrat dōšakīh)، فرزانه

فلسفی: فرزانی

فلش: ناوک، چوبه، تیر، پیکان

فلفل: یلیل

فلق: سپیدہ دم

فلک: سپہر، آسمان

فلک الافلاک: سپہر برین

فمینیسم: زن گرایی

فن: هنر، ملخ، شگرد، شگرد، ساخت و کار، ساخت آوری،

ساخت، روش، پنکه، پره

فن آوری: ساخت و کار، ساخت آوری

فنا: نیستی، نابودی

فنا نایذیر: جاویدان، یاینده، یایدار

فنا ناپذیری: جاودانی، بی‌مرگی، اُمردادی

فناء: نیستی، نابودی، نابود کردن

فناپذیر: فرساوند (𐭥𐭩𐭱𐭮), نیست شونده، نیست

شو، مردنی

فنا تیک: دین نموداری

فنجان: جام، پنگان

فنون: فندها

فنی: هنرمندانہ



فوقانی: زبرین (ف)، فراسر، بالایی	فهرست: پهرست
فولاد: پولاد	فهلوی: پهلوی
فولدر: پوشه	فهلویات: پهلوی‌ها
فولکور: فرهنگ مردم (ف)،	فهم: هوش، نیوندی، دریافتن، دریافت پی بردن، دریافت، دریابش، دانایی
فولکوریک: مردمی (ف)،	فهماندن: شناساندن، آگاه کردن
فون: پس زمینه	فهمیدم: دریافتم پی بردم، درک کردم
فونت: کلک، رایاوات، دبیره	فهمیدن: سر درآوردن، دریافتن، دانستن، به جای آوردن
فویل: برگه	فهمیده: دریافته
فی: بها، ارزش	فهمیم: دانا، تیزهوش، با هوش
فی البدیه: زود، بیدرنگ	فواره: جوشا، جهنده، آب فشان
فی الفور: هماندم، فرز، زود، دردم، در زمان، در دم، تند،	فوت: نابودی، مرگ، درگذشته، درگذشت، از دست دادن
بیدرنگ، با شتاب	فوت شد: مرد، درگذشت
فی المثل: مانند، برای نمونه	فوت شدن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن
فی المجلس: همانجا، در جا	فوت کردن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن، از دست رفتن
فی الواقع: به راستی	فوت وقت: درنگ
فی امان الله: در پناه خدا	فوتر: پسایند
فی بیو گرا: زندگینامه	فوج: گروه، رسته، دسته، جرگه
فی مابین: درمیان	فور ا: در زمان
فی نفسه: به خودی خود	فورا: هماندم، زود، دردم، بی‌درنگ
فیاض: دهشمند، جوانمرد، بخشنده	فورا: هماندم، زود، دردم، بی‌درنگ
فیالمثل: مانند، برای نمونه	فوران: جوشیدن، جهش
فیبر: راک	فوران کردن: جهیدن
فیروز: پیروز	فوری: بی‌درنگ
فیروزه: پیروزه	فوق: یادشده، فراز، فرا، زبر، بلا، برتر، بالای سر، بالا
فیزیک: گیتیک	فوق الذکر: یادشده، یاد شده، زبر یاد، پیش گفته شده، از پیش گفته شده
فیزیوتراپی: جنبش درمانی	فوق العاده: والا، فرا، شگفت انگیز، شگرف، بی‌اندازه، بسیار
فیزیوتراپیست: جنبش درمان گر	بالا، بسیار، برجسته
فیش: برگه	فوق برنامه: فرابرمنامه
فیض: سود، بهره	فوق تخصص: فراستاد
فیض بردن: سود جستن، بهره مند شدن	فوق تصور: فرا باور، دور از پندار، بالاتر از باور
فیض رساندن: سود رساندن، بهره ورکردن، بهره رساندن	فوق الذکر: زبر یاد
فیکس: ایستا	فوقالذکر: پیش گفته
فیگور: بشک	



فیل: پیل

فیلتر: پالایه (ف)، پالایه

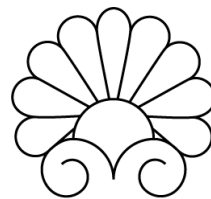
فیلتر کردن: پالایه کردن

فیلسوف: فرزانه

فیلم: رخساره، رُخساره

فیلم بردار: رُخسارگیر





ق

قابل انحلال: بر چیدنی
 قابل انحناء: خم پذیر
 قابل انحناء: خم پذیر
 قابل انطباق: همایند
 قابل انعطاف: خم پذیر، خم پذیر
 قابل انعقاد: پیوند پذیر، بر بستنی
 قابل انعکاس: واگشتنی
 قابل انقباض: فشردنی، ترنجیدنی
 قابل انکسار: شکن پذیر
 قابل به عرض: گفتنی
 قابل بودن: شایسته بودن، سزاوار بودن
 قابل پسند: پسندیدنی
 قابل پیرایش: پیراییدنی
 قابل پیش بینی: پیش بینی کردنی، پیش بینی شدنی
 قابل تادیه: پرداختنی، باز دادنی
 قابل تامل: درنگ کردنی
 قابل تاویل: نابش پذیر
 قابل تبدیل: دگرگونی پذیر
 قابل تجربه: آزمودنی، آزمایش پذیر
 قابل تجزیه: تکه تکه شدنی
 قابل تحسین: ستودنی
 قابل تحلیل: وارفتنی
 قابل تردید: گمان پذیر
 قابل تصعید: دودشدنی، بالا رفتنی
 قابل تعلیم: آموزش پذیر
 قابل تغییر: دگرگشتنی، دگرشدنی
 قابل تفویض: سپردنی
 قابل تقدیر: ستایشی (stāyišnīk پ)،
 قابل تقسیم: بخش شدنی
 قابل تمسخر: دست انداختنی، خندیدنی
 قابل تمیز: فرجام پذیر، بازشناختنی
 قابل توجه: دیدنی، در خور نگرش، چشمگیر، تماشایی
 قابل حل: برگشودنی
 قابل حیات: ماندنی، زی پذیر
 قابل خوردن: خوردنی، خوراکی

قاب: دورک، چهارچوب، چارچوب، چاربر

قاب عکس: فرآویز

قاب عینک: دورک

قابل: پذیرنده (پ)، پذیرا (پ)، شدنی، شایسته، سزاوار، روا،

درخور، در خور، دارای، بودن، برابر، بایسته، ارزش دار، ارزش

قابل را نداشتن: سزاوار نبودن

قابل اتساع: گسترش پذیر، گسترده، کشسان

قابل اجرا: پیش بردنی، انجام پذیر

قابل اجراء: پیش بردنی، انجام پذیر

قابل احتراق: سوزا

قابل ارتجاع: کشسان، کشان

قابل استیناف: پژوهش پذیر

قابل اشتعال: افروختنی

قابل اطمینان: شایان باور، باورپذیر

قابل اعتراض: خرده پذیر

قابل اعتماد: باور پذیر، استوان

قابل اغماض: گذشت پذیر، چشم پوشیدنی، بخشش پذیر

قابل امتداد: کشش پذیر

قابل امتزاج: آمیختنی

قابل انبساط: گسترش پذیر، گسترده پذیر، گسترده، فراخ

پذیر

قابل انتخاب: برگزیدنی

قابل انتشار: پخش کردنی

قابل انتقاد: نکوهیدنی، بررسی پذیر

قابل انتقال: واگذاشتنی

قابل انجام: شدنی



قاتل: کُشنده، گُشنده، جان ستان، آدمکش، آدم کش	قابل درک: دریافتنی
قاتی: درهم	قابل دسترس: دست یافتنی
قاتی پاتی: درهم بر هم	قابل ذکر: گفتنی، شایان یادآوری
قاتی شدن: درهم شدن	قابل ذکر است: گفتنی است
قاجاریه: قاجاریان، قاجار	قابل ذوب: گدازش پذیر، گداختنی
قاچ: شکاف، ترک، برشه، برش	قابل رجوع: بازگشت دادنی
قاچ خوردن: ترک برداشتن	قابل رؤیت: بیناک
قاچ دادن: برش دادن	قابل زرع: کشت پذیر
قاچاق: نهانگاه	قابل ستایش: ستودنی
قاچاق شدن: گریختن، دررفتن	قابل سرزنش: سرزنش کردنی
قاچاقچی: گریزگر	قابل شرب: آشامیدنی
قادر: نیرومند، شایسته، توانمند، توانا بودن، توانا، آماده	قابل شما را ندارد: سزاوارتان نیست
قادر به بودن: توان آن را داشتن که، توان را داشتن	قابل عرض: گفتنی
قادر بودن: توانستن	قابل فرجام: فرجام پذیر
قادر مطلق: خدای توانا	قابل فرض: انگاشتی
قادرند: می‌توانند	قابل فسخ: گسستنی، گسست پذیر
قادسیه: کادوسی	قابل فهم: دریافتنی
قاراشمیش: درهم و برهم	قابل فیض: بهره پذیر
قارچ: کفک	قابل قبول: پذیرفتنی، باور کردنی
قاره: خشکی‌ها، خشکسار، خُشکاد	قابل قسمت: بخش پذیر
قاری: خواننده	قابل قیاس: سنجیدنی، سنجش پذیر
قاشق: کنچک، کم‌چه، کفچک، چُمچه	قابل کنترل: مهارشدنی
قاصد: نامه بر، چاپارگر، پیک	قابل مطالعه: خواندنی
قاضی: داور، داور، دادرس	قابل مطالعه نیست: خواندنی نیست
قابطه: همه، همگی	قابل مقایسه: سنجش پذیر
قاطر: استر	قابل مهار: مهارشدنی
قاطع: بی‌چون و چرا، برنده، برا	قابلمه: کماجدان، دیگ خوراکپزی، دیگ، تابه، تابک، تَابَک
قاطی کردن: درهم کردن، بهم زدن، آمیزه	قابله: ماما، زایمانگر
قاعدگی: ورتکی، ماهانه، ماهانگی، دستانی	قابلیت: پذیرایی (و)، شایستگی، سزاواری، توانایی
قاعده: شیوه (پ)، هنجار، فردید، روند، روش کار، روش،	قابلیت حرکت: جنبش پذیر
دستور، پایه، بنیاد، آیین	قابلیت داشتن: شایستگی داشتن، سزاواربودن
قاف: کاف	قابلیت قسمت: بخش پذیری
قافله: کاروان، رهنوردان	قاپزدن: کف زنی، ربودن
قافله زن: راهزن	قاپو: دروازه
قافله سالار: کاروان سالار، کاروان دار	قاتق: ماست، خورش



قافیه: هم‌آوا، رج، پساوند سروده، پَساوَنَد	قبا: کپاه، جامه، توزی
قافیه را باختن: خود را لو دادن	قباء: کپاه، جامه
قال: گفتن	قباحت: زشتی، بی‌شرمی، بی‌آزرمی
قال گذاشتن: چشم به راه گذاشتن	قبال: برابر
قالب: چارچوب، تن، پیکر	قباله: پیوندنامه، بنچاک، بنچاغ
قالب تهی کردن: مردن، جان سپردن	قبایل: دودمان‌ها، تیره‌های، تیره‌ها
قالب ریزی: کالب ریزی	قبائل: تیره‌ها
قالب زدن: کالب سازی	قبح: زشتی، رسوایی، بدی
قالب کردن: چپاندن، انداختن	قبر: مزار، گور، آرامگاه
قالپاق: کلاهک، زیورچرخ، خودک چرخ	قبراق: گوبراک، چابک
قالتاق: پشت هم انداز	قبرستان: گورستان
قالی: فرش، فرش، بوپ، بوب	قبض: رسید، دریافت نامه، پرداخت نامه، برگه فروش، برگ
قالیچه: بوپک، بوپک	قبض انبار: رسید انبار
قامت: اندام	قبض روح: میراندن
قاموس: واژه نامه، فرهنگ، روش، باور، اندیشه	قبض روح شدن: جان سپردن، جان باختن
قانع: سازگار، خشنود، خرسند، اندک خواه	قبل: پیشینه، پیشین، پیش
قانون: یاسه، کانون، فرسار، فردید، روش، دستور، دادیک،	قبل از: فراتر از، پیش تر از، پیش از
دادستان، داد، دات، آیین، آسا	قبلا: پیشتر، پیشاپیش، پیش از این، از پیش
قانون دان: داتکدان، آسا دان	قبلاً: پیشتر
قانون شکن: آساشکن	قبله: نمازسوی، پرستش سو
قانونا: دادگرانه، آیینی	قبلی: پیشین، پیشاپیش، پیش پیش
قانونگذار: آیین گذار	قبور: مزارها، گورها، آرامگاه‌ها
قانونی: دادگرانه، آسایی	قبول: پذیرایی (و)، پذیرفته شده، پذیرفتن، پذیرش،
قایق: ناوچه، کلک، کشتی، کرجی، بلم، بلم	پذیرایی، پذیرا، باور
قایل: دربرگیرنده، دارنده، دارا	قبول دار: پذیرا
قایم: نهان، پنهان، ایستاده	قبول شدن: پذیرفته شدن
قایم الزاویه: راست گوشه	قبول کرد: پذیرفت
قایم به ذات: خود استوار	قبول کردن: تن در دادن، پذیرفتن، به گردن گرفتن، بگردن گرفتن
قایم مقام: جانشین	قبول می‌کن: می‌پذیر
قائل: دربرگیرنده، دارنده، دارا	قبول نکردن: نپذیرفتن، سر باز زدن
قائم: ایستاده (پ)، نهان، پنهان	قبولدار: پذیرا
قائم الزاویه: راست گوشه	قبول کننده: پذیرفتار (پ)، پذیرا (پ)،
قائم بالذات: خودپاینده، خودپایا	قبیح: نکوهیده، ناپسند، زشت
قائم به ذات: خودپاینده، خودپایا، خود استوار	
قائم مقام: جانشین	



قدری: کمی، اندکی، اندازه‌ای	قبیله: کاروان، دودمان، دسته، تیره، تبار
قدس: ورجاوندی، پاکی، پارسایی، اشویی	قپان: کپان
قدغن: نبود، نبایستی، نبایست	قتل: کشتن، کشتار، خونریزی
قدم: گام، پای، پا	قتل عام: همه کشی، کشتار همگانی، کشتار
قدم اول: نخستین گام، گام نخست	قتل عمد: خواه کشی
قدم برداشتن: گام برداشتن، راه رفتن	قتل غیر عمد: ناخواه کشی
قدم دوم: گام دوم	قتلگاه: کشتارگاه، خونریزگاه
قدم زدن: گام زدن	قحط: نایابی، کمیابی، خشکسالی
قدم مبارک: نیک گام	قحط سالی: خشک سالی
قدم نهادن: راه زدن (و)،	قحطی: نایابی، کمیابی، خشکسالی
قدما: گذشتگان، پیشینیان	قد: یک دنده، لجباز، درازا
قدمت: پابندگی (و)، کهنگی، دیرینه، دیرینگی، پیشینه	قد علم کردن: سربرافراشتن، سر برافراشتن
قدیم: گذشته، کهن، دیرین، دیرباز، پیشین، باستان	قداست: پاکی، پاکدامنی، پارسایی
قدیم الایام: روزگار پیشین، پیشترها، از دیر باز	قدح: سائگین (ب)، سبو
قدیمی: کهنه، کهن، دیرینه، دیرین، پارینه، باستانی	قدحی: سبویی
قدیمیان: گذشتگان، پیشینیان	قدر: گونه، توانمند، توانایی، پرزور، اندازه چیزی، اندازه،
قرار: حال، نهشت، نهش، شکیبایی، شکیب، دیدار، پیمان، آرامش، آرام	ارزش، ارج
قرار باشد: بر این باشد	قدر شناسی: ارجشناسی
قرار بودن: آرام بودن	قدر عالی: والاچه
قرار دادن: نهادن، نهیدن، گذاشتن	قدر و قیمت: ارزشمندی
قرار گرفت: نهاده شد	قدرت: تاوُست (و)، یارایی، نیرو، زور، توانایی، توان، تاب
قرار گرفتن: نهاده شدن، جا گرفتن، آسودن	قدرت استنباط: تیز هوشی
قرار مجرمیت: دستور بزه رسی	قدرت بالقوه: توان نهفته
قرار می داد: میان	قدرت داشتن: یارستن، برتافتن
قرار می داد: می نهاد	قدرت طلب: فزون خواه، جاه پرست
قرار تعقیب: دستور پیگرد	قدرتمند: نیرومند، توانمند، توانا، پرتوان
قرار داد: پیمان نامه، پیمان	قدرتی: نیرویی
قرار داد بستن: پیمان بستن	قدردان: سپاسدار
قرار دادن: نهادن، نشاندن، گذاشتن	قدردانی: گرامی داشت، سپاسگزاری، سپاسداری، سپاس
قرارگاه: جایگاه، پایگاه، آسایشگاه	داری، ارزش دانی
قرار ملاقات: زمان دیدار	قدرشناس: سپاسگزار، سپاس گزارنده، ارزششناس
قراضه: لُتپاره، فرسوده، شکسته	قدرشناسی: سپاسگزاری
قراول: نگهبان، دیدبان، پاسدار	قدرومرتبه: پایه (ب)،



قربان: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها	قرب الوقع: زود هنگام
قرائت: خوانش، خواندن	قربا: بزودی
قرائن: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها	قربحه: ویر، هوش، نهاد، اندریافت
قربان: کرپان (قربان عربی شده کرپان است که از پارسی به عربی رفته)،	قرین: یکسان، همانند، برابر
قربانی: گُربان	قرینه: همانندی، همال
قربانی کردن: سر بریدن	قریه: روستا، دهکده
قربت: نزدیکی، خویشی	قزاق: سپاهی
قرچک: گرچک	قزل: سرخ
قرشدن: فرورفته، غرشدن، غُشدن، آماسیده	قزل آلا: سرخ ماهی
قرص: گرده، گردک، گرد، استوار و راست	قرن قفلی: دکمه چفتی
قرض: وام بی بهره، وام، بدهی، بدهکاری	قروین: گاسپین، گاسپیان، کاسپین
قرض الحسنه: وام‌خواهی، وام بی بهره	قساوت: سیاه دلی، سنگدلی
قرض دادن: وام دادن	قسط: مانده، راست‌کاری، داددهی، داد، بازپرداخت
قرض کردن: وام‌گیری، وام‌خواهی	قسط بندی: پرداخت بندی
قرض و قوله: وام و خرده وام	قسطی: ماهانه، گاهانه، پسادست
قرعه: پشک، بخت	قسم: مانند، گونه، سوگند، جور، جز، پاره، بخش
قرعه کشی: بخت آزمایی	قسمت: بهر (پ)، سرنوشت، پاره، برخ، بخشش، بخش، بخت
قرعه کشیدن: پشک انداختن	قسمت دوم: بخش دوم
قرق: بازداری	قسی القلب: سنگدل، سخت دل
قرقروت: دوغ آب خشک	قشر: لایه، گروه، رویه، پوشش، پوسته
قرمز: سرخ، سُرخ	قشری: واپسگرا، نادان، تهی مغز
قرمساق: هرزه، بدکاره	قشلاق: گرمسیر، گرمسار، زمستانگاه
قرمه سبزی: خورش سبزی	قشنگ: زیبا، خوشگل
قرن: سده، صد سال	قشون: سپاه، ارتش
قرنیز: رخیام	قصاب: گوشتگر، گوشت فروش
قرنیه: تخم چشم	قصابخانه: کشتارگاه
قره قروت: سوچو، ترف	قصابی: گوشتگری
قرون: سده‌های، سده‌ها	قصاص: کیفر، سزا، خون به خون، تاوان، پادافره
قرون معاصر: سده‌های نزدیک	قصاید: سروده‌ها، چکامه‌ها، چامه‌ها
قرون وسطا: سده‌های میانی	قصبه: شهرک، دهکده، دهستان
قرون وسطایی: میانگی، میانسده‌ای، میان سده‌ای	قصد: گرایش (پ)، گرای، خواست، آهنگ، انگیزه، اندیشه
قرون وسطی: سده‌های میانی	قصد داشتن: برآن بودن که، آهنگ را داشتن
قرب: نزدیک به، نزدیک، خویشاوند، خویش، خارجی، بیگانه، اجنبی	قصد دارند: برآنند



قطعا: هر آینه، بی‌گمان	قصد داشتن: خواستن، برآن شدن، برآن بودن، آهنگ کردن
قطعنامه: پیمان نامه	قصد کردن: دریازیدن (و)، گراییدن (پ)، گرایستن
قطعه: گزیده، تکه، تکه، پاره، بریده، برش، بخش	(پ)، یازیدن، یازش، دریازیدن، آهنگ آن کردن
قطعه ساز: تکه ساز	قصد کننده: یازنده
قطعه قطعه: تکه تکه، پاره پاره	قصر: کوشک، کاخ
قطعی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی	قصر شیرین: کاخ شیرین
صد نوشته شده؛ نگا سده)، پایانی، بی‌چون و چرا، بی‌برو	قصه: ماجرا، سرگذشت، داستان، افسانه
برگرد	قصه گو: داستانسر
قعر: ژرفا، ژرف، ته، بن	قصور: کوتاهی، فروگذاری، سستی
قفا: کام، دنبال، پشت سر، پس گردن، پس سر	قصیده: سروده، چکامه، چامه
قفس: کابوک، زندان، جای تنگ	قضا: داوری کردن، بجای آوردن
قفسه: گنج، دولاب	قضا و قدر: سرنوشت، پیشامد، بخت
قفسه سینه: جناغ سینه	قضاء: داوری کردن، بجای آوردن
قفل: کلیدانه (پ)، کلیدان (پ)، گره، کوبله، کلون،	قضات: داوران، دادگران
کلان، کلان، چیلان، بند	قضاوت: داوری، داور، دادستانی کردن
قفل ساز: چیلانگر	قضاوت کردن: داوری کردن، داورزیدن
ققنس: آتش افروز (پ)،	قضاوت کننده: داور
قل خوردن: غلتیدن، غلت خوردن	قضایا: رویدادها، رخدادها، داستان‌ها
قلاّب: کجک، چنگک، چفت	قضایی: دادگستری، دادرسی
قلاّب سنگ: کلماسنگ، فلاخن	قضاییه: دادگستری
قلاده: یوغ، گش، زنجیر، بند	قضائیه: دادگستری
قلاع: دژها	قضیه: مساله، گزاره، دستور، داستان، پیامد، پرونده، برآمد
قلب: گش، دل	قطار: کتار، ردیف، رده، ترن، پشت سر هم، آهن نور
قلب مصنوعی: دل‌واره	قطاع: بریدن، برش
قلبا: از ته دل	قطاع الطريق: راهزنان، راهزن
قلبا: از ته دل	قطب: نشین، نشیم، میخ، پیر
قلت: کمی، کمبود، کم شدن، کم بودن، اندکی	قطب نما: سونما، راستا نما
قلچماق: گردن کلفت، زورگو	قطر: کلفتی، کرانه، ستبری، ستبر
قلدر: گردن کلفت، زورگو، خودسر	قطره: چکیده، چکه، چکه
قلع: نابودی، سرنگونی، برکندن، ارزیز	قطره چکان: چکه چکان، چکانه، چکاننده
قلع و قمع: کشت و کشتار، ریشه کنی، براندازی	قطع: گسستن، جداکردن، بریدن، برش
قلعه: کلات (قلعه تازی شده کلات است که از پارسی به	قطع درختان: بریدن درختان
تازی راه یافته)، دژ، درپشت، درپشت، دژ، بارو	قطع کردن: گسلاندن، رهاکردن، بریدن
قلعه نظامی: دژ ارتشی، پادگان	قطعا: بی‌گمان



واره،	قلق: شیوه، خوی
	قلقل: غلغل
قنوات: کاریزها	قللاشی: میخوارگی
قه وئی: گروی، گروگان	قلم: هخام، کلک، کالا، خودنویس، خودکار، خامه
قهر: ناآشتی، کین، سختی، رویگردان، درشتی، خشمگینی، خشم، پرخاش	قلماسنگ: کلاسنگ، فلاخن
قهر آمیز: سخت رویانه، درشتانه، درشت رویانه، خشونت آمیز، خشمگینانه، پرخاشگرانه	قلمرو: گستره، فرمانرو
قهرآ: به زور	قلمه: نهالچه، نهال، شاخچه
قهرآ: به زور	قلنبه: ورآمده، کلنبه، کلنبه، برجسته
قهر کردن: روی برگرداندن، دل گران داشتن، برآشفستگی	قلندر: ولنگار، کلندر
قهرمان: کهرمان، کُهرمان، پهلوان	قله: نوک، نک، چیکات، چگات، چکاذ، چکاد، چکات، برشنا
قهقرا: واپسگرا، فرود، فروآمدن، پسگردی، پسرو، پایین، افت	قلوب: دل‌ها
قهقرای: فرودی، اُفت کننده، اُفت کنان	قلوه: کلوه
قهوه: کِهوه، بَنک	قلیان: نارگیله
قو: غو	قلیل: ناچیز، کم، اندک شمار، اندک
قوت: نیرو (و)،	قلیه: بریانی
قوا: نیروها، توانایی‌ها	قم: گومس، گم
قواء: نیروها، توانایی‌ها	قمار: منگیا، منگ، مَنگ
قوام: پایداری، استواری	قماش: رخت، پارچه، بافت
قوام آمدن: گرفتن	قمر: ماهشید، ماه
قوام گرفتن کار: سامان گرفتن	قمر مصنوعی: ماهواره
قوانین: آساها	قمری: ماهی، ماهشیدی
قوای: نیروهای	قمقمه: غمغمه
قوت: نیرومندی، نیرو، خورش، خوراک، توان	قمه: شمشیر کوتاه، دشنه
قوت بدنی: نیروی تن	قنات: کهریز، کاریز
قوت دادن: به برگ داشتن (و)،	قناری: بلبل زرد
قوت قلب: پردلی	قناعت: بسندگی
قوت گرفتن: نیروگرفتن	قناعت کردن: بسنده کردن
قوچ: وران، غوچ، راک	قند: کند (قند تازی شده کند است که از پارسی به تازی راه یافته)، غند، شیرینی، شکر بسته
قورباغه: وزغ، غوک	قنداق: دسته تفنگ
قورت دادن: فروبردن	قندیل: کندیلَه (قندیل، همان تازی شده «کندیلَه» پارسی است که به چم شمعدان است و خود شمع هم در پارسی همان «کندیل» است. و واژه «کندل» انگلیسی (= شمع) و یا «شاندولیه» فرانسوی (=شمعدان) و یا «چاندرا ی سانسکریت (= روشنی ماه (با آن از یک ریشه‌اند)، چراغ
قوری: غوری	
قوز: گوژ	



قوزغوزک: برآمدگی

قیم: استوار (stūr)،

قوس: کمانه (ب)، کمان، کژواره

قیاس: ورناندازی، هم سنجی، هم سچی، فرا سنجی، سنجش،
بر آورد، برابریابی

قوس و غزج: رنگین کمان

قیاس به نفس: باخود برابری، باخود

قوس و قزج: تیراژه (ب)، رنگین کمان

قیاس کردن: سنجیدن، بر آورد کردن، برابر کردن

قوس و قزج: تیراژه (ب)،

قیافه: ریخت، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره، چهر

قوش: باز شکاری

قیام: شوریدن، شورش، خیزش، خیرش

قوطلی: توبک، تبنگو

قیام کردن: برخاستن، برخاستن

قول: گفته، گفتار، گفت، فرمایش، سخن، زبان، پیمان

قیامت: هنگامه، روز واپسین، روز بازپسین، رستاخیز

قیامت کردن: هنگامه کردن

قول دادن: سوگند خوردن، پیمان بستن

قیچی: کاز، دوکارد، بُرشگر

قول گرفتن: پیمان گرفتن

قیچی سلمانی: موچینه

قول نامه: پیمان نامه

قید: سان‌واژه، بندواژه، بندوری، بند، بست

قول و قرار: پیمان

قید و بند: بند و زندان

قوم: دودمان، خویش، خاندان، تیره، تبار

قیر: گُزف، گجشف، زفت

قومی: شهروندی

قیف: تگاو، بتو

قومیت: تبارمندی

قیل: گفتگو، گفتار

قومیت گرای: تبارگرایی

قیل و قال: هیاوه، هنگامه، داد و فریاد، جیغ و داد

قوه: نیروبخش، نیرو، توان

قیم: سرپرست، استور

قوه اجراییه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری

قیمت: نرخ، بها، اهمیت، ارزش، ارج

قوه اجرائیه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری

قیمتی: پربها (ب)، بهاور (ب)، گران‌مایه، گران‌بها،

قوه ادراک: نیروی دریافت

گران سنگ، پر بها، با ارزش، ارزنده

قوه جاذبه: نیروی کشش، نیروی، گرانش

قیمه: گوشت ریزه، کوفته ریزه

قوه قضاییه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی

قیمه قیمه: ریز

قوه قضائیه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی

قیمه قیمه کردن: خورد کردن

قوه مخیله: نیروی اندیشه و پندار

قیمومت: سرپرستی

قوه مقننه: نیست شدن، نیروی آیین‌گذاری، دیوان آیین

قیمومت داشتن: سرپرستی کردن

گذاری

قیومیت: سرپرستی

قوه ممیزه: نیروی بازشناخت

قوی: نیرومند (و)، زورمند (ب)، نیرومند کردن، توانمند،

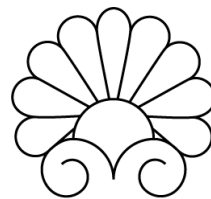
توانا، پایدار

قوی پنجه: زورمند، توانمند

قوه جاذبه: نیروی آهنگا

قی: برگرداندن، بالا آوردن





کاریکاتور: خندک
کاسب: فروشنده، سوداگر، پیشه‌ور
کاشف: یابنده، بازیابنده، آشکارگر
کافر: ناگرویده، ناگرونده، ناخستو، ناباور، خدا نشناس، بی‌دین، بی‌خدا، بجا نیاورنده
کافه: نوشگاه، قهوه‌خانه، چایخانه
کافی: بسنده، بس، بایسته
کافی است: بس است
کافی و وافی: بایسته و شایسته
کاکایو: خرمنک
کاکائو: خرمنک
کالج: آموزشگاه
کام طلب: کامجو
کامپیوتر: رایانه
کامل: همه‌گیر، فرگشته، رسا، درست، پایان یافته، بی‌رخنه، بی‌خرده، بونده، آکنده، آراسته، انجام یافته، اسپور
کامل کردن: فرجامانیدن
کاملاً: سراسر، بی‌گفتگو، بی‌چون و چرا، به درستی
کاملأً: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگاشته شده)، همگی، سرتاسر، سراسر، بی‌کم و کاست، بی‌خرده، به راستی، به درستی
کامنت: دیدگاه
کامیون: باری
کان لم یکن: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده
کاناپه: نیمکت، دیوان، آسیاه
کانال: آبراهه، آبراه
کاندید: نامزد
کاندید: نام بر، نامزد
کانون: باشگاه، آتشدان
کاهل: سست، تنبل، تن پرور
کاهلی: تنبلی
کاور: رویه، روکش، روپوش
کاینات: سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ جهان هستی

کریه المنظر: زشت
کاباره: میکرده
کابوس: خفتک، بختک
کابینت: گنج
کاپیتان: هوانورد، خلبان
کاپیتن: فرمانده، سروان
کاتاراکت: آب‌مروارید (ف)،
کاتالیزور: کنشیار، کنش یار
کاتب: نویسنده، نگارنده، دبیر
کاتوزی: دین یار
کادر: چهارچوب، چهارچوب
کادو: پیشکش، ارمغان
کاذب: کذب، دروغین، دروغگو، دروغپرداز، دروغ
کار و کاسبی: کار و پیشه
کاراکتر: نویسه
کارت: برگه، برگه
کارت پستال: پیک برگ
کارت تبریک: شادباش برگ
کارت دعوت: برگه فراخوانی
کارت عروسی: جشن برگ
کارتابل: نامه دان
کارچاق کن: میانجی
کارخانجات: کارخانه‌ها
کارد جراحی: نیشتَر، نِشتر
کارلش: مژه خودرو، مژه، مژخودرو
کاریزماتیک: فرهمند



کثرت: فزونی، فراوانی، سرشاری، بسیاری، انبوهی	کائنات: سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ، جهان هستی
کثیر: گسترده، گزاف، فراوان، بسیار، بزرگ، انبوه	کبد: جگر
کثیر الانتشار: پر شمارگان	کبد مصنوعی: جگرواره
کثیر الاضلاع: چندین پهلو، چند بر، بسیار بر	کبر: خودنمایی، خودخواهی، خود بزرگ بینی، بزرگ
کثیر الانتشار: پر شمارگان، با چاپ گسترده	کبر سن: سالخوردگی، پیری
کثیر الزاویه: چند گوشه	کبریا: والایی، فر، شکوه، بزرگی
کثیر الوقوع: پرویداد، پریشامد	کبریت: گیرانه، گوگرد، آتشزنه
کشیف: ناپاکی، ناپاک، چگال، چرک آلود، آلوده	کبیر: مهان، گرامی، بلند پایه، بزرگ
کشیف کردن: آلودن	کبیسه: بهیزک
کج: کژ	کپسول: پوشینه
کج خلق: کژخوی، بد خوی	کپی: رونوشت (ف)، روگرفت (ف)، نگاره، روی نوشت، رونگاشت
کج سلیقگی: کژپسندی	کپی پلی: روبردار
کج طبع: کژسرشت، کژخوی، کژ نهاد	کت: کرته
کد: شماره، راز، دسترنج	کتاب: نوشته، نوشتار، نسک، نامک، ماتیکان
کدر: لرد، گرفته، تیره، تار، اندوه	کتاب اندرز: پندنامک
کدورت: تیرگی (ب)، رنجیدگی، رنجوری، دلگیری، دلتنگی، تیره شدن	کتاب جلد: پوشینه
کذاب: دروغگو، دروغپرداز	کتاب جنگ: کارنامک
کذابی: ساختگی، آنچنانی	کتاب حقوق: داستان نامک
کذائی: آنچنانی	کتاب دعا: نیایش نامه
کذب: دروغ	کتاب مقدس: نامه اشویک، مانسر
کرات: بارها	کتابت: نویسندگی، نوشتن، دبیری
کرامت: رادی، دهش، جوانمردی، بزرگی، بزرگواری، بخشندگی	کتابچه: دفترچه
کراهت: ناپیدا، ناپسندی، زشتی، بیزاری	کتابخانه: نسکخانه
کرایه: ماه بها، گاه بها، سالبها، روز بها، پرداخت، بمزد	کتب: نسکها، ماتیکانها
کرایه دادن: بمزد دادن	کتبی: نوشتاری
کرایه کردن: بمزد گرفتن	کتف: کت، شانه
کردن ساقط: برکنار کردن	کتک: کوبه، چوبدستی
کردن غریبال: بیختن	کتگورایز: رده بندی، دسته بندی
کرستال: بلور (ف)،	کتگوری: رده، دسته
کرسی: چارپایه، تخت، اورنگ	کتلت: کباب فرنگی
کرم: نرماک، سرشیر، رادی، دهش، خامه، جوانمردی، بخشش	کتمان: نهان کاری، رازپوشی، پنهان کردن
	کتیبه: نبشته، سنگنبشته
	کثافت: ناپاکی، پلیدی، آلودگی



کشورهای حوزه خلیج فارس: کشورهای گداگرد خلیج فارس	کرنش: فروتنی، سرفروداوردن
کشیدن زحمت: کوشیدن	کره: گوین، گویال، گوی، گردنده، گردان
کشیک: نگهبانی	کره ی: گوین، گردنده، گردان
کشیک دادن: پاسداری	کروی: گویک، گویالی، گرد
کعبه: چارتاقی	کریدور: سرسرا، دالان
کف: دست، پنجه	کریستال: بلوره (ف)،
کفاره: کیفر، تاوان، پرداخت، پادافره، بازدهی	کریم: فراخ‌دست (ب)، راد (ب)، جوانمرد (ب)،
کفاش: کفشگر (کفش واژه ای پارسی است)، کفشدوز	مهربان، راد، دهشگر، دلجو، دست و دل باز، بخشنده
کفاشی: کفشگری (کفش واژه ای پارسی است)،	کریه: زشت، بدریخت
کفاف: بسنده، بسندگی، بس	کریه المنظر: زشت روی
کفالت: نمایندگی، سرپرستی، جانشینی	کراز: سوزین، پی فشردگی
کفالت نامه: پایند نامه	کسالت: ناخوشی، رنجوری، بیماری
کفایت: کاردانی، شایستگی، بسنده، بسندگی، برازندگی	کسالت داشتن: ناخوشی داشتن، ناخوش بودن
کفایت داشتن: شایستگی داشتن، بس بودن	کسب: سوداگری، درآمد، پیشه وری، پیشه
کفایت کردن: کارساختن، بسیدن، بسنده کردن، بسنده بودن، بسندگی، برآمدن	کسب علم: دانش اندوزی
کفایت می کند: بسنده می کند	کسب و حرفه: کار و پیشه
کفایت می کند: بسنده می کند	کسب و کار: سوداگری
کفر: ناباوری، خدا شناسی، بی دینی، بی خدایی	کسبه: سوداگران، پيله وران، پیشه وران
کفران: ناسپاسی (و)،	کسر: کم، کاهش، زیر، برداشت‌ها، برخه، برخ، بخش
کفران نعمت: ناسپاسی	کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن
کفر نعمت: نمک شناسی، ناسپاسی	کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن
کفش: پا پوش	کسره: زیرواگ، زیر نشان، زیر
کفل: سرینک، ران	کسری: خسرو پرویز، خسرو
کفن: مرگ جامه، مرده پوش، جامه مرده	کسل: ناتوان، رنجور، دلتنگ
کفن و دفن: خاکسپاری	کسوت: رخت، جامه، پوشش، پوشاک
کفه: گرده، گرد، چاهک	کسوف: گرفت (ب)، خورشید گرفتگی، خورشید گرفتگی،
کفیل: پایندان (ب)، سرپرست، جانشین	آفتاب گرفتگی
کک: زغال سنگ	کش و قوس: پیچ و تاب
کل: یکسره، همه، همگی، هماد، سراسر	کشاف: پرده گشاینده، آشکارکننده
کل دوستان: همه دوستان	کشف: یافته، یافتن، یابش، هویدا کردن، نویافته، نویابی،
کلا: یکسره، یکجا، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته، رویهم	پیدا کردن، پی برد، پی بردن، پی برد، آشکار ساختن
کلا: یکسره، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته	کشف کردن: یافتن
	کشفیات: یافته‌ها



کلیک: تلیک	کلاچ: چنک
کلیمی: یهودی	کلاژ: دوبینی، دوبین
کلینیسین: پزشک بالینی	کلاس: رسته، رده، دانشپایه، پایه، آموزگاه
کلینیک: درمانگاه (ف)،	کلاس: رده (ف)،
کلینیکال: بالینی (ف)، درمانگاهی	کلاس: رده‌بندی (ف)،
کلینیکی: درمانگاهی (ف)،	کلاسیک: دیرینه
کلیه: هام (hām)، همه، همگی	کلام: گویش، گفته، گفتار، گفت، سخن
کم جرات: ترسو، بزدل	کلام الهی: وحش
کم جمعیت: کم بوم	کلام بلیغ: گفتار شیوا، سخن رسا
کم حرص: کم آز	کلام خدا: سخن خدا
کم حوصله: ناشکیبا، ناشکیب	کلام صریح: گفتار بی پرده
کم خرج: کم هزینه	کلام موزون: سروده
کم سؤال: کم پرس	کلاینت: رایانه خرد، رایانک، خرد رایانه
کم طاقت: کم تاب	کلب: سگ
کم ظرفیت: کم گنجایش، کم شکیب، خود گم کرده	کلروفیل: سبزینه (ف)،
کم عمر: کم سال	کلمات: واکافت، واژه‌ها، واژگان
کم عمق: کم ژرفا	کلمات قصار: گزین گویه، سخنان رسا و شیوا
کم فرصت: کم زمان	کلمه: واژه
کم فضا: کم جا	کلمه تخصصی: دانشواژه
کم فهم: کم هوش	کلمه عبور: گذرواژه
کم قدر: کم ارج	کلمه عبور رمز: گذرواژه
کم محلی: کم مهری	کلمه علمی: دانشواژه
کم نظیر: کم مانند، بی‌مانند	کلمه ی تخصصی: دانشواژه
کم و کیف: چونی و چندی، چند و چون، چگونگی	کلمه ی علمی: دانشواژه
کما: ژرفخواب	کلوب: باشگاه
کما فی السابق: همچون گذشته، همچون پیش، همچنان، مانند گذشته	کلوپ: باشگاه
کما فی السابق: همچون گذشته، مانند گذشته	کلی: همه‌گیر، همدادی، فراگیر، سراسری، بسیار
کماکان: همچنان، چنانکه بود، چنان که هست	کلیات: مهینگان، دیوان
کمال: والایی، کهتری، فرهیختگی، فرگشتگی، فرازمنندی، شایستگی، پایان یافتن، انجام یافتن	کلیپ: نمایاندن، نماهنگ
کمال طلب: آرمانخواه	کلیپ تصویری: نماهنگ
کمال طلبانه: آرمانگرایانه	کلیت: همگی، فراگیری، بنیادین، بنیادوری
	کلیچه: گردماه
	کلید: بندگشا



کمال طلبی: آرمانگرایی	کنسانتره: افشرده (ف)،
کمالات: شایستگی‌ها، شایستگی	کنسرت: همناواری
کماندو: تکاور	کنسرسیوم: گردهمایی
کمپوت: خوشاب (ف)،	کنسرو: بایتار
کمپین: پوش	کنسل: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده
کمپین تبلیغاتی: پوش، برنامه آگهی	کنسل کردن: رها کردن، دور ریختن، انداختن، افکندن
کمد: گنج، اشکاف	کنسول: رایزن، پیشانه
کمدی: شوخواره، خنده دار	کنفدراسیون: کشورگان
کم‌عقلی: تهی‌ساری	کنفدریشن: کشورگان
کمک: یآوری، یاری، پشتیبانی	کنفرانس: همایش (ف)، گردهمایی، سخنرانی
کمک به یکدیگر: همیاری	کنکور: آزمون
کمک دهنده: همیار، دستیار	کنگره: همایش (ف)، همایش، انجمن
کمک کار: یارکار، آیار	کنه: سرشت، جم
کمه حم: دادگاه	کنیز: برده
کم‌وزیادی: کمابیشی (و)،	کنیه: نام خانوادگی
کمیت: چندی، اندازه	کهولت: فرسودگی، فرتوتی، سالمندی، سالخوردگی، پیری
کمیت و کیفیت: چندی و چونی (و)، چند و چونی (و)،	کوارتز: درکوهی، درکوهی
کمیت: گروه، کارگروه	کواکب: ستارگان
کمیسون: انجمن	کوپن: کالا برگ
کمین: گوش به زنگ، خود نهانیدن، پنهان شدن، پنهان،	کودتا: براندازی
بزنگه، بزنگاه	کوران: باد
کن فیکون: زیر و زبر، زیر و رو، درهم ریخته	کورس: رویارویی، آورد
کن لم یکن: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده	کوسن: نازبالش، بالشک
کنایه: گوشه زدن، سخن پهلودار	کوکب: ستاره، اختر
کنتاکت: برخورد	کوکب ثابت: ستاره برج، ستاره برج
کنترات: پیمان	کوکب سیار: ستاره روان، ستاره روان
کنترل: واریسی، مهار، سرپرستی، رهبری، راهوری، در شمار	کوکبه: شکوه
آوردن، بازرسی، بازبینی	کولاک: گرد باد، کوهه، کوهاک، توفان
کنترل تلویزیون، ویدئو و: فرمانه	کومولوس: کومه‌ای
کنترل کردن: مهار کردن، سرپرستی کردن، رهبری کردن،	کوثری: درخواست، پیرانه
بازرسی کردن، بازبینی کردن	کیاست: هوشیاری، زیرکی، خردمندی
کنتور: شمارگر (ف)، شمارنده	کیبرد: برگه کلید
کنس: نخور	کید: نیرنگ، فریب، دورویی، ترفند



کیسه صفرا: زهره دان، زهر

کیف: سرمستی، خوشی

کیفیت: چگونگی (پ)، چونی (و)، چونی

کیک: کاک، شیرینی

کیل: پیمایش، پیمانه

کیلو: هزار





گلادیاتور: شمشیرباز، جنگجو

گلابول: سنجار

گلوبول: گویچه

گلغزار: گلرخ، گلچهره

گمرک: کوستاک، باژگاه، باژ

گواتر: جخش، بادغاره

گوسفند: گوسپند

گونیا: کنجا، کنج

گیر سخره: بیگارگیر

گیشه: باجه

گیلاس: لیوان، جام، آبخوری

گیم نت: بازیکنده

گیومه: روزنه



گاراژ: خودروگاه

گارانتي: پشتیبانی، پشتوانه

گارد: پاسگان (ف)، نگهبان، پاسبان، پاس

گارد سرحدی: مرزداري

گاردن: باغ

گارسون: شاگرد، پیشخدمت

گاری: گردونه، چهارچرخه

گاز: گاز، گارس، تورک

گال: گری

گالری: نمایشگاه، نگارنده، نگارستان، نگارخانه، سرسرا، تالار

گاهی اوقات: هرازگاهی

گرام: گرامی، شایسته، شایان، ارزنده، ارجمند

گرامر: دستور زبان

گرامر زبان: دستور زبان

گران خاطر: دلگیر، دلتنگ، آزرده

گران قیمت: گران بها، پر ارزش، پُر بها

گرانقدر: والا، گرانمایه، گران پایه

گربه رقصانی: سر دوانی، بهانه جویی، امروز و فردا کردن

گروه اکتشافی: یابندگان، گروه یابش، گروه پی بری،

جستجوگران

گریس: روغن، چربی، پیه

گریم: چهره پردازی

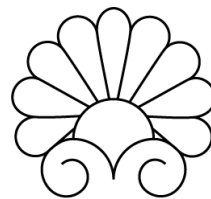
گریمر: چهره پرداز

گزارشات: گزارش‌ها

گزمه: شبگرد

گل محمدی: گل سرخ





ل

لاگین: درونشد

لامذهب: بی کیش، بی دین

لامسه: بساواپی

لامع: درخشان، تابان

لامکان: ناجای گیر (و)،

لاملا: چراغ

لانج: لمکده

لایتناهی: بیکران، بی پایان

لایحه: نیساک، پیشنهاده نامه

لایحه قانونی: دات نامه

لایزال: جاوید، پاینده، بی پایان

لایق: شایسته، شایا، سزاوار، روا، درخور

لایموت: ماندنی، جاویدان، پاینده

لاینحل: ناگفتنی، ناگشودنی، چاره نشدنی، چاره ناپذیر

لاینفک: جدایی ناپذیر، جدانشدنی، پیوسته

لاینقطع: همواره، پیوسته، پی در پی، پیایی، پی در پی

لاییک: دینگریز

لباده: چوخوا، بلند جامه

لباس: تن جامه (tan-Āmak)، رخت، جامه، تن پوش،

پوشیدنی، پوشش، پوشاک

لباس پوشیدن: جامه پوشیدن

لباس دوز: درزی، جامه دوز

لباس شوی: گازر، رختشوی

لباس فروش: فروش، پوشاک

لبنی: شیری

لبنیات: فراورده‌های شیری، حیوان

لشه: ژم، پایه، بج

لج: یکدندگی، سرسختی، ستیزه، پافشاری

لجاجت: یکدندگی، ستیزه، پافشاری

لجاجت کردن: ستیهیدن (پ)،

لجام: لگام، افسار

لجهاز: ستیهنده (پ)، یکدنده، ستیزه جو، پافشاری کننده

لجهازی: یکدندگی، پافشاری

لابالی: ولنکار، بی سروپا، بی بندوبار، بی بند و بار

لاقل: دست کم، دست پایین

لابد: هر آینه، ناگزیر، ناچار، بی گمان، به ناچار

لابراتوار: کارگاه، آزمایشگاه

لاجرحه: به یک نوش

لاجرم: ناگزیر، ناچار، خواه ناخواه، بناچار

لاجورد: لاژورد

لاجون: نزار

لاریت فی: بیگمان، بی چون و چرا

لازم: بایسته (و)، وایا، نیازین، نیاز، دربایست، بایا

لازم است: نیاز است

لازم الاجرا: ناگزیر، پایکرد، بایسته در بکارگیری، بایسته بکار،

بایسته انجام است، بایسته انجام، بایسته

لازم بودن: دربایستن (و)، نیاز داشتن، نیاز بودن، بایستن

لازم داشتن: نیاز داشتن

لازم نیست: نیازها، نیاز نیست

لاستیک: رویی

لاشعور: نادان، بیخرد

لاطایل: یاوه، ژاژ، بیهوده

لاعلاج: بی درمان

لاغر: نزار

لاغیر: هیلا، هیچکس، نه دیگر

لاقید: ولنکار، بی بند و بار

لاکردار: بیدین، بی آیین، بدکردار

لاگ اوت: برونشد، برون شد

لاگ این: درونشد



لطیف: تاژ (په)، نرمینه، نرم، نازک	لجبازی کردن: ستهپیدن (په)،
لطیفه: نَغز، لاغ، کپراس، شوخی، سخن نغز، سخن شیرین، بَزله	لجن: لژن
لعاب: لایه آب، آب لایه	لجوج: ستهپنده (په)،
لعن: نفرین کردن، دشنام دادن	لحاظ: نگرش، نگر، رو، دیدگاه، دید
لعنت: نفرین کردن، نفرین، ناسزا، فرنه، دشنام	لحاظ کردن: درنگریستن، درنگر آوردن
لعنت کردن: پُشولیدن (په)، نکوهش، نفرین کردن، نفرین، نفریدن	لحاظ کنید: بنگرید
لعنت کننده: نفرین گر (په nifrīnkar)،	لحاف: روانداز، دواج
لغات: واژه‌ها، واژگان	لحد: تنگنای (په)، گور، آرامگاه
لغایت: تا	لحظات: زمانها، زمان
لغت: واژه بازی، واژه	لحظه: یکدم، لخت، دم، آن
لغت تخصصی: دانشواژه	لحظه به لحظه: دمدام، دم به دم
لغت نامه: واژه نامه، فرهنگ نامه، فرنگ نامه	لحن: نوا، آواز، آوا، آهنگ
لغتنامه: واژه‌ها، واژه نامه، فرنگ نامه	لحیم کاری: جوشکاری
لغز: یاوه گویی، لیچارگویی	لذا: زیرا، چونکه، پس، از این روی، از این رو
لغو: یاوه، هرزه، سخن بیهوده، رها کردن، دور ریختن، بهیم زدن، براندازی، انداختن، افکندن	لذت: مزه، گوارایی، خوشی، خوش مزگی، برخورداری
لغو کردن: برانداختن، برافکندن، از میان بردن	لذت بردن: شادی کردن، خوشی کردن، خوشی بردن، خوشگذرانی، خوش مزه یافتن، خوش بودن
لغو کردن: پیمان شکستن، بهیم زدن	لذیذ: خوش‌خوار (په)، گوارا، خوشمزه، خوش مزه
لفاظی: واژه به واژه، واژه بازی، سخنپردازی، زبان بازی	لج: لغزنده، چسبنده، چسبناک
لفاف: پوشش	لزوم: بایسته، بایستگی، بایست
لفظ: گفته، گفتار، سخن	لزوما: بایست
لق: ناستوار، سست	لژ: فرگاه
لقا: روی، چهره	لسان: زبان
لقاء: روی، چهره	لسانی: زبانی
لقاح: باروری، بارور شدن، آبستن	لشکر: لشگر
لقاح پذیرفتن: بار گرفتن (په)،	لطافت: نرمینگی، نرمی، نازکی
لقب: پاژنامه (په)، پاژامه (په)، فرنام، پاژنام، برنام	لطف: نیکویی کردن، نیکویی، نرمی، مهرورزیدن، مهربانی، خوبی
لقمه: نواله، گُراس	لطفاً: مهرورزیده، خواهشمندم، خواهشمند است، از روی مهر
لک لک: بلارج، آچوپیل	لطفاً: خواهشمندم، خواهشمند است
لکن: ولی، مگر، زیرا، چون	لطمه: گزند، زیان، آسیب
	لطمه زدن: آسیب زدن



لثیم بودن: پست



لکنت: زبان گرفتگی، تیغ

لکنت کلام: گیرگفتار

لمس: مالش، بساوایی

لمس کردن: بسودن (و)، بساویدن (و)، پرماسیدن

لمس کننده: پاسنده

لمس کننده: پاسنده

لهجه: گویش، سرزبان

لهذا: از این رو

لهو و لعب: هرزگی

لهو و لعب: زنبارگی، خوشکامگی، بدکاری، بازی

لوءلوء: مروارید

لوا: رایت، درفش، پرچم

لوازم: افزار، ابزارها، ابزار

لوازم التحریر: نوشتار، نوشت افزار، نوشت ابزار

لوپ: چرخه (ف)،

لوتو: بخته، بخت

لوح: سلم، تخته سنگ، تخته

لوزه: بادامک

لوستر: چلچراغ

لول: گام، فراز، رده، رج، خوان، تراز

لولو: مروارید، گرگه، گرگ، دیو

لیاع: فراسو، بالا

لیاقت: شایستگی، سزاواری، برازندگی

لیسانس: کارشناسی، کارشناس، دانشنامه، پروانه

لیست: فهرست، سیاهه، پهرست

لیف: پرز

لیک: ولی

لیکن: ولی

لیل: شب هنگام، شب

لیل و نهار: شب و روز

لینک: دنبالک، پیوند

لییم: فرومایه

لییم بودن: پست

لثیم: فرومایه



ماخوذه: برگرفته

مادۀ اولی: مایه نخستین (و)،

مادام: خانم، تا هنگامیکه، تا هنگامی که، تا زمانیکه، بانو

مادام العمر: همیشگی، تا پایان زندگی

مادامی که: تا هنگامی که

مادت‌المواد: مایه مایه‌ها (و)،

ماده: مایه

ماده معدنی: کانی

مادون: فرو، زیردست، زیر، پایین تر

مادی: گیتایی (gētāhik)، گیتایی، این جهانی

مار عینکی: آینکی

مارس: دوباخت

مارس شدن: باختن

مارش: پهلوانی سرود

مارک: نشان

مارکبری: کفچه مار

مازاد: فزونی، ته مانده، بازمانده، افزونه

مازوت: نفت سیاه

مازوخیسم: خودآزاری

مازوکیسم: خودآزاری

ماژول: پیمانه

ماساژ: ورزشان، مشت و مال، مالش

ماسبق: گذشته، پیشینه

ماسک: روبند

ماشاءالله: زنده باد، خدانگهدار، به نام ویاری ایزد، آفرین

ماشالاله: زنده باد، خدانگهدار، به یاری ایزد، به نام ویاری

ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ماشالاله: به یاری ایزد، به نام خدا، به خواست خداوند، آفرین

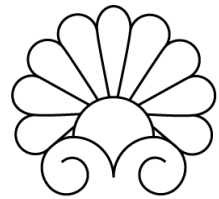
ماشالالا: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ماشعیر: آبجو

ماشه: شستی، زبانک، توته

ماشین: دستگاه، خودرو، افزارواره، ابزار

ماشین تحریر: نوپسار، نبشت کار



م

مَثَل: وانشان (و)، نمون و سان (و)، نمون (و)، سان

(و)، وانگهی، نمونه

مَفصل: بندگاه

مُدِرک: اندریابنده (و)،

مُعْتَرِف: خُستو

مُفصل: پردامنه

مُقِرّ: خُستو

مِثَل: همسان

ما بعد: سپس، پس از این، پس

ما بقی: ته مانده، باز مانده

ما حصل: فرجام، سرانجام، چکیده، پایانه، بازده

ما شاء الله: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ما شعیر: آبجو

ما فوق: فراتر از، فراتر، برتر، بالا دست، بالا تر

ماء الشعیر: آبجو

ماء شعیر: آبجو

ماترک: وامانده

ماتم: غم، سوگواری، سوگ، سوگ، داغ، اندوه

ماتم زده: سوگوار، سوگ زده، داغدیده، اندوهگین

ماتم گرفتن: سوگ گرفتن، اندوهگین

ماجرا: سرگذشت، رویداد، رخداد، داستان، پیشامد

ماحصل: دستاورد

ماحصل کلام: چکیده سخن

ماخذ: سرچشمه، ریشه، بنمایه، بن

ماخوذ: گرفته شده، برگرفته



ماشینی: افزارواره	مامور ساختن: گماشتن، گماردن
ماضی: گذشته، سپری شده، پارینه	ماموریت: گماشتگی، گمارش، گماردگی، پاکاری
ما فوق: فراز، فراتر از، فراتر، برتر، بالای سر، بالا دست، بالا تر، بالا	ماموریت دادن: گماشتن
ما فوق صوت: فراسدا، تیز تر از سدا، تندتر از سدا، بالا تر از سدا	مانع: گیر، راهبند، جلو گیر، بازدارنده
ما قبل: گذشته، پیشین، پیش از آن	مانع شدن: جلوگیری کردن، جلو گرفتن، پَنامیدن، بازداشتن
ما قبل تاریخ: فراپیشین، دوران کهن	مانکن: نوپوش، تنک
ماکت: گرته	مانور: رزمایش
ماکرو: برنامه	مانوس: دمساز، خو گرفته، آشنا، اخت شده
ماکسیمم: بیشینه (ف)،	مانوی: مانیگر
ماکسیموم: بیشینه (ف)،	مانیتور: نمایشگر، نما رویه
ماگزیمم: بیشینه (ف)،	مانیتورینگ: پایش
مال: فرجام، داشته، دارایی، داراک، توان، بازگشت، از آن، از مال التجاره: کالا	ماهر: خوش شناس (ه) (hūšnās)، خوش دست (ه) (hūdast)،
مال اندیش: فرجام نگر، دور اندیش، پیش بین، آینده نگر	کارآموده، کارآموز، کار آموخته، کار آزموده، زبردست،
مال نگهدار: انباردار	چیره دست، چیره، تردست، پیشه ور، آزموده، استادمرد،
مالا: سرانجام	استاد
مالاریا: تب لرز	ماهرانه: هنرمندانه، با کارآموزدگی، با زبردستی، با چیرگی،
مالک: سرمایه دار، دارنده، توانمند، آزاننده	استادانه
مالک بودن: داشتن، دارا بودن	ماهوت: آکسون
مالک شدن: آزاندن	ماهوت پاک کن: گردبر
مالکیت: داشتن، داشتاری، داشتار، دارندگی، دارابودن،	ماهیت: چیستی (ه)، چه چیزی (ه)، هستی، نهاد،
آزانش، آزانش	سرشت، چبود، چبود، جم، بن
مالکین: دارندگان	ماهیت کار: سرشت کار
مالی: دارایی	ماوا: سرای، سرا، خانه، جا، پناهگاه، آشیانه
مالیات: ستام، ساو، سا، خراج، پاژ، باژ، باج	ماورا: فراسو، فرا، آنسو
مالیه: داشته، دارایی	ماورا الطبیعه: فراگیتیانه، فراسپهر، فرا سرشت
مامان: مام، مادر	ماورا الطبیعه ای: فراگیتیایی
مامن: پناهگاه، پناه گاه، آسوده گاه	ماورا النهر: فرارود
مامور: گماشته، گمارده، کارگزار	ماوراء: فراسو، آنسو
مامور پلیس: شهربان	ماوراء الطبیعت: فراسرشتی، فراسرشت
مامور کردن: گماشتن	ماوراء الطبیعه: فراسرشتی، فراسرشت، فراسپهر، فرا سرشت
	ماوراء النهر: فرارود
	ماوراءالنهرین: فرارودان
	ماوراءالنهرین: فرارودان
	ماورای: فرای



ماوس: موشواره، موش	مبارک: فرخنده (په)، فرخجسته (په)، خجسته (په)،
ماوقع: رویداده، رخ داده، پیش آمده	همایون، فرخ، شادباش، پسندیده
مایحتاج: نیازکان، نیازها، نیازمندیها، نیازمندی، نیاز، خواسته	مبارک باد: همایون باد، شادباد، خجسته باد
مایع: نَمار، مایه، آبگونه، آبگون، آبکی، آبسان	مبارک بودن: فرخنده بودن، خجسته بودن
مایل: گراینده، گرای، خواهان، اریب	مبارک قدم: همایون گام
مایل شدن: چَفَسیدن	مباشَر: کارگزار، کارپرداز، دستیار، پیشکار
مایملک: داشته‌ها، دارایی‌ها	مباشَرَت: سرپرستی، پیشکاری
مایه: ماده (وه)،	مبالغ: هزینه‌ها، اندازه‌ها
مایوس: واخورده، نومید، ناامید، سرخورده، دلسرد	مبالغه: گزافه گویی، فزونه گویی، بزرگنمایی، بزرگ انگاری
مائه: خوان (په)،	مبانی: نهاده‌ها، شالوده‌ها، بنیادها، اندام‌ها
مأخذ: بن مایه	مباهات: نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن، بالندگی
مأکول: خوردنی (وه)،	میایل: گوشی همراه
مأمور: گماشته، گمارده، کارگزار	میاین: ناساز، ناجور
مأمور کردن: گماریدن (gumārītan، ۷۲)	میتدی: نوکار (وه)، نوگام، نوکار، نوآور، نوآموز، تازه کار
مأمور مالیات: خراج گیر	مبتذل: زشت، رکیک، پیش‌پاافتاده، پست
مأموریت: فرستشی	مبتکر: نوآورانه، نوآور
مأخذ: بنمایگان	مبتکرانه: نوآوری، نوآورانه
مباح: شایسته، شایست، سزاوار، روا، انجام پذیر	مبتلا: دچار
مباحات: شایستگی‌ها، سزاواری‌ها، رواها، انجام پذیر	مبتلا به: دچار
مباحث: گفتگوها	مبتلا به مریضی: دچار بیماری
مباحثات: گفتگوها	مبتنی: استوار
مباحثه: گفتمان، گفتگو، گفتاورد، گفت و شنید، گفت و شنود	مبتنی بر: بر پایه
مبادرت: دست بکار شدن، پیشدستی	مبحث: مورد گفتگو، گفتمان، گفتار، سخن، جستار، جُستار
مبادرت کردن: پیشدستی کردن	مبدا: خاستگاه، آغاز
مبادلات: هم‌گهولی‌ها، گهولش‌ها، دادوستدها، داد و ستدها	مبداء: خاستگاه، آغاز
مبادله: هم‌گهولی، گهولش، دادوستد، داد و ستد	مبدع: نوکار (وه)،
مبادله کردن: یوفانبدن	مبدل: دگرگشته، دگردیس
مبادی: درگاه‌ها	مبذول: پذیرفته، بخشیده
مبارز: هم‌اورد، ستیزنده، رزمنده، دلاور، چالشگر، جنگاور، پیکارگر	مبذول فرمایید: فرمان دهید
مبارزه: نبرد، ستیز، چالش، پیکار، آورد	مبذول کردن: پرداختن، بخشیدن
	میرا: دوراز آلودگی، پاک
	میرز: سرآمد
	میرم: سخت، پابرجا، استوار



مبهرن: روشن، پدیدار، آشکار	متبعت: هم‌داستانی
مبسوط: گشاده، فراخ، پهن	متبلور: روشن، درخشان، بلور شده
مبشر: نویددهنده، مژده دهنده، پیام آور	متتبع: پژوهنده (و)،
مبصر: بیننده هشیار	متجاسر: گردنکش، سرکش
مبغوض: خشم‌دیده	متجانس: یک‌مایه، همگن، همسان، همتا، همانند، هم‌مایه
مبل: کدآزار، کاجال، رامش	متجاوز: ستمگر، ستمکار، زورگو، دست‌درازی‌کننده، چنگ‌انداز
مبلغ: گراینده، فرارسان، شناساگر، پیام‌رسان، پول، بها، بزرگی، آوازه‌گر، اندازه، ارزش	متجدد: نوگرا، نوخواه، نوپسند، نوآور، نو‌اندیشی
مینا: شالوده، ریشه، پایه، بنیان، بنیاد	متجلی: روشن، درخشان، تابان
مینى: شالوده، ریشه، پایه، بنیاد	
مینى بر: برای، بر پایه	متحبر: خوش‌شناس (hūšnās ه)، خوش دست
مبهم: ناآشکار، گنگ، سر بسته، دو پهلوی، پیچیده، پوشیده	متحجر: واپس‌گرا، واپس‌گرا، سنگواره، سنگ‌شده، سخت‌سر، سخت‌اندیش
مبهوت: گیج، شگفت‌زده، سرگشته، سرگردان	متحجرانه: واپس‌گرایانه
مبین: گویا، روشن‌گر، پیدا، بازگو‌کننده، آشکار‌کننده، آشکارا، آشکار‌کننده، آشکار	متحد: یک‌پارچه، همدست، هم‌بسته، هماهنگ
مت سلا: تندرستی، بهبودی	متحد الشکل: یکنواخت، همسان
متابعت: فرمانبرداری، دنباله‌روی، پیروی	متحد شدن: باهمیدن
متاثر: دل‌آزوده	متحد کردن: همیدن (hamēnītan ه)،
متاثر گردانیدن: سُهانیدن	متحده: یک‌پارچه، هم‌بسته
متارکه: جدایی	متحرک: جنباننده (و)، جنبنده، جنباننده، پوینده، پویا
متارکه کردن: واگذاشتن، رها کردن، جدا شدن	متحرک بالاراده: جنبنده به‌خواست
متاسف: دریغ‌مند	متحصن: دژپناه، بستی
متاسفانه: نگوئبختانه، فُسوسانه، شوربختانه، سوگمندانه، دریغا، بدبختانه شوربختانه، بدبختانه، افسوس	متحمل: شکیبا، سازگار، بردبار، بردبار
متاسفم: شوربختم	متحول: دگرگون، دگر‌کننده
متاع: کاله، کالا، بار و بنه	متحول کردن: دگرگون کردن
متانت: والایی، فرمندی، سنگینی	متحیر شدن: شولیدن (پ)،
متاهل: همسر‌دار، پورمند	متحیر نشستن: بشولیدن (پ)،
متأخر: سپسین (پ)،	متحیر: سرگشته، سردرگم
متأسفانه: با افسوس	متخاصم: دشمن
متبادر کردن: بیاد آوردن، به پیش چشم آوردن	
متبادل: داد و ستد	متخصص: خوش‌شناس (hūšnās ه)، ویژه‌کار، ویژگر،
متباین: ناهمگون، ناهمسو	ماهر: کارشناس، کار‌دان، کارآزموده، آزموده
متبحر: کارشناس، کار‌دان، زبردست، چیره‌دست	متخصصان: ویژه‌کاران، کارآزمودگان
متبسم: خندان لب	



متصدی: گماشته، گمارده، کارگزار، سرپرست، پیشکار	مخصصین: کارآزمودگان
متصرف: گرفته، دست اندرکار، دردست دارنده، چیره	متخلخل: میانتهی
متصل: هم‌بند (hamband به)، چسبیده، جدانشدنی، پیوسته، پی در پی	متخلف: لغزشکار، گناهکار، بزهکار
متصل کردن: چسبانیدن، پیوند دادن	متداعی: هم‌چم، هم‌اوز، دشمن پیش آینده
متصنع: هنرمندنما، دلسوزنما، خودآرا	متداول: همه‌گیر، همگانی، فراگیرنده، فراگیر، روان، روامند، روایی، روامند
متصور: گمان برنده، شدنی، انگارنده	متدرجا: به آهستگی، به آرامی
متضاد: وارونه، ناسازگار، ناهمگون، ناهمسان، روبرو، در برابر، پادواژه، پاد، باژگونه	متدین: دیندار
متضرر: زیانکار، زیان‌دیده، آسیب دیده	متذکر: یادآور، آگاهنده
متضرع: نالان، گریان، فروتن، زاری کننده	متر: گز
متضمن: فروند، دربرگیر، دربردارنده	مترادف: هم‌چم، همتا، همانند، هم‌چم، هم‌آرش، برابر
متظاهر: وانمودگر، خود نما	متراکم: فشرده، درهم فشرده، چگال، انبوه، انباشته
متظلم: ستمدیده، دادخواه، دادجو	مترجم: ترزیان، ترجمان، برگرداننده، برگردان
متعادل: میانه رو، میانه، ترازمند	مترصد: گوش به زنگ، فراپای، چشم به راه، امیدوار
متعاقب: در پی، به دنبال	مترقی: پیشرونده، پیشرفته، بالارونده
متعاقبا: پس از این	متروک: رهاشده، پس نهاده، بازمانده
متعاقباً: پس از این	متزاید: بیش از بیش
متعال: والا	متزلزل: ناپایدار، ناستوار، لرزنده، لرزان، سست، دودل
متعالی: والا، فرایاز، برین	متساوی: برابر
متعجب: شگفت‌زده، شگفت زده	متساوی الاضلاع: دوپهلوی برابر
متعجب شد: شگفت زده شد	متسلسل: زنجیروار
متعجب شدن: شگفت زده شدن	متشابه: همانند، مانند
متعدد: فراوان، بیشمار، بسیار، انبوه	متشبه: دست به دامن، درآویزنده، چنگ آویز
متعدی: گذرا، ستمگر، زورگو	متشت: پراکنده، آشفته
متعرض: ستیزگر، پرخاشجو	متشخص: نامدار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته
متعرض شدن: تاخت کردن، تاخت، پرخاش کردن، آزار رساندن	متشخص: نامدار، خانواده دار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته، آبرومند
متعصب: ستیهنده (ه)، کوردل، ستیهنده، خشکمغز، خشک سر، پی‌ورز	متشکر: سپاسمند، سپاسگزار
متعفن: گندیده، گندا، بویناک، بدبو	متشکرم: سپاسگزارم
متعلق: وابسته به، وابسته، پیوسته، از آن	متشکریم: سپاسگزاریم
متعلق به: وابسته به، وابسته، از آن	متشکل: شکل گرفته، ریخت گرفته، دربرگیرنده
	متشکل از: دربرگیرنده، در برگیرنده، در بر گیرنده
	متشنج: لرزان، پریشان، برآشفته
	متصاعد: فرایاز
	متصالح: سازشگر، سازش کننده، سازش پذیر



متن: نویسه، نوشته، نوشتار، زمینه، دست نوشته	متوقع: خواستار، چشمداشت، چشم به دست، آرزومند، امیدوار
متناسب: هماهنگ، فراخور، درخور، جور، برازنده	متوقف: دریک جامانده، بی جنبش، ایستاده
متناظر: همسان	متوقف شد: بازایستاد
متناقض: وارونه، ناسازگار، ناساز، پاد، باژگونه	متوقف شدن: ورشکستن، درنگ کردن، پاییدن، بازایستادن، بازایستاد، باز ایستاده شدن، ایستادن، ازکارماندن
متناوب: پی در پی	متوقف کردن: باز ایستاندن، ازکار انداختن
متنبه: هوشیار، بیدارشونده، آگاه شونده	متوققی کردن: ایستاندن
متنبه ساختن: هشیارساختن، بیدارساختن، آگاه ساختن	متولد: زاییده شده، زایچه، زاده، به جهان آمده
متنفذ: نیرومند، فراگیر، رخنه کننده، چیره، توانا	متولد شدن: زاده شدن
متنفر: گریزان، رمیده، دلزده، بیزار	متولد شده: زاده شده، زاده
متنفر بودن: بیزار بودن	متولی: کیشمند، کارگزار، سرپرست، دینکار، دست اندرکار
متنوع: ناهمگون، ناهمسان، ناهمتا، ناساز، ناجور، گوناگون، رنگارنگ، دیگرگون، دگرگون، جوراجور	متولیان: کارگزاران، سرپرستان، دست اندرکاران، دست اندرکاران
متهم: بزه ور	متین: هشیوار، سنگین، بردبار، آراسته
متهور: گستاخ، بی پروا، بیباک	مئل: همسان
متواتر: پی در پی	مثال: همانند، نمونه‌ها، نمونه، نشانه، مانند، شبیه، بسان
متواری: گریزان، گریخته، سرگردان، آواره	مثانه: آبدان (پ)، شاشدان، پیشابدان
متوازن: همسنگ، هم اندازه، برابرشونده، بامنش	مثبت: همراه، هماهنگ، سازگار، راست، درست، پایدار، برپا، افزونه، افزوده
متوازی: همسویه، همرو	مثقال: نخود، ده گرم، اندازه کم
متوازی الاضلاع: همراستایه	مثل: همگون، همسنگ، همسان، همچون، همتا، همانند، نمونه، مانند، زبانزد، داستان، چون، بسان، افسانه
متواضع: فروتن، سر به زیر، خاکسار	مثل : همانند، مانند، بسان
متوالی: پیایی، پی در پی، پشت سرهم	مثل این که: مانا که (و)،
متوجه: هوشمند، هشیار، فراگیر، روی آور، آگاه	مثل اینکه: گویی که، گویا، شاید، انگار که، انگار که
متوجه بودن: درنگریستن	مثل گفتن: داستان زدن
متوجه شدن: هشیار شدن، روی آوردن، دریافتن، درنگریستن، پی بردن، آگاه شدن	مثلا: همانند، نمونه، چنانکه، برای نمونه
متوجه کردن: آگاه کردن	مثلاً: برای نمونه
متوحش: نگران، ترسان، بیمناک	مثلت: سه سو (پ)، سنبوسه (پ)، لچک، سه گوشه، سه گوش، سه بر
متورم: باددار (پ)،	مثلثات: سیگوشگان
متورم: برآمده، باد کرده، آماسیده، آماس کرده	مثلثی: لچکی
متوسط: میانگین (پ)، میانگی (و)، میانه روی، میانه	
متوسط القامت: میان بالا	
متوسل: نزدیک جوییده، دست بدامن، دست آویز	
متوفی: مرده، در گذشته، جانسپرده	



مشمَر ثمر: کارساز، کارآمد، سودمند	مجتمع مسکونی: هماد باشندگی
مشمَر ثمر واقع شدن: کارساز شدن، کار ساز شدن، به کار آمدن، به کار آمد	مجتمعا: باهم، آماده، انباشته
مثنوی: دولختی، دوتایی، دوپاره، دوبندی، جفته	مجتهد: کوشش کننده، کوشان، کوشا
مثنویات: دولختی‌ها، دوتایی‌ها، دوپاره‌ها، دوبندی‌ها، جفته‌ها	مجد: کوشش کننده، کوشان، کوشا، پابرجا
مچ: مژ	مجدانه: کوشش‌مدارانه، کوششگرانه، پیگیرانه، با پیگری
مجاب: پذیرا، پاسخ یافته	مجدد: دوباره، باز، ازنو، ازسر
مجادله: هم‌پیکاری (ham patkārišnīh)، کشمکش، ستیزه‌گری، ستیزه، پرخاشگری	مجدداً: فاپس، دوباره، باز، ازنو، ازسر
مجاری: گذرگاه‌ها، گذارها، راه‌ها، آبراه‌ها	مجدوب: گراییده، فریفته، شیفته، شیدا، دلبسته، دلباخته
مجاز: روا، خوب، پسندیده، پروانه دار، با پروانه	مجرا: گذرگاه، گذار، راه، آبراه
مجاز شمردن: روا داشتن	مجرب: ورزیده، کارکشته، کاردان، کارآزموده، جهان‌دیده
مجاز کردن: روایش	مجرد: تنها، تک، بی‌همسر، آهنجیده
مجازات: کیفر، فرجام، شکنجه، سزا، پادافره	مجرم: گناهکار، تبه‌کار، بزه‌کار، بزه‌کار
مجازات‌کننده: پادافره‌گر	مجروح: زخمی، زخم دیده، آسیب دیده، افگار
مجازی: هست‌نما، ناهست، ناآشکار، انگاری	مجروح شدن: زخم دیدن، زخم برداشتن، آسیب دیدن
مجال: یارا، هنگام، گاه، زمان، جایگاه، جای، توانایی، پروا	مجروح کردن: خستن (xastan)
مجالس: نشست‌ها، انجمن‌ها	مجروحان: زخمیان
مجالست: همنشینی، همدمی	مجری: گوینده
مجامع: گردهمایی‌ها، انجمن‌ها	مجزا: واشده، سوا، دورازهم، جدا
مجامعت: همبستری، جفتگیری	مجسم: نمودار، نمایان، بازنمودن
مجامله: چابلوسی	مجسمه: تندیس، تندیس، پیکره
مجانِب: هوادار	مجعد: موی پیچیده، فرفری، چین چین، چین، پرشکن
مجانِی: مفت، رایگان	مجعول: ساختگی
مجاهد: کوشنده، جنگجو، پیکار جو	مجلس: همنشینی، همایش، نشستگاه، نشست، انجمنگاه، انجمن
مجاهدت: نبرد، کوشش، کوشایی، ستیز، پیکار	مجلس شورا: سگالش‌گاه، سگالش‌گاه
مجاهدین: کوشندگان	مجلل: شکوهمند، شاهوار، پرنما، پرشکوه، باشکوه
مجاور: هم‌سامان (ham sāmān)، همسایه، نزدیک، دیوار به دیوار	مجله: هفته‌نامه، ماهنامه، گاهنامه، سالنامه، ادبانه
مجاورت: همسایگی، نزدیکی، آمیختن	مجمر: آتشدان، افروزه
مجبور: واداشته، وادار، ناگزیر، ناچار	مجمع: همایش، گردهمایی، گردهم آیی، گردگاه، فرهنگستان، انجمن
مجبور کردن: واداشتن، وادار کردن، ناگزیر کردن، زور آور شدن، زور آور شدن	مجمع الجزایر: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان
مجمع: همگرد، همتافت، همادگاه، هماد، انجمن	مجمع الجزائر: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان
	مجمع عمومی: انجمن همگانی
	مجمل: گزیده، کوتاه، فشرده



مجموع: هم‌فزون، گردایش، روی هم، باهم	محاورة: گفتار، گفت و گو
مجموعاً: یکسره، همگی، رویهم‌رفته، روی هم، باهم	محاورة ائی: گفتاری
مجموعاً: رویهم‌رفته، روی هم رفته، روی هم	محاورة ای: گفتاری
مجموعه: گزیده، گروه، گردشده، گردآورد، گردآور، گردآمده،	محبت: مهرورزی، مهربانی، مهر، دوستی
گردایه، گردایه، کوده، جنگ، انبوهه، انباشته	محبت آمیز: مهرآمیز، دوستانه
مجنون: شیفته، شیدا، دیوانه، خل	محبس: زندان، بند، بازداشتگاه
مجهز: بسیجیده، آماده	محبوب: نامدار، دوست داشتنی، دوست، دلکش، دلدار،
مجهز ساختن: فراهم کردن، آراستن	دلداد، دلبر
مجهول: ناشناس، ناشناخته، نادانسته، ناپیدا، شناخته نشده	محبوبیت: مردم پسندی، دوستداری، دوستاکی، دوست
مجهول الهویه: نافرجام، ناشناس، ناشناخت، گمنام، بی‌نام و	داشتنی، پسندیدگی
نشان	محبوس: زندانی، درزنجیر، دربند، بازداشتی
مجوز: روادید، دستور، پروانه	محتاج: مستمند (ب)، نیازمند، تهیدست
مجوس: مگوگ، مغ	محتاج شدید: مستمند
مجوف: میان تهی، کاواک، پوک	محتاج: ژرف نگر، دورنگر، دوراندیش
مجید: گرامی، بلند پایه، بزرگ	محتاجانه: پرواگرایانه، پرواگرانه، پایش‌مندی، پایش‌مندانه
محاذات: رودرویی	محترز: پرهیزکار
محارب: رزمجو، جنگجو، پیکارجو	محترق: سوزان، سوزا، آتشگیر
محاربه: نبرد، جنگ، پیکار، آورد	محترقه: سوزش آور
محارم: نزدیکان، خویشان	محترم: والا، گرامی، بزرگوار، ارجمند
محاسب: شمارگر، آمارگر، آیارگر	محترمانه: پاسدارانه
محاسبه: شمردن، شمارش، سنجیده، سنجش، رایانش،	محتسب: داروغه، پاسبان
برآورد	محتشم: مهتر، سرور، بزرگوار
محاسبه شده: سنجیده	محتضر: مردنی، جان سپار
محاسبه کردن: رایاندن	محتکر: گران خواه، سودجو، پنهانگر کالا، بندار، انبارگر،
محاسبه نشده: نسوز، نسنجیده	انباربند
محاسن: نیکی‌ها، نیکی، زیبایی‌ها، ریش، خوبی‌ها، خوبی	محتمل: گویا، شایمند، شاید
محاصره: دورگیری، بشارش	محتوا: درونه، درونمایه، بن مایه
محافظ: نگهدارنده، نگهبان، گوشدار، پاسدار، پاسبان	محتوای: درونمایه
محافظت: نگهداری، نگهبانی، پیره، پاسداری، پیره داری	محتوی: درونمایه، دربرگیرنده، دربردارنده
محافظت‌کننده: پاسبان (ب)،	محتویات: درونمایه‌ها، درونمایه
محافل: نشستگاه‌ها، انجمن‌ها	محجوب: در پرده، پوشیده، باآزم
محاکم: دادگاه‌ها	محجور: دیوانه، خل
محاکمه: دادوری، دادگری، دادرسی	محدب: کوژ، کاو، برآمده
محاکمه کردن: تاهیدن	محدث: واگو، رویدادگو
محال: نشست، نشدنی، ناشدنی، نابودنی، بی‌ریشه	

محض: تابانکه، تا، به ویژه، برای

محضر: فرگاه، دفترخانه، درگاه، جایگاه، پیشگاه، بودگاه

محضر اسناد رسمی: نسکخانه، دفترخانه، دفتر اسناد رسمی

محظور: رودریاستی

محظوظ: شاد، خرسند، بهره مند

محفظه: گنج، دولاب، پوشش، اشکاف

محفل: دیدارگاه، خانگاه، انجمن

محفوظ: نگرش، نگاهداشته، نگاه داشته، گوشیده، درزینهار، درپناه، پاس داشته

محق: هودهمند، شایسته، سزاوار

محقّر: ناچیز، کوچک، خرد، خُرد، اندک

محقق: کوشان، کوشا، پژوهنده، پژوهشگر

محققا: بیگمان، به راستی، به درستی

محققان: پژوهشگران

محققانه: پژوهمندانه، پژوهشگرانه

محک: سنج، زرکش، زرسنج، آزمون

محکم: سفت، سخت، چفت، پابرجا، پابر جا، استوان، استوار

محکمتر: استوارتر

محکمه: دادگاه

محکوم: شکست یافته، دادباخته، باخته

محکوم کردن: ایراختن

محل: گاه، کوی، کوچه، سرزمین، جایگاه، جای، جا، بوم، برزن

محل اتصال: پیوندگاه

محل اقامت: کاشانه، زیستگاه، زیستگاه، خانه، آشیان

محل اکتشاف: یافتگاه

محل تقاطع: برخوردگاه

محل تلاقی: پیوندگاه

محل توقف: ایستگاه

محل تولد: زادگاه، زادبوم

محل صدور: برونگاه

محل عبور: گذرگاه

محلّه: کوچیچه، کوی، کوچی، برزن

محلّول: گمیزه، آمیزه، آمیخته، آبگونه

محلی: سرزمینی، بومی، برزنی

محدود: کناره‌مند (𐭥𐭩𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 kanārakōmand)، ناچیز، مرزین،
مرزیسته، کم، کرانه پذیر، کران‌مند، اندک
محدود کردن: در تنگنا گذاشتن، آگسترش
محدوده: گستره، چارچوب، تنگنا
محدودیت: نگنا، کران‌مندی، چارچوب، تنگنا
محدویت: کران‌مندی
محذور: تنگنا
محذوریت: تنگنا
محراب: نیایشگاه، مهرابه، مهرباب
محرر: نویسنده، نگارشگر، دبیر
محرز: روشن، پابرجا، آشکار، استوار
محرق: سوزاننده، سوز آور
محرک: رانه، جنباننده، برانگیزنده، انگیزه، انگیزا
محرّم: همدم، همدل، رازدان، رازدار، خودی، آشنا
محرّم اسرار: همراز، رازنگهدار، رازدار
محرمات: بازدارندگی
محرمانه: ویژه، نهش، نهانی، سری، پنهانی
محروم: ناکام، بی بهره
محرومیت: بی بهرگی
محزون: پژمرده، اندوهگین، افسرده
محسنات: نیکی ها، خوبی ها
محسنه: نیکی، خویی
محسوب: شمرده شده، شمرده، به شمار آورده، برشمرده،
انگاشته
محسوب کردن: برشمردن
محسوس: نمودار، سترسا، چشمگیر، پیدا، آشکارا، آشکار
محسوس شده: سترسنده
محشر: رستاخیز
محصل: دانشور، دانش آموز
محصنه: شوهردار (و٬ه)،
محصور: بشرده
محصول: فرآورده، دستاورده، دست آورد، خرمن، برونداد،
برآیند، بازده
محصولات: فرآورده های، فراورده ها



محمل: هودج، کجاوه، پالکی	مختصر: ناخجسته، ناچیز، کوتاه، کم، فشرده
محموله: بار	مختصراً: گزیده، به کوتاهی
محنت: گرفتاری، سختی، رنج، درد	مختصراً: به کوتاهی
محو: ناپدید، نابود، سترده، زدوده	مختل: شوریده، درهم ریخته، درهم برهم، آشفته
محو کردن: ستردن، زدودن، استردن	مختلس: کش رونده، رباینده، دزد
محور: میله، گشتگاه، چرخشگاه، آسه	مختلط: درهم، آمیخته
محوس شدن: سترسیدن	مختلف: ناهمگون، ناهمسان، گوناگون، درهم، جورواجور
محوطه: میدانگاه، گردونه، جایگاه، پهنه	مختوم: سپری، پایان یافته، انجام
محول: وانهاد، واگذار، سپرده	مخدر: سستی زاء، سست کننده، بَنگ، آرامبخش، افیونی
محوله: سپرده شده	مخده: نازبالش
محیر العقول: شگفت انگیز، شگرف	مخدوش: دست کاری شده، دست خورده، خراشیده
محیط: گرداگرد، فراگیرنده، فراگرد، زیستگاه، دربرگیرنده، پیرامون، پیراگیر	مخدوم: فرمانروا، سرور، خداوندگار
محیط زیست: زیستگاه، پیرامون زیست، پیرامون زندگی	مخرب: ویرانه، ویرانگر، ویران گر، تباهگر
محیل: فریبکار، دغل	مخرج: گذرگاه، سوراخ، برونگاه، بخشیاپ
مخّده: نازبالش، پستی	مخروبه: ویرانه، ویران شده
مخابرات: داد و ستد پیام، پیوند، پیام رسانی‌ها، پیام رسانی	مخروط: کله غندی، سروگونه، خراشیده
مخابره: پیام رسانی، بی سیم گوئی، بی سیم گری	مخزن: گنجینه، اندوختگاه، انباشتگاه، انبار
مخارج: هزینه‌ها	مخصوص: ویژه، خودویژه، برگزیده
مخازن: گنجینه‌ها، اندوختگاه، انباشتگاه، انبارها	مخصوصاً: بویژه، به‌ویژه، به ویژه
مخاصمه: نبرد، کشمکش، رزم، دشمنی کردن، دشمنی، پیکارکردن	مخفف: کوتاه نوشت، کوتاه شده، کوتاه، کهنوش، کاهیده، کاسته، سبک
مخاطب: هم سخن، شنونده، روی سخن، دوم کس، بیننده	مخفی: نهفته، نهان، ناپیدا، سر بسته، پوشیده، پنهانی، پنهان
مخاطبین: شنونده بیننده	مخفی شدن: ناپدید شده
مخاطره: سیجیدن، به آب و آتش زدن	مخفی کردن: نهانیدن
مخالف: همیستار، نایسکان، ناهمسو، ناهمراه، ناهمدید، ناهمدل، ناسازگار، دشمن، پاداندیش، پاد	مخفیانه: پنهانی
مخالفان: ناهمسویان، ناهمدلان، ناسازگاران	مخفیگاه: نهانی، نهانگاه
مخالفت: ناهمدلی، دشمنی کردن، دشمنی، پاداندیشی	مخل: تباه گر، آشوبگر، آسیب رسان
مخالفت کردن: دشمنی کردن کردن	مخلص: یکدل، همدل، نیک خواه، نیک، پاک، بی آلایش
مخبر: گزارشگر، خبرنگار، خبررسان، پیامگوی، آگهی رسان، آگاهیده، آگاهساز	مخلصانه: پاکدلانه، با بی آلایشی، از ته دل
مختار: دل آزاد، خود رای، برگزیده، آزاد کام	مخلصون: پاک‌راهان
مخترع: نوسازنده، نوساز، نوآور، سازنده، پدیدآور، آفریننده	مخلفات: مانداک‌ها
مختص: ویژه	مخلوط: شیوان (پ)، درهم آمیزه، درهم آمیخته، درهم، آمیزه، آمیخته، آغشته



مدت مدید: دیرگاه	مخلوط کردن: شیوانیدن (ب)، درآمیختن، آمیختن، آغشتن
مدت مدیدی است: دیرگاهی است	مخلوع: برکنده، برکنار، برافتاده
مدتی: دیرزمانی، چندی، چندگاهی	مخلوق: پدیده، آفریده
مدتی است: چندی است	مخلوقات: آفریده‌ها، افریدگان
مدتی مدید: روزگار	مخمر: ورآور، کشار، خمیرمایه، خمیرشده
مدح: ستایش، آفرین	مخمصه: هچل، گرفتاری، کارزار، رنج، دردسر، جنگزار، تنگنا
مدح کردن: ستودن (ب)	مخمل: پرنیان، پرند، ابریشم
مدد: یآوری، یاری، کمک	مخوف: هراس آور، ترسناک، بیمناک
مدد جو: یاری جو	مخیلات: گمان برده، گمان، پندارنده
مدد معاش: کمک هزینه زندگی	مخیله: پنداره، پندارگاه
مددکار: یاور، همیار، پشتیبان	مد: کشند، فرازآب، خیزآب، خیز، آبخیز
مدرج: شماره گذاری شده، شماره دار، شماره بندی شده	مد دریا: خیزآب
مدرج ساختن: زینه بندی	مد نظر: دلخواه
مدرس: آموزگار، استاد	مد نظر داشتن: درنگریستن، درنگر آوردن
مدرسان: آموزگاران	مد نظر قرار دادن: درنگریستن، درنگریست، درنگر آوردن
مدرسه: آموزشگاه، آموزشکده	مداح: ستایشگر، چاپلوس
مدرسین: آموزگاران، استادان	مداخله: دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی
مدرک: گواهی، گواه، دستک، دبیزه، تزده	مداد: کلک، کشیدنی، زغال نویس، زاگاب، خامه
مدرن: نیاز، نوین، امروزی	مدار: چرخگاه، پرگاه
مدعا: داویده (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)،	مدارا: نرمی، کنارآمدن، سازگاری، بردباری
مدعوین: میهن، میهمانان، فراخوانندگان	مدارس: دبستان‌ها، آموزشگاه‌ها
مدعی: داومند (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، داونده، دادخواه، خواهان، خواستار	مدارک: گواهینامه‌ها، کارنامه‌ها، کارمایه‌ها، دستک‌ها، بنچاک‌ها، استوارنامه‌ها
مدعی شدن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)،	مدافع: پشتیبان، پدافندی، پدافندگر
مدعی علیه: خوانده	مدافعه: نبرد، جنگ، پیکار، آورد
مدفن: گور، آرامگاه	مدام: همیشه، همواره، هماره، پیوسته
مدفوع: گوه، گه، سرگین، دورشده، چمین، پیخال	مداوا: درمان، چاره
مدفوع کردن: دستشویی رفتن، دست به آب رساندن	مداوم: یکسره، همیشگی، همواره، دنباله‌دا، پیایی
مدفون: نهانیده، خاک شده، به خاک سپرده	مداومت: دنباله داشتن، دنباله داری، پایداری، پایدار بودن، ایستادگی
مدفون کردن: خاک کردن، به خاک سپردن	مدبر: کاردان، ژرف نگر، دوراندیش، آگاه
مدل: نمونه، الگو	مدبرانه: خردمندانه، بینشورانه، آگاهانه، اندیشمندانه
مدنی: شهری، شهرنشینی	مدت: هنگام، گه، گاه، زمان
مدش: سهمناک، بیمناک	مدت طولانی: دیرزمان، دیرباز



مدهوش: مگ، گيج، بيهوش	مراجعة: برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازگشت
مدور: گرده	مراجعة دادن: برگشت دادن، برگرداندن
مدور: گرد، چرخي	مراجعة کردن: بازگشتن
مدون: نوشته شده، آراسته	مراجعة: رفته، برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازآمدن، بازآمد
مديا: رسانه	آمد
مدید: کشیده شده، کشیده، دیرباز، دراز	مراجعة کردن: سرزدن، سرزدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن
مدیر: گرداننده، فرنشین، سرپرست، راهور، راه‌بر	مراجعة نمودن: سرزدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن
مدیر عامل: هماهنگ کننده، گرداننده، سرپرست، سالار	مراد: خواسته، آرمان، آرزو، امید
مدیر عامل: گرداننده، سرپرست	مرادف: هم‌رسته، هم‌ردگی، درپی
مدیر کل: فرمان، فرسالار، سرمهان	مرارت: سختی، رنج، دشواری، تلخکامی
مدیره: گرداننده، فرنشین، سرپرست	مراسلات: بسته‌ها
مدیریت: گرداندگی، گردانش	مراسم: جشن، آیین‌ها
مدینه: شهر	مراسم مذهبی: یشت، یزش، یزش، پرسه
مدینه فاضله: آرمانشهر، آرمان شهر	مراعات: پاس (ب)،
مدیون: وام‌دار، وام‌دار، بده‌کار	مرافعه: کشمکش، ستیز، زد و خورد
مذاب: گدازه، گداخته، آب شده	مرافقت: همدلی، مهربانی، دوستی
مذاکرات: گفتگوها	مراقب: نگهبان، گوشوان، دیده بان، پاسدار
مذاکره: گفتگو، گفت و شنود، گفت و گذار	مراقبت: نگهداری، نگهبانی، فرابینی، دیده بانی، تیمار
مذبوح: گلو بریده، کشتار، دست و پا زده	مراکز: جایگاه‌ها
مذبوحانه: ناکارآمد، نافرجام	مرام: خواست، پسند، آرمان، آرزو
مذکر: نزد، نرینه، نرم کردن، نر، مرد	مراوده: مراوده، رفت و آمد، دوستی، آمد و شد
مذکور: یادشده، یاد شده، گفته شده، سرگفت، بالا گفت	مربا: میوه شکرین، مازیانه، مازیاری، مازیاره، پرورده، پرهیخته
مذلت: زبونی، خواری، پستی، بیچارگی	مربع: چهار گوش، چهار گوش، چار گوش
مذمت: نکوهیدن، نکوهش، سرزنش، بدگویی	مربع بودن: چهارسویی
مذمت کردن: نکوهیده، نکوهیدن، نکوهش کردن	مربع مستطیل: چهارسو
مذموم: نکویی، نکوهیده، ناروا	مربوط: وابسته، پیونددار، پیوسته به، پیوسته، بسته
مذهب: کیش، روش، راه، دین، آیین	مربوطه: وابسته
مذهبی: دینی، آیینی	مربی: پرورنده، پروراننده، آموزنده، آموزگار
مذوق: چشیده (د)،	مرتاض: تپاسب
مّیخ: بهرام	مرتب: سازمند (ب)، دهنادین، چیده، پیایی، پی درپی، پشت سر هم، بسامان
مربحه: بهره کاری	مرتب کردن: سامانیدن، سامان دادن، پیراستن، آراستن
مربطه: رفت و آمد، پیوند	
مراتب: چگونگی، پله‌ها، پایه‌ها، پایگاه‌ها	
مراتع: مرغزارها، چراگاه‌ها	
مراجع: بن‌مایه‌ها، بنمایگان، بازیابه‌ها	



مرتبا: پی در پی	مردد مانن: پهلیدن
مرتبا: پی در پی	مردود: ناپذیرفته، رددشه، پذیرفته نشده، افتاده
مرتبت: جایگاه	مرسوله: فرستاده، بسته
مرتبط: درپیوسته (برای نمونه رشته‌های مرتبط با پزشکی = رشته‌های درپیوسته با پزشکی؛ جستارهای مرتبط به این بخش = جستارهای درپیوسته با این بخش.)، درپیوند، پیوسته	مرسوله پستی: بسته پستی
مرتبه: رده، جایگاه، پایه، پایگاه، بار	مرسوم: نهادیک، نهاده، گسترش یافته، روش، به آیین، بآیین، آیین
مرتجع: واپسگرا، کهنه پسند، کهنه پرست، بازگردنده	مرسی: سپاسگزارم، سپاس گزارم، سپاس
مرتد: رانده شده	مرشد: شاگرد، رهبر، راهنما، پیشوا
مرتع: چمنزار، چراگاه	مرصع: گوهرنشان، زرنشان
مرتعش: لرزنده، لرزان، جنبان	مرض: بیماری
مرتفع: گشوده، گشایش شده، گشاده، فراز، سربالا، چاره شده، چاره جویی شده، بلندی، بلند، بالا، افراشته	مرضیه: پسندیده
مرتفع کردن مشکل: گشودن گره، گشایش کار، چاره جویی کردن، چاره جستن	مرطوب: نمون، نمور، نمودار، نمناک، نمک خوراکی، نمودار، تر
مرتکب: گناه کننده، کننده، آغازنده	مرعوب کردت: پدست بستن
مرثیه: سوگید، سوگنامه	مرغ سحر: شباهنگ (ب)،
مرجح: برتری داده، افزونی داده	مرغوب: دلپسند، دلپذیر، پسندیده، برگزیده، برازنده
مرجع: سرچشمه، سرآغاز، بن‌مایه، بازیابه، بازگشتار	مرفه: درفراوانی، درآسایش، تن آسان، بانوا، باآرامش، آسوده
مرجوع: بازگشت	مرفه الحال: تن آسان، با آسایش، آسوده
مرحبا: زهی، خوشا، آفرین	مرقوم: نوشته شده
مرحله: گامه، گام، زینه، رده، خوان، جای باش، پله، پل، پرده گاه، پای	مرکب: هم‌کرد، زکاب، رهوار، دوده، دوات، خودرو، ترابر، آمیخته شده، آمیخته، اسب
مرحله دوم: گامه دوم، گام دوم	مرکبات: نارنج گونه‌ها، پیوندیان، آمیختگان
مرحمت: نوازش، مهرورزی، مهربانی، بخشایش	مرکز: ونسار (مرکز دایره را گویند)، وندسار (مرکز دایره را گویند)، هسته، نافه، میانه، میانگاه، میان، گاه، کانون، گیان، فرنشین، فرماندهی، سرپرستی، ستاد، جایگاه، جای، پایگاه، پایتخت
مرحوم: شادروان، زنده‌یاد، زنده‌یاد، روانشاد، درگذشته، آمرزیده، ازجهان رفته	مرکز اصلاح: زدایشگاه، پیرایشگاه
مرحومات: زنده‌یادان، آمرزیدگان	مرکز تجاری: سودا کده
مرحومه: شادروان، زنده‌یاد، آمرزیده	مرکز تحقیقات: پژوهشگاه
مرخص: رهاشده، پروانه، آزاد شده	مرکز ثقل: گرانیگاه
مرخصی: رهایی، آسوده روز، آسودگی، آسیاه	مرکز حفظ: پاسگاه
مردد: گمان‌گر (gumāngar)، گمان‌مند	مرکز فرماندهی: ستاد فرماندهی
مردد: سرگشته، سرگردان، دودل، دو دل، دمدمی	مرمت: نوسازی، دوباره سازی، بازسازی
مردد شدن: پهلیدن	مرموز: رازدار، پوشیده
	مرهم: نوشدارو، ملهم



مزید برعلت: پیش آمدی فزونتر، افزوده برانگیزه	مرهون: وامدار، گروی، گرونده، گرورفته، سپاسگزار، درگرو
مزین: زیور، آراینده، آرایش، آراسته	مروت: مردانگی، رادمنشی، جوانمردی
مزین کردن: آراستن	مروت بی: نامرد، ستمگر
مسابقه: همتازی، هم‌آورد، زورآزمایی، پیکار، پیشی، آورد	مرور: رفت و آمد، دوباره نگرستن، دوباره خواندن، بازنگری، بازبینی
مساحت: گستره	مری: سرخ نای
مساعد: یاور، یارمند، فریادرس	مریخ: وهرام، بهرام
مساعدة: همیاری، همکاری	مرید: سرسپرده، دنباله رو، پیرو
مساعت: یاری، همدلی، کمک همیاری، کمک، کردن، دستگیری	مریض: ناخوش، رنجور، دردمند، بیمار
مساعدة: همیاری، همکاری، پیش پرداخت	مریض خانه: درمانگاه، بیمارستان
مسافت: دوری، درازراهی	مریضخانه: بیمارستان
مسافر: گشتار، رهنورد، رهسپار، رهرو، راهی	مریضی: بیماری
مسافربری: راهبری	مریی: نمایان، دیدنی، پیدا، آشکار
مسافرت: گشت و گذار، گردش، رهسپاری، راهی گشتن، بوم نوردی	مرئی: دیداری (پ)، بدیدار (پ pat dītār)، دیداری (پ kīdītār)
مسافرخانه: مهمانسرا، مهمانخانه، کاروانسرا	مزاج: نهاد، سرشت، آمیغ، آمیزه
مساکین: ناداران، تهی دستان، تنگ دستان، بی‌نویان، بی‌چیزان	مزاج: مسخرگی، لودگی، شوخی
مسالمت: خوش رفتاری، آشتی کردن	مزاحم: سرخر، سربار، دست و پاگیر
مسالمت آمیز: همراه با سازش	مزاحم شدن: کاویدن، دردسر دادن
مساله: پرسمان	مزاحمت: رنج دادن، دست و پاگیری، دردسردادن، دردسر
مسامحه: کوتاهی، سستی ورزیدن، ساده انگاری، آسان گرفتن	مزار: گور، آستانه، آرامگاه
مساوات: یکسانی، همسانی، برابری	مزایا: فزونی‌ها، سودها، برتری‌ها
مساوی: یکسان (پ)، یکسان، همسنگ، همتای، هم اندازه، پایاپای، برابر	مزایده: هم‌افزایی، فزون فروش، فرا فزونی، بیش فروش، بهافزونی، ارزافزایی
مسایل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها، پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمده‌ها، پرسش‌ها، پرسمان‌ها	مزبور: یادشده، نامبرده، گفته شده
مسائل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها، پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمده‌ها، پرسش‌ها، پرسمان‌ها	مزخرف: یاوه، لیچار، سخن بیهوده، ژاژ، چرند و پرند، چرند، پوچ
مسألت: درخواست	مزرع: کشتزار
مسبب: پدیدآورنده، برانگیزنده، برانگیزاننده، انگیزه ساز	مزرعه: کشتزار، جالیز
مسیبوق: گذشته، پیشینه دار، پیش شده، آغاز شده	مزقان: شیپور، سرنا، خنیا
مسیبوق به سابقه: دارای پیشینه، پیشینه‌دار	مزم: کهنه، دیرینه
مستاجر: کرایه نشین	مزور: نیرنگ‌باز، فریبکار، دغل، دغاکار، دروغگو
	مزیت: برتری، امتیاز، افزونی
	مزید: فراوانی، بیشی، افزونی

مستعان: یاری جسته، یاری بخش
مستعد: دریابنده، آماده

مستعفی: کنارہ گیر

مستعمل: کھنہ، کار کردہ، فرسودہ، دست دو

مستغرق: فرورفتہ، غوثہ ور، شناور

مستغنی: توانگر

مستفاد: دریافته، بهره گرفته، برآمده

مستفیض: بهره مند، برخوردار

مستقبل: پیشواز، پیشتاز، آینده

مستقر: ماندگار، جایگیر، پایدار، برجا، برپا شده، استوار

مستقل: ناوابسته، خودسر، خودپا، خود سالار، جداسر،

جُداسر، بی‌نیاز، بدون وابستگی، آزادانه، آزاد

مستقلا: خودسرانه، جداسرانه، آزادانه

مستقلاً: خودسرانه، جداسرانه

مستقیم: راست (ب)، یکرست، سهی، سرراست، سرراست،

راستای

مستقيما: یکسره، یکراست، سر راست، آشکارا

مستقیماً: یکراست، آشکارا

مستکبر: گردنکش، خودخواه

مستلزم: سزاوار، درخور، بایسته

مستمر: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان،

بیوسته، پی، دری، یابنده، یایا

مستمری: ماهانه، کارمزد، دستمزد

مستمسک: دستاویز

مستمع: نیوشنده، شنونده، شنوا

مستمعین: شنوندگان

مستند: گواه‌مند، فرنودین، درست، یشتوانه دار، یابر جا،

بایسته

مستنطق: بازی رس

مستهجن: نایسند، نابهنجار، زشت، بد

مستهلك: نیست، نابود، فرسوده، از میان رفته

مستوجب: شایسته، سزاوار، زیبنده، درخور، برازنده

مستور: نهان، دریغ ده، پوشیده، پنهان

مستور ۵: نمونه کالا



مستوفی: سرگنجور، دبیر	مسکن: آرامبخش (دارو)، کاشانه، سرپناه، سرای، سرا،
مستولی: دست یافته، چیره، پیروزمند	دردکاه، دارو، خانه
مسجد: مَزگَت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه، نیایشکده	مسکنت: نیازمندی، مستمندی، تهیدستی، بینوایی، بی‌چیزی
مسجد سلیمان: پارسوماش	مسکونی: زیستنی، باشندگی
مسجد سلیمان: پارسوماش	مسکین: نادار، مستمند، تهیدست، تهی دست، تنگ مایه،
مسجع: خوش آهنگ	تنگ دست، بی‌نوا، بی‌چیز، بیچاره
مسجل: روشن، بی‌گفتگو، بی‌چون و چرا، آشکار	مسلاج: تفنگدار، تفنگ دار، با سازوبرگ، با جنگ افزار
مسحور: فریفته، دلباخته، جادو شده	مسلاج: کشتارگاه
مسخ: ننگسار، زشت	مسلسل: پیوسته، پیایی، پی در پی
مسخر: گرفته شده، فرمانبردار، رام	مسلط: چیره دست، چیره، پیروزمند، پیروز
مسخره: بازیچه (پ)، لوده، شوخ، ریشخند شده، دلغک، خنده دار، بذله گو	مسلک: گونه، شیوه، روش، روال، راه، دین، آیین
مسخره است: خنده دار است	مسلم: گردن نهاده، روشن، بیگمان، آشکار
مسخره بودن: خنده دار بودن	مسلم: بی‌گمان، بی‌چون و چرا
مسخره کردن: افسوس گرفتن (پ)، زبانک انداختن، ریشخند کردن، خندیدن، افسوس گرفتن	مسلماً: هر آینه، بی‌گمان
مسخره‌است: خنده دار است	مسلمون: مسلمانان
مسدود: گرفته، بندآمده، بسته	مسلمین: مسلمانان
مسدود کردن: فرو بستن، بند آوردن، بستن	مسموع: شنودنی (پ)، شنیده شده، شنیده
مسرت: شادی، دلشادی، خوشی	مسموم: زهرخورده، زهر آلوده، زهر آلود، زهر
مسرف: فراخ‌رو (پ)،	مسمومیت: زهرناکی، زهرمندی، زهر آلودگی
مسرور: شادمان، شاد، دلشاد	مسن: کهنسال، سالخورده، پیر
مسری: واگیردار، واگیر، همه گیر	مسند: پیشگاه (پ)، نشست، جایگاه، تکیه گاه، تخت
مسطح: یکدست، هموار، تخت، پهن	مسهل: کارکن، شکمروان
مسطوره: نوشته، نمونه	مسواک: دندان‌شویه، دندان‌شوئیک، بُرس
مسعود: همایون، نیکبخت، فرخنده	مسوده: سیاهه
مسقط الرأس: زادگاه	مسولان: کارگزاران، دست اندرکاران
مسقط الرأس: بوم	مسولیت: پاسخگویی، پاسخ‌دهی
مسقف: پوشیده	مسوول: کارگزار، سرپرست
مسکن: آرام بخش	مسؤول: کارگزار، سرپرست، پاسخ ده
مسکر: مستی ده، مستی آور، مست کن	مسیحی: ترسایی
	مسیحیت: ترساگری
	مسیر: گشتگاه، گذرگاه، گذر، روش، راه
	مسیل: خشک‌رود، آبراه
	مستله: دشواری، چیستان، چالش، پیش آمد، پرمسان



مسئله مهم: کاربزرگ، کارارزشمند	مشتري: همز، خريدار، برجي، اورمزد
مسئول: کارگزار، سرپرست، پاسخور، پاسخگو، پاسخده	مشتعل: فروزان، افروخته
مسئولان: کارگزاران، سرپرستان، پاسخ‌گویان	مشتق: فرامده، شیب، جدا شده، به دست آمده، برگرفته، برآمده، آمده از
مسئولیت: سرپرستی، پاسخگویی، پاسخ‌دهی	مشتق شدن: فراگردآمدن
مسئولین: کارگزاران	مشتق کردن: برگرفتن
مشابه: همسان، همتا، همانند، مانند	مشتکل: شکل گرفته
مشابهت: همگونی، همسانی، همتایی، همانندی	مشمتمل بر: دربرگیرنده، دربردارنده
مشاجره: کشمکش، ستیز، برخورد	مشجر: درختکاری، پردار و درخت، پُردار و درخت
مشارالیه: نامدار، نامبرده	مشخصات: ویژگی‌ها
مشارکت: هنبازی، همکاری، همدستی، هم‌انبازی، میانوندی	مشخاص: هویدا، نمایان، شناخته شده، روشن، پیدا، بازشناخته، آشکارا، آشکار
مشاطه: چهره آرا، بزک کن، آرایشگر	مشخاص کردن: پیدا کردن
مشاعره: سروده آوری، چامه خوانی، چامه آوری، چام آورد	مشخاصات: ویژگی‌ها، شناسه‌ها
مشام: بینی، بویایی	مشخاصه: ویژگی دادن، ویژگی، شناسه
مشاهدات: دیده‌ها	مشرَب: نوشیدنی، کیش، روش دینی، آشامیدنی، آشامیدن، آب‌خورد
مشاهده: هم‌بینی، نگرِیستنی، نگرِیستن، نگرش، نگاه، دیدن، دید، تماشا، برنگری	مشرَف: فراتر، جای بلند، برفراز
مشاهده کردن: دیدن، درنگریستن، تماشا کردن، باز یافتن	مشرق: خاور
مشاهیر: ناموران، نامداران، نام‌آوران، نام‌گذاری، نام‌آوران، بلند آوازگان، بزرگان	مشرک: باخدا‌انباذگیر (ﻣﺸﺮﻙ)، هنبازگیر، چندخدایی
مشاور: اندرزبذ (ﻣﺸﺎﻭﺭ handarz pat)، هم‌سگال، سِگالشگر، رایزن	مشروب: نوشیدنی، نوشابه، باده، آشامیدنی
مشاوران: هم‌سگالان، رای‌زنان	مشروب فروشی: می‌فروشی
مشاورت: هم‌پرسی، سگالیدن، سِگالش، رایزنی	مشروط: سامه بر
مشاوره: هم‌پُرسگی (ﻣﺸﺎﻭﺭﻩ ham pursak)، هم‌پرسی، هم‌پُرسه، کنشکاش، سگالیدن، سِگالش، رایزنی	مشروطه: مردم سالاری
مشایخ: ریش‌سپیدان، پیرسالاران	مشروع: روا، دینی
مشایعت: همراهی، درپی کسی رفتن، پسواز، بدرهه	مشعل: ناردان، فروزان، آتشدان
مشبک: سوراخ سوراخ، چهل پنجره، پنجره دار، پنجره پنجره	مشعوف: شادمان، سرخوش، خرسند
مشتاق: شیفته، شورمند، خواهان، خواستار، آرزومند	مشغله: گرفتاری، کار و بار، کار، درگیری، پیشه‌مندی، پیشه
مشتاقانه: شورمندانه، آرزومندانه	مشغول: گرفتار، سرگرم، دلگوش، دست به کار، دست اندرکار، درگیر، درکار، بکار
مشتبه: سایه روشن، درهم، پوشیده، پرت	مشغول بودن: سرگرم بودن، سر و کار داشتن، دلگوش بودن، درگیر بودن، بکار داشتن
مشترک: هموند، همبهر، میانوند، خریدار، چند هنباز، انباز	مشغول شدن: سرگرم شدن، درکارشدن، به کار پرداختن
مشترک شدن: همخوان شدن، همبهر شدن	مشغولیت: سرگرمی
مشترک المنافع: هم‌سود، هم سود	مشفق: مهرورز، مهربان، دلسوز



مشفقانه: دلسوزانه	مصاحبت: هم‌دیداری (وه)، یار و همدم شدن، همنشینی،
مشق: وینارش، ورزش، نوشتن	همدمی، همدلی، هم سخنی
مشقت: سختی، رنج، دشواری	مصاحبه: گفتگو
مشکل: دشخوار (وه)، کمبود، سختی، سخت، دشواری،	مصاحفه: دست دادن
دشوارة، دشوار، دشخوار، درد سر، خرده، چالش، پیچیده	مصاحفه کردن: دست دادن
مشکل است: سخت است	مصادر: سرچشمه‌ها، سرآمدها، ریشه‌ها، دستمایه‌ها
مشکل بودن: سخت بودن، دشوار بودن	مصادر: تاوانگیری، بازگیری
مشکل پسند: سخت پسند، دیرپسند	مصادف: یابنده، روبه رو شونده، روبرویی، برخوردکننده
مشکل گشا: گره گشا	مصارف: هزینه‌ها
مشکلات: کمبودها، دشواری‌ها، خرده‌ها	مصارف: کارزار، رزمگاه، رزم، پیکار، آوردگاه
مشکور: ستوده، درخور سپاس، پسندیده	مصالج: نیک اندیشی‌ها، شایسته‌ها، سودها
مشکوک: گمان‌مند (gumānōmand و گمانی و)،	مصالج ساختمان: کاراسته‌ها، سازه‌ها، ساختمایه‌ها
(gumānīk)، گمانیک، گمان‌مند، گمان‌انگیز، گمان، دودلی،	مصالحه: کنار آمدن، سازگاری، سازش، آشتی
بدگمان	مصب: ریزشگاه، دهانه، دهانگاه
مشمول: فراگیر، فراگرفته شده، آماده	مصحج: ویراستار، درستگر
مشموم: بوییدنی (وه)، بوییدنی	مصادق: گواه راست، گواه، راستگوی، راست نماد
مشمیز: رمنده، بیزار	مصدر: ستاک، ریشه، جایگاه، بن واژه، بازگشتگاه،
مشمئز: رمنده، بیزار	بازگشتگاه، آهنگ واژه
مشهود: نمودار، نمایان، روشن، پیدا	مصدع: دردسردهنده، آزاررسان
مشهور: فرازسرود (frāč-srōt و)، فرازنام (frāč-nāmīk و)،	مصدق: گواهی شده، راستگو پنداشته شده، باور شده
نامی ترین، نامی، نام‌دار دشن، نامدار، نام آور، سرشناس،	مصدوم: کوفته، زخمی، آسیب‌دیده، آسیب دیده
پراوازه	مصدومین: آسیب‌دیدگان
مشورت: همپرسی، کنکاش، سگالیدن، سکالش، رایزنی	مصر: سمج، پافشار
مشورت کردن: سکالیدن	مصریت: پژورناکی (وه)،
مشوش: نگران، پریشان، آشفته	مصر بودن: پای فشردن، پای فشاری کردن
مشوق: برانگیزنده، امیدده	مصراع: نیمه، لنگه، لخت، بند
مشی: شیوه، روند، روش، روال، راه	مصرانه: پایمردانه
مشیت: خواسته، خواست، آرزو	مصرف: گسارش، کارکرده، کارکرد، کاربری، کاربرد
مشیت الهی: خواست خدا	مصرف کرد: گسارد
مشثوم: گجسته، بدشگون	مصرف کردن: گساریدن، گساردن
مصاحب: یار و همدم، همنشین، دوست	مصرف کننده: گسارنده، کاربر
	مصرف گرایی: گسارشگری، گسارشگرایی
	مصرفند: پای می‌فشارند
	مصطلح: زبانزد، جافتاده



مصحک: خنده آور	مصغر: کوچک، کهیده، کهتر، ریز، خرد
مضر: ناخوشی، زیانمند، زیان‌دار، زیان بخش، زیان آور، رنجوری، بیماری، آسیب رسان	مصفا: سرسبز، خوش آب و هوا، خرم
مضر: زیان کار (ziyānkār), زیاندار	مصلح: نیک‌نهاد، نیکخواه، بهساز، به اندیش
مضرب: شکافه، زخمه	مصلحت: نیک روز، نیک اندیشی
مضرات: زیان‌ها	مصلوب: چلیپا شده، بدارآویخته شده
مضرب: جای زدن، تیزی، بس شمار، بازده، ابزار زدن	مصلی: نماهنگ، نمازگاه، نمازخانه
مضرت: گزند، زیان، آسیب	مصمم: آهنگ‌مند (hangōmand), پایدار، پابرجا، باآهنگ، استوار
مضطرب: پریشان، بیچاره، آشفته	مصمم شدن: کمر بستن
مضطرب: نگران، سرآسیمه، دلواپس، پریشان، آسیمه سر، آسیمه	مصنف: نویسنده، نگارنده، برنویس
مضطرب شدن: شکهیدن (ب), آشتن (ب), مضطرب هستم: پریشانم	مصنوع: نوپیدا، فرآورده، ساخته شده، ساخته، ساختگی، دست ساز
مضمحل: نیست، نابود	مصنوعی: ساخته، ساختگی، دست ساز
مضمضه: مزمره	مصوب: راییده، پذیرفته، برنهاد، انجامیده، استوار شده
مضمون: زمینه، درونمایه، چکیده	مصوبه: برنهاد
مضيقه: سختی، دشواری، تنگنا	مصور: نگارگر، چهریافت
مطابق: یکسان، همپوش، همانند، جور، برابر	مصون: نگهداشته، دورداشته، درپناه
مطابق میل: بکامه، بکام	مصونیت: زینهار، در پناه
مطابقت: هم‌خوانی، همپوشی	مصیبت: نگون بختی، بدبختی، اندوه
مطاع: در	مضار: گزندها، زیان‌ها، آسیب‌ها
مطالب: نوشته‌ها، نوشتارها، گفتنی‌ها، گفتارها، سخن‌ها، خواستارها، جستارها	مضارع: زمان کنونی
مطالبات: خواسته‌های، خواسته‌ها	مضارها آسیب: گزندها، زیان‌ها
مطالبه: هم‌خواهی، درخواست، دادخواست	مضاعف: دوچندان، دوچند، دوبرابر، دو برابر
مطالعات: پژوهش‌های، پژوهش‌ها، پژوهش	مضاف: پیوند، بیش، افزا
مطالعه: نگرش، خوانش، خواندن، پژوهش، بررسی	مضاف الیه: برگیر
مطالعه کردن: خواندن، بررسی کردن، بازنگریستن	مضافا: جدا، افزون براین
مطب: دفتر پزشک، پزشکخانه	مضاف‌الیه: برگیر
مطبخ: آشپزخانه	مضامین: زمینه‌ها، دستمایه‌ها، درونه‌ها
مطبعه: چاپخانه	مضایقه: کوتاهی، فروگزاری، فروگذاری، سختگیری، دریغ، خودداری، تنگی
مطبوع: گوارا، دلنشین، دلپذیر، خوشایند	مضایقه کردن: فروگزاری کردن، فروگذاردن، فروگذاری کردن، فرو گذاشت، فروگذاری کردن، فروگذاردن، دریغیدن، دریغ کردن، خودداری کردن
مطبوعات: هفته نامه‌ها، هفته، نگارش‌ها، نسک‌ها، ماهنامه‌ها، روزنامه‌ها، چاپاک‌ها	مضبوط: نگاهداشته، بایگانی شده
	مضحک: خنده دار، خنده آور



مطرب: شادی آفرین، رامشگری، رامشگر، خنیاگر	مطیعان: سرسپردگان
مطربی: رامشگری	مظفر: کامیاب، کامروا، پیروز
مطرح: گفته، زمینه، پیش کشیده، بستر	مظلوم: ستمکش، ستمدیده
مطرح شده: پیشنهاد شده	مظنه: نرخ، گمان، بدگمانی، انگاره
مطرح کردن: در میان گذاشتن	مظنون: گمان برده، انگاشته
مطروء: واپس زده، رانده شده، رانده، دور کرده	مظهر: نمودگاه، نمادین، نماد، نشان، جای بالا رفتن، جای
مطل: زبانک	آشکارشدن
مطلا: زراندود	مع الوصف: با اینهمه
مطلب: نوشته، نوشتار، گفتار	مع ذلک: با اینهمه
مطلع: دانا، آگاه	مع هذا: با اینهمه
مطلع کردن: آگاهاندن، آگاه کردن	معابر: گذرگاه‌ها، گذارها، راه‌ها
مطلع گردانیدن: آگاهانیدن	معاد: رستاخیز
مطلق: یله، یگانه آزاد، تنها، بی‌چون و چرا، آویژه	معادل: همسنگ، همچند، هم ارز، جایگزین، برابر، بجای
مطلقاً: هیچگاه، هرگز، به هیچ روی	معادل این مبلغ: برابر این پول
مطلقه: رها شده، جداشده، آزاد	معادله: همچندی، هم سنگی، برابری، برابرسازی
مطلک: زبانک	معادن: کان‌ها
مطلوب: شایسته، دلخواه، دلپسند، دل‌پذیر، خواسته، پسندیده	معارضه: ستیز، رویارویی، درگیری
مطمح نظر: دلخواه	معارف: فرهنگ، دانش‌ها
مطمین: نیک گمان، دل‌پُر، دل‌آسوده، آسوده اندیش، آسوده، استیگان	معاش: زیش (۵۳)، گذران، زیست، زندگی، زندگانی، روزی
مطمین بودن: استیگان بودن	معاش: همنشین، همزی، همدم، هم‌آمیز، دوست
مطمین شدن: آرامش یافتن	معاشرت: همنشینی، همزیستی، نشست و برخاست، رفت و آمد، آمیختن
مطمیناً: بی‌گمان	معاشقه: هم‌مهری، هم‌آغوشی، مهرورزی، دلدادگی
مطمیناً: بی‌گمان	معاصر: همزمان، همدوره، هم روزگار، امروزی، امروزی
مطمئن: بیگمان	معاصی: لغزش‌ها، گناهان، بزه‌ها
مطمئن: نیک گمان، دل‌پُر، دل‌آسوده، دل‌آسوده، دل‌استوار، پشت گرم، آسوده اندیش، آسوده، استیگان	معاضدت: یآوری، همراهی، پشتیبانی
مطمئن بودن: استیگان بودن	معاذه: پیمان
مطمئن شدن: آرامش یافتن	معاف: رهاشده، برکنار، بخشوده
مطمئناً: بی‌گمان	معافیت: رهایی، برکناری، بخشودگی
مطمئناً: بی‌گمان	معاکس: وارونه، پاد، بازگونه
مطهر: پاکیزه، پاک شده، پاک	معالج: درمانگر، درمان کن
مطیع: فرمانگر (۵۴) framāngar، فرمانبردار (۵۵)، نیوشا، فرمان‌نیوش، فرمانبر، سرسپرده، رام	معالجه: درمان، چاره‌گری، بهبود
	معاملات: داد و ستدها
	معامله: سوداگری، دادوستد، داد و ستد، خرید و فروش



معدلت: دادگستری، دادگری، داد	معامله کردن: بازار کردن (𐭥𐭥𐭥)،
معدن: کان	معاند: ستیزه جو، دشمن، پرخاشگر
معدن شناسی: کانی شناسی، کان شناسی	معاندت: دشمنی
معدنی: کانی	معانی: ماناک‌ها، چم‌ها، آرش‌ها، آرش‌ها
معهده: شکم	معاهده: سوگند، پیمان نامه، پیمان
معدود: نایافته (𐭥𐭥𐭥)، کم، انگشت شمار، اندک	معاودت: برگشتن، بازگشتن
معدودی: شماری	معاوضه: داد و ستد، جایگزینی
معدوم: نیست شده، نایافته، نابود، سر به نیست، تباه، از میان رفته	معاوضه کردن: یوفانبیدن
معدوم کردن: نابود کردن، کشتن، سر به نیست کردن، از میان بردن	معاون: یاور، همیار، کاریار، دستیار
معدالک: با آنکه، با اینهمه، با این روش	معایب: کاستی‌ها، زشتی‌ها
معدب: رنجیده، درسختی، پریشان	معاینه: وارسی، نگرش، بیمار بینی، بررسی، باچشم دیدن
معدرت: پوزشمندی، پوزش خواستن، پوزش	معبد: نیایشگاه، زیگورات، پرستشگاه
معدرت خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن	معبور: گذرگاه، گذر، گذار، خوابگزار، جای گذر
معدرت خواهی: پوزیدن، پوزش خواهی	معبود: یار، نگار، دلدار، دلبر، پرسته
معدلک: با اینهمه	معتاد: نارکوک، دژخوی، خوگرفته، خوگر، بنگی، اپیونی
معدور: پوزشگر، پوزش خواه	معتبر: نیکخواه، فرمند، سرشناس، توانگر، به نام، آبرودار، ارزشمند، ارجدار
معرّب: تازی شده	معتدل: نه سرد و نه گرم، میانی، میانه رو، میانه، خوش آب و هوا
معرض: فرارو، دستخوش، جلو، پیش، برابر	معترض: نکوهشگر، خرده گیر، پرخاشگر
معرف: شناسه، شناساننده، شناسانده، شناس، شناخته شده، آشناکننده	معترف: خستو، خُستو
معرفت: شناختن (𐭥𐭥𐭥)، شناخت (𐭥𐭥𐭥)، دانش، بینشمندی	معتزل: گوشه نشین، کناره گیر
معرفه: شناساننده، شناسا، شناس، آشنا	معتصب: شکیب گزین
معرفی: شناسایی، شناساندن، آشناکردن، آشناسازی	معتقد: گرونده، باورمند، باوردار
معرفی کردن: شناساندن	معتقد بودن: استوانیدن (𐭥𐭥𐭥 astovānītan)، بر این باور بودن
معرفی نامه: شناسنامه، برگ شناسایی	معتقدات: باورها
معركة: هنگامه، گیر و دار	معتکف: گوشه نشین، پرهیزکار، پارسا
معروض: نموده، گفته، پیش کشیده	معتمد: درستکار
معروف: نامی، نامور، نامدار، نام آور، شناخته شده، شناخته، سرشناس، پرآوازه، آشنا	معجزه: نیاز، نخستی
معروفترین: ناهمانند، نامی ترین، سرشناسترین	معجزه: ورچکردی (𐭥𐭥𐭥 varč kartīh)، ورچ، فرجود، شگفتی
معروفیت: آوازه	معجون: رنگینه، آمیخته
معزز: گرانمایه، گرامی، ارجمند	معدل: میانه، میانگین



معزول: کنار گذاشته شده، برکنار شده	معنوی: مینوی، مینوی، چم، آنجهانی، آسمانی
معشوق: نگار، دلستان، دل‌ربا، دلدار، دلبر	معنوی: مینوی (𐭮𐭲)،
معصوم: بیگناه، پرهیزکار، پاک، پارسا	معنویت: مینویی (𐭮𐭲)،
معصومیت: پرهیزکاری، پاک، پارسایی	معنی: ماناک، گن، چم، چَم، آرش، آرش
معصیت: گناهکاری، گناه	معنی کردن: چمیدن
معضل: کاستی، دشواری	معهدا: با اینهمه
معضلات: کاستی‌ها، سختی‌ها، دشواریها، چالش‌ها	معوج: کژ، کج، خمیده
معطر: خوشبو، بویا	معوق: دیر کرده، پس انداخته، پس افتاده
معطل: مانده، سرگردان، درنگ، چشم به راه، بیکاره	معین: هَکائیده
معطل کردن: سر دواندن، چشم به راه گذاشتن، امروز و فردا کردن	معیار: سنج، زرسنج، ترازو، پیمان، اندازه، استاندارد
معطوف: برگشت، بازگشت، بازگردانده	معیت: همراهی، همپایی
معظم: بزرگ، ارجمند	معیش: گذران، زندگانی، روزی
معقول: خردمند، بخردانه، بادب	معیل: پورمند
معکوس: واژگونه، واژگون، وارونه، وارون، سرنگون	معین: یاور، یاریگر، یاری دهنده، یارمند، یار، هَکائیده،
معلق: فروهشته، آویزان، آویخته، آونگان، آونگ	نشان‌زد، روشن، دیدآمده، آشکارا، آشکار شده، آشکار
معلق زدن: وارو زدن، پشتک زدن	معین شده: هَکائیده
معلم: دبیر، آموزنده، آموزگار، استاد	معین کردن: هَکائیدن
معلمی: آموزگاری	معیوب: آکمند، آسیب دیده
معلول: ناتوان، زمین گیر، رنجور، بیمار، انگيخته	مغازه: فروشگاه
معلوم: دانسته (𐭮𐭲)، نمایان، روشن، پیدا، آشکار	مغایر: نایکسان، ناسازگار، ناساز، ناجور، دگرگون
معلومات: دانش‌ها، دانسته‌ها	مغایرت: نایکسانی، ناهمگنی، ناسازی، ناسازگاری، ناجوری
معم: دستار بند (𐭮𐭲)،	مغبون: فریب خورده
معمّا: راز، چیستان	مغتنم: بارزش
معمار: والادگر، مهرآز، سازنده، آبادگر	مغذی: دارای ارزش خوراکی، پرنیرو
معماری: مهرآزی، ساختمان، رازی‌گری، آبادگری	مغرب: باختر
معمم: دستار بند، دستار بند	مغرور: گرانسر، خودشیفته، خودخواه، خودپسند، خودبین، خود
معمول: همیشه، کار شده، ساخته شده، خو گرفته، پرداخته شده	مغرور شدن: فَنودن (𐭮𐭲)، خودخواه، خودپسند شدن
معمولا: همواره، بیشتر	مغشوش: ناسره، نابسامان، شوریده، درهم، پریشان، آشفتن
معمولاً: یک‌رونده، همواره، بیشتر، به یک‌روند	مغضوب: به زور گرفته
معمولی: همیشگی، ساده، رواند، پیش پا افتاده، بی‌بها، بی‌ارزش، بهنجار	مغضوب: رانده شده
معنا: ماناک، چَم، آرش	مغفرت: پوزش، بخشایش، آمرزش
	مغفور: بخشوده، آمرزیده



مغلق: سخت، پیچیده، بسته	مفقود شده: ناپدید شده، گم شده
مغلوب: شکست خورده، درهم شکسته، از پای درآمده	مفقود الاثر: ناپدید
مغلوبه: درهم شکسته	مفلس: مستمند، تنگدست
مغموم: غمناک، اندوهناک، اندوهگین	مفلوک: وامانده، درمانده، تهیدست، بیچاره، بدبخت
مفاجات: ناگاه، شبیخون، تاخت ناگهانی	مفهوم: دریافته، دانسته، چم، پنداره، اندریافت، اندریاب
مفاخر: نازنده، سرافراز، خویش بال	مفید: کارآمد، سودمند، سودبخش، بارور
مفاد: گفتارها، سودمایه، درونمایه، چم	مقر: خُستو
مفارقت: سوایی، دوری، جدایی	مقابل: رویاروی، روبه‌رو، روبروی، رو به رو، برابر
مفاصل: پیوندگاه‌ها، بندها	مقابل: ستیز، رویارویی، روبه‌رویی، درگیری
مفاهیم: دریافته‌ها، دانسته‌ها، پنداره‌ها، اندریافته‌ها، اندریاب‌ها	مقاتله: کشتار، کارزار، زد و خورد
مفتاح: کلید	مقادیر: اندازه‌ها
مفتخر: سرفراز، سربلند، بالنده	مقاربت: هم‌آغوشی، هم‌بستری، هم‌آغوشی، نزدیکی، آمیزش
مفتش: کارآگاه، جوینده، بازرس، بازجو	مقارن: هم‌هنگام، همزمان، هم‌هنگام، نزدیک، پیرامون
مفتضح: رسوا، بی‌آبرو، بدنام	مقاصد: کام‌ها، آماج‌ها، آرزوها
مفتوح: واز، باز	مقاطعه: پیمانکاری
مفتول: تابدار، پیچیده	مقالات: گفتارها
مفتون: شیفته، شیدا، دلباخته	مقاله: نوشتمان، نوشتار، نامه، گفتار، سخن
مفتی: رایگان	مقام: جایگاه، جا، پایه، پای‌گاه، اورنگ، ارزش
مفر: گریزگاه، گریز	مقامات: فرنشینان، سروران، سرپرستان، پایوران، بلندپایگان
مفرح: شادی بخش، شادی آفرین، دلگشا	مقاوم: پایدار، پابرجا، ایستا، استوار
مفرد: یگانه، یکه، یکتا، تنها، تکی، تکتا، تک	مقاومت: پایداری، ایستاده‌گری، ایستادگی
مفرط: فراوان، بیش از اندازه	مقاومت کردن: تاوستن (و)،
مفروش: گسترده شده، فرش شده	مقایسه: همسنجی، سنجیدن، سنجش، برابری
مفسر: گزارنده (و)، گزارنده	مقایسه کردن: هم‌سنجیدن، هم‌سنجی کردن، سنجیدن
مفسد: هرزه، جلویز، تبهکار، بدکاره	مقبره: مغاک، گور، دخمه، آرامگاه
مفسر: گزارنده، گزارشگر	مقبول: شایسته، سزاوار، دلپذیر، پسندیده، پذیرفته
مفصل: گسترده، فراوان، پیوندگاه، پردامنه، بندگاه، بند اندام، بند، بلند	مقتدا: رهبر، پیشوا
مفصلا: بی‌شمار، به گستردگی، به درازا	مقتدر: نیرومند، زورمند، توانمند
مفعول: کنشگیر، کرده، شده، پوینده، بکار	مقتصد: میانه‌رو
مفعولی: پویندگی	مقتضی: شایسته، درخور، درخواست‌شده
مفقود: نیست، ناپیدا، ناپسند، ناپدید، گم شده، گم	مقتضی زمان: شایسته زمان، درخور زمان، خواسته روز
مفقود الاثر: ناپیدا، ناپدید شده، ناپدید، گم‌نشان، گم شده	مقتول: کشته
مفقود شدن: ناپدیدشدن، گم شدن، از دست رفتن	مقتولین: کشتگان، جان‌باختگان



مقدّس: اسپند	مقطوع النسل: بی‌فرزند
مقدار: انداز (ب)، مایه، پیمان، اندازه	مقعر: گود، کوژ، کاو، تودار
مقداری: چندی، اندی، اندکی	مقلد: مانشگر، دلفک، پیرو، بازیگر
مقدر: سرنوشت	مقنعه: کلوته (ب)،
مقدس: ورزش دادن، ورجاوند، سپند، سپنتا، سپنت، پاکیزه، پاک دامن، پاک، پارسا، اشو، اسپند	مقننه: آیینگذاری، آیین گذاری
مقدم: پیشگام، پیشرو، پیشتاز	مقنی: لایروب، کنادگر، کاریزکن، چاه کن
مقدماتی: سرآغازین، پیش‌آغازین، آغازین	مقهور: شکست یافته، باخته، ازپا در آمده
مقدمه: سرآغاز، دیباچه، دیباچه، درآمد، پیشگفتار، پیش‌گفتار، پیش‌درآمد، پیش‌آغاز، پیش‌گفتار	مقوا: نیرو یافته، نیرو گرفته، کاغذ چندلایه
مقدمه چینی: زمینه سازی، زمینه چینی، آغازگری	مقوله: گویه، گفته، زمینه، جستار
مقدور: شدنی، انجام پذیر	مقوم: ارزیاب
مقر: ماندگاه، ستاد، زیستگاه، خستو، جایگاه، پایگاه	مقوی: نیرومند، نیروزا، نیروبخش، نیرو بخش، تواننده، توانبخش
مقر سپاه: ستاد سپاه	مقیاس: انداز (ب)، سنج، سنجش، پیمان، اندازه
مقرب: گران ارج، گرامیدار، گرامی دارنده، فرمند	مقید: دربند، پابند، پای بست، پابسته
مقرر: فرموده، فرمان داده، دستوری، برنهاد	مقید بودن: پابستگی
مقرر کرد: برنهاد	مقیم: ماندگار، شهروند، زیستور، باشنده
مقررات: شیوه‌ها، روش‌ها، آیین‌ها، آیین‌نامه‌ها، آیین‌نامه	مکاتبه: هم‌نویسی، نوشته‌ها، نوشته، نوشتن، نامه نویسی، نامه نگاری، نامه
مقرری: کارمزد، دستمزد، پاداش	مکار: نیرنگ‌باز، فریبکار، فریبا
مقروض: وامدار، بدهکار	مکافات: کیفر، سزا، پادافره
مقرون: نزدیک	مکالمات: گفتگوها، گفت و شنیده‌ها، گفت و شنودها
مقسم: بخشاگر، بخش کننده	مکالمه: هم‌گویی (hamgōwišnīh)، گفتگو، گفت و شنید، گفت و شنود
مقسوم: بهره، بخشی، بخش شده	مکان: گاه، زیستگاه، جایگاه، جا
مقصد: کرانه، راهبرد، خواستگاه، آماجگاه	مکانیسم: سازوکار (ب)،
مقصر: گناه‌مند (vināsōmand)، لغزشکار، گناهکار، بزه‌کار، بزه کار	مکانیک: بسته کار
مقصود: خواسته، خواست، آهنگیده، آهنگ، آرمان، آرزو	مکانیکی: افزارواره
مقطر: چکیده	مکتب: دبیرستان، دبستان، آموزشگاه، اندیشه‌گاه
مقطع: سوده، دوره، تکه، تکه، پایه، پلکان، بریده بریده، برش، آواج، آوا	مکتوب: نوشته شده، نوشته، نوشتار، نگاشته، نامه
مقطعات: سوده‌ها، تکه تکه‌ها، پایه‌ها، پلکان‌ها، بریده بریده‌ها، برش‌ها	مکتوبات: نوشتارها
مقطعی: دوره‌ای، چرخه‌ای	مکت: درنگ، ایست
مقطوع: گسسته، جداشده، بریده	مکدر: گرفته، غمگین، رنجیده، دلتنگ، دل‌آزرده، دلازرده، اندوهگین، افسرده دل



ملایم: نرم، سست، سازگار، آرام	مکر: کیدآوری (و)، ترفند (پ)، نیرنگ، کلک، فسون،
ملایمت: نرمی، نرمش، مهربانی، مهر	فریب، شيله، دغلی، دغل
ملبس: پوشیده	مکرر: همارسته (پ، از کارواژه همارستن)، دوباره، چندباره،
ملبوس: پوشیدنی (و)،	پیایی، پی در پی، پشت سرهم، باز
ملت: مردمان، مردم، شهروندان، توده	مکرم: گرامی
ملتزم: همیار، همراه، همدم، پایبند	مکرمه: گرامی
ملتفت: آگاه	مکروه: ناپسند، زشت
ملتهب: فروزان، شوریده، سوزان، پرشور، پرخروش،	مکسر: شکسته
برافروخته، آشفته	مکشوف: یافته، نویافته
ملجا: پناه، پناگاه	مکشوفات: نویافته‌ها
ملجم: لگام گیر	مکشوفه: نوید، نویافته
ملحق: وابسته، پیوسته، پیوست	مکعب: شش سویی، چارتاقی، توان سوم
ملحق شدن: وابسته شدن، پیوسته شدن، پیوستن	مکفی: بسنده، بس
ملحقات: پیوسته‌ها	مکلف: وادار، ناگزیر، ناچاری، ناچار
ملزم: وادار، ناگزیر، ناچار، بایسته	مکمل: پایان دهنده
ملزم کردن: واداشتن، ناگزیرنمودن	مکنت: سرمایه، دارایی، توانگری
ملزومات: پیش نیازها	ملاج: کشتی بان (پ)،
ملعون: نفرین شده، گجسته، گجستک، رانده شده	ملاج: ناخدا، ملوان، دریانورد، جاشو
ملغی: دور ریخته، برکنار، برافتاده، افکنده، افتاده، از میان	ملاحضه: نگرش (پ)،
رفته	ملاحظه: نگریستن، نگرش، نگاه کردن
ملغی کردن: نابود کردن، برافکندن، از میان بردن	ملاحظه کردن: درنگریستن، پوشیدن
ملفوظ: سخن گفته شده، آوایی، آواپذیر	ملاطفت: نیک رفتاری، نوازش، مهرورزی، مهربانی، خوش
ملقب: نامیده شده به، نامیده شده، نامیده، نام گرفته	خویی
ملک: هیر، فرمانروایی، فرشته، شهریار، دارند، دارایی،	ملاقات: هم دیداری (و)، دیدار، بهمرسی
خواسته، پادشاه	ملاقات کرد: دیدار کرد
ملک الموت: فرشته مرگ، فرشته آدم کش	ملاقات کردن: دیده بوسی کردن، دیدار کردن
ملک وحی: سروش	ملاقات کننده: هم دیدار
ملکه: شهربانو، شهبانو	ملاک: مایه، پایه، بنیان
ملکوت: شکوه خدایی، سپهر، جهان بالا، پادشاهی	ملال: ناآرامی، دلگیری، دلتنگی، تنگدلی، به ستوه آمدن،
ملل: مردمان، کشورها	اندوه، افسردگی
ملل متحده: کشورهای هم پیمان	ملامت: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
ملموس: بسودنی (و)،	ملایک: فرشتگان
ملودی: نوا، آهنگ	
ملوک الطوایفی: هر که هر که، تیره فرمانی، تیره شاهی، تیره	



ملوکانه: شاهانه، پادشاهان	ممنوعیت: بازدارندگی
ملول: دلتنگ، پژمرده، آزرده، اندوهگین، افسرده	ممنون: سپاسمند، سپاسگزارم، سپاسگزار، سپاسگر، سپاس
ملون: رنگین، رنگارنگ	گزارم، سپاس گزار، سپاس، خانه آبادان
ملی: میهنی، میهن پرست، مردمی، مردمگرا، مردمانه،	ممنونم: سپاسگزارم
کشوری، سرزمینی، توده گرا	ممهور: مهر شده
ملیح: بانمک	ممیزی: واریسی، رسیدگی
ملیحه: نمکین، نمکدار، گندمگون	من بعد: زین پس، پس ازاین، ازاین پس، از این پس
ملین: نرمش دهنده، نرم گرداننده، نرم کننده	من حیث المجموع: رویهمرفته، روی هم رفته
ممارست: پشتکار	من غیرمستقیم: ناراسته
مماس: بهم ساییده	منابع: سرچشمه‌ها، بن‌مایه‌ها، بن‌مایگان، بن‌مایه‌ها،
مماشات: سرزنش	آبخورها
ممالک: کشورها، سرزمین‌ها	مناجات: رازونیز، رازگویی، رازگفت، راز و نیاز
ممانعت: جلوگیری، پیشگیری، بازداری، بازدارندگی	منادی: پیام آور
ممانعت کردن: جلوگیری کردن، بازداشتن	مناره: گلدسته
ممتاز: والا، گزیده، فرینه، فرینه، سرآمد، برتر	منازعه: نبرد، کارزار، ستیزگری، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار
ممتحن: آزمونگر، آزمونیان، آزماینده، آزمایش کننده	منازل: سراها، خانه‌ها
ممتد: کشیده، دنباله دار، درازشده، پیوسته	مناسب: فراخور، شایسته، روا، درخور، چنانکه شاید و باید،
ممتنع: ناشدنی، ناشدنی	پسندیده، بجا، بایسته
ممتنع‌الوجود: نابایسته‌هستی	مناسبت: فراخور
ممد: یاریگر، یاری دهنده	مناطق: دیدگاه‌ها، خجک‌ها، جایگاه‌ها
ممدوح: ستوده	مناطق آزاد: آزادگاه‌ها
ممزوج: درهم شده، درهم سرشته، درآمیخته، آمیخته شده	مناظره: هم‌نگری، نگرگویی، گفتمان، گفتگو، گفتاورد
ممطنع: سرپیچنده، زاور، بی‌سویگی، ایستنده، آشاینده،	مناعت: بلند، استواربودن
آسویگی	مناعت طبع: بزرگواری، ارجمندی
ممکن: شایان (شāyēn)، شاینده (šāyandak)،	منافات: ناسازگاری
شدنی، شاید، شایا، روا، آسان	منافع: سودها
ممکن است: شاید، تواند بود، انجام پذیر است	منافق: دورو، دوبهمزن، دروغگو
ممکن بودن: شایستن (پ)،	مناقشه: نبرد، گفتگو، کارزار، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار
مملکت: کشور، سرزمین	مناقصه: کم‌بهایی، کاهش گری، بهاشکنی، ارزشکنی،
مملو: مالا مال، لبریز، لبالب، سرشار، سرریز، پر، آکنده	ارزان خرید، ارزان خری
مملو کردن: آکندن	منال: یافتن
ممنوع: نشدنی، ناشایا، ناروا، نابجا، بازداشته، بازداری شده	منانثیت: شامه آماس
ممنوع الخروج: از رفتن باز داشتن	منبر: سخنگاه
ممنوع الورود: از آمدن باز داشتن	منبسط: گشوده، گسترده



منجمد شدن: فسردن (په)،	منبع: سرچشمه، خاستگاه، بنمایه، بن مایه، آبشخور،
منجمد کردن: افسرانیدن (تاریخ بیهقی)،	آبخیزگاه
منجنیق: منجَنیک (په)،	منت: نیکی شماری، نیکی، نکویی، مهربانی، شمارش خوبی،
منجی: رهاونده	ستایش، سپاس، خوبی
منحرف: گمراه، کژیده، کژدیسه، کژ، کجرو، بیراهه، بیراه، به	منت کش: نازکش، درخواستگر، خواری کش
منحرف شدن: گمراه شدن، گمراه، کجرو، چَفَسیدن، به	منتخب: گزیده، بهینه، برگزیده
بیراهه رفتن، به، از راه بدر رفته، اُریباندن	منتزع: آهنجیده
منحرف شده: اریبانده، اُریبانده	منتسب: وابسته به، پیوسته به، بسته به
منحرف کردن: گمراه کردن، گرداندن، بیراه کردن	منتشر: گسترده، فاش، چاپ، پراکنده، پخش
منحصر: یگانه، یکتا، ویژه، درست، تنها، تک	منتشر کردن: پراکندن، پخشودن، پخش کردن، افشاندن
منحصر بفر: یکتا، ناهمتا، بی‌همتا	منتشر کردن: چاپ کردن، پراشیدن
منحصر به فرد: یگانه، یکتا، بی‌همتا	منتصب: گماشته
منحل: نیست، نابود، برچیده، ازمیان رفته	منتظر: نگران، دلمان، چشم‌دار، چشم در راه، چشم به راه،
منحل شدن: برچیده شدن	چشم براه، بیوسیده، بیوسان
منحل کردن: برچیدن	منتظر بودن: بیوسیدن
منحنی: کوژ، کمانی، کمان، کج، خم، خم	منتظم: بسامان
منحوص: بدشگون	منتفی: یکسوی گردنده، نیست شونده، نابود، دورشونده،
مندرج: نوشته شده	ازمیان رفته
مندرجات: نوشته‌ها	منتقد: خرده گیر، خرده گیر
منزجر: رویگردان، بیزار	منتقدان: خرده گیران، خرده گیران
منزل: گامه، کلبه، کاشانه، فرودگاه، سرای، سرا، خانه	منتقدین: خرده گیران
منزلت: والایی، فرمندی، شکوه، جایگاه، پایگاه، ارج	منتقل: ترابرده
منزه: پاکیزه، پاک	منتقل ساختن: ترابردن
منزوی: گوشه گیر، گوشه نشین، گوشه گیر، کناره گیر	منتقل ساختن: ترابردن
منزوی ساختن: گوشه نشین کردن، گوشه نشین ساختن	منتقل کردن: ترابردن
منسجم: یک پارچه، همبسته، هماهنگ، پیوسته	منتهی: ته، پرداخته، پایان یافته، پایان رسیده، پایان،
منسوب: وابسته، خویشاوند، خویش، پیوسته	انجامیده
منسوب کردن: پیوند دادن	منتهی شدن: فرجامیدن، به پایان رسیدن، انجامیدن
منسوخ کردن: نابود کردن، برانداختن، برافکنیدن، از میان بردن	منجر: کشیده شونده، کشیده، پایان یافته
منشا: سرچشمه، سرآغاز، ریشه، پایه، آغاز	منجر به: کشیده شونده به
منشاء: سرآغاز، آغاز	منجر شدن: فرجامیدن، انجامیدن، انجام شدن
منشور: فرمان شاهی، فرمان، شوشه	منجر شده: انجامیده
منشی: نویسنده، نگارنده، دبیر	منجم: ستاره شناس، ستاره شمر، ستاره شناس، احترامار،
	اخترشناس، اختر شناس
	منجمد: فسرده (په)، یخبسته، بسته شده



منشیگری: دفترداری، دبیری	منع کردن: جلوگیری کردن، پَنامیدن، بازداشتن
منصب: فرمندی، رده، جا، پایه	منعدم: نیست و نابود، نیست شونده، نابودگردنده
منصرف: روگردانده، چشم پوشی، چشم پوشنده، پشیمان، برگشته، بازگردنده	منعقد: پیمان بسته شده، بسته، برپاشده، استوار شده
منصرف شدن: روگرداندن، چشم پوشیدن، پشیمان شدن	منعقد کردن: بستن
منصف: نیمه‌گاه، دادور، دادمند، دادگر	منعقد: بسته شده
منصفانه: دادورانه، دادمنشانه، دادگرانه	منعکس: واگشت، واژگون، پژواکیده، برگشته، بازتابته، بازتابیده، بازتابش، بازتاب
منصوب: نشاندن، گماشته، گمارده، دست نشانده، دست نشان	منعکس کردن: بازتابیدن
منصوب کردن: گماشتن، گماردن	منعم: توانگر، بهره رسان، بخشنده، آساینده
منصور: پرویز (په)،	منفجر: گشوده، شکافته، ترکیده، ترکنده، پوکیدن، پُکش
منطبق: یکسان، همسو، همسان، همساز، سازگار، برهم نهاده، برروی هم نهاده، برابر	منفجر کردن: کفتانیدن، ترکاندن
منطق: گویا، فرنود، خردورزی، خرد	منفجرشدن: گشوده، شکافته، ترکیده شدن، ترکیده، ترکنده، پوکیدن، پاره شدن
منطقه: کوی، سرزمین، سامان، دور و بر، دامنه، برزن، بخش	منفجره: ترکنده، تراکه، پُکنده
منطقه آزاد: آزادگاه	منفذ: گذرگاه، سوراخ، روزنه، رخنه، راه، پنجره
منطقه آزاد تجاری: آزادگاه بازرگانی	منفرد: یگانه، تنها، تکین، تکتا، تک، بی‌مانند
منطقه حاره: گرمسیر، گرمسار، سرزمین گرم	منفصل: ناپیوسته، گسیخته، جداگشته، جداشده
منطقه معتدله: میانه سار	منفعت: هوده، سود، بهره
منطقه منجمده: سردسیر، سردسار	منفعت جو: سود جو
منطقی: فرنودی، فرزانه، دانشورانه، خردورز، خردمندانه، بخردانه	منفعل: کارپذیر (وه)، کنش پذیر
منظر: نگرگاه، دیدگاه	منفعلی: کردگی (وه)،
منظره: دیدگاه، دورنما، چشم انداز	منفک: رها شده، جدا، بازشده
منظم: سازمند، پیراسته، پیایی، پشت سرهم، پرداخته، به سامان، بسامان، آراسته	منفور: نکوهیده، ناپسند، گجستک، بیزارشده، ازچشم افتاده
منظم کرد: بسامانید	منفی: نیست شده، نایی، ناهماهنگ، ناسازگار، کاهه، رانده، دور شده، پوچ، پاد ارزش، بی‌ارزش
منظم کردن: ویراستن، سامان دادن، آراستن	منفی بافی: پوچ گویی، بیهوده بافی
منظور: نگرش، فردید، خواسته، آرمان، آرزو	منقار: نوک
منظوم: سازمند (په)،	منقبض: گرفته
منظومه: سروده، چکامه، چامه	منقراض: نابود، سرنگون، برکنار، ازهم پاشیده
منظومه شمسی: مهرسامان، مهر سامان، کهکشان خورشیدی، کهکشان خورشیدی، شیدسامان، سامانه خورشیدی	منقطع: جدا شده، تکه، بریده
منع: دور کردن، پیشگیری، بازداری، باز داشتن	منقل: آتشدان
	منقلب: شوریده، پریشان، برانگیخته، آشفته
	منقلب شدن: دگرگون شدن
	منقوش: نگاشته، نگارین، نگارنده، کنده شده، برنگاریده



منقول: جابجا شده، برگرفته، بازگفته	مهمتر: والاتر، برتر، ارزشمندتر
منکر: نادرست، ناپذیرا، ناباور، زشت، رد کنند	مهمل: یاوه، هنجام، چرند، پوچ، پرت و پلا
منکر شدن: زیر زدن	مهمیز: فحیز
منکر شد: زیرش زد	مهندس: مهندز، کارشناس
منکسر: شکسته شونده، شکسته، درهم شکسته	مهندس معمار: مهرز، مهرز
منکسر کردن: پراشیدن	مهندسی: هندازگری، کارشناسی
منهدم: ویران، نیست، نابود شدن، نابود، فرو ریخته، فروپاشیده	مهیا: فراهم، ساخته و پرداخته، بسیجیده، آماده
منور: شید (بج)، روشن	مهیا ساختن: بسیجیدن (𐭥𐭥 sēcītan)، آژیریدن (بج)، مهیاترین: به دستترین
منور الفکر: روشنفکر	مهیا کردن: بسیجیدن، آماده کردن، آماده، آراستن
منوال: گونه، شیوه، روند، روش، روال، بر بست	مهیب: هراسناک، سهمناک، ترسناک، ترس آور
منور: پرفروغ، پردرخشش	مهیج: شورانگیز، پرسوز، برانگیزنده
منوط: وابسته، باز بسته، آویخته	مؤمن: آییندار
منوط به: وابسته به	مواخذ: سرزنش، بازخواست
مهابت: سهمگینی، سترگ، ترسانیدن	مواج: شکن گیر، خیزابه گیر، خیزابه دار، خیزابدار، پرخیزاب
مهاجر: کوچنده، دور از میهن، خانه رها، بوم رها	مواجب: مزد، ماهانه، کارمزد
مهاجرت: فروایش (𐭥𐭥 fravāyišn)، کوچ، ترک میهن	مواجه: رویارویی، روبرو، رو در رو، دچار
مهاجرت پرندگان: فراپروازی	مواجهه: رویایی، رویارویی، رودررویی، دچاری
مهاجرت کردن: کوچیدن	مواخذ: سرزنش، بازخواست
مهاجم: تک، تازنده، تاخت	مواد: مایه‌ها، مایگان، ماده، ماتکان، ماتک
مهارت: خوش‌شناسی (𐭥𐭥 hī hūšnās)، ورزیدگی، ورزه، هنرمندی، کردنی، کاردانی، سر رشته، زبردستی، چیره دستی، چیرگی، چیردستی، تردستی	مواد اولیه: ماده‌های نخستین، ماتکان بنیک
مهد: گهواره (بج)، زادگاه	مواد مخدر: مایگان سستی زا، خواب مایه
مهدب: پیراسته، پاکیزه، پاک	موارد: نکته‌ها، گاهی
مهر: نشان، کابین	موازنه: همسنگی، مساوی کردن، تراز، برابری، برابر کردن
مهلت: زنه‌ار، زمان، درنگ	موازنه قدرت: برابری نیروها
مهلک: مرگبار، کشنده	موازی: همسویی، همراهی، همراهی، همپایی، هم راستا
مهلکه: نیستگاه، نابودگاه، میدان جنگ، کشتن گاه، کشتارگاه	مواصلت: پیوند زناشویی، پیوند
مهم: مهین، مهند، گرانمایه، کرامند، کرامند، شایان، پراج، برجسته، با ارزش	مواظب: نگهدار، نگهداری، نگهبان، دیدور، دیدبان
مهمات: سازوبرگ، راه‌افزارها، جنگ‌افزارها، بایسته‌ها	مواظب بودن: هشیار، بیمناک بودن، آگاه بودن
	مواظبت: نگهداری، نگهداری کردن، رسیدگی کردن، تیمار کردن، پاییدن
	مواظبت کردن: نگهداری کردن، تیمار کردن، پاییدن



موجه: شایسته، روا، درست انگاشته، پسندیده، پذیرفته، پذیرفتنی	موافق: هم‌کامه (هم‌کاماک hamkāmak)، یکدل، همراه، همدید، همدوش، همدست، هم‌داستان، هماهنگ، هم‌داستان، هم‌اندیش
موجود: یافته (موجود)، یافتمند، هستیدار، هستی یافته، هستی، هسته، هستنده، هستار، هست، پدیده، بودن، باشنده، باشا	موافقان: هم‌نگران
موجود گردیدن: انبوسیدن (موجود)،	موافقت: همساز، هم‌داستانی، هماوایی، هماهنگی، پذیرش
موجودات: باشندگان	موافقت کردن: همراهی کردن
موجودی: دارایی	موافقم: هم‌داستانم
موجودیت: هستی، بودن	مواقع: هنگام، زمانها
موحش: هراس انگیز، هراس، سهمناک، ترسناک، بیمناک	مواکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار
موخر: وامانده، واپسین، واپس، فرجامی، پشت، پسین، پس افتاده	مواکدا: با فشاری، با استواری
موخرین: پسینیان	موالی: نیازادگان (موالی)،
مودب: فرهیخته، بافرهنگ، بالادب	موانست: همنشینی، همدمی، همدلی، هم‌خویی، دوستی، دمسازی، خوگیری، خوگرفتن
مودن: نیاخوان، بانگی	موانع: راهبندها، بازدارندگان
مودی: موتک، گزندرسان	موبایل: گوشی همراه
مورب: کژ، کج، خمیده، اوریب، اُریبانه، اُریب	موت: مرگ، مردن، درگذشتن، درخاک غنودن، جان سپردن
مورخ: هنگامه، گذشته نگار، کهن نگار، تاریخدان، باستان نگار	موتور: یارنده، نیروگر، نیروده
مورخه: روز، به روز	موثر: کارکن (موثر)، هناینده، هنایا، هُنایا، نشانگذار، کاری، کارگر، کارساز، کارآمد، کارایی
مورد: نمونه، نشانه، برای، باره	موثرترین: کارسازترین
مورد احترام: ارجمند	موثری: کارسازی
مورد احترام‌ترین: ارجمندترین	موثق: راست و درست، بنیادین، باوری، استوارداشتن
مورد استفاده: به‌کاررفته	موج: کولاب (موج)، کوهه، خیزآبه، خیزاب، تکانه
مورد چیزی قرار گرفتن: دچار چیزی شدن	موجد: پدیدآورنده (موجد)،
مورد نظر: دلخواه	موجب: مایه، شوند، شَوند، دستاویز، به انگیزه، برابر، انگیزه
موردنیاز: خواسته شده، بایسته	موجب نگرانی شد: مایه نگرانی شد
موزه: نمایشگاه، گنجینه، گنج‌خانه، دیرینکده	موجبات: مایه‌ها، زمینه‌های، زمینه‌ها، بایسته‌ها
موزون: سنجیده، آهنگین	موجد: هست‌کننده (موجد)، پدیدآورنده، پدیدآورند، باشاننده، آفریننده
موزی: آزارا	موجر: کرایه دهنده، اجاره دهنده
موزیسین: نوازنده	موجز: گزینه، کوتاه سخن، فشرده، چکیده
موزیک: آهنگ	
موس: موشواره، موش	
موسس: پایه گزار آغاز کننده، پایه گذار، بنیانگذار، بنیانگر، بنیانگذار، بنیادگذار، بنیادگذار	



موقوف کردن: بازایستادن، از میان بردن	موسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، بنگاه
موقوفه: دهش در راه خدا	موسم: هنگامه، هنگام، گاه، زمان
موکت: فرشینه (ف)،	موسمی: هنگامانه، گاهانه
موکول: نهاده، سپرده، بسته	موسوم: نشان یافته، نشان شده، نامیده، نامبرده، شناخته
مولانا: سرور، راهبر	موسیقی: نوا، دانش آهنگ‌ها، خنیاک، خنیا، خُنیا، آهنگ
مولتی‌مدیا: چندرسانه‌ای	موسیقی دان: نوازنده، خنیاگر، خُنیاگر
مولد: زایش ده، زایا	موسیقیایی: آهنگین
مولف: نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده	موسیقیدان: خنیاگر
مولکول: مایزاد	موسیو: سرکار
مولود: فرزند، فرزند، زاده	موصوف: نهاده شده، ستوده شده، ستایش شده، ستایش انگیز، پسندیده
مومن: گرونده (و)، گرویده، پرهیزکار، پارسا، باورمند،	موضع: جایگاه
باوردار	موضوع: نهشته، نهاده، سخن، زمینه، جستار، پرسمان، باره
مومیا: مومی	موضوعات: زمینه‌ها، جستارها، پرسمان‌ها، باره‌ها
مونث: مادینه، ماده	موضوعی: دستمایه‌ای
مونس: همنشین، همدم، همدل	موعد: هنگام، سررسید، زمان
موهبت: دهش، داده، بخشش	موعد مقرر: زمان شناخته، به هنگام
موهوم: پوچ، پندارین، پنداری، انگاری	موعد ملاقات: زمان دیدار
موید: یاری شده، نیروبخش، کامیاب، روشنگر، پیروز،	موعظه: نیک سخنی، چاشش، پنددادن، اندرز
پشتیبان، بیانگر، استوارکننده	موعود: نوید کرده، شناخته، مژده داده شده، سررسید
موید باشید: پیروز باشید	موفق: کامکار (پ) (kāmkār)، کامروا (پ) (kāmak rawāk)،
مؤاخذه: بازخواست	کامیاب، سربلند، پیروزمندانه، پیروزمند، پیروز
مؤاکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار	موفق باشید: پیروز باشید
مؤاکداً: باپا فشاری، با استواری	موفقیت: کامروایی (پ) (kāmak rawākīh)، کامیابی،
مؤانست: همنشینی، همدمی، همدلی، هم خوبی، دوستی،	کامکاری، سربلندی، پیروزی، پیروزگری
دمسازی، خوگیری، خوگرفتن	موفقیت نسبی: کمابیش پیروزی
مؤاخذه: سرزنش	موقت: ناپایدار، گذرا، زودگذر، چندگاه، چند گاهه
مؤثر: هناننده، نشانگذار، کاری، کارگر، کارساز، کارآمد	موقتا: گذران، گذرا، کوتاه زمان
مؤثر افتادن: درگرفتن (پ)،	موقتی: گذرا، چند گاهه
مؤثری: کارسازی	موقر: گرانشنگ، بزرگوار، ارجمند
مؤخر: سپسین (پ)، وامانده، واپسین، واپس، فرجامی،	موقع: هنگام، گاه، زمان، بنگاه
سپسین، پشت، پسین، پس افتاده	موقعیت: جایگاه، ایستار
مؤخرین: پسینان	موقوف: وانهاده، واداشته، بسته شده، بسته، بازمانده، بازداشته
مؤدب: بافرهنگ، بادب	شده، بازداشته



مینیاتور: ریزنگاره

مینیاتوری: ریزنگاری، ریزنگارگی

مینیاتوریست: ریزنگارنده

مینیمم: کمینه (ف)،

مینیموم: کمینه (ف)،



مؤذن: نیاخوان، بانگی

مؤسس: پایه گذار، بنیانگزار، بنیانگر، بنیانگذار، بنیادگزار، بنیادگذار

مؤسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، بنگاه

مؤلف: نوین، نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده

مؤمن: گرویده، گرونده، پرهیزکار، پارسا، باورمند، باوردار

مؤنث: مادینه، ماده

مؤید: یاری شده، نیروبخش، کامیاب، روشنگر، پیروز،

پشتیبان، استوارکننده

میادین: مینوگرایی، میدان‌ها

میت: مرده، مردار، درگذشته

میترائیسم: مهرپرستی

میثاق: پیمان، پای بندی

میراث: مُرده‌ریگ (پ)، واهشته، مانداک، بازمانده

میرغضب: دژخیم

میز: ماز

میزان: همار، سنجش، ترازو، تراز، پیمانه

میسر: فراهم، شدنی، پذیرفتنی، آسان، انجام پذیر

میسر است: شدنی است

میسر بودن: فراهم بودن، شدنی بودن

میسر شدن: فراهم شدن

میسر کردن: فراهم کردن

میعاد: دیدارگاه

میل: گرایستگی (پ grāyastakīh)، گرایش (پ)، نامه،

گرای، کشش، کامک، کام، دستیابی، خواهش، خواسته،

خواستن، خواست

میل کردن: گرایستن (پ)، کامستن (پ kāmstan)،

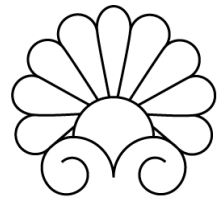
گراییدن (پ)، گرایستن (پ)، پیسودن، پیسودن

میلاد: زایش، زادروز

میمنت: همایونی، فرخی، فرخندگی، شگون، خجستگی

میمون: فرخنده (پ)، فرخجسته (پ)، خجسته (پ)،

همایون



ناجی: رهایی یابنده، رستگار
ناحرمتی: بی‌ادبی
ناحساب: زورگو، زورستان
ناحساب گفتن: زورگفتن، چرندگفتن
ناحق: ناسزاگویی، ناسزا، ناروا، نادرست، دروغ، بیهوده، بیداد
ناحق شناس: ناسپاس
ناحیه: کرانه، سوی، بخش
ناخالص: ناک
ناخلف: نادرست، ناپاک، بدسگال
ناخوش احوال: ناتندرست، بیمار
ناخوش مزاج: ناتندرست
نادر: نایاب، کمیاب، کم، شگرف
نادم: شرمسار، پشیمان
نار: آذر، آتش
ناراحت: نگران، نژند، ناسوده، دلگیر، آزرده، اندوهگین، افسرده
ناراحت شدن: دلگیر شدن، اندوهگین شدن
ناراضی: ناخشنودی، ناخشنود، ناخرسند
نارضایتی: ناخواستنی، ناخشنودی
نارفاقتی: نادوستی، دورنگی
نارنج: نارنگ، نارنگ
نارنجی: نارنگی
ناز و غمزه: ناز و کرشمه
نازک ادا: نازک رفتار
نازک بدن: نازک تن
نازک خلق: نرمخوی، زودرنج
نازک خیال: نازک اندیش
نازک مزاج: جوشی
نازک مشام: نازک دماغ
نازک مشرب: نازپرورده
نازل: فروفرستاده، فرودآمده، فرود، پایین رو
نازل کردن: فروفرستادن
ناس: مردمان، مردم
ناسالم: ناسازگار، نابکار، بیمار
ناسخ: نیستگر

نسبی: تباری، پروزی
نفس: گوهر، سرشت، روان، جان
نفس بریدگی: دمیش، دمیر
نقل: جابجاکردن، ترابری
نسخ: نسک، نسک
نقره: سیم
نقل: گرک
نسبی: همگرایی، فراخور
نا خالص: ناپالوده
نا عدالتی: بی‌دادگری
نا متناسب: بی‌قواره
نا محتاج: بی‌نیاز
نا ممکن: نشدنی
نا منظم: نابسامان
نا موافق: ناهمساز
نا میمون: ناخجسته
نااستحقاق: ناروا، بیجا
نااصل: فرومایه
ناامن: ناآشنا، ناآرام، ترسناک، بیمناک
ناامنی: آشوبزدگی، آشفتگی
نااهل: ناکس (ب)، بدنهاد، بدگهر، بدسرشت
نابالغ: نارس، ناپخته، کم سال
نابغه: هوشمند، فرهوش، تیزهوش، باهوش
نابلد: کارندان، بیراه
ناتمام: نیمه کاره، نافرجام، نارسا، نادرست، خام، پایان نیافته
ناجنس: وزده، نایاب، ناجور، ناپسند، بی‌ادب



نامبارک: نافر خنده، ناخجسته، گجسته، بدشگون	ناسیونال: میهنی، میهن پرستانه
نامتجانس: ناهمگن	ناشر: چاپ کننده، پخش کننده
نامتحرک: ناروان	ناشکر: ناسپاس
نامتخصص: ناویژه کار	ناشکری: ناسزا، ناسپاسی
نامتصور: ناپنداشته، پندار ناپذیر	ناشی: نیازموده، کار نیازموده، تازه کار، برآمده
نامتعادل: ناهمسنگ، نابرابر	ناشی از: برآمده از
نامتناسب: ناجور	ناشی شدن: برآمدن
نامتناهی: بیکرانه، بی پایان	ناشی شده است: برآمده است
نامتوازن: ناهماهنگ	ناشی شده است: برآمده است
نامتوازی: هم‌رس	ناشی می شود: بر می آید
نامتواضع: خودخواه، بارسار، آبرتن، آبرتن	ناشی می شود: بر می آید
نامتوقع: بی امید	ناشیانه: ندانم کارانه
نامتین: ناستوار، سبکسار	ناشی شده: شکافته
نامثمر: بی بر	ناصر: ناگز، ناشکیبا
نامجرب: ناآزموده	ناصر: پندگو، پندآموز، اندرزگو
نامجموع: پریشان، آشفته	ناصریه: پیشانی
نامحتشم: نارجمند	ناطق: گویا (و)، سخنگوی (و)، گویا، سخنور، سخنگو، سخنران
نامحتمل: ناشدنی	ناظر: نگرنده، کارگزار، کارفرمان
نامحدود: نامرز، بی کرانه، بی شمار	ناظم: یار سالار، آراینده
نامحرم: بیگانه	ناعدالتی: بی دادگری
نامحرمی: بیگانگی	نافذ: فرورونده، روان، درگذرنده
نامحسوس: ناسپیدنی، درنیافتنی	نافع: سودبخش، سود رسان
نامحصور: بیکرانه	نافی: نیست، نیستگر
نامحفوظ: بی نگهبان، بی دروازه	ناقابل: کم بها، بی ارزش، بی ارج
نامحکم: ناستوان، سست	ناقبول: ناپسند، ناپذیرفته، ناباب
نامحلول: وانرفتنی، آب ناشدنی	ناقد: کارشناس، سخن سنج، خرده گیر
نامحمود: ناشگون، ناپسند، زشت	ناقص: نیمه کاره، نارسا، ناآزموده، کم، کاستی مند
نامخالف: سازگار	ناقص عقل: دیوانه، خل
نامختص: همگان	ناقص: ناپنده
نامخلوق: نیافریده، دیرین	ناقل: داستان گو
نامدلل: بی شوند، بی پروهان	ناقلا: ناغلا، زرنگ، با هوش
نامذکور: ناگفته	ناقوس: مهزنگ، درای
نامراد: ناکام	نالایق: ناشایند، ناشایست، بی گزبه
نامربوط: نابسته، چرند و پرند، بی سروته	نامانوس: ناهمدل، ناآشنا، بیگانه



نامطمین: ناستوان، دل آشوب، بدگمان	نامرتب: نابسامان، نا به سامان، پساپیش،
نامطمئن: ناستوان، دل آشوب، بدگمان	پراکنده، بی سامان
نامعتبر: بی پایه، بی ارزش	نامرتبی: نادبیر، نا به سامانی، نابسامانی،
نامعتدل: ناگوار، ناجور	بی سامانی
نامعدود: ناشمرده، بی شمار	نامرحوم: نیامرزیده
نامعدور: پوزش ناپذیر	نامرعی: نانمیده، نادیده
نامعصوم: ناپاک، گناهکار، بی آرم	نامرغوب: وزده، ناپسند، آبدیده
نامعقول: دور از خرد، بی خرد	نامری: نادیدنی، ناپیدا
نامعلول: بی انگیزه	نامرئی: نادیدنی، ناپیدا
نامعلوم: ناشناخته، نادانسته، ناآشنا	نامساعد: ناسازگار، ناساز
نامعمور: ناآبادان	نامساوی: نابرابر
نامعهود: ناآشنا	نامستحسن: نازیبا، زشت
نامعین: ناشناخته، بی نشان	نامستحق: ناسزاوار
نامعیوب: سره، بی آک	نامستعد: ناشایسته، ناآماده
نامغرور: نافتوده، فروتن	نامستقیم: ناراست، نابسامان
نامغشوش: سره	نامستور: ناپوشیده، برهنه، آشکار
نامفهوم: گنگ، بی چم	نامسجل: نایستا
نامفید: ناسودمند، بیکاره	نامسرور: ناشاد، اندوهگین
نامقبول: ناپذیرفته	نامسطح: ناهموار
نامقدر: ننهاده	نامسعود: تیره بخت، بدشگون
نامقدور: ناشدنی، ناتوانسته	نامسکوت: ناخاموش، درکار
نامقطوع: نابریده	نامسکوک: نازده
نامقید: یله، بی بندوبار، آزاد	نامسکون: ویران، ناآباد، لوت
نامکتسب: به دست نیامده	نامسلح: نابسیجیده، بی زینه، بی افزار
نامکرر: ناگفته، ناپوییده	نامسمی: نابجا
ناملایم: ناهموار، زبر، درشت، خشن	نامشخص: ناپایدار
ناممدوح: ناستوده	نامشخص: ناپایدار
ناممکن: ناشایان (نē šāyen)، ناشدنی	نامشروع: ناشکافته، کوتاه
نامناسب: ناشایست، نابجا	نامشروط: بی سامه
نامنافق: یکدله	نامشروع: ناروا، گناه آلوده
نامنتظر: نایبوسیده	نامصادق: نایک رنگ، ناراست، نادرست
نامنظم: نابسامان، نا به سامانی، نا به سامان، بی سامان	نامصور: ناانگاشته، پیکر ناپذیرفته
نامنظور: ناسپاس	نامطبوع: ناگوار، ناپسند، ناخوشایند، چرکین، بی ارج
نامنقسم: بخش نا شو	نامطلب: نامجوی
نامنقول: ناترابر، پایدار	نامطلوب: ناخواسته، ناپسندی، ناپسند



ناموازی: در برابر هم	نبوغ: هوشمندی، فرهوشی
ناموافق: ناهمساز، ناسازوار، کیاگن	نبی: وُخشور
ناموثر: بی‌هنایش	نت: یادداشت
ناموثق: نالاستوان	نتایج: هوده‌ها، فرجام‌ها، سرانجام‌ها، ره آورده‌ها، دستاوردها،
ناموجه: نپذیرفتنی، نابجا	دست آورده‌ها، پی‌آیندها، پیامدها، برآیندها، برآمدها، بازده‌ها
ناموجود: نباشنده	نتبجه: پی‌آیند
ناموزون: ناهنجار، ناسنجیده، زمخت	نتیجتا: سرانجام
ناموس: شرم، پاکدامنی	نتیجه: هوده، فرجام، سرانجام، ره آورد، دستاوردها، دست آورد،
ناموضع: نا به جا	پیامد، برآیند، برآمد، بازده
ناموفق: ناکامی، ناکام	نتیجه دادن: هودیدن
ناموثر: بی‌هنایش	نتیجه کار: پیامد کار
نامی: روینده (و)،	نتیجه گیری: برداشت
نامیمون: نافر خنده، ناخشنود، ناخجسته	نثار: شاباش، پیشکش، پاشیدن، افشاندن، ارمغان
نانجیب: بد نهاد	نثار کردن: پیشکش کردن، پاشیدن، افشاندن
نانوتکنولوژی: ساخت آوری خرد	نثر: سخن ناسروده، دیپ
ناهمجنس: جداسرده	نجابت: آزادمردی (āzātmartīh)، والاگوهری، وارستگی،
ناواجب: ناروا، نابایست	نیکو، نیک‌نهادی، آزادمنشی، آزادگی
ناوارد: ناآگاه، کارندان	نجات: رهایش (و)، کمک، رهایی، رستگاری، آزادی
ناواقف: ناآگاه، ناآزموده	نجات بخش: رهاننده
ناوجوب: ناسزاواز	نجات بخشیدن: رهیدن، رهاندن، رستن، آزادشدن
ناوجوه: ناشایست، ناروا، نادرست	نجات دادن: جستادن
ناوفادار: ناپایدار، پیمان شکن	نجات یافته: رها شده
ناوقت: نابهنگام، بی‌هنگام	نجار: درودگر (و)، چوبکار
نایب: جانشین، پیشکار	نجاری: درودگری
نایب السلطنه: شاهیار، جانشین شاه	نجاست: ناپاکی، پلیدی، آلودگی
نایب قهرمان: پهلوان دوم	نجس: پلید، پلشت
نایب قهرمانی: پهلوان دومی	نجوا: درگوشی، پیچ
نایب قهرمانی: پهلوان دومی	نجوم: ستاره شناسی، اخترماری، اخترشناسی، اختر شناسی
نایل شدن: رسیدن، دست یافتن، بهره مند شدن	نجیب: والاگوهر، نیک‌نهادی، نیک‌نهاد، نیک‌نژاد، نیک‌گوهر،
نائل شدن: رسیدن، دست یافتن	پاک‌زاد، پاک‌نهاد، بزرگوار، آیریا، آزاده
نبات: روینده (و)، رستنی (و)، نبات، گیاه، کند	نجیب زاده: والاتبار
نبش قبر: گورگشایی، گورشکافی	نجیب‌زاده: آزادمرد
نبض: رگجست، تپش	



نحس: ناهمایون، نافر خنده، ناخجسته، گجسته، بدفرجام،
بدشگون، بدبخت، بداختر، بدآختر

نحص: گجسته

نحو: گونه، شیوه، روش، روال

نحوه: گونه، شیوه، روش، روال

نحوه کار: روش کار

نحوی: فرازشناسانه

نحیف: نزار، ناتوان، لاغر، رنجور

نخاله: دورریز، پسماند، بدردنخور

نخبگان: سرآمدها، برگزیدگان، برترین‌ها

نخبه: سرآمد، برگزیده، برتر

نخست وزیر: سروزیر

نخل: موگ، کوپک، درخت خرما، خرما بن

نخوت: خودستایی، خودخواهی، خودپسندی

نخودچی: نخود بوداده

ندا: صدا (صدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، فریاد، بانگ، آواز، آوا

ندامت: ایرمان (پ)، شرمساری، پشیمیدن، پشیمانی،

افسوس

ندای وجدان: آوای سرشت

ندبه: ناله، مویه، گریه، زاری

ندرت: نایاب، کمیابی، کمی

ندرتا: گهگاهی، گه‌گاه، گاهی، گاه‌گاهی، جسته‌گریخته،

بسیار کم

ندرتا: گاهی

ندیمه: همنشین، همراز، همدم

نذر: برآورد نیاز

نرجس: نرگس

نرس: پرستار

نرس اید: کمک پرستار، بهیار

نرمال: هنجارمند، هنجار، به‌هنجار، بهنجار

نرون: پی‌یاخته (ن)،

نزاع: هم‌پیکاری (ham patkārišnīh پ)، نبرد، کشمکش،

ستیزه، ستیز، زدوخورد، درگیری، جنگ، پیکار، آورد

نزاع: مردن

نزعت: نیکویی، شادابی، دلگشایی، پاکیزگی، پاکی، پاکدامنی

نزول: فروفرستادن، فروشدن، فرود، زیریدن، پایین آمدن،

بهره، افت

نزول پول: بهره پول

نزولی: کاهنده، فروپاز

نس: متن

نسا: ریسنده

نسا: زنان، زن

نسا: ریسنده، بافنده، بافکار

نساچی: ریسنده‌گی و بافنده‌گی، جولایی، بافنده‌گی

نسب: نژاد، دودمان، خویشاوندی، تبار

نسبت: هارفت، سنجش، درباره، در برابر، خویشی،

خویشاوندی، پیوند، بسته، بستگی، بازخوانی

نسبت به: در سنجش با، در برابر، بسته به

نسبت داد: بریست

نسبت دادن: هاریفتن، پیوند دادن، پیوند دادن، بریستن

نسبتا: کمابیش، تا اندازه‌ای، تا اندازه‌ای، به‌سنجش

نسبتا: کمابیش، کم و بیش

نسبی: همگرایی، کمابیش، فراخور، تباری، پروزی

نسج: بافت

نسخ: نسک، نسک، ستردن، ستردن، زدایش، برانداختن

نسخه: ویرایش، نگارش، رونوشت، روگرفت، چاپ

نسل: نژاد، دودمان، تیره، تخمه، تبار، پشت

نسل اندر نسل: پشت در پشت

نسلا بعد نسل: پشت در پشت

نسناس: دیوخی

نسوان: زنان، بانوان

نسیان: فراموشیدن، فراموشی، پرویش، از یادبری

نسیم: وزیدن، وزش، نرم باد، باد خنک و آرام

نسیه: پستادست (پ)، پسندست

نشات: نوپیدایی، زندگی، پرورش



نشاط: شور، شادی، شادمانی، رامش	نظامنامه: سامان نامه
نشر: گستردن، پراکنده کردن، پراکندن، پخش	نظامی: سپاهی، ارتشی
نشریه ادواری: گاهنامه	نظایر: همسان‌ها، همتاها، هماندها، ماندها
نشریه هفتگی: هفته نامه	نظر: نگر (نظر تازی شده نگر است که از پارسی به تازی راه یافته)، نگرش (پ)، نگریستن، نگاه، نگر، روی، رو، دیدگاه، دید، دی
نشو و نما: بالیدن	نظر او: دید او
نشو و نما: پرورش	نظر به اینکه: از آنجا که
نص: سخن روشن، سخن آشکار	نظر کردن: نگریدن (پ)، نگریستن
نصاب: سازنده، دسته کار، آغاز هر چیزی، اندازه‌ای از چیزی	نظری: نگری
نصایح: پندها، اندرزها	نظریه: نگره، دیدگاه، انگاره
نصب: گماشتن، گذاشتن، کارگذاشتن، کارگزاری، کارگذاشتن، افراشته	نظم: هماهنگی، سامان، سازماندهی، دهناد، آرایش، آراستن، آراستگی
نصب کردن: گماشتن، گذاشتن، کارگذاشتن، برنشانیدن، برنشاندن	نظم داد: بسامانید
نصحت: پند	نظمیه: شهربانی
نصر: یاریگر، یاری دادن، بخشیدن	نظیر: مانا (پ)، همسان، همتا، همانند، همانا، مانند
نصف: یک دوم، نیمه، نیمروز، نیم	نظیف: شسته، تمیز، پاکیزه، پاک
نصف النهار: پرهونِ نیمروز	نعره: فوژان (پ)، ویله، فریاد، غریو
نصفه: نیمه، نیم	نعل: مرده، مردار، لاشه، کالبد
نصیب: سود، دست آمد، درآمد، بهره، بهر، بخت	نعلین: دمپایی
نصیحت: سفارش، پند یا اندرز، پند، اندرز	نعمت: نیکی، دسترس، داشته، دارایی، خوبی
نصیحت کردن: پژولیدن (پ)، پند دادن، اندرز دادن	نعناع: نانوک، پذیر
نطفه: تخمه، تخمک، تخم	نغام: نواها، آواها
نطق: گفتار، سخنوری، سخنگویی، سخنرانی	نغمه: نوا، سرود، ترانه، آواز، آهنگ
نطلبیده: ناخوانده	نفاق: ناسازگاری، ناآشتی، دورویی، دودستگی، جدایی
نظارت: واری، فردید، دیدوری، پاییدن، بازرسی، بازبینی	نفحات: بویه‌ها
نظاره: نگاه	نفحه: بویه، بوی خوش
نظاره کردن: نگریستن، نگاه کردن	نفخ: ورم کردن، ورم، بادکردن، آماس
نظاره گر: بیننده	نفر: کس، سر، تن
نظافت: رفت و روب، پاکیزه کردن، پاکیزگی، پاکی	نفرت: یاران، همکاران، کسان
نظافت را رعایت کنید: را پاکیزه نگه دارید، را پاکیزه دارید	نفرت: رویگردانی، دلزدگی، بیزاری
نظافت را رعایت کنید: پاکیزه نگه دارید	نفرت انگیز: ناخوشایند
نظام: سامان (پ)، سامانه، سازگان، دستگاه، آراستن، ارتش	
نظام وظیفه: سربازی، دوره زیرپرچم	

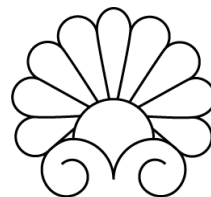


نقاله: گونیا	نفرین کردن: پُشولیدن (په)،
نقاهت: بهبودی	نفس: روان (وه)، خود (وه)، گوهر، سرشت، روان، دمش،
نقد: سخن سنجی، سره گزینی، دستی، دَسْتادَست، خرده گیری، پیشدست، بهین گزینی، بررسی، آماده	دما، دم، خود، جان
نقدا: همین دم، هم اکنون، پیشکی، پیشادست	نفس آخر: واپسین دم
نقدأ: پیشکی، پیشادست	نفس بریدگی: دمیش، دمبر، دمبُر
نقره: سیم، سیم	نفس تنگی: دَم تنگی
نقره‌ای: سیمین	نفس عاقل: روان خردی
نقره‌یی: سیمین	نفس عمیق: ژرف دم
نقش: نگاهداشته، نگاره، نگارخانه، نگار، نداری، نخش، نگار، نگارک، فرتور، زَمُود، چهره	نفس کشیدن: دمیدن (په)،
نقش داشتن: دست داشتن	نفس ناطقه: جان گویا (وه)، جان گویا
نقشه: رهنامه (ز خاقان پُرسید کاین شهر کیست به رهنامه در نام این شهر چیست (نظامی (، نگاره، زمین‌نما، زمین‌نگار، جهان‌نما	نفسانی: روانی
نقشه کشی: پایه ریزی، برنامه ریزی	نفع: سود، بهره، بازدهی
نقص: کمی، کمبود، کاهش، کاستی	نفع پرست: سودجوی
نقص عهد: پیمان شکنی	نفع خالص: سود ویژه
نقصان: کمی، کمبود، کم شدن، کاهش، کاستی، کاسته شدن، زیان	نقشه: هزینه زندگی، گذران، توشه
نقصان کردن: کاهیدن (په)،	نفلیه بطی السیر: بارکشی کند
نقض: شکستن، شکست	نفوذ: فروروی، فرو روی، رهیافت، رخنه کردن، رخنه، راه‌یابی، راه‌یابی
نقطه: نوک، میانه، لبه، دیل، خجک، خال، خَجَک، تیل، بخش	نفوذ به: گذشتن از، رخنه کردن در
نقطه ضعف: سست نا، آسیب‌گاه	نفوذ کردن: سوراخ کردن، رخنه کردن
نقطه اتصال: پیوندگاه	نفوذ کردن به: گذشتن از، رخنه کردن در
نقطه ثقل: گرانیگاه	نفوذ کلام: گیرایی سخن
نقطه ضعف: سست نا، آسیب‌گاه	نفوس: مردم، دل‌ها
نقطه عطف: چرخشگاه	نفی: نایش، راندن، دور کردن، بیرون کردن
نقطه نظر: نگرنده، نگرش، دیدگاه	نفیس: گران‌مایه (په)، گرانمایه، گران‌بها، بارزش، ارزنده
نقطه ی اتصال: پیوندگاه	نقاب: روینده، رخ پوشه، پیچه
نقل: گفته، گزک، گزک، جابجا کردن، ترابری، بازگویی، بازگفت	نقاد: سنجش گر، سخن سنج، خرده گیر
نقل قول: گفته آوری، گفتاورد، بازگفت	نقاره: کوس، دهل، تیریه
نقل کردن: بازگو کردن، بازگفتن، باز گفتن	نقاش: نگاره، نگارگر، نخشگر
	نقاشی: نگارین، نگارگری
	نقاط: میانه‌ها، دیدگاه‌ها، خجک‌ها
	نقال: گوسان، داستان گو، افسانه‌گو



نقلی: بازگفتی	نهی: ناروادانستن، پیشگیری، بازداری
نقلیه: بارکشی	نواحی: کرانه‌ها، سوها، بخش‌ها
نقلیه سریع السیر: بارکشی تند	نواقص: کمبودها، کاستی‌ها
نقصه: کمی، کمبود، کاستی	نوبت: هنگام، گاه، پستا، پاس
نقیض: وارونه، ناهمسان، ناسازگار، پاد، باژگونه، آخشیج	نوحه: مویه، شیون
نکات: نکته‌ها (نکته پارسی است و نکات بر سیاگ تازی ساخته شده)،	نوحه کردن: موییدن (په)،
نکاح: زناشویی	نوحه‌کننده: مویه‌گر (په)،
نکبت: رنج، خواری، بدبختی	نور: فروغ، شید، روشنی، روشنایی، درخشش، درخشانی، پرتو
نکبت بار: رنج آور	نورالانوار: شید شیدان
نکته: پارسی است، برگزیده	نورانی: روشن، درخشان
نکره: ناشناس، زشت، خشن، بدریخت، الدنگ	نورتاب: آباژور
نگهبان قلعه: دژپاد	نوسان: جنبیدن، جنبانکی
نمّام: سخن چین (په)،	نوشده: حادث
نمّامی کردن: سخن چیدن (په)، سخن چیدن	نوشته‌جات: نوشته‌ها
نماز: نماز	نوظهور: نورسیده
نمّام: سخن چین	نوع: گونه، گون، سرده، جور
نمره: شماره، شمار، تراز	نوعاً: هماره، بیشتر
نمط: نمذ	نوعاً: هماره، بیشتر
نمک طعام: نمناک، نمک خوراکی	نوع‌به‌نوع: گوناگون (په)،
نمو: رویش، افزایش	نوعی: گونه‌ای
نمو کردن: گوالیدن (په)، گوالیدن (په)،	نویسه: وات
نموکردن: روییدن، رستن	نیابت: جانشینی
نموکننده: افزاینده (په)، روینده	نیت: مراد، خواسته، خواست، آهنگ، آرمان، آرزو
نهار: روز	نیروی جاذبه: نیروی گرانش، نیروی آهنگا
نهبانی: فرجامی، پایانی	نیروی خلاقه: آفرینش‌گری
نهایت: فرجام، سرانجام، پایان	نیک سیرت: نیک‌نهاد، نیک سرشت
نهایتاً: سرانجام	نیک محضر: خوشروی، خوش برخورد
نهایتاً: سرانجام	نیک نفس: نیکروان، پاکدل
نهایی: کرانین، فرجامین، پایانی، انجامین	نیل: رسیدن، دست یافتن، دست یابی
نهر: رود، جوی، تَجَن	
نهد: نهد	
نهدت: جنبش	





و

واسطه: میانگین (پ)، میانجی (و)، میانگی، میاندار،

میانجیگری، میان جی، پادر میانی

واسطه شفیع: میانجی

واسع: گشایش دهنده، گشاد، فراخ

واشر: پولک

واصف: ستاینده

واصل: رسیده، دریافت شده

واصله: رسیده، دریافتی

واضح: برجسته (Aastak پ)، هویدا، نمایان، روشناک،

روشن، آشکار

واضح کردن: روشن گردانیدن

واضحی: روشنی

واضع: نهنده (و)، نو اندیش

واعظ: سخنور، سخنران، پنده، اندرزگوی

وافر: فراوان، بیشتر، به فراوانی

وافی: کارآمد، بسنده

واقع: راستی، جا گرفتن

واقع بین: روشن بین، درست بین

واقع شدن: رویدادن، پیشامدن

واقعاً: بی گمان، به راستی، به درستی، بدرستی

واقعاً: به راستی

واقعیه: رویداد، رخداد، پیشامد

واقعیه یا اتفاق: رویداد یا رخداد

واقعی: راستین، راست، درست

واقعیت: راستینه، راستینگی

واقف: دانا، آگاه

واکسیناسیون: مایه کوبی

واکمن: پخش همراه

والا: ولی، وگرنه

والاقدرد: بارزش، بارج

والامقام: والاجایگاه، گرنامه، بلندپایه

والاهمت: والاکوشا، بلندنگر

والد: پدر، بابا

و الا: وگرنه

و قیمت قدر: ارزشمندی

و لا غیر: و دیگر هیچ

وات: نویسه، توانه

واثق: پایدار، برجا، استوان، استوار

واجب: ناگزیر، ناچار، خواسته شده، بایسته، باید، بایا

واجب بودن: بایستن

واجب الوجود: هرآینه هستی، هرآینه بود، ناچارهست،

ناچارباش

واجد: دارنده، دارا، توانگر، توانا

واحد: یگانه، یگان، یکی، یکه، یکتا، یکا، بخش

وادی: دشت، بیابان

وارث: ریگمند (نگا مرده ریگ)، ریگبر (نگا مرده ریگ)،

مرده ریگبر، مانده بر، بازمانده

وارد: کارکشته، درون، درآمدن، اندرآمدن، اندر شدن

وارد شد: درون شد، اندر شد، اندر آمد

وارد شدن: درون شدن، درآمدن، به درون آمدن، اندرآمدن

وارد کردن: نوشتن، نهادن، زدن، تو کردن

واردات: رسیده‌ها، درونگاه، درون برد، درون آی، درون آوری

وارداتی: درونگاهی، درون آیی

واردبودن: آگاه بودن

واژه تخصصی: دانشواژه

واژه علمی: دانشواژه

واژه ی تخصصی: دانشواژه

واژه ی علمی: دانشواژه



والده: مامک، مام، مادر	وحدت: یگانگی، یکی، یکدستی، یکتایی، یک‌پارچگی، همبستگی
والدین: پدر و مادر	وحش: دشتی، ددمنشی، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی
والله: به خدا سوگند، به خدا	وحشت: هراس، ترس، بیم، باک
والله اعلم: و خداست که می‌داند	وحشت کردن: هراسیدن، ترسیدن، پرموسیدن
واله: شیفته، شیدا، سرگشته	وحشتناک: هراسناک، هراس انگیز، دهشتناک، ترسناک
والور: چراغ گرمازا	وحشی: توسن (په)، سرکش، رام نشده، دشتی، درنده، ددمنش، دد، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی
والی: فرماندار، استاندار	وحشیانه: ددمنشانه
واهمه: هراس، نگرانی، ترس، بیم	وحی: فره‌ش، آگاهیدن
واهمه کردن: هراسیدن	وحی کردن: فرهیدن
واهی: سست، پوچ، بی‌بنیاد	وخامت: ناگواری، سختی، بدفرجامی
واویلا: شیون کنان	وخیم: ناگویا، ناگوار
وب سایت: تارنما	وداع: خدانگهدار، پدرود، بدرود گرفتن، بار بستن
وبال: گزند، سختی، رنج	وداع کردن: بدرود گرفتن، بار بستن
وبال گردن: گرفتاری، گردن گیر، دشواری، بارگردن	وداع گفتن: بدرود گرفتن، بار بستن
وبسایت: وب‌گاه، تارنما	ودیعه: نهاده، گروسپاری، سپرده
وبلاگ: وبنوشت، تارنوشت، تارنگار	وراث: بازماندگان
وتر: زه	وراثت: هم‌ریگی، مرده‌ریگ، مانداک، بازمانده
وثوق: استواری، استوار	وراج: پرگو
وثیقه: پشتوانه	وراجی: پرگویی
وجاهت: زیبایی، خوشگلی، خوب‌روی	ورد: نیایش، ستایش، افسون
وجب: وژه	ورطه: منج‌لاب، مرداب، گرداب
وجد: شور، شادمانی، خوشی، خرسندی	ورع: پرهیزکاری، پارسایی
وجدان: یافتن (وچ)، یافت، فرجاد، بینش، آوای درونی	ورق: برگه، برگ
وجه: گونه، گوشه، سویه، زمینه، رویه، روی، پول	ورقه: برگه، برگ
وجه تسمیه: شوند نام‌گذاری، انگیزه نام‌گذاری	ورکشاپ: کارگاه آموزشی (فح)،
وجه تشابه: همتایی، همانندی	ورم: باد، آماس
وجهه: نیک‌نام، سرشناس، خوش‌نام	ورم کردن: آماسیدن
وجوب: بایستگی	ورود: گام نهادن، رسیدن، راهیابی، درون‌شد، درون‌روی، درون‌رفت، درون‌شدن، درآمدن، پانه‌دادن، پانه‌دگی، اندررفت
وجود: هستی (وچ)، بوشن (وچ)، بودن (وچ)، بودش (وچ)، هستی، هستش، هست، فرتاش، بود	ورود ممنوع: درون‌شد نارواست، درون نیایید، درون نشوید، درون نروید، درون شدن نابجاست
وجود داشتن: هستی داشتن، جای داشتن، بودن	ورودی: درآیی، درآگاه
وجود نداشتن: جای نداشتن	
وجوه مشترک: روی‌های یکسان	



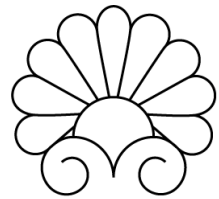
ورودیه: درآیه، پذیرانه	وصل: پیوند، بهم رسیدن
ورید: سیاهرگ، رگ	وصل شدن: پیوند داده شدن، پیوند دادن، پیوسته شدن، پیوستن
وزارت: وزیری، دیوان	وصل کردن: پیوند دادن، پیوند دادن، پیوسته کردن، پیوستن
وزارتخانه: دیوان سرا	وصلت: زناشویی، خویشاوندی، پیوستگی
وزرا: وزیران	وصله تن: فرزندان، خویشان
وزن: گرانی، گرانشگی، سنگینی، آهنگ، ارزش	وصله ناجور: ناهمگرا
وزن کردن: کشیدن، سنجیدن، ترازیدن	وصول: رسیدن، رسید، دریافت، بدست آوردن
وزنه: سنگه، سنگ ترازو، سنگ	وصی: نماینده، سرپرست، جانشی
وزین: گرانمایه، گرانشنگ، گران، سنگین، ارزشمند	وصیت: سفارش، سپارش، اندرز
وساطت: میانجیگری کردن، میانجیگری، پادرمیانی، پا در میانی	وصیت نامه: سفارشنامه، سفارش نامه، سپارش نامه، درگذشتنامه، درگذشت نامه
وساطت کردن: میانرودان، میانجیگری کردن	وصیتنامه: سفارشنامه، سفارش نامه، درگذشتنامه
وسایل: کارمایه‌ها، دست آویزها، ابزارها	وضع: نهاد (وضع)، نهشت، نهادین، نهادن، نهاد، نهش، گذاردن، رویه، پایگذاری، برنهادن
وسایل نقلیه: ترابرها	وضع حمل: زایمان، زایش
وسائط نقلیه: ترابرها	وضع کردن: روایی ساختن، رواج دادن، برنهادن
وسائل نقلیه: ترابرها	وضعیت: نهش، سروسامان، چونی، چند و چونی، چگونگی، جایگاه
وسط: میانی، میانه، میانگاه، میانجی، میان، بهینه‌گزیده	وضو: دست نماز، پادیاب، آب دست
وسطی: میانین (وسطی)، میانگین	وضوء: آب دست
وسع: فراخی، توانگری، توانایی	وضوح: هویدایی، گویا، سراسستی، روشنی، روشن، پیدایی، بیانگر، آشکارشدن
وسعت: فراخا (وسعت)، گستره، گسترش، گستردگی، فراخی، پهنه، پهن	وطن: میهنی، میهن، کشور، سرزمین، سامان، زادگاه، زاد و بوم، دیار، دولت، بوم، بلاد
وسعت دادن: گستردن، گسترانیدن	وطنی: میوه، میهنی
وسواس: کژ اندیشی، دودلی، بدگمانی، بداندیشی	وظایف: گماشتگی‌ها، کارها
وسواس درنظافت: تن چینی	وظیفه: دَخْشَک (daxšak)، هرگ، خویشکاری، بایستگی
وسواسی: دودل	وظیفه خوار: روزی خوار
وسوسه: دیوکامگی، بداندیشی	وعد: نوید، مژده
وسوسه کردن: برآیستاد کردن	وعده: نویسنده، نویدش، نوید، مژده داده
وسیع: گسترده، فراخ، دامنگیر، پهناور	وعده کردن: پیمان بستن
وسیعی: گسترده‌ای	وعده گرفتن: میهمان کردن
وسيله: کارمایه، دست‌آویز، دست‌آویز، الت، افزار، ابزار	وعده ملاقات: زمان دیدار
وصال: پیوند، پیوستن، بهم رسیدن	
وصف: نگیزش، فروزه، ستایش، ارج	
وصف کردن: شناساندن، ستودن	



ولاغیر: و نه دیگر هیچ، و دیگر هیچ
ولایت: فرمانروایی، فرمانروای، سرپرستی، استان
ولد: فرزند، زاده، پور، بچه
ولع: آرزو
ولوله: غوغا، جنجال، آشوب
ولی: سرپرست
ولیعهد: جانشین
ونوس: ناهید
وهم: پندار (وهم)، هراس، ترس، پندار، بیم
ویزا: روادید



وعظ: پند، اندرز
وفا: مهرورزی، پیمان‌داری
وفا بعهد: درست پیمانی
وفاء بعهد: درست پیمانی
وفا بعهد: درست پیمانی
وفاء: مهرورزی، پیمان‌داری
وفات: میرش، مرگ، درگذشت
وفات کردن: مردن، درگذشتن، جان سپردن
وفادار: آیریا
وفق: سازواری، سازگاری
وفق مراد: به دلخواه، به خواسته دل
وفور: فزونی، فراوانی، فراوان، بسیاری
وقاحت: گستاخی، بی‌شرمی
وقار: گرانسنگی، فره‌مندی
وقایع: سرگذشت‌ها، رویدادهای، رخدادها
وقائع: سرگذشت‌ها، رویدادها، رخدادها
وقت: وخت، هنگامه، هنگام، گه، گاه، زمان، روزگار، پاس
وقت و بی وقت: گاه به گاه
وقتی: هنگامی که، هنگامی
وقتی که: هنگامی که
وقتیکه: هنگامی که
وقف: ورستاد، نهادک، دهش
وقفه: درنگ، ایست
وقوع: رخداد، دست دادن، پیش آمدن
وقوف: پی بردن، آگاهی، آگاه شدن
وقیح: گستاخ، دریده، پررو، بی‌شرم، بی‌آبرو
وقیحانه: بیش‌مانه، با پررویی
وکالت: نمایندگی، کارگزاری، جانشینی
وکالت با عزل: نمایندگی
وکالت بلا عزل: جانشینی
وکالت تسخیری: دادگزاری گزینشی، دادگزاری رایگان
وکالت نامه: نمایندگی نامه، دادگو نامه
وکیل: نماینده، کارگزار، جانشین
وکیل مجلس: نمایه، نماینده مجلس، نماینده انجمن
ولادت: زاییدن، زایش، زادن، زادروز



هدایت: رهنمودی، رهنمود، رهبری، راهنمایی، راهبرد
هدایتی: راهبردی
هدر: نفله، سرآیند، تباه، بیهودگ، برباد رفته، از دست رفته
هدر دادن: تباه کردن، از دست دادن
هدر رفتن: بر باد رفتن
هدف: آماج، آرمان، انگیزه
هدنرس: سرپرستار
هدهد: پوپک
هدیه: دهش، چشم روشنی، پیشکش، ارمغان
هذیان: چرند، پریشان گویی
هر فردی: هرکسی
هراس: ترس
هرج: آشوب
هرج و مرج: درهم برهم، پریشانی، آشوب
هردمبیل: هرکه هرکه، درهم بر هم
هرطریق: هرا راه
هرطور: هرگونه، هر جور
هرقدر: هر چند
هروقت: هرگاه
هزل: یاوه، شوخی
هزیمت: گریختن، پراکندگی
هزیر: شیر، دلیر
هست: موجود (ه)،
هشلهف: نجسب، ناگویا، ناشیوا، نازیبا، ناآشنا
هضم: گوارش (ه)، گواریدن
هضم رابعه: گوارش پایانی
هضم شدن: گواریدن (ه)، گواردن (ه)،
هغصی: گونه، ریخت، روش
هفت خط: دغلکار
هق جلی: برگستان
هلاک: نیستی، نابودی، مرگ
هلاک کردن: نابود کردن
هلاکت: نابودی

هاتف: سروش، آواگر، آوازدهنده
هادی: رهنما، رهبر، پیشوا
هارد: سفت، سخت
هارد دیسک: گرده سخت
هارمونی: هماهنگی (ه)،
هارمونیک: هماهنگ (ه)،
هال: سرسرا، تالار
هاله: خرمن
هتاک: رسواکننده، بی‌شرم، بدزبان
هتاک: ناسزاگویی
هتک: ناسزا، دشنام
هتک حرمت: آبروریزی، آبروبری
هتل: مهمانسرا
هجا: واج، آواج، آوا
هجا: آواج
هجران: جدایی
هجرت: کوچیدن، کوچ کردن، فراروی، فرارفت، دوری
از میهن
هجری: فراروی
هجری شمسی: خورشید سال
هجری قمری: ماه سال
هجو: یاوه، نکوهش
هجوم: تکش، تک، تازش، تاخت و تاز، آفند
هجوم آوردن: تازیدن، تاختن
هجوم بردن: رزمیدن
هد هد: شانه بسر، پوپک



هم‌مقدار: همسنگ	هلال: مَه‌چَه، ماه‌چَه، ماه نو، کمان
هم‌نوع: همگون، همگن	هلی کوپتر: چرخ‌بال، بالگرد
همه فن حریف: همه کاره، زرنگ	هلیکوپتر: بالگرد (ه)
هم‌وریج: خون روی	هم جنس: همگن
هم‌وزن: هم‌ترازو	هم جهت: همسو، هم رون
هم‌وستاتیک: خون ایستان، خون ایست	هم درجه: هم‌تراز
هم‌وستاسیس: خون ایستی	هم سفر: همراه رهنوردی
هموطن: هم میهن	هم شکل: هم‌ریخت، همانند
هموطنان: هم میهنان	هم صحبت: همدم، هم سخن
هم‌وفیلی: خوندوستی	هم عصر: هم‌دوره
هم‌ولیسس: خون کافت	هم عقیده: هم باور، هم اندیش
همین طور: همین‌گونه	هم فکران: هم اندیشان
همین‌طور: همین‌گونه	هم قافیه: هم پساوند
هندسه: هندچک، دیوان، اندازه	هم قدم: همگام، همراه
هندسی: دیوانی	هم مسلک: هم‌باور
هنه ا مد: زبان، چاپلوسی	هم معنی: همگن، هم چم، هم آرش
هوسبازی: تن‌کامگی (h tankāmāgīh)،	هم معنی مترادف: هم آرش
هوش مصنوعی: هوش‌واره	هم وطن: هم میهن
هول: هراس، ترس، بیم، باک	هماتولوژی: خون شناسی، خون پزشکی
هولناک: هراس انگیز، ترسناک	همان طور: همان‌گونه، همان گونه، همان جور، همانسان
هوموپاتی: همسان درمانی	همان‌طریق: همان روال، همان روش
هوی و هوس: گرای، خواهش	همان‌طور: همان‌گونه، همانسان
هویت: هستی، نهاد، نام و نشان، کیستی، شناسه، شناسایی،	همان‌قدر: همان اندازه
چیستی، چبود، جم	همت: کوشش، پشتکار
هیات: گروه، ریخت، دسته، انجمن	همجنس: همگون
هیات تحریریه: گروه نویسندگان	همجهت: همسو
هیبت: ترس، بیم، بزرگی	همجوار: همسایه
هیپنوتیزم: خواب‌گری	هم‌ردیف: همپایه
هیپنوتیک: خواب‌آور	هم‌شکل: هم‌گون
هیپنوسیس: خواب‌واره	هم‌صحبت: هم‌واژه (h hamvāčīk)،
هیجان: شور، جوش و خروش	هم‌عقیده: هم‌باور
هیچ وجه: هیچ‌گونه، هیچ روی	هم‌فکران: هم اندیشان
هیچ وقت: هیچگاه	هم‌قدر: همسنگ
هیچ‌موقع: هیچگاه	هم‌معنی: چ‌مواژه
هیچ‌وقت: هیچگاه	



هیدراته: آبدار (ف)، آبپوشیده (ف)،

هیدراسیون: آبدار کردن (ف)، آبپوشی (ف)،

هیدرولیز: آبکافت (ف)،

هیروگلیف: نگاریک

هیکل: کالبد، تنه، پیکر، اندام

هیّهات: دریغا، دریغ، افسوس

هیولا: دیو

هییت: گروه، دسته

هیئت: گروه، ریخت، دسته، انجمن

هیئت حاکمه: کشورمداران، فرمانداران





یک بعدی: تک سویه
 یک ذره: یک خرده
 یک ربع: یک چهارم، یک چارک
 یک طرفه: یکسویه
 یک عده: شماری
 یکدفعه: بیکبار
 یکطرف: یکسو
 یکطرفه: یکسویه، یکرویه
 یمن: همایونی، فرخندگی، شگون
 یواش: آهسته
 یورتمه: لوکه، رهوار، چارگامه
 یورش: تکش، تازش، تاخت و تاز، تاخت
 یوم: روز
 یوم ازل: ناآغازروز
 یومیه: هر روز، روزانه
 یونجه: اسفست، اسپست
 ییلاق: سردسیر، تابستانگاه



یادش به خیر: یادش گرامی
 یاس: نومیدی، ناامیدی، دلسردی
 یاس آمیز: نومیدانه
 یاغی: نافرمان، گردنکش، سرکش
 یاقوت: یاکند
 یالقوز: یکه، تنها، بی همسر
 یایسه: نومید، نازا، سترون
 یائسه: نومید، نازا، سترون
 یأس: ناآرام
 ییوست: خشک شکمی
 یتیم: مادرمرده، پدرمرده، بی مادر، بی سرپرست، بی پدر
 یتیم خانه: پرورشگاه
 یحتمل: شاید، تواند بود
 ید: دست
 ید طولا: خستگی ناپذیر، پرتوان
 یدک: دنباله، پالاد
 یر به یر: سربه سر
 یراق: نوار، ساز و برگ، ابزار
 یرقان: زردکان، زرد روی
 یسنی: یسنا
 یعنی: هم چم است، می چمد، چم
 یعنی چه: برای چه
 یغما: چاپیدن، تاراج
 یقه: گریبان
 یقین: واخ، هازش، درواخ، بی گمانی، بیگمان، بی شک، باور
 یقینا: بی گمان
 یقیناً: بی گمان